

مجموعه سبزه‌ها جلد ۱۴

آثار حضرت اعلی

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند: مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، به جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد از لحاظ جستجو و قابلیت کپی‌برداری کارایی بیشتری برای پژوهشگران دارد. دانش پژوهان از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند. امروزه افرادی زیادی از متخصص و غیرمتخصص از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهتر است که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزه‌ها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای

را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تایپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزه‌ها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزه‌ها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقاً به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصراً نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر بر طرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (?) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از

مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی دیگر را نیز مدنظر ق.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب‌تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

۸- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به‌ویژه از عزیزانی که ما را مساعدت نمودند سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماماً انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران عزیز گردد.

فهرست توقیعات جلد ۱۴ سبز

نمره	عنوان	صفحه
1-	تفسیر سوره حمد	5
2-	تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم	39
3-	تفسیر سوره والعصر	105
4-	تفسیر سوره توحيد	209
5-	تفسیر سوره ليله قدر	221
6-	تفسیر حرف (های هو)	231
7-	تفسیر سر (های هو)	284
8-	رساله نبوت خاصه (برای منوچهر خان)	321
9-	رساله اعتقادیه (برای منوچهر خان)	385
10-	شرح کیفیت معراج حضرت رسول (ع)	390
11-	تفسیر حدیث (ما من فعل یفعله العبد من خیر..)	392
12-	تفسیر آیات استفهامی قرآن	395
13-	تفسیر (یا من دل علی ذاته بذاته) از دعای صباح	400
14-	تفسیر حدیث (علمنی اخی رسول الله علم ما کان و..)	410
15-	توقیع محمد سعید اردستانی	418
16-	رساله غنا (موسیقی) برای منوچهر خان	432
17-	توقیع میرزا محمد	452

460	تفسیر علم تقارب و تباعد (آقا محمد ابراہیم)	-18
462	تفسیر حدیث (ما الحقیقۃ)	-19
468	تفسیر حدیث (من عرف نفسه فقد عرف ربه)	-20
477	بیان مسئلہ قدر (لا جبر و لا تفویض)	-21
483	رسالہ تسدید	-22
486	رسالہ سلوک (1)	-23
489	تفسیر آیہ (اینما تولوا فثم وجه الله)	-24
491	تفسیر آیہ (فی بیوت اذن الله ان ترفع..)	-25
494	تفسیر حدیث (کل یوم عاشورا)	-26
496	تفسیر حدیث جاریہ (علم غیب ائمه)	-27
499	بیان علت تحریم محارم	-28
503	بیان سلسلہ ثمانیہ (ملا عبد الجلیل اورومی)	-29

تفسير سورة الحمد

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 5

الحمد لله المتقدس عن جوهر نعت الموجودات و المتعالي عن مجرد وصف الممكنات و المتكبر من ذكر كافر الكينونيات و المتعظم عن بيان ظهور الذاتيات و المنتزه عن مقام سازجيته اللاهوتيات و المتفرد بكيونيته عن عرفان الجبروتيات المنتزه عن كل ما يقع عليه الاسماء و الصفات من اهل الملك و الملكوتيات قد ابدع مثل التجريد و امثله التفريد و حقايق التوحيد و مظاهر التحميد و مواقع التمجيد في كل ما يبدء و يعيد لكل العبيد الا يحتجب احد عن ملاحظة بهاء قمص طلعة حضرت جباريته و لا يغفل احد عن مشاهدة جمال محضر قدس سلطنته حتي لا يسكن احد الا بظهور كافورية جلال سبوحيته و لا يستلذ الا بذكر محامد مليك قدوسيته و لا يستريح الا في تلقاء مدين عز جبروتيته و لا يخاف احد من سبحات ما وقعت في الهواء و حالت بينه و بين مشاهدة جمال مالک الاسماء بالتشبيث باذيال رداء عفو كبريائيته

ص 6

و لا يحزن لما فات عنه بالسكون في عز حرم القدس في جنبه بالاستعداد لفنائه في ساحة حضوره بالنظر الي بساط ستارته، فسبحانه ما اعلي شأنه الذي قد انقطع الشئون عن ساحه قدسه و ما اعظم ارتفاعا الذي انسد الكل عن الصعود الي هواء انواره و ما اكبر جلاله سلطان لاهوتيته التي فرقت الجوهريات عن الفناء في ساحة جنباه و ما ارفع علو قدوسيته التي انعدمت الكل عن الذكر بالاقتران مع ذكره و ما اقدس تقديس سازجية سبوحيته التي منعت الكل عن الصعود الي جو عوالم قدس جبروتيته و ما اجلي ظهور مظهر ظاهر كينونية كافوريته التي منعت الاشياء كلها عن ذكر الظهور في قدس ساحة حضوره و ما اخفي نعمائه التي لا يحصيها العادون لكثرة افرادها فلمثل ذلك الرب الذي ليس كمثله شيء ينبغي التسبيح و يستحق التمجيد و يحل التكبير و يعترف بالهندسية البحتة و الافكية الصرفة كل جوهر نعت مجرد توحيد و تحميد فبعد العلم بسبل الانقطاع و علو الارتفاع و انوار الابتهاج و ظهورات الامتناع قد شهد كل بتوحيده بعد ما علم الكل بانه لا يوحده غيره و قد اشتاق الكل الي رؤية قمص جمال طلعة ازليته

ص 7

بعد ما عرف الكل بانه لايعرفه غيره و طلب الكل من ساحة قدس كبريائيته ما احتاجت اليه افئدتهم بعد علمهم بانه صمد لا يخرج منه شيء و لا يبرز عنه شيء و لا يدخل عليه شيء و لا يصعد اليه شيء و لا له دليل دون ذاته و لا عطاء في كينونية كافوريته الا ذاتيه سازجية و قد اعطي الكل حقه بما ابداع الابداع لا من شيء بابداعه البحتة و اختراعه المحدثه و قدره المحدة و قضائه الهندسة و ما جعل الله ورائهم من امثلة الثلاثة الاذن و الاجل و الكتاب اسماء تجليات المقدسة من كافوريات مجردات السازجيات المتلئنة من مبادي علل الاولية و اثمار شجرة الغائية ليستدل كل عند طلوع نور الله و الضياء الساطع و البهاء اللامع و الركن الرابع و الرسم القاطع و الطراز الطالع و الاسم الجامع و ما جعل الله في مظاهر فعله من هندسة ملكه و رايات سلطنته و تجليات جبروتيته و علامات كبريائيته و دلالات وحدانيته و مقامات سبوحيته و آيات قدوسيه ليتدلجج بذلك كل الكينونيات و الذاتيات و الجوهريات و المجرديات و النفسانيات و الانيات و الشبحيات بتدلجج ما استتر في انفسهم من آية مظهر فعله هيكل المثلث في اسمه الاعلي و الشكل المربع في ظهور او ادني حتى

ص 8

قدس كل الذرات ما نسب الي آل الله حامل الصفات عما يتعلق الانشاء بالظهورات و الابداع بالتجليات و الاختراع بالشئونات و الاحداث بالمكونات و الانجعال بالمستسرات حتى كمل كل في مقام ظهور السبعة بمظاهر السبع و استدرک ما قدر الله له في عوالم الامر بما نزل في سورة الحمد تلك سبع المثاني من الطراز الاول و النور الازل و البهاء الاجل و السر الاوعر و الرمز المنمنم و الرسم الاقدم و الاسم الاعظم لمن جعل الله عدة حروف سؤاله طبق جوابه الا انه ظهر في اسمه هيكل التريبع قبل طلعة المثلث في شكل الصليب المحذب ذلك من فضل الله علي الناس اذا شهدوا بما انا اشهد في ذلك البيت الحرام في الشهر الصيام علي مقري في الايام و ان الله هو ربي لا اله الا هو ليس كمثلته شيء و هو المتكبر المليك المقندر المنتصر الظاهر الباهر القاهر الثابت الظهير و الجبار الشهيد و الخبير الزكي الفرد الحاكم العادل الحي القيوم الفرد القدوس الذي خضعت له القلوب لهيبته و خشعت له الاصوات لعزته و صعقت له الافئدة لجمال طلعتة و شهقت له الهندسة في الاجساد المطهرة لعلو قدرته لم يزل لن يعرفه شيء و لا يزال لا يوحدده شيء اذ ذكر الشيء كون بالمشية

ص 9

في ملكوت الاسماء و الصفات اذ نعت الجوهريات من الممكنات لتلك المظاهر المقدسة البيضاء افك و وصف
 الجردات من الممكنات لتلك التجليات المتشعشة الحمراء كذب و ليس لي و لا لاحد حد بان تقول انهم كانوا
 مظاهر هو لانما يصعد به فواده الي هواء قدس عالم الهاء في لجة الهوية هو ما استدرک فواده و عرفه ذاته و حدده
 كيونيته و ان ذلك كان شأن مفتقر في ازل الازال و حد المضطر لايزال فان كان ذلك حكم جوهر مجرد رفع
 من اهل الذوات فكيف حكم ظهورات اهل ملكوت الاسماء و الصفات من اهل الارضين و السموات فو عزتك
 يا الهى لولا امرتنى بذكرک لنزهتك عن ذكري اياک و لولا افترضت علي توحيدک لقدستک عن توحيدى اياک
 ولكن الان لما تفضلت علي بالامتنان و تکرمت علي بالاحسان و قبلت آثار اهل الامکان بظهورات سبوحيتک
 يا سبحان و رضيت بشئونات اهل البيان لمظاهر قدوسيتک يا ديان اقبل اليک بکلي و اهرب اليک الي غاية
 حدي و افر من وجودي بما نسب الي بالنزول علي ساحتک و حسن کلائتک و اشفع اليک بمحمد و آل محمد
 و آل آل محمد بک اليک و اقسمک بحقک لديک و حقهم عندک و حقک عليهم ان تصلي علي محمد و آل
 محمد و شيعة محمد بما انت عليه من الفضل و الاحسان

ص 11

و الجود و الامتنان و ان تجعل لولیک الفرج و تسهل للمنتظر امرک المخرج و تنصره بجنود ما في علمک و تعزه
 لسلطان عزتک و تظهر کلمته علي الارض و من عليها و حجته علي البلاد و ما ذوت فيها حتي کملت نعمتک
 علي العباد و تمت نعمائک علي البلاد و تفرغ افنده اهل الفواد مما اکتسبت ايدي الظالمين من اهل الاضداد و
 تحيي قلوب الميتة من العباد بما تشرق من نوره علي اهل الایجاد قلت و قولک الحق و من اصدق منک قبلا و
 اشرفت الارض بنور ربها و لا شک ان وعدک کان مفعولا رب انصرنى نصرنا عزيزا و افتح لي فتحا مبينا و اجعل
 لي من عندک سلطانا نصيرا و اربي ما سئلتک و زدني فيه كثيرا انک کنت بنا بصيرا و انک انت ربنا کنت علي
 کل شيء قديرا و بعد قد نزل علي کتابک و شاهدت ما سطرت فيه من آياتک فاسئل الله ان يخلصک من
 شئونات العرضية بمنتهي سعيک و يستقرک علي بساط المحبة بغاية جهدک قد علمت ما ذکرت في ذکر ورقة
 الطاهرة و ما للناس و الاخذ من تلك الشجرة الجنية قد زکیها ربها لنفسها و ما لاحد ان يقرب بها و لا ان
 ياخذ من ثمرتها ان احسنت فهي محسنة لنفسها و ان اساءت فهي عاصية لربها و ليس لاحد حکم عليها ان يشاء
 الله يغفر لها و ان يشاء يعذبها

ص 13

و ما كان الله ليذير الناس علي ما هم عليه الا ليميز الخبيث عن الطيب و ما كان الله بغافل عما يعمل العاملون و ان ما سئلت من تفسير سورة الحمد و لو اني ليس شاني لمن اريد ان اصعده باذن الله الي حظ الفواد و كلمة اليجاد بان اجيبه في ما سئل من سبل الظهورات و الطرق التجليات لان نقطة العلم هي مودعة في ذاتك و مستجنة في غيبك ان تزكي نفسك بالعلم و العمل ليبلغ الي مبادي العلل و لو كان الناس يسلكون في ظلمات هذه الليل الاليل ولكن الامر هذا هو الذكر الاعز الاكرم الاجل ولكن الان لما كانت الليل ليلة القدر و اليوم يومه اجيبك باحسن البيان و اجمل التبيان و جوهر الكيان و مجرد العيان صل و سلم علي حضرة الانسان و العن الشمس و القمر و اتباعهما بحسبان فان الرحمن خلق الانسان نزل القرآن و علم البيان لكل من هو في الامكان و الاكوان لان نسبة فيض الديان لكان علي حد السواء لكل مراتب الاكوان و انه هو المتجلي بنور برهانه و المتعالي بذكر ارتفاعه بما فصل في حكم الميزان و علم الكل ذكر حق اليجاد في ذكر قوله النجم و الشجر يسجدان اذا تلاحظ فيها حقيقة معني الرضوان و ان علي تفسير شجرة البيان بذكر النيران لانهما رضيا لعبادة انفسهما و لذا كانا في النيران و ان في مقام الباطن الذي هو الضد في الظاهر لان

ص 14

كل ما كان في العلين كان له ظل في السجين و انهما في مقام العلين اشتقا من اسمهما في مقام الظاهر التبيان البواطن و الظواهر و ان عدة اسمهما لتشير في آية القرآن فباي شيء من آلاء ربكما تكذبان و فسر الامام بيانه لا من شيء من آلائك رب اكذب و صرح عليه السلام بان امر بمحمد امر بعلي في عالم الشهادة و هي طبق عالم البداية لان في السماء الحجج يظهر في مقام الجمع اسم علي و محمد مرتين، مرة في السلسلة الغيب و مرة في السلسلة الشهادة و مرة محمد و علي و ان هذه الثلاثة و ظهور اسماء الثلاثة في الرقوم الكونية و الحروف الابداعية و الهندسة الانشائية و الامثلته الاختراعية و لقد جمع كل ذلك حروف الوتر لاييها بسط اسم من اسماء الله عز ذكره الذي كان عدة زوايا مثلثه طبق رقوم هندسة كذلك يعلم اولوا الالباب بان ما هنالك لا يعلم الا بما هيئنا و انت يا ايها السائل الحاكي ذلك الاسمين فسر امر بنبي امر بوصي و لا باسم نفسك و لا حكم ربك انت تكذب و كفاك هذا انت تادب فاعرف سر اسم الرب و حرف البر فان الحمد هو سبع منه و الان استعد بما تغرد اطيوار سماء اللاهوت علي ورقات شجرة الاولي في الفردوس و بما تغني حمامة فلك العماء

على شجرة الطوبى تحت ظلال انوار حضرة القدوس و تغنى ديك عرش الملك على اغصان شجرة سدرة المنتهى تحت ظلال المكفهرات الافريدوس و بما يتلون طاموس صبح الازل فى ارض الياقوت تلقاء سمندر فى كرة نار الجبروت بما يدلح السنه القاموس فان ارياح صبح الازل تشرق من ناحيه الجبال و تدعو الى لجه الجلال و تشير الى حضرة الجواد ذو الافضال و تنطق بحسن جمال حضرة ذو الكمال بما قدر فى مبادئ العلل الى غاية حدود المآل فاشهد بان نقطة الوجود من الغيب و الشهود هى لما نزلت من عوالم الامر الى مقام الحروف ظهرت هيكل النقطة بمثل ما انت تراه و هى سر البيان فى القران و مستسر التبيان فى الامكان و سر المحجب بالسر فى الاكوان و السر المغيب بالسر فى الاعيان و لذا قال كافور حضرة السبحان و سازج سلطان الديان و جوهر مليك البرهان و مجرد حضرة المنان بان كل القرآن هو فى الحمد لانه حامل تجليات السبعه فى لجة المجد و اسم الفرد و ظهور العبد و غيب الحمد و ان تمام الحمد فى البسملة لانها ذات اركان من عرش الازليته ركن منها مطلق بما غيب بين الالف و السين الذى يطلق فى عرفنا بالالف الغيبية الآيه اللائحه من ركن المخزون و الرمز مصون و الرسم المكنون و الاسم المسنون و انه غيب لظهور الله الرحمن الرحيم و استتر لعلو اسم الله العلى العظيم و احتجب لبروز اسم الله العزيز الحكيم و انه ركن من اركان النقطة و جزء من اجزاء الكلمة و سر اسماء الثلاثة و غيب هياكل الظاهرة لا يدخل فى العدد مع انه اول العدد و لا يشير اليه بالمدد مع انه تمام المدد من حضرة الابد الصمد الواحد الاحد ان قلت انه جوهر كافور حددته بحدود كينونيتك و ان قلت انه سازج ظهور نعته بهندسة نفسانيتك و ان قلت انه نور النور **مثله** بامثلة انيتك لان لو نزل عليه حكم الثبوت او يرفع اليه آيات النعوت او يدل عليه هندسة الموجود او يرفع الى هواء قدسه اعلى طير الوجود ليبتل حكم التقديس عن حضرة الظهور و كلمة التحميد لمحمد شجرة النور و آيات التمجيد الحروف الثالث بعد العشر احرف ذكر الاكبر و السر المستسر و الرمز المستنصر لان الله اصطنعه لنفسه و استخلصه لحبيبه و اصطفاه لاوصياء حبيبه و ارتضاه لشيعه و ليه لان به دارت الكاف حول نفسها و الدوائر حول مركزها و الاقطاب حول وتدها و ما فى الاكوار و الادوار حول ظهوراتها بما تجلى الله لها بما و بما امتنع منها و اليها حاكمها و لديها ظهورها و عليها بطونها و فيها سرها و منها علانيتها و اليها عينها قد انقطعت الاشارات

عن ساحة قدسها و اضمحلت الآيات عند طلوع نورها و انقادت الصفات لجمال طلعتها و تيممت الكينونيات بظهور ذكرها فما اعلي ذكره ذكره في فوادك و ما اقوي سلطانه سلطانه في جوهرك و ما اجلي نوره نوره في كافوريتك و ما اخفي حقه حقه في غيبتك و حضرتك او لم يكفك ربك او لم ينهك ربك او لم يامرک ربك او لم يخوفك ربك فان الاسماء لا يصعد الي ساحة قدس حضرة الجبار و ان ظهورات الانشاء لا يتصل بمقام قدس مليک القهار و ان ما يتكون في الكينونيات لا يصعد الي جو عالم سلطان المختار و ان قلوب المتكسرة من اولي اللانهايات لا يرد عرفان حضرت الغفار ذلك ذکر من ذكره في الاذکار و نور من نوره في الانوار و سر من سره في الاسرار و آية من تجليه في كينونيات الابرار و الا ما انا و ذکر الاغيار و حکم الاخير للمستبصرين من اولي الابصار و المستنظرين من اولي الانظار و كفاك ذا ذکر لمن عقبي الدار و ركن منها بما ظهر في طلعة الهوية و جلال الصمدانية و جمال الكبريائية و بهاء الازلية و انما ذات مظاهر مجردة ركن منها عن حرف الاول من اسمه كلمة الله و ان الف الغيب لما ظهر كان اول نزوله في مقام ظهور الذات بالذات للذات في الذات و ان الله هو اجل من ان يوصف غيره او يوحد سواه

ص 19

و لما خلق الخلق لعرفانه و اعطي الممكن بيانه و استرفع عن الكل بارتفاعه و استقطع عن لكل بابداعه فرض لمن عرف حد نفسه و يخاف عدل ربه و يخشي من طول بارئه بان يوحد جاعله بظهورات مراتب اسمه في مقام الذات بانه لا اله الا هو لا يشابهه شيء و لا يعاد له شيء و لا يقارنه شيء و لا يساويه شيء و لا يقع عليه اسم شيء و لا يرفع اليه عرفان شيء و لا يدل عليه كينونية شيء اذ الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته و ان النعوت نعت لمن لا يعني عن كل شيء في عز كينونيته و ان الاسماء سمة من لا يكون له ذاته اكبر عن اسمه و ان الصفات ادلاء لمن لا يكون دليل توحيده دون ازليته فاذا وحدت ربك في مقام الذات بنفي الاسماء و الصفات و الورود عليه بمحو الآيات و صحو العلامات و نسيان الموجودات فقد ادركت كينونيتك ما احتملت من فيض ربها هنالك يشرق ارض الكافور بنور ربها و بحر المسجور بذكر بارئها و شجرة الطور بثناء مجليها و اوراق الظهور بشئون مبدعها فما اعلي علوا لمن استقام علي ذلك البساط و دخل باذن الله في ذلك القسطاط و نسي حكم ما ذوت بالانماط و محي كل ذكر تعدل ميزان الاقساط بان النقطة لما ظهر ظهر الغيب الذي هو لالف في بسم و ان الباء اشارة

بربوبيته علي كل شيء و ان السين اشارة بسكينة المودعة في كينونيته العبودية من جلال ربوبيته و ان الميم اشارة بمجد الله الذي تجلي له به و جعل مجد نفسه في ذلك الهيكل المقدس و الطلعة المنورة و ان الاسم الاعظم هو الذي غيب بين الباء و السين في عالم الغيب و ظهر بين النقطتين وسط الجزئين و ان عدة البسم هي هكذا (102) و انه ذات اركان الثلاثة لظهور اجزاء الثلاثة من الكلمة الاولية التي هي النقطة و ظهر حرف العبد و ركن المخزون بظهور النقطة بين شكلين الهندسيين و ان ذلك اشارة النقطة فيه و لذا قال الامام عليه السلام ان اسم الاعظم في بسم الله طبق الحديث اقرب من سواد العين الي بياضه و ان ذلك الاسم هو اسم النقطة و دال عليها و حاكمي عنها و ناطق بثنائها و مدل علي حضرتها و انما اذا قطع عنه صور الحدودية يظهر هندسة الرقومية اربع الفات اشارة باجزاء الاربعة من الكلمة التامة و كذلك ظهرت ظهور الاسم في كلمة الله و انه ذات اركان ثلاثة مثل الاسم في ظهوره و ذات اجزاء الاربعة في بطونه لان الامر كرر مرتين و ان عدة ذلك الاسم هو في الهندسة الرقوم و الذكر المعلوم هي طبق هندسة الوتر في مقام الحدود و ظهور المفقود و هو هكذا (66) و ان الواو الذي هو اول اسم الواحد اول الاعداد و آخر الامداد و سر اليجاد و ثمرة الانوجداد ظهر بعد اقتترانه بر وجه الذي هو الهاء عدة كلمة الله لان ضرب عدة هو في حرف الواو الذي هو حدود الستة في مقام هندسة الكونية ظهر عدة كلمة الله بلا زيادة و نقصان و لاتغيير و لا انحراف و ان الالف اشارة بظهور ركن آل الله في قوس الصعود و ظهور الهوية البحتة في قوس النزول ثم اللام اشارة بركن آل الله ثم مكرر اللام اشارة برسول الله ثم الهاء اشارة بقوله عز ذكره انا انزلناه في ليلة القدر لانه دال علي علو جلال الهوية في صقع كافورية الازلية و رتبة سازجية الهوية تلك كلمة دلت علي الاسم و الاسم كلمة دلت علي النقطة و النقطة كلمة دلت بالله علي نفسها و ان تلك الكلمات الثلاثة يحويها هندسة عدة الوتر الذي هو مطابق بهندسة كلمة الثالثة من هذه الكلمات الثلاثة و ان علي العباد فرض بعد توحيد الذات بتوحيد الافعال و العبادة و ان توحيد الصفات هي شان من توحيد الافعال لانه هو ركن مكرر اللام في اسم الله و ان بالحقيقه التوحيد هو توحيد الذات لا دونه لان من يوحد الله بتوحيد ذاته يوحد بان لا خالق دونه و لا معبود سواه و ان ذكر مراتب الاربعة في مقام التوحيد

هو لاجل مكنسة القلوب و هندسة الالهام و النفوس لان غير الله لن يذكر معه و لا وجود له عنده و انه هو واحد احد فرد صمد الذي كان عالما و قادرا و خالقا و معبودا و ان ما ذكر في بيان تفرقة الصفات بين صفات الافعال و الذات هو ذكر من اهل السبحات و ليس لله صفة دون ذاته و لا اسم دون كينونيته لان هذه الصفة لو كان نفسه فهي نفسه و ان كانت غيره فهي خلقه و لا يذكر عنده و ان كل صفات الذات لمكنسة اهل السبحات بمثل الحياة كما انه كان حيا بلا وجود شيء فكذلك كان عالما بلا ذكر شيء و قادرا بلا وجود شيء و ليس لذلك كيف لانه دون بالهندسة الابداع و كيف بكيفية الاختراع و عين بذكر الاحداث و مثل بامثلة الانشاء و سبحان الله و تعالي قد ابداع النقطة لها بها بنفسها ثم نزلها الي مقام الاسم ثم من الاسم الي طلعة الهوية الدالة علي الالهية و ليس للخلق من معرفته نصيب و لا من محبته حظ الا ما ابداع الابداع لا من شئ و اختراع الاختراع لا من شبه و احداث الاحداث لا من (افتاده) و انشاء الانشاء لا من عدل كل ذلك بامر الذي استقر في ظله و لا يخرج منه الي غيره فاذا عرفت ما عرفتكم من ظهورات انوار لجه الاحدية و سمعت ما سمعتكم من تغردات العماء علي اغصان شجرة الهوية و شهدت بما اشهدتكم

ص 22

مما احصي اللوح في مقام كينونية الابداعية و تيممت بفواذك بما لاحظناك من انوار نور السبوحية لتجد الاله شرب ما الخمر في كاس القدوسية و طعم عسل المصفي في كاس الجبروتية و رايحة المسك من نهر اللبن من ظلال اراضي الملكوتيه و برودة ماء الثلج في نهر ماء غير الآسن الجاري من تحت جبال اللاهوتية و ان تلك الامثال نضربها لك لتري حكم بيت الظهور في بيت المعمور و شجرة الكافور في ماء الطهور و علي ذلك بين مسجد الحرام و الاشهر الحرام و الاذكار الاربعة بين الركن و المقام و التجليات المتشعشة في مقام توحيد رب الحل و الحرام و منها ياخذ اهل الحقيقة قواعد الكليه و بها يتصرف في ملكوت الاسماء و الحروف من قوة الربوبية الآية البسيط الازلية و التجلي البحت السازجية انظر بما آتيناك الان من قواعد السبوحية فانها بها يجتمع بين المتضادات من السلسلة الكونية و تفرق بين المتجانسات من هندسة الشرعية و ان بذلك يبسط ايدي اولي الحقيقة بالاستنباط لسائر الحروف عند ترتيب الحديه و ان الميزان هو النقطة و انها اذا تطلق في مقام الذات تعبر في عرفنا بالذات و الصفات و الافعال و العبادة و ان في ركن الاول يطلق الكينونية ثم في مقام الثاني ركن الذاتية ثم في رتبة الثالث

ص 23

نعت النفسانية في ظهور الرابع وصف الانبيته و ان المتعلق بالاول ذكر الكافور و بالثاني ساج الظهور و بالثالث جوهر الظهور و في الرابع مجرد النور تلك نعوت مثلثة للطلعة الازلية مقدسة عن حدود الامكانية و المنتزه من امثلة الكونية و المتعالية من نعوت الملكية ثم بعد تلك المراتب الكلية في ذكر اسم العلي صورة الانزعية التي يصرح باللاهوتية في هيكل العبودية و يعترف بكل معاصي الامكانية في حرف من حروفاته الحدية بان لاول فيض المطلق جهات اربعة الاول رتبة القضاء و متعلقه هو ذكر الانشاء و عالمه هو اللاهوت و اسمه في قوس الصعود هو ركن المقصود و كلمة هي ذكر التسبيح في افق الديجور و الثاني هو الاذن و ان المتعلق به هو الابداع و عالمه الجبروت و اسمه تبارك عدة حروف لا اله الا الله و كلمته هي التهليل في سماء النور ثم الثالث الاجل و المتعلق به هو الاختراع و ان عالمه الملك و اسمه تعالي في كلمة رسول الله و كلمته التمجيد ثم الرابع الكتاب و ان المتعلق به هو الاحداث و ان عالمه الملكوت و اسمه هو الله مقام التوحيد و كلمته هي التكبير تلك ظهورات الكلية و تجليات قدوسية و شئون سبوحية و دلالات جبروتية و مقامات ملكوتية و

ص 24

علامات لاهوته التي بما اخذت القواعد من حروف الهجائية و ضربت الامثلة في الارقام الهندسية و ذوتت المتطرقات بالآثار البديعة و كونت الحروف بالتراكيب المتطرزة الجوهرية فاعلم انا نطلق كل اسماء اللطيفة في مبادي العلية و اذا نذكر الانشاء نريد المشية ثم بالابداع نريد الارادة ثم بالاختراع نريد القدر ثم بالاحداث نريد القضاء و لكل واحد من تلك الاربعة نذكر في ركنه الاولي كلمة الانشاء في ركنه الثاني كلمة الابداع ثم في ركنه الثالث كلمة الاختراع ثم في ركنه الرابع كلمة الاحداث و انه حدث بديع لانه اول اسم ظهر من السبع و ظهر السبع منه و هو اول اسم قد اختاره الله لنفسه و هو اسمه العلي فاول ما اشتق منه هو البديع لانه هو الاسم العلي و حروف السبع و لذا فتح اول اشارات من قبل بدايت الاسم الرفيع و الرمز المنيع لمن اراد ان يتذكر او يطلع باسمه البديع ثم لكل واحد من تلك الاركان تطلق تلك الامثال المشيرة بما لانهاية لها بها منها اليها و ليس لتعابيرنا من انقطاع و لا لتراكيبنا من امتناع و لا لكلماتنا من زوال و لا لآثارنا من اضمحلال مثلا اذا نطلق رتبة الكافورية التي ذكرناها لك

ص 25

بانها نعت ركن الاول في رتبة الانية مقام الركن الرابع ما قصدنا من كلمة الكافورية في رتبة كينونية هذه الانية الا ركنها الاولي وكذلك انت تعرف كل الامثال في اشاراتنا بمثل ما عرفناك في تلك القاعدة الكلية التي بمعرفتها ترفع التعارض في سلسلة الطولية و تجمع الاختلافات في هندسة العرضيه من سلسلتها كذلك ضربنا لك الامثال و نزلنا عليك آيات الجلال بظهورات يوم المآل لتعرج من حضيض اوج الآمال الي ذروة قدس الجمال فاذا عرفت ما اشهدتك علي ظهور الامثال فوق ذلك الجبل اقوي الجبال في ظهور تجليات ركن الجلال بظهورات الجمال بان الرحمن في كلمة بسم الله ركن الثالث اذا تجعل اول الكلمة كلمة باسم و حرف الرابع اذا تجعل البدء نفس النقطة و ان علي الاول هو ظهور الرحمانية علي العرش و استواء جود الكبريائية الي الخلق و قد جعل الله حامل ذلك الاسم اول ذكره المطلق في عالم الذي لا يطلق و هو ظهور كلمة محمد رسول الله و ان عدته هي بالهندسة الرقومية و الحساب المعروف عند اهل زيچ الهندية هي هكذا (328) و ان علي صورة هندسة حين الجمع يظهر ثلاثة عشر و احد حرف اول العدد لان هذا الاسم قد كور بغيبته و شهادته حول نفسه و لذا

ص 26

ظهر آيه المشية و ظهوراتها في عالم الغيب و الشهادة بعدة المرقومه و ان الواحد المحتجب هو كينونية مشية التي احتجب بظهوراتها في نفسها و لذا كان عدة حروف الاسم ستة احرف الالف اشارة بانه اول ذكر الاول لله الاحد و ان الام اشارة بلطف الله الخفي في حقه الذي دال علي لطف حضرة الصمد و ان الرا اشارة برؤية الله المتجلية له به في رتبته الدالة علي ربوبية الواحد الفرد الابد و ان الحاء اشارة بحمده الذي اختصه لنفسه و جعل حبيبه مظهره الذي هو الدال علي منتهي حمده و هو الخالص لله وحده حين يقول العبد الحمد لله كما هو اهله انه هو المتكبر المتعال و ان الميم اشارة بملكه الذي جعل حبيبه مليكه و ان الملك اصغر عن اسم محمد بحرفين لخضوعه للنبي و الولي و لذا رفعه الله بنسبته اليه بان الملك لله سبحانه و تعالي يملك من يشاء ملكه و يعطي من يشاء سلطانه اذ انه مالك الملك و مليك الخلق يعطي الملك من يشاء و يمنح الملك عمن يشاء و ينصر من يشاء و يعز من يشاء و يهب كلما يشاء لمن يشاء بما يشاء لا راد لامره و لا علة لجوده الا فضله وقف الكل في هذه الليله ببابه و لاذ المنقطعون بجنابه فيا نعم المحبوب مليك

ص 27

الوجود و المفقود و يا نعم المقصود و سلطان الوجود و من هو في فعله محمود لولا الواجب عن سؤالي حضرته
لاخترت الصمت في محضر هيئته ولكن لما فرض علي الدعاء و احذر المستكبر بحدود الانشاء اناجيه بقلب
خاضع و بدن خاشع و فواد متذلل و كبد متبدل فهل لي من راحم غيرك يا الهى و هل من ناصر لي سواك يا
مولايي و هل لي من جابر يا محبوبي دونك و هل من ستار يا مليكى سواك و هل لي من مقدر كل الخير يا
سلطاني دونك و هل لي من مخلص يا مقصودي غيرك و هل لي من وهاب يهب لي من دون مسئلتى من دون
مسئلتى و استحقاقى علي قدر كرمه دون حد مسكنتى يا معبودي الا انت لا و عزتك لا مهرب الا اليك و لا
منجي الا لديك و لا خلاص الا باذنك و لا استخلاص الا بجودك و لا مفر الا عندك و لا مقر الا لديك و
لا شفيع لي دون سلطان رحمانيتك فارحم اللهم من لا راحم له غيرك و انصر اللهم من لا ناصر له دونك و
افتح اللهم لمن لا فاتح له غيرك و اقبض اللهم لمن لا قابض له سواك و هب اللهم من لا وهاب له الا انت و
تب علي يا محبوبي فان ليس لي توبة عندك لان كلمة التوبة خطيئة اكتسبت من خطيئة و ان كينونتي

ص 28

ذنب محض لايعادله في علمك ذنب و لا في كتابك خطاء فهب لي اللهم كباير جرمى فان كفي صفر من توبتي
و اغفر اللهم عظيم جريراتى فان لا استغفار لى عندك و هب لى يا الهى في هذه الليلة المباركة التي تنزل الروح
و الملائكة فيها باذنك علي وليك القائم المنتظر و اعترافهم بحدود تسبيحاتهم و اقرارهم بمتدستهم في تحميدهم
اياك ما ينبغي بسلطان كبريائيتك و جلاله جيروتيتك و يستحق بعلو ازليتك و انت اهل في ملك صمدانيتك
فاني لا حد لي بان اسئلك و لا شان لي بان اطلب منك و كيف لاواني قد وجدت كينونيتي بأثار ابداعك و
تحققت ذاتيتى بانوار اختراعك فكيف من وجد بجد الانشاء و حدود الاحداث يلبق بان يسئل من مثلك الذي
لايقترن بجعل شيء و لا يصعد اليك ذكر شيء فسبحانك يا الهى كما ابتدئت خلقي لا من شيء و امنن علي
بكل مواهبك لا من شيء اذ جودك يتجود بالافضال لا من سؤال احد و ان فضلك يتفضل بالافضال لا من
الحاح عبد فو عزتك لا خوف لي لانك مليكي و اني و لو لم اقم بحقي عندك ولكن انت تضع بي ما تستحق به
و اني و لو كنت

ص 29

مفرطاً في حقي ولكنك كنت قاسطاً في حقي فاصنع اللهم بالفضل و افعل اللهم بي بالجلود فاني انا الذي ما استحييتك في الخلاء و لم اراقبك في الملاء و ما عبدتك علي حد مسكنتي و ما عرفتك علي حدود ضري و مسكنتي فآه آه انك مع سلطان كبريائيتك و عزة فردانيتك و قدرة صمدانيتك و عظمة ازليتك قد تلطفت لي علي حق لطفك و تكرمت علي علي حق كرمت و تفضلت علي حق فضلك و ترحمت علي بمنتهي رحمتك فلمثلک المولي ينبغي التسبيح و لمثلي العبد يليق الضجيج و لمثلک المولي ينبغي التقديس و لمثلي يستحق العويل و لمثلک يا محبوب كما انت انت و لمثلي يا سلطان كما انا انا ان اقول انت انت لم تنزل لا يفرغ من ذكرک و ان اقول انا انا لا تنزل لم تستقر كينونيقي لاجل حکم بدائك فاكتب اللهم لي و لمن تحب كما انت تحب و ترضي انک انت الله رب الآخرة و الاولي سبحانک اني كنت ذاكرک او سائلک او فانیک لانک اجل و اعظم و اعلي من ان يليق لساحه قدسک اعلي جوهر نعت العباد و مجرد وصف من اهل الایجاد لا اله الا انت سبحانک اني كنت من العارفين و ان ما ذکرک به هو ذکر ان تنظر الي اسم الرحمن في مقام رکن الثالث و ان اردت رکن الرابع

ص 30

فهو آخر مراتب النقطة من الظهور و كلمة التكبير في تلك الظلمات الصماء الديجور و ان برحمة الظاهرة من حضرة المشكور ياخذ نصيبه اهل السرور يبلغ الي مقاماتهم بما اكتسبت ايديهم اهل الغرور و اليه الاشارة قول الحسن العسكري عليه السلام بان الله خلق الرحمة مائة جزء فجزء منها رحمة من رحمة في الدنيا و اذا كان يوم القيمة يرحمه الله بتسعه و ستعين جزء مع اصل الدين هو الواحد علي كل الخلق و هو حرف القاف هو جبل محيط علي اهل الدنيا و ان من ورائه الذي هو القلب هو اهل الفواد و مظاهر الایجاد و تجليات الامداد و اثمار شجرة الانوجاد و هو قاف قلب الشيعه الذي لا يسع امر الله ارضه و لاسمائه الا قلب عبده المومن و انه بعينه حرف الالف لان المائة في الارقام الهندسية هو صورته صورة اول العدد و لاتقدمه الا النقطة و لذا ظهرت في اسمها كذلك يستشهد اولي الالباب باقترانات تلك الاسباب بان ما هنالك في ظهور رب الارباب لايعرف الا بما هيها في ظهور يوم المعاد ذلك ذكري لمن تذكر به و خاف مقام ربه و نهي نفسه عن حدوده و ان ذلك فضل من الله لمن استدرکه و ان اليه يرجع الامر و الخلق كله و بيده الخير كله

ص 31

يعطي من يشاء كما يشاء اذا ورد في ظل جبل القاف لان في ذلك المقام يظهر اسم القضاء و لا بداء له لامر الله و تمنع عن تشاء من اصحابه اسماء الثلثة و اليه الاشارة قول مالك الولاية صلوا اصحاب الثلثة و ان الي الله المستعان في المبدأ و المعاد و انما الرحيم مظهر الكلمة الخامسة ان يجعل النقطة الاولى و اسم كلمة الرابعة ان يجعل البدء كلمة الاسم و علي الاول النقطة مقام اول الفيض و الاسم مقام الالف الغيبية و الظهور الالوهية هو رتبة الف اللينية و في ذكر الرحمانية ظهور الف الغير المعطوفة و في اسم الخامس هو ظهور الف المبسوطة و لقد جمع تلك مراتب الخمسة لفظ الهاء و كلمته فاعرف ان كنت ذا علم فانا انزلناه في ليلة القدر و الا فاسئل الله من فضله فانه هو الجواد الواسع و ان علي ميزان الذي كان اول الركن كلمة الاسم انما الرحيم هو حرف ركن الرابع و انه هو الذكر الحكيم و الاسم الاعظيم و السر القديم و الرمز المنمنم الذي كان قبل كل حين و بعد حين و سيظهر ذكره مع الحين باذن الله المقدر في حكيم مستتر ان ذلك هو النقاب في الحجب و سر الكتاب في الصحف جعلني الله و اياك من الواردين عليه و المستقرين لديه و الشاربين من كاس فيضه و المستانسين بحضرة انسه و الراقدين

ص 32

علي بساط رحمته فان الامر لا بد له من مقر بامر مليك مقدر و سر ظهور القدر و حكم كتاب مستتر و ليس لاحد هنالك المفرد و ان الي الله المستقر في المبدء ثم يوم الاكبر فاذا عرفت ما نزل من سحائب الرحمة و شربت قطرات النازلة من لجة محبته في ذكر مظاهر الربوبية في ركن الرابع ارض ملك الشيعة و ان الان يوم القدر لاهبت الي الذين اتبعوا حكم الله في المنظر الاكبر تلك التحفة العليا و الموهبة العظمي لمن يخاف من يوم الآخرة الا تخف اذا اخذت و لاتخزن اذا جيدت فان ذلك اوفر الحظ و كل الخير اذا عملت بمثل ما انا امرك و كل من اراد ذلك الفيض الاكبر و لعمرى ان ذلك هو الفور الكبير اذا نزل بك حاجة او اراد احد ان تحشر مع اهل الحقيقة فاصنع علي لوح قرطاس بيض سبعة دوائر التي كانت عرض كل ما بين الخطين بحد سواء بماء الاصفر سواء كان ذهباً او زعفراناً و اجعله علي تسعة عشر قسمة الذي لاينقص قسمة عن قسمة قدر شعر بذلك الماء المشير ثم اكتب باحسن خط نسخ في الدائرة الاولى المحيطه تسعة عشر كلمة العلية من اول الله لا اله الا هو الحي القيوم الي و هو العلي العظيم ثم في الدائرة الثانية اسماء النوارنيه من احرف البسملة

ص 33

و هي هذه هو البر و هو السلام و هو المتكبر هو الله هو اللطيف يا ذاهبية الدائمة هو اللطيف ثم هو الله ثم هو اللطيف ثم هو الرب ثم هو الحي ثم هو المعبود ثم هو النور ثم هو الله ثم هو اللطيف ثم هو الرحمن ثم هو الحكيم ثم يا ذاالايدي الباسط ثم هو المقصود و زد علي اوائل تلك الاسماء عدة سرها الذي هو هو ثم في الدائرة الثانية شكل اسم الاعظم تسعة عشر عدة ثم في الدائرة الرابعة حروف الكونية و سنذكر انشاءالله في هيكلها ثم في الخامس حرف البسملة بشكل المعروف ثم في السادسة حروف اسماء الستة التي عدتها تسعة عشر و هي اسم الله الفرد الحي القيوم الحكم عدل قدوس ثم في الدائرة السابعة احرف كل آية قرآن يشابه معناها لما انت اردت و لقد اخترت لمن اراد ان ينبغي الي ذي العرش سبيلا و هي ان اردت ظهور ما انعم الله عليك فاكتب الحمد لله رب العالمين ثم خلاص من كل ضيق اياك نعبد و اياك نستعين ثم لطلب الهداية اهدنا الصراط ثم للعزة تعز من تشاء و تذلل من تشاء ثم للتقرب الي من تشاء عنت الجوره للحي القيوم ثم لطلب الاحسان ممن تحب احسن كما احسن الله اليك ثم لشدة سيجعل الله

ص34

بعد عسر يسرا ثم لاهلاك العدو مع شرط رضاء الله و حكمه و ياتيه الموت من كل مكان ثم لشده بلاء مسته الباساء و الضراء ثم للافتراق بين اهل الظلم و العدوان قال هذا فراق بيني و بينك ثم لعلو المقام فتعالي الله الملك الحق ثم لطلب الرحمة ان الله كان عفورا رحيمًا ثم لطلب الحكمة ان الله كان عزيزا حكما ثم لرفع الحزن لايجزهم الفرع الاكبر ثم لبسط الرزق فرحين بما آتاهم الله من فضله ثم للفتح انا فتحنا لك فتحا مبينا ثم لنصرة علي الاعداء و ينصرك الله نصرا عزيزا ثم للغلبة علي الخصماء و ان جندنا لهم الغالبون ثم لطلب العلم و البلاغ الي مركز الحلم يعلمكم الكتاب و الحكمة ثم لكل بركات الدنيا و درجات الآخرة صغيرها و كبيرها سرها و علانيتها و طلب الولد و لسوف يعطيك ربك لترضني تلك آيات تسعة عشر طبقا لحروف بسم الله لكل ما اراد العبد ابتغاء لوجه الله و ينبغي لمؤمن ان يقرء كل ذلك في عمره ليلغه الله الي ذروة الدين و الدنيا بفضلله انه هو المقتدر المتكبر الجواد الوهاب اذا اردت العمل به ان تبندء من يوم الحادي عشر من كل شهر تجعل دائرة المشيرة بما تحفظها في جيدك و تقرء بعد كل صلوات المفروضة اسماء الستة بقولك بسم الله ص35

الرحمن الرحيم فرد حي قيوم حكم عدل قدوس ثم آية التي كتبتها في الدائرة السابعة ما يناسب مرادك ان اردت ظهور النعمة مثل قول الذي اشرت الحمد لله رب العالمين تسعة عشر مرة لايزيد و لاينقص ثم اذا فرغت قل رب

صل علي محمد و آل محمد و شيعة محمد ثم ابسط كفيك و تنظر الي وسط السماء اي سماء الفضل و تقول بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني استلک بفاء الفردانية و راء الربوبية و دال دوام الديمومية و حاء الحيات السرمدية و ياء ينابيع الحكمة و قاف القدرة و يا اليقين و واو الوجود و ميم الملك و حاء الحكم و كاف الكبرياء و ميم الملكوت و عين العناية و دال الدلالة و لام اللطف و قاف القيوم و دال الديان و واو الولاية و سين السكينة ان تصلي علي محمد و آل محمد و شيعة محمد ان تقضي حاجتي ثم قل اقسمت عليكم ايها الارواح الروحانية النوارنية خدام هذه الحروف و الآيات العظام و الاسماء المشرقات الكرام الا ما اجبتم دعوتي و برزتم قسمتي و امتثلتم في قضاء حاجتي ثم اذكر حاجتك و قل بحق نور الله العظيم الاعظم و كبريائه و عظمته عليكم اذ لا يصف الواصفون كنهه فبحقه عليكم و بجرمته و قدرته لديكم بارک الله فيكم و عليكم و قالوا سمعنا و اطعنا

ص 36

غفرانک ربنا و اليک المصير حسبنا الله و نعم الوكيل نعم المولي و نعم النصير و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و صلي الله علي محمد و آله و شيعتهم الطيبين، فما من احد يعمل هذا الا و يبلغ بمراده و يوصل بمقصوده و لا يرد عنه دعائه و ان ذلك حکم مقضي و انا به ضامن و ان كل من ملكه فهو خير له من ان يملك شرق الارض و غربها و ما ذالك علي الله بعزیز و ان الذين يتبعون ذلك النور الساطع حق مني عليهم باعظم حق بان يصنعوا و يعلموا بما امرت به و لا يتركوا يوما و لا ليلة فان في ذلك انوار القدس مكنونة و انوار الانس مخزونة و ظهورات حضرة القدوس مكشوفة و آلاء جنة الفردوس محتومة و نعماء ما خلق الله تحت ظلال مكفهرات الافريدوس مجتمعة و ما لا يخطر علي قلب احد من تغردات طاوس الرضوان مصونة و من كل ما اراد العبد و احاط به علم الله من كل خير بفضله وجوده مقدرة الا ان ذلك فضل الله لم يعدل حرفا منها كل ما اشرق الشمس عليها و ان ذلك هو الفوز العظيم و حق ان يكتب في وسط دائرة السابعة ذلك الشكل المربع تلاء بطونه بتلك الرقوم المسطرة هكذا 1114 في كل

ص 37

بيت صورة من ذلك مع النقاط المحتاجة به في الرقوم الهندسية و ان ذلك سر دوائر السبعة و تمام نور ليلة القدر لان هندسة شكل القدر هي هكذا 303 و انهما اذا اجتمعا يظهر عدة السبع ما سطر هنالك هو ما قدر ههنا تلك ابواب الخير و ذروة الامر و سنامه و منتهاه لان احرف السبع قد نزل في كلمات الاربعة و اذا اقرنته يظهر

عدة حرف هو و ان ذلك ذكر ختم النقطة من اول سرها في الحروف البسملية الي آخر نزولها علي مركزها الذي هي النقطة و لذا قال علي عليه السلام انا النقطة تحت الباء و منها ظهرت الموجودات و اليها يعود كل الممكنات لانها هي الشجرة الاولي و الدرة الاولي و ظهور مشية الاولي و الكلمة الاولي التي هي عرش النقطة في ظهورها الي حد المثلث اول ظهور الالف قد كشفنا لك الرموز و ايدناك بانوار الظهور و نزلنا في غياهب الكلمات ماء الكوثر الطهور و اسمعناك ما يغرد بلبل عرش اللاهوت علي اوراق شجرة الكافور لتستحفظ كل من اراد الله و اوليائه انفسهم في تلك الظلمات الديجور بعنائه حضرة الغفور و يبلغون الي ما تريدون من امر الدنيا و الدين ببركة تلك الاسماء المشهور من حضرة الشكور كذلك يوف الله بعهدده اشكر و اني اشكركم و لاتكفرون. انتهى

خطبه و متن تفسیر بسم الله

ص. 39

بسم الله الرحمن الرحيم

الباب الاول في الخطبة (اين قسمت در اين نسخه درج نشده بود)

الحمد لله الذي جعل طراز مشيئته جلال ازليته التي علّت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت و استنطقت فنطقت جلّت و تعالت و اضائت و استضائت و دارت و استبانّت فهي هي ساجده على عرشها ناطقه ببهاء منشئها لا اله الا هو. الحمد لله الذي جعل طراز ارادته جمال صمدانيته التي حدثت قبل ما اخترعت بعد ما بدعت فهبت و استعدت و اجلّت و استقامت فهي هي طائفة غربية و هي هي مشرقة شرقية فهي في متللة عرشية فهي هي متجلية بدئية فهي هي منجعة ختمية فهي هي شجرة لاهوتية فهي هي حورية قدسية فهي هي جوهرية مجدبة فهي هي ياقوتة فردية فهي هي ذاتية جبروتية فهي هي كينونية ملكوتية فهي هي نورية ابداعية التي نطقت بثناء نفسه لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز بحر القدر طراز جبروتية التي سبحت بعد ما حمدت و كبرت بعد ما علّت ، كوّرت بعد ما ذوّت و اقامت و حركت بعد ما سكنت ، فصلّت بعد ما وجدت ، قدّرت بعد ما احكمت ، نزلت بعد ما سطرت ، فتعالت و استعالت ، دامت و ادارت و نطقت في بحرها بعد ما طميت في يّمها بقضاء بارئها لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز النقطة في تلك الصّحيفه التي جلّت و حركت ، بعد ما سكنت و رفعت و تالّأت ، بعد ما شهقت و تشهقت فلله الحمد قد تنزل في تمجيد اول كتابه اثني عشر بابا ، بعد ما احكمت قبله هذه الخطبة و بعد ما سطرت هذه الخطبة ابواب اربعة عشر. فيا طوبى لمن وفي بعهد الله و اطاع امره فيما نزل في كتابه و يقول في كل شأن بثناء نفسه ان الحمد لله ربّ العالمين.

ص 40

و انى ما اعد رجلا من شيعةى الا و كان فى جيده بمثل ما امرت به لان التارك هو تارك الخير كله و العامل هو عامل الخير كله و انه اعز لدى من كبريت الاحمر و النور الاصفر و الرمز المقدر و السر المستسر ولكن لما كان يوم القدر و ظهور قاف القدرة فى مقام الرحمة اظهرت تلك الثمرة القصوى من مبادئ الاولى حتى لا ينقض من احد شىء من الخير فى ايام ربه و يشرق الارض بنور ربه، بلغ الى الاعزه من اخوانك و احبتك حتى لا يترك صغير و لا كبير من ذكر و انثى و يدخل فى تحت تلك الرحمة الجامعة، من سبقت له العناية من ربه و ما كان لفيض ربك من نفاذ و ان ذلك حرز من لدنا لشيعةنا عن كل سوء و شر و البالغ الى كل خير و بركة فمن اخذه فقد اخذ حظا اوفر و نصيبا اكبر و ان ذلك هو الفوز الكبير فاذا اطلعت بما عرفناك فى معنى الباء و ظهور الهاء فى احرف البسمله و ما اعطيناك من الحرز الاكبر لسد ابواب التسعة و العشر من النيران و فتح ابواب الجنان و الدخول عليها من كل باب و لقد (ا)فسر بعض حرف البسمله بمقامات ظهور التوحيد الاربعه و ظهورات اجزاء الكلمة لمن اراد ان يتم اركان وجوده بركن المستتر

ص 41

المخزون و يطرز الوان طلعة احمر المكنون و يطلع باسرار المصون و يبلغ الى حضيض اوج البطون و ها انا ذا افتتح بسم الله العلى و اتوكل على الله و استعين به و افوض امرى الى الله و اقول بسم الله البديع الذى لا اله الا هو العزيز الحكيم.

الباب الثاني في تفسير الباء باربع مقاماتها

بسم الله بديع الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم

المقام الاول ان الله سبحانه قد جعل لظهوره خلقه بخلقه اربع مقامات المشار اليها الرموز عنها في كلمات آل الله بالاسرار السرّ والسرّ المستسرّ و السرّ المقتع بالسرّ و يعبر عن الاول بالنقطة و النقطة قطب كتاب الله في التكوين و التدوين و عليها تدور رحى الموجودات في كل العوالم بما لانهاية الى ما لانهاية. كما في علم الله سبحانه و انّ الله سبحانه تجلّي لهذا التّقطة بهذه التّقطة و القى في هويّتها مثاله، اي مثال تجلّيه. فظاهر عنها افعاله و التّجلّي احداثه لا من شيء. فسبحان الدّات كان احدا صمدا لم يلد و لم يولد و كنهه تفريق بينه و بين خلقه. فلما اراد خلق الممكنات فارادته ابداعه لا من شيء و ابداع الابداع بالاختراع و لا كيف لذلك. لانّ الكيف قد كان معلول ارادته و لايجرى عليها و لا ربط بينه و بين خلقه. و هو لم يزل حقّ و لا خلق فابعد الخلق بالخلق. و هو لم يزل علي حال واحد لايساوق شيئا و لايقارن سبحانه و تعالي عما يقول الظالمون الملحدون في اسمائه علوا كبيرا. و قد عبر اهل البيان بهذا التّقطة عند التّبيان بالشّجرة

المباركة و بالنار من تلك الشّجرة و بالدّرة البيضا و بالدّكر الاول و بالجلال و بالشّمس الازل و بالحقيقة المحمّديه و كلّ العلامات و الدّلالات مدلّة علي هذه التّقطة بدلالة الشّبحيّة و عليها تدور رحى الموجودات ما في لجة الامكان و الاكوان في سرّ الابداع و ثمرة الاختراع ظهرت من اظهار مجده في عوالم اللاّهوت : « كنت كنزا مخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » و لها حركتان في عالم التّعلق حركة اصليّة ذاتيّة حول نفسها حاكيّة عن مبدئها مدلا علي وحدتها و بساطتها ظاهرها عين باطنها و باطنها عين ظاهرها. الاول بلا تعبير و الآخر بلا تعريف اوليّتها عين آخريتها و آخريتها عين اوليّتها. هويّته البحنة الظّاهرة في الامكان مظهر غناء الله المطلقة و قدرته النّافذة و الرّبويّته الاولى التي لا ذكر للمربوب لدي عزّه. و هذه هي جهة اعلي المشيئة ؛ السبيل اليها مقطوع و الطّريق اليها ممنوع. و حركة فرعيّه لتشيئي الموجودات و انوجاد الممكنات و هذه مقام تعين رسول الله. و في هذا المقام هو الفقير البحت البات لا يوجد في الامكان فقير بمثله قال : الفقر فخري و به افتخر. و في تلك المقام يستمدّ المدد من الرّحمن و هو الله ممّده لا من شيء كبدء وجوده و هو

الشارب من كأس الفيض قبل كل شيء و ما سواء فقير ببابه ، لائذ بجنابه ، محتاج في كل الشؤون اليه ، حاكيا عن ظهور قدرته و جلالته. و هذه الحركة تعلقات سبعة لا يمكن نقصها و لا ازيد منها ؛ لان الشيء له جهات جهة مادة و جهة الصورة و جهة التركيب و هذه الثلاثة لما تنزلت قد صارت سبعة ، فقال الرضا : ان المشية و الارادة و الابداع اسمائها ثلاثة و معناها واحد. قال الصادق : لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بهذه الخصال السبعة بمشيية و ارادة و قدر و قضاء و اذن و اجل و كتاب. و هذه السبعة قد كانت متممات للفعل و الانفعال في انفسها و ابي الله ان يجري الاشياء الا باسبابها و لو كان قادرا. و قد اشار الرحمن الي تلك السبعة بسبعة اجر و هذه كلمات الله لا يمكن ان توجد في سماء المقبولات و الارض القابليات الا بهذه السبعة و لا يجاوزهن برّ و لا فاجر. قال الامام : فمن زعم انه يقدر علي نقص واحدة منها فقد كفر. و هذه السبعة اسماء الحجج : محمد و علي و الفاطمة و الحسن و الحسين و جعفر و موسي سلام الله عليهم. و اذا كرت في عالم الغيب و الشهادة صارت اربعة عشر و هم آل الله (ع) و الاصل محمد (ص) و هو معني اربعة عشر ؛ قال الامام: اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا

ص 44

محمد و كلنا محمد. و لا يوجد شيء الا بهم و لا يساويهم احد. و كل جليل لدى جلالهم صغير و كل شريف في جنب شرفهم حقير. فسبحان ذكرهم من الاقتران بالاذكار فهم المتفردون عن التشابه و التشاكل من ابناء الجنس. و محمد (ص) يدور حول نفسه و هم يدورون حوله بما تجلي لهم بهم و هو صاحب الاحدية الازلية الممكنة في حق الامكان. يومه الاحد و كوكبه الشمس و لونه البياض و عدد اسمه العظيم اثني و تسعين ؛ احد عشر منه اشارة بالهوية الظاهرة فيه و ثمانين منه اشارة بطوافه حول جلال العظمة قبل علي، و واحد منه اشارة الي علي (ع) لانه نفسه لا يفارقه حتي في اسمه سبحان الله بارئه عما يصفون.

المقام الثاني اي سر السر قد نعبر عنه بالشجرة التي تخرج من طور سيناء تنبت الدهن و صبغ للاكلين و بالدورة الصفرا و الارادة التي هي العزيمة علي ما يشاء و بالحو الموهوم و صحو المعلوم و بالنفس الرحمني و بلامر الالهي و بالولاية المطلقة الكلية العلوية العالية. و هذا مقام الالف الغيبي المستور في الحجب البحتة و العماء الصرفة التي لا يطلع علي كنه معرفتها دون الله سبحانه و هو الاسم المستقر في ظله. فلا يخرج عنه الي غيره

ص 45

و الظلّ المستقرّ فيه عبوديته لمحمد(ص) حيث صرح بذلك بقوله : انا عبد من عبيد محمد و هو المرآت الحاكبة الدالة علي محمد الذي هو الدال علي الله بدلالة الاستدلال لا الكشف. و هو الضوء من الضوء الاول كما اشار اليه سبحانه بقوله : و سراجا منيرا و هو الالف المتحقّق بالنقطة تحقّق وجود و به تحققت النقطة تحقّق ظهور. و هو اول اسم اختار الله لنفسه العزيز علي ما قال الرضا(ع) : اول ما اختار الله لنفسه العليّ العظيم. و معني العلي العظيم علي ما ورد في الحديث الله و معني الله هو كما قال الله تعالي : قل هو الله احد. و قد اشار خفيًا لاهل الافئدة و هو قوله تعالي : و هو العليّ الكبير. و في مقام آخر و انّ هذا صراط علي مستقيما. و جعل الله سبحانه اسمه في مقام التشريع مطابقا لاسمه في مقام التكوين مع المتمّمات في مقام التشريع. و هو انّ عدد اسم عليّ مائة عشر احد، عشر منه اشارة الي مقام الهوية المتجلية فيه بواسطة محمد الذي عدده اثنان و تسعون و ثمانية منه اشارة الي طوافه حول جلال القدرة بعد محمد ثمانين سنة دهرية و في الرقوم بالهندسة الابدائية ثلثة الفات ؛ الالف الاول اشارة الي هويته و الالف الثاني اشارة الي محمد لانه يحكي من الالف الاولي بكل الحكاية الا انّ الالف الثاني عبده و خلقه و الالف الثالث حكاية عن نفسه

ص46

الشريف بانه حاكي عن الالف الاول بواسطة الف الثاني و ذلك مقام ازليّة الثانية. و التوحيد الواقعي الحقيقي و هو اسني المقامات و اعلي الدرجات بحيث في الامكان بعد النقطة لاتوحيد الا المقام هذا لالف و هو السرّ الهى و رمز غير متناهى ، ظاهره امامه لا يوصف و باطنه غيب لا يدرك و هو الواحد لاصل الاعداد الامكانية و الكونية و اليه تعود كل شيء. لانّ البدء هو الختم و هو الذي لا يتغير في قديم الدهور و لا فيما يزمن الاحداث و هو العلة لكلّ علة ليس ورائه غاية و لا له نهاية. و ذلك المقام تفصيل ، مقام النقطة و له حركتان ، حركة اصلية علي القطب و هو الاصل و حركة فرعية بالظهور و هو الفرع و علي الاول لا اشارة له لانه آية الله الكبرى و النبء العظمي. و اشار بهذا المقام في خطبته ، روي له الفداء : انا المعني الذي لا يقع عليه اسم و لا شبه. و هو المقام المخصوص بنفسه الشريف و الحرف الذي عبده دون الائمة و هذا مقام امارته للمؤمنين. اعني الائمة و لا ينبغي ان يسمي احد منهم باسمه لانه المخصوص بهذه الامارة الكبرى و السلطنة العظمي و هذا قد اشار السجاد في الصحيفة حيث قال : لقد قصرّ بى السكوت عن تحميدك و فهني الامسك عن تمجيدك و قصاراى الاقرار بالحسور لا رغبة يا الهى

ص47

عنك بل عجزا و انّ التّمحيد و التّمجيد الظاهره مقامه. و انّ الفرق هو ما اشار الحجّة في الدّعاء : لا فرق بينها و بينك الاّ أنّهم عبادك و خلقك. و لا يفرق احد من اهل العلم بين الاسم و المعني الاّ انّ المعني فوقه لا فرق بين الاحد و الواحد ، الاّ كما بين حركة و السّكون او بين الكاف و النون. و لقد اشار عليه السّلام بهذا المقام : من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ قرار التّوحيد و من عرفه بآته عبد محمّد(ص) في كلّ مقام قد عرفه و بلغ قرار التّوحيد. لانّ حروف العبد ثلثه العين علمه بالله و الباء بونه عن كلّ ما سواه و الدّالّ دنوه الي الله بلا كيف و لا اشارة. فمن عرف الاشارات عرف ان لا يعرف الاّ بنفي الاشارات لانّ الاشارات قد كانت من حدود الماهيّة و هو محدّد الحدود لا يعرف بحدّ ؛ اذ الحدّ من معلومات فيضه سبحانه عن وصف الواصفين و الحمد لله ربّ العالمين. و علي الثّاني مقام ظهور لحقايق الاثمة و في هذا المقام يحوم حول الله و ينطق عن الله و ينظر بالله و يسمع بالله و يعطي عن الله. و هذا مقام ظهور الرّحمانيّة المستويّة علي العرش المعطي كلّ ذي حقّ حقّه و السّائق كلّ مخلوق رزقه و قد اشار الامام بهذا المقام في تفسير قوله تعالي : فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله ، قال الظّالم يحوم حول

ص 48

نفسه و المقتصد يحوم حول قلبه و السابق بالخيرات يحوم حول ربه. و هو ، عليه السّلام : السّابق و الخيرات الاثمة و ليس في هذا المقام جهة الاّ فعل الله و امره حيث قد صرّح الله سبحانه بهذا المقام : « عباد مكرّمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون ». و اشار عليّ ، عليه السّلام ، الي هذا المقام في مناجاته يوم شعبان : « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك ، حتّي تحرق ابصار القلوب حجب التّور فتصل الي معدن العظمة و تصير اروحنا معلّقه بعزّ قدسك و اجعلني ممّن ناديته فاجابك و لا حظته فصعق لجلالك و ناجيته سرّا فعمل لك جهرا » و هو الدّاعي في حقيقة سرّه ، فاستجاب الله دعائه فهو المتصل الي معدن العظمة الذي ناجي الله في سرّه بلسانه. فهو العامل لله جهرا فليس له جهة الاّ الحكاية عن عظمة الله و قدرته و بذلك المحلّ الشّريف قد صرّح الحجّة في زيارته لمحمّد بن عثمان العمري : مجاهدتك في الله ذات مشيئة الله و مقارعتك في الله ذات انتقام الله. و في محلّ الاخري في هذه الزيارة : القضاء المثبت ما استأثرت به مشيئتك و المحو ما لا استأثرت به سنّتك. و في الحديث : اذا شئنا شاء الله و اذا اردنا اراد الله. و انّ الله سبحانه قد اشار الي هذا المقام : بانهم ما يشاؤون

ص 49

الأنا يشاء الله فهو قوله تعالي : « و ما رميت اذ رميت ولكن الله رمي » ، « و ما تشاؤون الا ان يشاء الله » و هم ، عليهم السلام ، محالّ مشيئته و السن ارادته. و انّ تعبيرنا في هذا المقام بمحلّ المشيئة و اشباهه ، مع اثباتنا في مقام الاولي ، لاينافي القواعد لانّ في مذهب اهل البيت ، عليه السلام ، قاعدة كليّة الهية بمعرفتها يرفع التعارض عمّا في الكتاب و السنّة و اقوال شيعتهم. و هي انّ كلّ خير نزل من الله و ينزل بما لا نهاية ممّا في علمه تعالي. اول نزوله علي قلب محمد ، ثمّ الي قلب عليّ ، عليه السلام ، ثمّ الي الحسن ، ثمّ الي الحسين ، ثمّ الي القائم محمد بن الحسن ، ثمّ الي الائمة الثمانية ، ثمّ الي الفاطمة ، ثمّ الي الانبياء ، ثمّ الاوصياء ، ثمّ المؤمنين من الانس ، ثمّ المؤمنين من جنّ ، ثمّ الملائكة ، ثمّ الحيوانات النجبية ، ثمّ الي النباتات الطيبة ، ثمّ الي الجمادات الصافية. و كذلك كلّ الشّرّ ، فاؤلّ مبدئه قلب ابي الدواهي لعنه الله عليه الي آخر المقامات على سبيل الذي قد ذكرناه في الخير ، كلاً نمده هؤلا و هؤلاء من عطاء ربك و ما كان عطاء ربك محظورا. و يظهر من هذه القاعدة انّ كلّ خير في الامكان يصحّ اطلاقه في كلّ مقام الا انّ الثمرة في محله. انّ مشيئة التي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبة الي مشيئة التي تطلق في مقام عليّ عبد و ظهور بالنسبة الي مشيئة التي تطلق في مقام عليّ عبد و ظهور بالنسبة الي مشيئة التي تطلق في مقام محمد كما اشار في الحديث عن

ص50

رسول الله : « ان مشيئة عليّ في جنب مشيئة محمد كالدّابة ». و استغفر الله عن التّحديد بالقليل و كذلك نطلق الي منتهي المقامات و كذلك استعمال الشّرّ في كلّ مقام ؛ الا انّ الفرق مقام الثاني عرض و شعاع بالنسبة الي مقام الاولي و ليس بين الالفاظ اشتراك اللفظي و لا المعنوي. لانّ المعني في اللفظ كالروح في الجسد ، كما انّ الارواح متعددة و كذلك الاجسام و بينهما مناسبة ذاتية كما سنذكر انشاء الله في محله ، حتّي تكشف نقاب المطلب. انّ الكفر يطلق علي ابي الدواهي مرّة و علي ابي الشّور مرّة ؛ ولكن كفر الذي يطلق علي ابي الشّور جسده و روحه في مقامه بالنسبة الي كفر الذي يطلق علي ابي الدواهي عرض و سيئة لفظه و معناه. كما نطق الحديث : انّ لعنة الله سيئة من سيئاته و كذلك حتّي يجري الكفر الي مقام الدّرة و لا اشتراك بينهما لا لفظا و لا معنا ، بل حقيقة بعد حقيقة في كلّ مقام بحسبه و هذا كفاية لمن له قلب و دراية. و انّ تعبيرنا في مقام علي ، عليه السلام ، بالاوصاف المذكورة حقيقة ثانية بالنسبة الي حقيقة الاولية و له كل الوصف الذي قد كان ل محمد الا ان ل محمد الوصف الاصل الاول القديم و له الفرع الثاني الكريم. و ليس بينهما الا كما بين الواحد و الاحد و بين

ص51

الحركة و السكون او بين الكاف و النون لاتصاله بمولاه. و هو قوله تعالي : « الم تر الي ربك كيف مدّ الظلّ و لو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا » يعني ما كان فيه من ظهور مولاه و هو الصّورة الانزعيّة الالهية

التي لا يتغير في قديم الدهور و لا يتمايز من الاحداث. و ظاهره امامة الكبرى و باطنه ولاية الله المطلقة العظمي التي اشار الله سبحانه بقوله : هنالك الولاية لله الحق و تلك الصورة هيولى الهيولات و فاعل المفعولات و اس الحركات و علة كل علة لا بعدها سر و لا يعلم ما هي الا هو. و لا يقال له نور لانها منيرة كل نوره و قمص الظهور و السن العبارة و معدن الاشارة. ليس الالف نقطة و لا النقطة غيرها محتجب بالتور بغير حجاب ظاهر بالتجلي كل يراه بحسب معرفته و ينال علي مقدار طاقته. فمنهم من يراه قريبا و منهم من يراه بعيدا. رحمة لمن آمن به بالباب باطنه فيه الرحمة لمن اقر و عذاب علي من جحد و انكر. و ظاهره من قبله العذاب ليس ورائه غاية و لا له نهاية و ليس بينه و بين النقطة فصل لو كان فصلا لكان ظهور الغير و ابي الله ان يكون كذلك : ا يكون لغيرك من الظهور. ما ليس لك حتي يكون هو المظهر لك. متي غبت حتي تحتاج الي دليل يدل عليك و متي بعدت حتي تكون الآثار

52

هي التي توصل اليك. عميت عين لاتراك و لاتزال عليها رقبيا و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا. و قد اشار الله سبحانه يقطعون ما امر الله به ان يوصل و اشار مولاه بهذا المقام : انا و علي كهاتين ، اشارة منه الي العارفين ان ليس هناك فصل ، لانه بدو الاسماء و اول من تسمى و هو ، صلى الله عليه ، عالم المسمي. فمن عرف الاشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة. و اشار محمد (ص) الي ظهوره تصريحاً بغير تلويح لاهل الافئدة حيث يقول مخاطبا لعلّي : انك كاشف الهمم عني و انت مفرج كربتي و انت قاضي ديني و انت منجزى و عدي. لان مقام النقطة اجمال بحت و بسيط صرف و ظهور الاول في مقام الالف و الالف اسمه الحسنّي و مثاله العليا و له الهيمنة علي جميع الحروف من التكوين و التشريع و هو الغيب الممتنع. لاتنال اليه ايدي اولي الابصار و الافئدة و الا تعرف بدون وصفه لنفسه و وصف نفسه مولاه محمد (ص). حيث قال لسلمان : ما عرف الله الا انا و علي و ما عرفني الا الله و علي و ما عرف عليا الا الله و انا. السبيل الي معرفته مسدود و الطريق الي وصفه مردود و الطلب اليه لا يزيد صاحبه الا بعدا. لان الله سبحانه قد اشار بذلك

ص 53

في الآية الي قوله تعالي و مما لا يعلمون و ليس في معرفة الله تعظيما ، لانه فوق مدرك المدركين. سبحانه لا احصي ثنائه عليه الا بما وصف الله سبحانه و انه في ام الكتاب لدينا لعلّي حكيم. و هو لسان ارادة الله في كل العوالم في التكوين و التدوين و لا يمكن ان شئنا الا باذنه. و هو (ع) الركن الايمن الاسفل من العرش و لونه الصفرا كما ظهر عند شهادته في وجهه و ذلك دالة علي بدئه لان البدء هو الختم و هو المعتدل التام و غلبة مزاجه

الصفراء و منه اصفرة الصفرة في كل شيء. سبحانه عن وصف الواصفين و عن نعت التّاعّتين و الحمد لله ربّ العالمين. المقام الثالث السّرّ المستسرّ بالسّرّ ، رتبة الحسن ، عليه السّلام ، و يعرّب في هذا المقام بالشّجرة الطّيبية و الدّرة الخضراء و البحر القدر و السّرّ الاعليّ و الرّمز المعلّيّ و الكاف المستديرة علي نفسها و الحقيقه المحسنة الحسينة و هو الواقف في مقام التّوحيد الخالص. لا يظهر في الاكوار نورا الا نوره و لا يتحقّق في الادوار صوت الا صوته و هو اسم الاكرم و المسمّى الاعظم الدّالّ علي الله في مراتب التّلت في مقام الوصف. و الا في مقام المعرفة لا دلالة الا لله تعالي ، لانّ الظّاهر في المرايا بالمرايا واحد ليس كمثله شيء و هو العليّ الكبير و هو (ع) مظهر السّكينة عن جدّه (ص) و الوقار

ص 54

عن ابيه (ع). احجبه الله في حجب العماء لنفسه وليّا من العزّ لا ينبغي ان يطّلع عليه الا الله الفرد. فمن زعم انّ للخلق سبيلا علي معرفته فقد ضاد الله ، عزّ و جلّ ، في كبريائه و كشف سرّ الرّحمانيّة الطّاهرة بغير اذنه ، فباء بغضب من الله و مأويه جهنّم و بسّ المصير. و ذلك مقام هندسة الابدائيّة لتحديد الحدود ممّا لانهاية الي ما لانهاية لها و ما لفيض الله تعطيلًا. قال علي (ع) : « انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله ، مرفوع في حجاب الله ، مطوّي عن خلق الله ، محتوم بخاتم الله ، سابق في علم الله ، و منع الله عن العباد علمه و رفع فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم ، لانّهم لا ينالونه بحقيقة الرّبانيّة و لا بقدره الصّمدانية و لا بعظمة التّورانيّة و لا بعزّة الوجدانيّة ، بحر ذاخر موج خالص لله ، عزّ و جلّ ، عمقه ما بين السّماء و الارض ، عرضه ما بين المشرق و المغرب، اسود كالليل الدّامس ، كثير الحيات و الحيتان ، يعلو مرّة و يسفل اخري ، في قعره شمس يضئي ، لا ينبغي ان يطّلع عليها الا الواحد الفرد فمن يطّلع عليها فقد ضاد الله ، عزّ و جلّ ، في حكمه و نازعه في سلطانه و كشف عن سرّه و ستره و باء بغضب من الله و مأويه جهنّم فبئس المصير.» انّ التّعبير بلون السّواد لكثرة الحيات و الحيات بالنّسبة الي الخلق. لانّ الله قد جعل ظاهره من قبله العذاب و الا بالنّسبة الي البحر شؤونات و تجلّيات

ص 55

من بارئها عليها. و قد جعل الله باطنها فيه الرّحمة و لهذا البحر لابد آية و لانهاية و لها جزاير من نفس الماء التي ذابت و انجمدت و علي الجزاير قباب من جواهر مختلفة المتلونة بالوان المختلفة بما لانهاية الي ما لانهاية و جعل الله عرض كلّ قبة و ما بين كلّ قبة ، ما بين مشرق البدء الي المغرب الختم و الساكنون فيها ملائكة عماء الصّرفه ؛ يسبحون اللّيل و النّهار و لا يفترون. و هم اهل قبة البيضاء و فيها ملائكة العالمين يحمدون الله بارئهم بالعشيء

و الابكار و هم اهل القبّة الصفراء و فيها ملائكة الحجب يهلّلون موجدهم بأنّه المحمود و له الحمد في الآخرة و الاولي. و هم اهل قبّة الخضراء و فيها ملائكة الكروبيّين يكبرون الله الفرد الاحد الذي ليس كمثلته شيء و هو الكبير المتعال و هم الساكنون في قبّة الحمراء و انّ الله سبحانه اعطي لكلّ ذي حقّ حقه بمؤلاء الملائكة هو الذي خلقكم ثمّ رزقكم ثمّ يميتكم ثمّ يحييكم الخلق من اهل قبّة البيضاء و الرّزق من اهل قبّة الصفراء و الحيوة من اهل قبّة الخضراء و الممات من اهل قبّة الحمراء و ذلك من تقدير العزيز الحكيم و ليس في هذا البحر الا الماء و لا له ساحل. و انّ الله سبحانه لما اراد ان يخرج الممكنات من بطن امّها اخذ عن هذا البحر قطرة و جعلها حيوة كلّ شيء قال

ص 56

الله تعالي في كتابه العزيز : « و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لتخرج به حبا و نباتا » ، « و من الماء كلّ شيء حيّ » و هذا الماء الذي عليه العرش قبل خلق السموات و الارض المذكور في الحديث عن عليّ (ع) و لهذا البحر قطب تدور حوله و هو سرّ المستور في قلب الحسن بن علي ، عليه السلام ، الذي تجلّي الله له به من نور عظمته. اقلّ من سمّ الابره و استغفر الله عن التّحديد بالكثير و له حركتان حركة حول نفسه لا اشارة اليها لانه مظهر البيان في تلك الحركة و المدلّ لتوحيد الصفات و الافعال لا يعرفه غير الله و قد خلقه الله آية نفسه و جعل ظاهره عين باطنه و باطنه عين ظاهره ، جلّ و عزّ ، من ان تعرفه غاية الافكار او ان تحويه خواطر الافكار او ان يصعد اليه ايدي اولي الالباب. و هو القريب لايري و البعيد لا يخفي و لا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء و سع كرسيه السموات و الارض و ليس ممّا شاء الله الا محمّد و عليّ و لا سبيل للخلق لدي جنابه الا العجز و رضي الله بالمعرفة العجز جودا. و سبحان الله عما يصفون و حركة بالتّجلّي لما سواه بما سواه و في هذا الحركة انوجدت حقايق الممكنات و صفاتهم في الاقطار و الادوار بالازليّة الظاهرة و اللانهاية الباطنة و النّهاية الممدوده و ما لفيض الله من نفاذ. و المقام الرابع السرّ المقنّع بالسرّ

ص 57

هيكل الاحديّة قال عليّ (ع) : « سرّ البسملة في الباء و سرّ الباء في التّقطة و انا التّقطة تحت الباء » و في حديث : « ظهرت الموجودات من باء بسم الله الرّحمن الرّحيم ». و قد عبر في الاحاديث عن تلك الرتبة بالشجرة الطّوي و بالقصبة الحمراء و القضاء المثبت و الصبح الازل و الرّحمة الجامعة و رتبة الحسين ، عليه السلام ، و هو واقف في مقام توحيد الشّهودي. و بعد خفاء التّثليث في رتبة التّربيع ظهر اسمه الاعظم و رسمه الاكرم في السرّ القدر و قد خفي جلال عزّة ، لشدة ظهوره و استتر علوّ مجده لعظم نوره. و لا توحيد في الامكان بعد رتبة جدّه

و اباه و اخاه ، الآ لنفسه و من سواه محدود في صقع توحيدهم لدي جنابه و هو المتحرّك في مقام التجريد و الساكن في لجة التقريد فلما تحرّك في صقع عزّته ظهرت السطوة و الغيره من الابداع. و وجدت القضاء التعلّق بالاختراع و هو المالك لتلك اللّجة بتمليك الرحمن ما يصل من الحقّ من لجة القضاء الي الحقّ الآ بامضائه. لآنه باب الفيض لكلّ شيء و قد وعد الله جودا عليه لا بداء في الابداع بعد امضائه. و هو (ع) لما تحرّك في الدّين باظهار بدء مقامه لا يؤمن به الآ الاقلّون و الكلّ همّوا بانكاره و قتله بعد ما عرفه بان محله في عوالم التوحيد محلّ القطب من

ص 58

الوحي. لايرقي اليه طير الاوهام و ينحدر عنه السبيل الى الافهام و جحدوا به و استيقنته انفسهم ظلما و علوا. فلما رأي الحسين ، عليه السلام ، غلبة الكثرات و اخفاء التوحيد و هو اعطي الاشياء علي ما هم عليه قد افضي الله لانعكاس وجودهم و امضي (ع) اعطاء قدره لهم. استسلم الله بالشهادة بايدي عبيده حتّي قد ظهر علي من في الامكان على علوّ عبوديته بآنه المعطي و لا يمنع قدرته عن الكفّار لاتمام حجّته بعد اكمال النعمة و اظهار الغني بعد ارادته الموجوده و قدرته النافذة. الله اكبر من سرّ الامر فدي بنفسه العظيم اثنين و سبعين من شيعة الكرام و رضي بظلم اهل بيته عن يد الفجّار ، حتي يقن البلاد و من عليها انه هو الحقّ المبين. و لولا آدم ما يخطر بقلبه قرب الشجرة ما اراد احد قتله و لا يقتل (ع) فلما رضي بالشهادة في عالم الابد تغيرت بلاد التجريد فلما كوّن امكان قتله قتلت بقتله التسيح و التمجيد و التّكبير. الله اكبر من هذا المصيبة الكبرى التي تغيّرت افئدة العالمين لحرقة كبده و يجرى ذلك التّغيير الي ما لآنهاية بما لآنهاية و ما كان لامر الله من نفاذ. و انّ اهل الجّنة تحترق افئدتهم لقتله و ذلك اعظم مقاماتهم يترقّب الي ما لآنهاية لانّ بعد حرقهم لا يبقى فيهم الآ

ص 59

مرات الحاكيّة للحسين و كلّ شيء هالك الا وجهه الكريم. قال الله تعالى : « فمن قتلته فانا دينه.» و الدّية ظهور الله الظاهر لكلّ شيء بكلّ شيء. فسبحان الدّات و هو المنزه عن وصف الممكنات و هو كما يقول : « لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير.» و التّحرّق لاهل النار باقية ببقاء الله و ذلك منتهي عذاب اهل النار. و انّ الجّنة و ما فيها قد خلقها الله سبحانه من نور الحسين و النار و ما فيها قد خلقها الله من بغضه (ع). كآلا نمّد هؤلاء و هؤلاء من مدد الحسين علي ما هم عليه بما هم عليه و ما هو بجبار للعباد. و من عرفه في مقام عبوديته و عرف سرّ شهادته كمل في مقام الدّين و لا يغفل عن مصائبه و في كلّ الاحوال يبكي عليه

ببكاء الثكلى و يجرى من عيناه بحور الماء. الله أكبر من عظم مصيبتيه و كبر بلائه و شدة عطشه الذي من يذكره يبكي عليه. قال الله تعالى : جزاء بكائه مائة شهيد ، و ذلك لتحمل العباد و الآ جزائه هو (ع) ، لأن الله دينه. و من زاره عارفا بحقه كمن زار الله في عرشه و المشبه عين المشبه به ؛ لان المقصود ليس الازل ، لأن الازل لاسبيل اليه ابدا و لا المقصود غيره ، بل ظهور هويته في عالم الامكان و هو مقامه. و ان اهل الجنة في كل يوم الجمعة يزورون ربّ ، جلّ و علا ، اعني زيارته (ع) لأن زيارته ، زيارت الربّ ، جلّ و علا. و اول زائره في ليلة الجمعة ،

ص 60

هو الله تعالى كما في الحديث و ذلك لاحتمال الراوي لعدد رسوخه في المعرفة. و الحق ان زائره في كل الاحوال هو الله تعالى ثم محمد ، ثم الائمة ، ثم الانبياء ، ثم الاوصياء ، ثم المؤمنين من الانس ، ثم المؤمنين من الجنّ ، ثم الملائكة ، ثم الحيوان ، ثم النبات ، ثم الجماد. و ان الله سبحانه تعالى اولي عن كل شيء بزيارته و هو زائره لم يزل و لا يزال و لا يزول ببقائه كما هو اهله و مستحقه. و ان الزائر له (ع) حين توجهه بمولاه تحرق الحجب ، حتى اتصل بمولاه فحين اتصاله بوجه مولاه زائر الله تعالى في عرش تفريده و عظمته و ذلك في قوس الصعود. و كذلك الامر في النزول اول زائره في كل العوالم الله سبحانه و ذلك الرمز المعنى لا يطلع عليه الا اهل الافئدة من عرفه فسقاه ربه شرابا طهورا. و من لم يعرفه يصدق لاهله حتى يسقاه مولاه شرابا طهورا. و ان في الحديث لزيارته جودا عظيما و هو ان من زاره (ع) غفر الله سبحانه سبعمائة نفس من آبائه و امهاته و من نظر الي هذا الزائر غفر الله له كالتزائر و من نظر الي من نظر الي الزائر فكان له الاجر مثل ما كان لتزائر الي ما لانهاية. و لو لم يعرفه بان هذا الرجل نظر الي من نظر الي زائر الحسين (ع) و ان له مقامان و حركة علي القطب و هو الالف اللينية و هذا المقام لاتشير اليه اشارة قريبة مع كمال بعدها بعيدة

ص 61

فوق القلوب بما لانهاية. و هو مقام التوحيد المنفي عنه الكثرات و التفريد المنفي عنه الاشارات اوله عين آخره و ظاهره عين باطنه و سره عين علانيته ، قريب في بعيده و بعيد في قريبه ، آية الله و مراته. السبيل مسدود و الطلب مردود و سبحان الله عما يصفون. و حركة علي الظهور فاؤل ظهوره في الالف القائم غير معطوفة و هو القائم ثم الي الحروف العاليات و هم الائمة الثمانيه ، ثم الي الكلمة و هي فاطمة ، ثم الي دلالة الكلمة و هي مراتب الانبياء و الاوصياء و الدلالة قد ظهرت من لفظ الكلمة. كذلك حقايق الانبياء و الاوصياء ظهرت من نور جسم فاطمه. كذلك يتنزل الظهور حتى وصل الي مقام الذرة و هي رتبة الجماد و ذلك آخر ما اردنا في تفسير النقطة و الحمد لله رب العالمين.

المقام الاول في البيان الالف غيبي الهى و هو الاسم الاولي و الرّسم الاعليّ لله الاحد الفرد الصمد الحيّ القيوم الذي لا اله الا هو الكبير المتعال. و هو اوّل شجرة خرجت في طور السيّناء و ذاقت في جنّان الثّناء من حدائق البهاء و استترت في حجب العماء و استقرّت في كرسيّ الكبرياء ، مستويًا علي عرش العطاء الي ما سواه. و هو حقيقة الحمديّة ، روى فداه ، و هو اوّل تعيّن النّقطة حيث دارت علي نفسه ثلاث دورات و الالف المستقيم في مبدء التّقسيم

ص 62

عند الله العظيم ثلاثة نقاط . و هو الاستقامة الاوليّة هيكل التوحيد و شبح التّفريد فى قول مقدر الحميد : « فاستقم كما امرت » و كشف عن هذا السرّ قوله العزيز : « انّ الذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا » .

المقام الثّانى في المعانى الف اللينيّة ربّانيّة و هو مقام الواحدية مبدء الصفات و الاسماء. و هو الاسم الاعظم و رسم الاكرم المطوف حول جلال القدرة و المسبح بارئه تحت عماء العظمة ناطقا بانك انت الله لا اله الا انت سبحانك عمّا يصفون. و هو اوّل قصبة نبتت في اجمة اللاهوت و ذاقت في سماء مجد الملكوت من ابيكار حدائق الجبروت ، اوّل الاعداد في قلم المداد لفيض السرمدي الرباني المستقرّ في مقام العلويّ ، روى فداه. و هو امير الاسماء و الصّفات و لذا لاينبغي لاحد من الائمة ، سلام الله عليهم ، ان يسمّي باسمه الشريف و هو اوّل من آمن بالنقطة قبل الحروف ؛ فلذا صار علّة الاسماء. اوّل من تسمي و هو ططام يمّ الوجدانية المذكور في الدّعا لياساويه في لجة بحر الاسماء و الصّفات شيع.

المقام الثّالث في الابواب رتبة الالف المتحرك الذي لما تحرك في ارض الصّفات و الاسماء ، زعموا انّ جبار بنفسه قد لحظهم فنطق بالتّسبيح و التّحميد و التّهليل و التّكبير ؛ فلما عرفوا اعترفوا بانّ الله جلّ و اكرم من ذلك. فانه عبد الله و دابة الارض

ص 63

و هو المتحرّك في ارض الامكان بالتّقدیس و التّمجيد و هو قوله الجواد في زيارة ابيه ، سلام الله عليهما : « بك تحركت المتحرّكات في لجة بحر الامكان و طمطام يمّ الاكوان و بك سكنت السواكن من في لجة بحر الاحدية من البقاء الازليّة و الغني الالهية و من في طمطام يمّ الواحدية من اطوار جمال الربوبية و شئون جمال القدوسية » و هو كلّ يوم في شأن من احداث امر بديع لم يكن.

المقام الرابع في الامامة مقام الف غير معطوفه و هو مظهر اسم الله المميت و آخر مراتب تنزل الاسماء و الصفات في رتبة التراب و هي بئر التعفين لجميع الاسماء و الصفات حين التعلق بالكثرات و هي صبغ الاحمر الترابية حين اخذ التقطير عن كبريت الاحمر بعد حل الثالث في طبخ قعر الرابع لتصلح قابلية في رتبة الترابية لمقام بلوغ الاكسيريّة لظهور الاطوار و الشئون. قال رسول الله تناكحوا و تناسلوا فاني اباهي بكم الامم يوم القيمة و لو بالسقط و ذلك اكمل المراتب و اعلاها في قوس النزولي. و هو رتبة الامامة و الولاية الكبرى خفيت رتبة الترابية و ظهرت وحدة التارية فانها حازّ يابس فارتفع الاحكام و صار الختم نفس البدء. و هو الاكسير البيضاء مالک الجود و البهاء ،

المقام الاول و السّين في رتبة البيان ؛ ثناء الله علي نفسه و الواصف نفس الوصف و هو قوله (ص) : لا احصي ثناء عليك

ص 64

انت كما اثبتت علي نفسك و قوله (ع) تجلي لها بما وصف الله لنفسه بنفسه و خلقه خلقه. و اول الوصف ذات الله الظاهرة للنبي به (ص) و هو روعي له الفداء لجة بحر الاحدية و صرف ظهور الهويّة و عماء بحت الصمدية و اعلي مقامات الربوبية و اثني دلالات الالهية ، الاول الآخر الظاهر الباطن. قال الله ؛ عزّ و جلّ ، في ليلة المعراج : ارفع راسك يا محمد ؛ فلما رفع ، روعي فداه ، راسه قال الله تعالي : « انت الحبيب و انت المحبوب » و هو ، روعي فداه ، متفرد في هذا المقام عن الاشباه و الامثال و هو الملك الدائم في الملك، السبيل الي الله مسدود و الطلب اليه مردود و دليله آياته و وجوده اثباته و هو وجود الله الظاهر في الامكان بنفسه.

المقام الثاني في المعاني و السّين في رتبة المعاني ، مبدء الاسماء و الصفات و هو حرف من حروف اسم عليّ و هو ، روعي فداه، كان ذات الله العليا و شجرة طوي و سدرة المنتهي و جنة المأوي و هو ، روعي فداه ، روح الله و نفسه و قلب الله و جنبه و عين الله و سمعه و لسان الله و وجهه و يد الله و امره و مشية الله و حكمه و ارادة الله و اذنه و سرّ امر الله و نوره و هو ، روعي فداه ، ظاهر الله في العباد و آية الله في البلاد و شهر الله في قلم المداد و حرم الله في يوم المعاد و هو ، روعي فداه ،

ص 65

بلد الله المقصود و مقام الله المحمود و وجه الله المسجود و علانية المعبود كما نطقت بذلك عبائهم المنيعه في كلماتهم الرفيعة. و كل ذلك نسبة تشریف كالكعبة بيت الله و اشباهها.

المقام الثالث و السّين في رتبة الابواب ، اسم من اسماء الله التّازل الي بحر الحيات و هو قلزم الخضراء و ماء الحيوة. و انا قد «جعلنا من الماء كلّ شيء حي». و هو مظهر اسم الله الحيّ و هو الماء الذي كان عليه العرش قبل خلق السّموات و الارض بما لانهاية الي ما لانهاية. و جعل الله موادّ الاشياء بهذا الماء و جعله شاهدا لخلق نفسه و خلق ما سواه ؛ حيث نطقت مفهوم آية الكتاب ما اشهدتهم خلق السّموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما كنت متّخذ المضلّين عضدا. لا يصل من الخلق الي الخلق شيئا الا بهذا الاسم و لا يصعد الي الله الا بهذا الماء. و مالك هذا البحر بالاستقلال هو عليّ (ع) ، « لولاك لما خلقت الافلاك » و مزاجها رطب بارد و الماء سيّد الشّراب.

المقام الرابع و السّين في رتبة الامامه ، اسم جدّ محمّد ، قال الله تعالي : « يس و القرآن الحكيم » فلما امر الله اسمه القابض بالادبار لظهور الاطوار نزل الي كرة الهواء فظهر اسمه الحيّ ، ثم نزل الي كرة الماء فظهر اسمه المحبي ، ثم نزل الي كرة التّراب فظهر اسمه

ص 66

المميت هناك اتّصل بداية الامر الي نهايته و رجع الكاف المستديرة الي قطب منطقة الاكوار و الادوار. و نضجت حقايق الاعيان في بطن الامكان و تمت الاجزاء الاكسير في بئر التعفين و اخذ الله التقطير ممّن كان في القرع و الانبيق. نادي الله تعالي بلسان حبيبه : اقبل ايّ حبيبي فصعد من مسجد الاقصي التّرابي الي وطنه الحقيقة او ادني. قال الله تعالي : يا محمّد فضلك علي الانبياء كفضلي و المشبهه عين المشبهه به و انا ربّ العزة علي العالمين ، سبحان ربّك عما يصفون.

المقام الاوّل في البيان الميم مجد الله ، قال الامام : « الميم مجد الله » و اوّل تمجيدده مجد الله نفسه قوله الحق : « انا الله لا اله الا انا كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » فصارت تلك الكلمة اوّل ذكر في الامكان. قال (ع) : « يا يونس تعرف ما المشية؟ قال : لا. قال ، روحي فداه : ذكر الاوّل و هي الكلمة التي انزجر لها العمق الاكبر و هي الاسم المستقرّ في ظلّه لا يخرج منه الي غيره ». قال رسول الله (ص) : « انا اوّل من اجاب في الدّر » و لذا استخلصه الله في القدم علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذ كان لاتدرکه الابصار و لا تحويد

ص 67

خواطر الافكار و هو يدرك الابصار و هو الطيف الخبير المقام الثاني فى المعاني الميم مجد الله في حجاب الجبروت بلسان وليه المأجد في عماء اللاهوت ناطقا : بانك انت الله ربنا لا اله الا انت الملك المعبود. و هو حقيقة العلوية و هو ، روحى فداه ، يطوف حول جلال القدرة و يستغرق في عماء المحو و الحيرة ، قائلا في حجب السرية : يا رب زدني فيك تحيرا ، لايري نورا الا نورك و لا يسمع صوت الا صوتك ، ما رأيت شيئا الا و رايت الله قبله و معه و هو قول ابنه الطاهر في دعائه يوم عرفة : « أ لغيرك يا رب من الظهور؟ ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك. متي غبت حتى تحتاج الي دليل يدل عليك؟ و متي بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك؟ عميت عين لاتراك. » و هو ، روحى فداه ، ينطق بالله و يسمع بالله و ينظر بالله و يسكن بالله و يمشي بالله و يعطي بالله و هو مظهر نفس الله في كل المقام. سبحانه عما يصفون و الحمد لله رب العالمين.

المقام الثالث الابواب الميم ملك الله و هو امره و بامرهم قامت السموات و الارض. و امره للابداع و الاختراع و هو تمام كلمة كن و خزائنة بين الكاف و التون. و هو فعل الله ، عز و جل ، و ما من شيء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. و هو مركب من عناصر

ص 68

الاربعة من عالم الجبروت. الكاف مركبة من النار و الهواء ، النار نار اليجاد و الهواء ميله. و التون مركبة من الماء و التراب ، الماء ميل القبول و التراب لحفظ الانوجد. فاذا تمت الكلمة ، كملت عبوديته و هو قول الصادق : « العبودية جوهره كنهها الربوبية » و العبودية المطلقة الحقيقة لا يوجد الا في محمد خاصة ، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. قال الله تعالى : « يا بن آدم اطعني اجعلك مثلي » و هو نفس اطاعة. مولانا علي قال ، روحى فداه ، انا عبد من عبيد محمد و هو قول الله تعالى : « من اطاع الرسول فقد اطاع الله ». المقام الرابع في امامة الميم حرف من حروف اسم محمد ؛ قال الله ، عز و جل : شققت له اسماء من اسمي انا المحمود و انت محمد. عدد الميم اربعين و هو تمام ميقاته. ثلاثين ليلة نفس قابلية في عالم السرمد و عشرة في رتبة مقبولة في عالم الابد. و لذا كان وقوفه في ارض الترابى اربعين سنة. قد بلغ اربعين سنة بعثه الله بالنبوة و هو تجليه سبحانه لديه اقل من سم الابرة عند مبدء طلوع فوق جبل الطور و هو شمس الظهور و ماء الظهور و انزلنا من سماء المتجلى ماء تجلى بنفس المتجلى له ماء ظهور. قال الله تعالى

ص 69

في صدق شأنه : « ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين.» و هو نفسه و يحذركم الله نفسه ان تجعلوه مصنوعا اذ لو كان مصنوعا لكان الذات محدثا مصنوعا و هذا هو الكفر الصراح ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا.

المقام الاوّل قال الامام : الف آلاء الله علي الخلقه من النعيم بولايتنا. اعظم آلاء معرفة الالف و هو سرّ الحروف و محقق حقايقها و مذوت ذواتها. و هو الذّات و ذات الذّوات والذّات في الذّوات للذّات و هو خلق ساكن لا يدرك بالسّكون و خلق متحرّك لا يدرك بالتحرّك اجتمع الاضداد و ارتفع الانداد. ظهر الولاية في الوليّ هنالك الولاية لله الحقّ، الحقّ مع عليّ و عليّ مع الحقّ. يدور معه حيث دار و هو حرف الثبوت بنفي الشكوك و هو نفس الجلال بنفي السّبحات و الاشارات لسائر الممكنات بالبقاء البحت عند فناء الصّرف معرضا عن الوجود و مقبلا الي الوجدان به ، روعي فداه ، ظهر في عالم اللاهوت وحدة الذّات للذات لا اله الا هو الحيّ القيوم.

المقام الثّاني الف آلاء الله لاهل جنّة الفردوس من الاعتراف بولاية عليّ و هم اهل الوقوف عند المشعر المطلق قبل الاقتران الي المقيد ، الا انّ فيهم ذكر صلّوحي

ص 70

للنظر الي انفسهم. فلما تأملوا الانبياء في ولاية عليّ ، اذا فهم الرّحمن حرقة البعد و عاصهم من النار فنادوا في ظلمات الكثرة الصّلوحية ان لا اله الا انت سبحانك. اني كنت من الظالمين فلما تابوا و استنجوا عنه ، روعي فداه ، و نجاهم عن الغمّ الاثنيّة و ادخلهم في بيته ، فمن دخله كان آمنا. و كذلك ينجي المؤمنين و هو رجال يسكنون في محلّ معرفة ذات الله و يستأنسون بذكر الله و يشربون من كأس الله و يأخذون عن يد الله و يعطون في سبيل الله بقائهم بالله و عشيتهم بالله. لا يتحركون و لا يسكنون الا بالله افئدتهم ابرد من الثلج ، قلوبهم معلّقة بالماء الاعلي. و لو لا اجل محتوم من ربّ العباد ما يصبرون في ابدانهم لمحّة ، شوقا الي الرّفيق الاعلي. رزقني الله مرافقتهم في جنّات الفردوس ، نعم المقام مقعدهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر. يا محنة ايوب ، روعي فداك.

المقام الثّالث الف آلاء الله لاهل بحر الخضراء ، و هم حروف العاليات في الممكنات علوك فوق كل عال و جلالك الامجد فوق كل جلال. و هم حروف لا اله الا الله في التكوين و التدوين في الرّقوم المسطّرات و هم شهور الحول و ايام الساعات في كلّ العوالم من التكوّنيّات

ص71

و التّشريعات. إنّ عدّة الشّهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السّموات و الارض و هم مظهر فعل الله و ايدي قدرته و هم اولياء الله في كلّ العوالم في الاداء. و هم قائمون مقام الرّحمن في جميع الصّفات و الاسماء و هم المعطون لاهل بحر النّار باسم الله القابض و لاهل عماء المطلق باسم الله الحيّ و لاهل قلزم الموّاج بالامر بين الامرين و لاهل ارض الكعبه باسم الله المميت. و هم الادلاء علي الله في توحيد الدّات و الصّفات و الافعال و العبادة ، سبحانه عمّا يصفون.

المقام الرابع الف آلاء الله في رتبة الامامة الظّاهرة بالولاية و الباطن بالاستيلاء علي جميع الاقطار و الادوار. و هو الآن مقام القائم ، روعي فداه ، و هو آية و دليل و علامة و مقام للدّات القديم سبحانه و هو نفس المعبود و وجهه حال العبادة و التّوجه ؛ لا فرق بينه و بينه الا انه عبده و خلقه. لانّ ذلك المقام اعلي مقامات الامكان و فرق ذلك لايمكن في الامكان انما تحدّ الادوات انفسها و تشير الآلات الي نظائرها. و هو قول عليّ (ع) في خطبة اليتيمية : « ان قلت ممّ هو فقد باين الاشياء كلّها فهو هو و ، ان قلت هو هو فاهاء و الواو كلامه صفة الاستدلال عليه ، لا صفة تكشف له.

ص72

ان قلت له حدّ فالحدّ لغيره و ان قلت الهواء نسبته فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك و انتهى المخلوق الي مثله و الجاه الطّلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و الجهد علي اليأس و البلاغ علي القطع و السّبيل مسدود و الطّلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته.» و هو ، روعي فداه ، لا يحتجب عن رعيته بل تحجبهم الآمال دونه.

المقام الاوّل البيان اللّام اسم نوراني و حروف ربّاني و رسم الهي ، مظهر الالف في الوحدة و حاكي الاحدية في البدء و من هذا اخذت النّصاري شكل الصّليب و حلّ اللاّهوت في التّاسوت تعالي الله عمّا يقول الظالمون علواً كبيراً. و هو بحر لابتداية له و لانهاية ذاخر موّاج اعظم البحور و اعلاه ؛ بل لا بحر سواه و هو بحر الوجوب و الازل الظّاهر في الامكان بالامكان. و هو لجة الاحدية المذكور في قول عليّ فالسّابح في هذا البحر يسبح بتسبيح الله نفسه و لا سفينة و لا ملاح و لا جزيرة و لا شرّاع غيره البحر سفينة و ملاح و راكب و شرّاع و طالب و مقصود يسير الي ربه في صراط الله العزيز الحميد. و لانهاية و لا خروج و

ص 73

لاوصول و لا انفصال حين الفصل و لا اتّصال حين الوصول يسافر من الحقّ الي الحقّ و ما له من زوال. و ليس لهذا البحر موج و حركة و سكون و حيتان منزه كمال التنزيه عن صفة البحور و هو صرف التجليّ البحت البات. و لايري السالك في هذا البحر بحرا سواه. و سبحان الله عمّا يصفون و الحمد لله رب العالمين.

المقام الثاني المعاني اللّام اسم الاعظم و الرمز المنمنم و هو اول ما اختار الله لنفسه و هو العلي العظيم و هو قول الله ، عزّ و جلّ ، و انّ « هذا صراط عليّ مستقيم ». و لذا جعل الله قطب اسمه الشّريف اللّام و هو ، روي فداه ، اول المقصود حيث تجليّ الحمد بنفسه نفس المعبود و هو مرويّ الاسماء و الصّفات حيث لا سبّح في طمطم يمّ الصّفات و الاسماء دونه و هو المتّموج بتموّج الصّفات و المنقطع بقطع الآيات. المتّمسّ بنفس العلامات و المتشّرع بشرايع المقامات و المتخلّج بخليج الاسماء. و هو الواحد الجارى فى الاسماء و الصّفات كجريان الماء في عروق الاشجار و التّبانات و هو اول العدد و صاحب الابد و مالك السرمد بتمليك الله الاحد الصّمد. لابتداية له و لانهاية و هو المذكور في قوله : « ربّ ادخلي في لجة بحر احديتك و طمطم يمّ وحدانيتك. » الاحد المذكور سرّ محمد و يمّ الواحد سرّ عليّ.

ص 74

المقام الثالث في الابواب اللّام مظهر اسم الله الحبي و هو قلزم صلوح الكثرة و بحر القدر و بحر عميق مظلم كالليل الدّامس كثير الحيات و الحيتان. يعلو مرّة بالنظر الي مبدئه و يسفل اخري بالتوجه الي نفسه و هو بحر المحيط و بطن الامكان و في قمره شمس تضي. لاينبغي ان يطّلع عليها الا الواحد الفرد فمن اراد ان يطّلع عليها فقد ضاد الله في ملكه و نازعه في سلطانه و من نظر اليها بطرفها فهو المضىء بشمس قعره. و قال رسول الله : « أنّما الاختلاف فيك يا عليّ و هو سرّ قوله : « السعيد سعيد في بطن امه و الشقي شقي في بطن امه. » و هو قوله الحقّ : « انا و عليّ ابوا هذه الامة. » المذكور في بحر المحيط و الساكن بالاستقلال بالعلو في هذا البحر ليس الا آل الله و هم حروف لا اله الا الله في اقطار الابداع و لذا كلّ واحد منهم علّة مستقلة في الاختراع بالله سبحانه و تعالي. المقام الرابع اللّام

اسم الشّيعه و هو اللّطيفة الالهية المودعة في سرّ الخليقه في تمام مراتب العبودية و هو المشار اليه في قول الصادق : « العبودية جوهرة كنهها الربوبية. » و هم قوم من شيعة علي السّاكنون في جبل بحر كان خلف قاف القلب. يسبحون الله تعالي بقوله سبحان ذي الغلبة القهر لا اله الا هو

ص 75

له الملك و اليه يرجعون. و البحر الذي كان الجبل فيه ماء الذي عليه عرش قلوبهم و هو الماء الذي مقوم حيوتهم و هو بحر وحدة الى تحته و بحر الكثرة الي فوقه. بحر شديد الحركة و كثير الحيات من اطوار جمال مولاهم ربّ التراب يعلو مرة الي احسن التقويم و يسفل اخري بالسكون الي الطين. و لذا جعل الله المتقين في بئر الطين لشدة بقاءه و مكثه. و في هذا البحر يمزج البحور و ينثر الفروع فلما صلحت قابليت الاكسيريّة في رتبة الجمادية تمت و كملت ما بالقوة فيه ما بالفعل. امر الله سبحانه بطلوع نار الله الموقدة علي محلّ الافئدة حينئذ قالوا كلمة الحق في مقعد الصدق « انا لله و انا اليه راجعون » ، « كلّ شيء هالك الا وجهه. »

المقام الاوّل البيان الهاء ربّ الحروف ، اذا لامربوب ذكرا و لا عينا و لا احاطة لا طهورا. و الهاء في الله اوّل مظاهرها هاء في هو و هو الاسم الاعظم و الدالّ الاكرم اعلي الاسماء و اشرفهما. و من اركانها الاحدية و الهوية و هو روح الله و الله روح الاحد كما قال الله الصمد : « قل هو الله احد » و اعظم مقامات هو في الامكان بغير اشباع واو و هو فؤاد الحمدية ، روعي فداه ، و هو رتبة الازلية الظاهرة للامكان بالامكان و هو مقام و دليل للذات البحت القديم بان الله كان و لم يكن معه شيء

ص 76

الان كما كان. ظهوره عين بطونه و بطونه عين ظهوره الاول الآخر و الظاهر الباطن ، لا اله الا هو الحي القيوم و ليس في مقامه ذكر الا ذكر الله الاعزّ الاكرم. و ذلك في رتبة الوجدان و اما في الوجود دام الملك في الملك ، السبيل مسدود و الطلب مردود. و سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو و هو المنزّه عما سواه سبحانه عما يصفون و تعالي الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا.

المقام الثاني الهاء في رتبة المعاني ركن الواحديّة و محلّ المشيئة. هو اوّل ناطق في بحر الامكان بذكر الرحمن لا اله الا هو القادر المتعال. و ذلك في المقام المحبة الالهية و الولاية الحقيقية و الازلية الثانوية و الربوبية الكلية الظاهرة في سرّ العلويّ عليّ (ع) و هو ، روعي فداه ، المتألأ بتألؤ محمد الذي هو وجه الاحديه و هو ، روعي فداه ، مبدء الاسماء و الصفات و المعاني و الحروف العاليات في جميع الاقطار سموات المقبولات و ادوار اراضي القابليات في عرصه الجبروت و عما اللاهوت. مدلا بدلالة الثبوت لله الحي الذي لا اله الا هو الحي القيوم لا فرق بينه و بينه الا انه عبد و مخلوق و مرزوق و مجعول. افقر الفقراء الي الغنيّ المعبود و هو معني قوله (ع) :

نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا ، لولانا ما عرف الله ، لولانا ما عبد الله . وكشف الحق عن هذا السرّ المطلق في

ص 77

كتاب المصدّق و علي الاعراف رجال يعرفون كلاً بسماهم. صدق الله و هو العليّ العظيم. المقام الثالث الابواب الهاء في رتبة الابواب حرف من حروف اسم فاطمة. قال الله ، عزّ و جلّ : « شققت لها اسماً من اسمي انا الفاطر هي فاطمة » و الاسم المشتقّ نفسها و من هذا ظهرت حرف آخر اسمها. و هي مبدء الابداع و ثمرة الاختراع ، قال الله تعالي في حقها و : « أنّها لاحدي الكبر نذيرا للبشر.» و البشر رجال قوامون بامر الله و هو القائم علي الانبياء و الاوصياء و ماسويهم بالتوحيد و هو قول الله الحقّ : « فلا اقسم بمواقع النجوم و أنّه قسم لو تعلمون عظيم و أنّه لقرآن كريم في كتاب مكنون » و هو محمد (ص) ابوها « لايمسه الا المطهرون » و هو عليّ لانه مطهر عن دنس الكثرات و الصّافي عن كدورات الصّفات و هي لما تجلّت بجسمها الشّريف خلق الله حقايق الانبياء و ما تأصلوا الا شعاع شمس جسمها الشّريف و انّ من شيعته لابراهيم.

المقام الرابع الهاء ظهرت بالحقيقة في رتبة الولاية في اربعة عشر اهل العصمة كما خفيت فيهم. « كنت كنزا مخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » و هم مظهر اليد و الوجه و الجواد و الوهاب لله الحقّ ، كما نطق به الكتاب بالصّواب : « من اطاع الرّسول فقد اطاع الله » ، « انّ الذين يبايعونك انما يبايعون الله ،

ص 78

يدالله فوق ايديهم » ، « قالت اليهود يدالله مغلولة ، غلّت ايديهم و لعنوا بما قالوا ، بل يدها مبسوطتان ، ينفق كيف يشاء » و « الارض جميعاً في قبضته يوم القيمة و السموات المقبولات مطويات يمينه » و « كلتا يديه يمين » و كلّ من سواهم بمن سواهم موجودون و معدومون حرفا عندهم و عند عظمة جلالتهم. و « هم عباد مكرمون لايسبقونه بالقول و هم بامرهم يعلمون يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لايشفعون الا لمن ارتضي و هم من خشيته مشفقون » و من يقل منهم اني مظهرها و من دوّمهم بالاصالة الاولية « فذلك نجزيه جهنم و كذلك نجزي الظالمين » فقاتلوا ائمة الكفر انهم ، لا ايمان لهم. و هو قول الصادق : « الهاء هو ان لمن خالف ولايتنا .»

المقام الاوّل الرّاء في رتبة البيان آيه الله و دليله و هو اوّل رحمة نطقت بتوحيد الله في ارض الامكان. و اعلي مقاماته قلب الحمدية لانها اول شجرة نبتت في ارض قلب الاحمدية ، روعي فداه ، و هي « لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضبيء و لو لم تمسه نار » و التار من تلك الشّجرة و هو قول الله الحقّ : « و ما ارسلناك الا رحمة

للعالمين» و قول نفسه المطلق : انا اول من اجاب في الذر الامكان قبل الافتزان و السؤال نفس الجواب و الجواب نفس السؤال. و لذا سبقت علي ما سواه بالوحدة الالهية اللاهوتية الممكنة في حق الممكن ؛

ص 79

اذ سواه لا يمكن في حق الممكن و الازل نفسه نفسه ، و الآن كما كان. لا اشارة و لا تبيان و لا توجه و لا استدلال و لا معرفة و لا استبصار لانه المتعالي عن الممكن و وصفه و هو كما قال : « لاتدرکه الابصار و هو يدرك الابصار هو الطيف الخبير » و قال سيد الخلق : « ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك » عزّ جنابه عزّا لاتنال اليه ايدي احد من عباده. سبحان ربّ ربّ عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

المقام الثاني الرّاء في مقام المعاني مقام عليّ امير المؤمنين و هو ، روعي فداه ، مجمع الخليجين و حایل بين الطنّجين و البرزخ بين العالمين. و هو الواحد المتكثّر و المتّوحد المتكثّر و الناقص الزّايد و الزّايد الناقص و النار المنجمد و الماء المحرق و التراب المتحرّك و المتحرّك الثّابت و الثّابت المتحرّك و القريب المبعد و البعيد المقرب و الفاعل لكل علّة و المنفعل عند مبدء الارادة ، الجامع للاضداد و المشابه لسبع الشّداد. اول المداد و مظهر الابداد و ثمرة الانوجاد ، المكتوب اسمه علي لوح الفؤاد ؛ فنطق بالتوحيد بان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و علي لوح القلب نشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و هو المنفرد في عالم الامكان عن الاشباه و الاضداد. و علي لوح النّفس نشهد

ص 90(در اين نسخه به جای 80 از نمرة 90 استفاده شده بود)

انّ الاوصياء رسول الله اثني عشر و فاطمة معصومة طاهرة لايساوقهم في الوجود شيء. و كلّ اتاهم عبدا و هم اولياء الله في العزّ و ليس لله وليّ من الدّل و علي لوح الارواح بانّ شيعة آل الله اخوان في الجنان ، متكئين علي سرر متقابلين.

المقام الثالث الرّاء في مقام الابواب باب الله من الحقّ الي الخلق و من الخلق الي الحقّ. و قال رسول الله : « انا مدينة الحكمة و عليّ باهما » و هو ، روعي فداه ، نعمة الله علي الابرار و نقمة علي الفجار. و هو باب ، قال الله في صدقه : « باب باطنه فيه الرّحمه و ظاهره من قبله العذاب. » قال عليّ (ع) : « ظاهري امامته و باطني غيب منيع لا يدرك » و هو البحر الانيق و الطمطمم العميق ، الدّاخر المّواج المتلاطم كثير الخوف و الخضوع و الاضطراب و الخشوع و النّاطق ؛ بقوله الحقّ : « الهي ان وعدت المطيعين النار و العصاة الجنّة ، فبعزّتك و

جلالك و لا حول و لا قوّة الاّ بك ؛ لكان ابن ابيطالب عبدا لك « و هو قوله الحق « لاعبدتك خوفا من عذابك و لا طمعا في ثوابك بل وجدتك مستحقا للعبادة ، فعبدتك .» . و كلّ ذلك من سطوة عدل الله لان العبد في كل الاحوال احتياجه بالله تعالي . كبدء وجوده لو شاء كان معدوما كما كان . و فضل الله علي العباد في كلّ الاحوال كفضله له بدء

ص 91

وجوده و في كل الاحوال يقرء منادي الرحمن كما بدئكم تعودون و من له اذن ان يسمع نداء الله الملك لله الواحد القهار .

المقام الرابع الرّاء في رتبة الامامة اسم من اسم الله و حرز من حرز الله و حصن من حصن الله . قال الله ، عزّ و جلّ : « لا اله الاّ الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي .» قال الامام ، روعي فداه : « ذروة الامر و سنامه و باب الاشياء و رضي الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته .» قال الله تعالي في حديث القدسي : « ولاية عليّ بن ابي طالب حصني فمن دخل حصني ابن من عذابي » و ولايته حروف لا اله الا الله و هو اوّل بيت وضع للناس و من دخله كان آمنا من الفناء و صار باقيا ببقاء الرحمن . و لا يدخل هذا البيت احد الاّ بعد كشف السّبحات و محو الموهومات و هتك الاستار و الاغيار و دخل المدينة علي حين غفلة من اهلها . فمن دخل المدينة اقرّ للامام بالامامة و من اقرّ من وراء الباب لا شكّ انه في اهل الخطاير و لا ينبغي ان يدخل علي ملك القاهر . و الامام جامع المقامات و الدلالات و هم الادلاء علي الله بان لا اله الا هو القيوم المتعال .

المقام الأوّل الحاء تكرار الدال و الدال تكرار الباء و الباء تكرار الالف و هم تمام الحمد و في تلك الرتبة يحملون عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية . و الحاء مبدء

ص 92

عرش الله تعالي و اعلي مقاماته في الامكان قلب الحمدية و هو تمام القدرة و القوّة . قال الله تعالي : « و ما وسعني ارضي و لا سمائي بل وسعني قلب عبدي المؤمن .» و قال الصادق : « ان الظهور تمام البطون و البطون تمام الصّمت و القدرة و العزّة تمام الفعل و متي لم تكن كليات الحكمة تامّة في ظهورها و تامة في بطونها لكانت الحكمة ناقصة من الحكيم و لو كان قادرا » و هو كان عرش العظمة و القدرة الصّالحة التّعلق بانوجاد الموجودات و تكون الممكنات . قال الله ، عزّ و جلّ : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايّا ما تدعوا فله الاسماء الحسني .» و هو المستوي علي العرش بالعتاء المعطي كلّ ذي حقّ حقه ؛ لو السائق الي كلّ مخلوق رزقه و اسم الرّحمانية اصغر

من اسمه الهويّة بسنتين و هو قول عليّ (ع) : « انا اصغر من ربي بسنتين » و الرّب مربيّه و هو محمّد السنّة الاولي سنة الوحدة الظاهرة التي محلّها هي نبوة الكليّة و سنة الجامعه بين النبوة و الولاية. و لايري احد مثله في الجامعيّة في الامكان قط كما هو اهله و الذات القديم ربّ اذ لا مربوب و اله اذ لا مألوه ؛ سبحانه و تعالي عمّا يصفون.

المقام الثّاني المعاني الحاء تمام الحمد و الحمد وصف الله نفسه. و لذا يختصّ بجانبه وحده و هو أوّل الثناء و اكملها و اعلاها الله ، عزّ و جلّ ، و هو الجامع لمراتب الممكنات من البدء الي الختم

ص 93

الي ما لانهاية بما لانهاية. فلمّا اراد الله ان يحمد نفسه فارادته احداث تلك الكلمة لا من شيء و هو خلق الثّاني و ذرّ الأوّل و آية الكبرى. قال الله تعالي : « لولاك لما خلقت الافلاك » و قال عليّ : « ايّ آية اكبر لله منّي و ايّ نباء اعظم منّي. » و هو ، روعي فداه ، أوّل الكون بالنسبة الي الامكان و أوّل الامكان بالنسبة الي الاعيان. و علّة تلك الكلمة المشيئة و علّة المشيئة بنفسه. و القول بأنّ العلّة هو الله شرك للزوم الاقتران و الارتباط و تعالي الله عن ذلك اختراعه ابداعه و هو خلّو من خلقه و خلقه خلّو منه. فسبحانه عمّا يشركون و له الحمد في السّموات و الارض و اليه يرجعون.

المقام الثّالث الحاء في رتبة الابواب أوّل حرف من اسم الحسين و هما يظهران عند التقاء البحرين بحر الاراده و بحر القدر. و هو قول الله الحق : « مرج البحرين يلتقيان. » و هما بحر العلوية و الفاطميّة ؛ بينهما محمّد برزخ النبوة « لا يبغيان يخرج منهما اللؤلؤ و المرجان » و هو الحسن. و لون اللؤلؤ بيضاء و هو ، روعي فداه ، مظهر ابيه في الوحدة و هو مظهر اسم الله الصمد لكمال بساطته و وحدانيته ، لم يخرج الاثمّه من صلبه. و المرجان هو الحسين الشّهيد و المرجان لونه الحمراء لظهور الكثرة و الشؤون في اطوار الجلال و الجمال و هو ، روعي فداه ، اب الاثمّة الاطهار و سمّاه الرّحمن ابا عبدالله. و العبوديّة المطلقة منحصرة في اولاده الاثمّة الاطهار ،

ص 94

سلام الله عليهم بدوام القادر القهار. المقام الرّابع الحاء في رتبة الامامة مقام ظهور سلطنة الحسين و هو ، روعي فداه ، عبد الله و مظهر اسمه المميت و عزرائيل عنده مرات يصوّر فيه جماله ، روعي فداه. المؤمن عند رؤيته من الشّوق يموت و الكافر عن جلالته يفرّ الروح من جسده. و جماله جمال الله و كل مميت باذنه و فعله الله يتوّقي الانفس حين موتها. و العبد ، ثلثه احرف ؛ العين علمه بالله. قال الصّادق : « العلم تمام المعلوم. » و الباء بونه عن الخلق و الدّال دنوه الي الخالق بلا كيف و لا اشارة. و اسم الله المميت هو اسم الله الحيّ و الممات نفس

الحياة و في ارض التراب تنضح القابليات للصلوح الي مقام الآيات. و لذا من زاره عارفا بحقه كمن زار الله في عرشه و من بكى او ابكى او تباكا لمصيبته هو بنفسه ، روعي فداه ، جزائه. و هو رب الجنان و انّ اهل الجنة في يوم الجمعة يزور الربّ هو زيارته ، روعي فداه. لان نفسه نفس الربّ و مضجعه عرش الرحمن و زائرته نفس المزور ؛ اي بما تجلّي لها بما. و هو قول الله الحق : « و من قتلته فانا دينه.» نعم المقام لزاره و لباكية ، لو كشف الغطاء ؛ ما يقبل احد الا زيارته و بكائه و الدوام بالبقاء في بلده. المقام الاوّل البيان الما ماء الوجود و وجه المعبود و نفسه المحمود و هو قطب المحيط الواسع علي جميع الاقطار في لجه بحر

ص 95

الادوار و طمطم يّ الاكوار. و الساكنون فيه رجال من نفس الماء و وجوههم متثلثة بتلثوء الازلية و نفوسهم متقدسة بتقديس السرمدية ذكرهم ذكر الله الاكبر. و في ابحر جزائر غير متناهية من نفس الماء التي ذابت و سطحت و استقرت و صارت ارض غرباء. و علي جزائر قباب من نفس الماء كالدرة البيضاء التي رفعت و انجمت في جوف الماء. و هو بحر لا ساحل له و لا غشّ و لا حركة و لا تغيرّ و عليها سفن من نفس الماء كالذهب الرطب الحمراء و ساكنها من نفس الماء يسافرون من الله الي الله. و لا تقطع مسافتهم و لا وصول الا الي منازلهم حين الوصول فاصلون و حين الوجدان فاقدون. حكم بعضه كحكم كله و حكم كله كحكم بعضه. ماء الظهور و صرف الظهور و صار في التجلي من التجلي بالكسر بنفس المتجلي له بالفتح. و هي بحر الوحدة المذكور في الدعا عن قول مولانا الامام علي : « رب ادخلني في لجة بحر احديتك.»

المقام الثاني المعاني ما ، ماء الحياة و « من الماء جعلنا كل شيء حي » و هذا الماء مظهر اسم الله الحيّ. فلما اراد الله خلق هذا الماء فبارادته صار موجودا متعلقا بلون الصفراء. ناطقا بانّ بارئنا هو الرحمن و هو الطمطم المتلاطم ؛ مبدء الكثرات في صقع عالم الاسماء و الصفات. ظاهره امامته علي من في بجوحة القدس و البهاء و باطنه غيب منيع ممتنع عن الصفات و الاسماء. و في

ص 96

هذا البحر سفن و جزائر و قباب و سگان و رجال كل ذلك من نفس الماء و ليس لها بداية و لانهاية و لا فناء و لا اضمحلال و الساكنون فيه اهل الصفا و السنّا ؛ يسبحون بارئهم في قطب منطقة المجد و البهاء. و هم رجال قال الله تعالي في صدقهم : « رجال لا تلهيهم » اطوار الشؤونات و الظهور في صقع الكثرات عن الوحدة الحقيقية التي هي نفس الذكر و هذ البحر بحر السكون و الوقار و برد اليقين و تلج الفؤاد. فمن شرب منه قطرة

يسكن في ذات الله و يصبر علي الاذي في جنبه و يرضي بقضائه ، قائلا في كلّ الاحوال : لا حول و لا قوة الا بالله ، له الخلق و الامر و اليه يرجعون.

المقام الثالث الابواب الما ماء القدر ، فلما قدر الله وجوده بظهور اسم الحبي اخذ قطرة من بحر ماء الحياة ، مظهر اسمه الحبي ، و هو قوله الحقّ في كتاب الصّدق : « و انزلنا من المعصرات ماء تَجَاجَا » متلاطما ، مَوَاجَا ، متحرّكا لظهور الشؤونات ، يخرج منه حيات الاسماء و نبات الصّفات ؛ حتي يظهر قول الله : « كل يوم هو في شأن.» و هو قلزم الخضراء لا بدء له و لا ختم فيه. اشجار من جواهر رطبة و عليها سفن جارية من زمرد و رطب اوسع من بين سماء القابليات و ارض المقبولات و الرّاكبون فيها محمّد و آله بالاصالة و شيعتهم بالتبعية. و هم رجال مطهرون من دنس الزّمان و

ص 97

الزّمانيات و المنزهون عن الالتفات بالشّهوات و الكثرات. لا يعصون الله ما امرهم و هم من خشية آل الله مشفقون. قال رسول الله : « مثل اهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق » و المشبه عين مشبّه به.

المقام الرابع الامامة ، الماء بحر القضاء و جوهر الجارى من بحر الحياة المقدّر لكلّ ذي روح ممات. و الارض لخلّ جريان البدء لأنّ ما في القضاء هو الامضاء و ليس لله بدء فيما مضى. و هو الطمّطام المتداخر المتين و المتلاطم العميق ، المتوجّج بتموّج الصّفات كالجبال الرّاسيات و يخرج منها خليجان ؛ احدها بدء الاشياء و الآخر ختمه و نفس الختم ماء البدء. و يجرى منه اثمار اربعة ، الماء غير الآسن بحر الاقرار بالوحدانية ، و اللبن الذي لم يتغيّر طعمه و هو بحر الاقرار و الاعتراف بنبوّة محمّد و العسل المصقّي المخصوص لشيعية محمّد و آله و هو بحر التقصير عن معرفة اهل العصمة و الخمر الذي لذّة للشّاربين و هو بحر المحبّة و العزّه و الهيمنة و العظمة و السّطوة و القهارية بغير صداد و لا خمار و سكر و لا اغماء. يسبحون سكاّتها : سبحان ذي القهر و الغلبه لا اله الا هو الواحد القهار.

المقام الاولي البيان التّون في رتبة البيان نفس المكان و هو تمام الامكان و الامكان بعينها في عالم الامكان. الحروف في كلمة كن و الكاف

ص 98

رتبة المشيئة و التّون رتبة الارادة و المشيئة اب الاشياء و الارادة امّها. قال (ص) : « انا و عليّ ابوا هذه الامة ». فبالكاف خلق الله مادّه الاشياء و آية تفريده و هيكل توحيده دالّ علي الله وحدته. و هو اعلي المشاعر في الامكان فيه يعرف الله وحده و هو المسمّي بالفؤاد. و بالتّون خلق الله صورت الاشياء من مبدء الميل الي نفسه الي منتهي الكثرات بما لانهاية الي ما لانهاية. و اولّ التّعين هيكل النّبوة و ثانيها هيكل الولاية و ثالثها هيكل الشّيعية. و هذه الهياكل تمام الايمان جعل الله آيته في كل شيء للاعتراف به. و هو تمام نور الله نور السّموات و الارض « مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح » الي آخر آلاية. و قال الله تعالي : « سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتّي يتبين لهم انه الحقّ » قال السّجاد : و الله آياتنا و هذه احدها و هي الولاية و ما نودي في الاسلام شيئا مثل ما نودي في الولاية.

المقام الثّاني البيان المعاني التّون عرش الكاف و به استوي الرّحمن علي ما سواه. و هو الواحد المتحقّق في اربعة عشر هيكلًا. قال رسول الله : « فوق كل حسنة حسنة ، حتّي احبنا فاذا احبنا ليس فوقه حسنة » و هو قوله الحقّ حين سئله الاعرابي عن الدّين ؛ قال (ص) : « هل الدّين غير حبّنا » و كشف عن هذا الرّمز المعتمى قوله (ع) :

ص 99

« من احبكم فقد احبّ الله » و هذا الحبّ علّة وجود الممكنات. و هو قول الله في حديث القدسي : « كنت كنزا مخفيًا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف ». و المحبّة نفس المحبّ و المحبّ هو المحبوب. و لو كان الثّلاثة لا شكّ انّ اهل المحبّة لمشركون ، قالت النّصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد. قال الصادق : « المحبّة حجاب بين الحبيب و المحبوب » و المحبّة المذكوره ليست ذات الله تعالي لانه ، عزّ و جلّ ، خفائه عين عرفانه و عرفانه عين خفائه. و هو المعروف و لا عارف في الوجود و الان كما كان. سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو و هو العليّ الكبير.

المقام الثّالث التّون في مقام الابواب امر الله و علمه و كتابه المحفوظ و عدله. و هو انه لما امر الله كلمة الاكبر بالادبار لظهور الانوار و كثرة الاطوار تنزل الي ركن الاسماء ؛ فتدور بدوران الاسماء في عالم الادوار و في عالم الانوار بدوران الاسرار ، بتحرك اللّيل لطلوع النهار. الي قطب الصفات فتكرر بتكرار الصّفات في عالم الاكوار ؛ حتي نزل من مبدء الدّرة الي منتهي الدّرة بما لانهاية في بدئه كما لانهاية في ختمه. و هو قول الله الحقّ و كل شيء قائم بامر و الامر تمام العدل و بعدله قامت السّموات و الارض. و مظهر تلك الامر اهل العصمة و محل تلك العدل محمّد و آله. قال الله تعالي : ان الله يامر بالعدل و الاحسان.

ص 100

و قال الحجّة ، روعي فداه ، في زيارة آل يس : « القضاء المثبت ما استأثرت به مشيئكم و الخو ما لا استأثرت به سنتكم » و هو قول جدّه العليّ الصادق النّقي الهادي ، روعي فداه ، في زيارة الجامعة الكبيرة المشهوره : كالشمس الطّالعه المظهرين لامر الله و نهيّه .

المقام الرّابع التّون في مقام الامامه يحكي عن البداية بالدّلالة و عن النّهاية بما لانهاية . قال الله ، عزّ و جلّ : « ن و القلم و ما يسطرون » و ها انا اذا اذكر رشحة منه التّون في رتبة البيان . جوهره بسيطة حيّة بالذّات و هي ذات الله العليا و في رتبة المعاني ذات رسول الله و في رتبة الابواب ذات فاطمة . و في مقام الامامة حروف لا اله الا الله اثني عشر في الرقوم المسطرات . و في مقام الاركان رشحات كليّة النّازلة من قطرة لطيفه من عرق جسم فاطمه . و في مقام النّقا انوار متلئنة من اجساد الانبياء . و في مقام التّجباء اظلة الهيّة متلئنة بترية النّقاء . و في مقام الملك اظلة انسيّة . و في رتبة الجنّ اظله ملكية . و في رتبة الحيوان اظلة جنّيه . و لذا ان التّملة ترعم انّ لله زبانيّين و في رتبة التّبات اظله حيوانيّه و في مقام الجماد اظلة نباتيه .

المقام الاولى البيان الباء حروف العشرة و هو في مقام البيان آية التّوحيد و علامة التّجريد و صرف الهويّة و عماء الاحديّة . بحر الوجود و حرف الظّهور الاوّل الرّفيّع و الآخر

ص 101

المنيع الباطن القريب و الظاهر البعيد . بحر معلوم و سرّ مجهول المخصوص لمحمّد و آله (ص) بالحقيقة الاولى . و ما سواهم معدومون لا نصيب لشيء من الاشياء فيه و كيف لا يكون كذلك . و الانبياء مقام تجريدهم و بقائهم في توحيد الله ظلّ فاني من جسم محمّد (ص) و هو بلغوا الي ما بلغوا و لم تدركوا ما فعلوا جسم محمد . و هي في الاجساد ممتنع محال ، كيف يصل شعاع الشّمس بقصره و كذلك في السلسلة الطّوليّة من ثمانية عوالم بل في السلسلة العرضيّة . هذا السرّ مستور و لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لكفره و في رواية رحم الله من قتله يجرى هذه القاعدة من عالم العليّ الي مبدئه السفليّ . الطرق الي الله بعدد انفاس الخلايق .

المقام الثّاني الباء في رتبة المعاني آخر حرف من حروف اسم عليّ (ع) ، روعي فداه ، و هو سر الله الذي لا يوصف و كلمة التي لا تعرف و هو اسم الاعظم الذي يسبح الله بظله جميع خلقه . و هو صاحب الازليّة الكبرى و الابدية العظمي . قال ، روعي فداه : « انا صاحب الازليّة الاولى » و ان امرنا هو الحقّ و حقّ الحقّ و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السرّ و سرّ السرّ و سرّ المستسرّ و سرّ المقنّع بالسرّ و سرّ لا يفيدّه الا سرّ و

سرّ مجلّل بالسرّ و هو مظهر خشية الله و جلاله و هو قول الامام : « لا علم الا خشيتك و لا حكم الا الايمان بك ، ليس لمن لم

ص 102

يخش عن جنباه علم .» و هو مقام الرّحمن و لمن خاف مقام ربّه جنّتان و ليس لمن لم يؤمن بعزّ قدسه حكم لانه ظاهر الله لا هو هو و لا هو غيره. كلّ ذلك عن دوام الملك في الملك السبيل الي ذات الله مسدود و الطلب مردود ، دليله آياته و وجوده اثباته.

المقام الثالث الياء في رتبة الابواب في اسم الرّحيم مقام من مقامات الرّحمانية. و هو الذي اجاب الامام ، روعي فداه ، و انا اذا اذكر الحديث ، سئل رأس الجالوت عن الرضاء ، بان قال : يا مولاي ما الكفر و الايمان و ما الكفران و ما الشيطانان اللذان كلاهما المرجوان؟ و قد نطق به الرّحمن حيث قال في سورة الرّحمن : « الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علمه البيان » فلمّا سمع الرضاء ، لم يجر جوابا و نكت باصبعه الارض و اطرق مليّا. فلما رأى السائل سكوته شجعتة نفسه بسؤال آخر فقال : يا رئيس المسلمين ما الواحد المتكثّر و المتكثّر المتوحد و م الموجد و الموجد و الجاري المنجد و الناقص الزائد؟ فرفع ، روعي فداه ، رأسه فقال : ايّ شيء تقول و ممن تقول و لمن تقول بيّنا انت انت صرنا نحن نحن ، هذا جواب موجز بسؤالك. و اما الجواب المفصل فاعلم ان كنت الداري و الحمد لله الباري

ص 103

ان الكفر كفران كفر بالله و كفر بالشيطان و هما سيّتان المقبولان المردودان ؛ احدهما الجنّة و الآخر النار و هما للذان المختلفان المقبولان و قد نطق به الرّحمن حيث قال : « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزج لا يبغيان فباي الاء ربكما تكذبان » و يعلم قولنا من كان من سنخ الانسان و يظهر لك ممّا قلنا باقى سؤالاتك و الحمد لله الرحمن و صلّي الله علي محمد و آله المبعوث علي الانس و الجن و لعنة الله علي الشيطان. فلمّا سمع كلامه بهت و تحيرت و شهق شهقه فقال اشهد ان الا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و انك وصي رسول الله حقّا و الرحيم رحمة مكتوبه علي من سبقت له العناية. و هو حقيقة سلمان ، روعي فداه ، و نعم الحديث ما قال الامام الحسن العسكري في تفسيره ان الله خلق مائة رحمة و جعل منها رحمة واحدة في الخلق كلّهم فيها تراحم الناس في الدّنيا من في كلّ الاصقاع. فاذا كان يوم القيّمه اضاف هذه الرحمة الواحدة الي تسع و تسعين رحمة. فيرحم بها امة محمد و تلك الرحمة تمام الامّة في الدّنيا لما كانوا في الرحمة ضيقوا انفسهم عن القبول و في الآخرة لما

خَلَّصُوا مِنَ الْأَعْرَاضِ قَوِيَّةً بَنِيَّتَهُمْ لِلتَّحَمُّلِ . وَ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَيَّ الْأُمَّةِ حَتَّى يَدْخُلَ أُمَّةٌ مُحَمَّدٌ قَبْلَهُمْ وَ الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَيَّ اللَّهُ مِمَّا تَطَّئُونَ وَ أَنَا

ص 104

اذكر الحديث بعضا بالنقل و المعني و لا يطلع بسرّ مراتبها إلا اهل التقوي.

المقام الرابع الياء في الرحيم مقام الشّيعه و هم في هذا الاسم محلّ صبغتهم. قال الله صبغة الله : « و من احسن من الله صبغة » و جعلهم في بئر التعفين في هذا الصّبغ. فلما نضجت بنيتهم و بلغت بلوغهم صلّوهم بالصّلوة و الزكوة و الصّوم و الجهاد و الحجّ و ساير الاعمال المحموده ، حتي خلطت اجزاؤهم و صارت شيئا واحدا. و هو قول عليّ ، روعي فداه : « حتّي تكون اعمايي و اورادي كلّها وردا واحدا. » ؛ ثم جعلهم في قعر التّقطير للاخذ عن اجزاء الاكسير. و هو موت الكلّي فلبعض النّاس في الدّنيا و لبعضهم في الرّجعة و لبعضهم في البرزخ و لبعضهم في القيّمه و لبعضهم في النّار ، لتحريق اجزاء العرضيّة و لاخذ اجزاء الاكسير. فلما اخذ اجزاء الاكسير هاج ريح محبّة الله في افئدتهم و هو لقاء بارئهم و هو قول الصادق : اذا هاج ريح المحبة في الفؤاد استأنس في ظلال المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه قال علي

و دائك منك و ماتشعر

دوائك فيك و لاتبصر

باحرفه يظهر المضمّر .

و انت الكتاب المبين الذي

و فيك انطوي العالم الاكبر

ا تزعم انك جرم صغير

نقطة كثّرها الجاهلون

و هي نقطة العلم . العلم

و هو الدّراية حديث تدريبه خير من الف حديث ترويه. و هو قرطاس الحكيم كلّ علم ليس في القرطاس ضاع و هو تمام العمل العلم بلا عمل كالقوس بلا وتر. و ان الاشارات تحجب الاستار من كشف الكثرات دخل بيت الجلال فقد عرف مواقع الامر و بلغ مواضع السّرّ و هو الغنيّ عمّا سوي الله و فسبحان الله عمّا يصفون. انتهى

(خطبه آخر توقيع در اين نسخه درج نشده بود كه تكميل شد)

الحمد لله الذي جعل طراز قضائه بماء رحمانيته التي دنت بعد ما بعدت و قضت بعد ما مضت و فتعالت تحاكت فاقامت و استعادت و تشابهت و تعاكست و تقارنت و تفرقت و تفاخرت و تشهقت و تشهدت و تلاءت و تلجلجت و اصطفت و انتجت و اخترعت و ابتدعت و انشأت و اصطنعت فهي حمراء صفراء

خضراء بيضاء نطقت على عرشها بثناء البداء في منطقتها لا اله الا هو الحمد لله الذي جعل طراز اذنه بهاء ربوبيته فهي هي ازليّة لامعة شعشعانيّة متلئنة ذوتت و استقرّت كورّت و استقامت دارت و استضائت فهي هي مشرقة شمسيّة متنوّرة قمريّة لامعة نجميّة حاكيّة عرشيّه مخترعة فردوسيّة منتخبة افريدوسيه مندكة جليله مسطحة ارضيّة هي هي مائيّة ترابيّة هي هي هوائيّة ناريّة ان قلت منفرد فهي جمعيّة و ان قلت خمسة فهي احديّة مظهر الهاء في لجة الاحديّه التي نطقت و تجلت و خضعت و خشعت و قالت الله لا اله الا هو الحمد لله الذي جعل طراز اجل الامضاء حكم البداء و اقامها فوق منطقة السّماء من عالم العماء بنور الحمراء فيا هنيئاً سراسنا من البداء المنطوقة في حولها التي قضت و جلّت بعدما حكمت و قدرّت و انشاءت و اخترعت فهي هي شمس ازليّة مشرقة ختميه رفعت و سجدت على عرشها و ثناء بارئها و قالت باعلى صوتها حزينا لا اله الا هو و الحمد لله الذي جعل طراز كتابه طراز الاحديّه و احكم في طراز مشيته بامضاء طراز صمدانيته و اقضي ما قضي في طراز جبروتيته بطراز ما امضي في ازليته و اذن في تقدير طراز ابداعه في مقام الاجل بطراز التي احدى احمدى علوى فاطمي فيا هي نعم الطراز في افق العماء رفعت بعد ما زكّت نطقت قبل ما صفت حرقت قبل ما جلت شهدت بعد ما غربت ببناء بديع و طراز عجيب و عماء لطيف التي نطقت في حق منشئها بطراز الابداع كلّها لا اله الا انت سبحانك اتي كنت من الظالمين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير سورة العصر

ص 105

بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد لله الذي تجلّى للممكنات بظهور آثار ابداعه في ملكوت الأمر و الخلق ليتلئتن جوهريات حقائق الموجودات بتألؤ آيات اللاهوت و يتلجلجن كينونيات مجردات آيات الجبروت بتلجلج ظهورات آيات الملكوت ليشهد الكل في كل مقامات الأمر و آيات الختم بما شهد الله لنفسه بنفسه في أزل الأزال بأنه لا اله الا هو لم يزل كان بلا وجود شيء معه و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و انه الفرد الأحد الذي ليس له وصف في الإبداع و لا نعت في الإختراع و لا ذكر في الإنشاء و لا حكم في الأحداث و انه الفرد القيوم الذي اخترع المشية لا من شيء قبل كل شيء بنفسها لنفسها من دون ذكر يساوقها و لا حكم يقارنها و لا نعت يشابهها و لا وصف يعادلها ليثبت بوجودها في حقائق الأنفس و الآفاق توحيد أزليته التي قد أودع في ذاتيات أعلى مجردات

الخلق ليعرف الكل في مقام ظهور تجليه بما أراد في الإنشاء للكل ثم اختراع الإرادة لظهور انية المشية في ذر الأول بعد ظهور المشهد

ص 106

الأول في رتبة المشية ليعلم الكل في مقامات الذاتيات والكينونيات و النفسانيات و العرضيات و الجوهريات و الإنيات و المقامات و الدلالات و الإشارات و العلامات و الآيات و البدايات و النهايات بما أراد الله لخلقه في مقام عرفان مراتب الفعل و ظهورات الإنفعال ليميز الكل في مبدء ذكر الإثنية عن ظهورات التوحيد و عن آية التكثير ثم أحدث بعد ظهور خلق الإرادة طمطم يم القدر لظهور المقدر و جعله ربط العلية في مقام المعلول و ظهور المفعولية في مقام التثليث و رتبة المجمعول ليميز بظهور آثاره في عوالم الإمكان و ظهورات الأعيان و ظهورات مراتب اختيارات ذرات الممكنات و يشقى من يشقى بظهور تلك الرتبة في المشهد الثالث و يسعد من يسعد بظهور آيات تلك العلية المتثلثة عن ظهور الرتبة الأولى وليتميز الكل بما يستحق الذرات و يقبل الموجودات و يختار الإنيات عما أراد الله في الكتاب و أراد في المبدء و المآب ثم أبدع الله بعد ظهور تلك المراتب الثلاثه مراتب ظهور تنزلات تلك المقامات و نزل الله أسمائها في عالم الأسماء طبقا بما نزل الله في الكتاب بذكر القضاء و الإذن و الأجل و الكتاب ليتم خلق كل شيء بظهور تلك السبعة عن كل الجهات و يتبين ما فضل الله

ص 107

في مقامات عالم الأسماء و الصفات في رتبة التراب حتى أخذ كل نصيبه في كل المقامات بما قدر الله له به في ذكر المبادئ الى ما قدر الله له بما لا نهاية لها بها في رتبة الخطاب و فاز بذلك كل من فاز و خسر بذلك كل من أراد الحكم بغير بينة و لا كتاب.

و ان الآن لما نزل الأمر من جناب المستطاب ذي الحسب الشامخ الرفيع و ذي العز الباذخ المنيع و ذي النسب العالي الرفيع و ذي الصفات العليا و الأخلاق الرضية الحسنى سلطان العلماء أدام الله ظل عطوفته على من سكن في ظلال رحمته بأن أفسر السورة المباركة التي نزل الله في القرآن هذه « و العصر ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر » و لما كان أمره المطاع و حكمه الفصل في اظهار ذلك البيان قد استعنت من الله واتبعت امره بإظهار ما خلق الله في الكيان بالبروز الى العيان ليميز بشرح تلك السورة المباركة شأن من أيد من فضل الله في ذلك المقام عن دونه و بقي ثواب من عرف شيئاً منه

لجناب حضرته الى يوم المآب أسئل الله من فضله بأن يحفظ عيون الناظرين الى الإشارات النازلة في ذلك الكتاب عن الاعتراض و يلهم الكل حكم الإنصاف في مقامات دلالات كلمات ما نزل في ذلك المقام لأمر المستطاب و اني على الله أتكل في اظهار حقيقة سر الإمكان بما جعل الله في الكيان بالبروز الى العيان

108

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي المنان. و انني أنا قبل أن أذكر حرفا في مقام التفسير أسئل من جناب المستطاب أدام الله ظل عطوفته بأن يعفو عن نفسي اذا اطلع بخطيئة من قلبي لأن شأن العبد في كل حال هو الذنب و أرجو الله أن يثبت بذكر بعض المقامات لمن سكن في مقامات عالم الأسماء و الصفات ما قدر الله لهم في حكم الكتاب و ان الى الله يرجع الحكم و الأمر في المبدء و المآب و انا قبل أن أذكر بيان حرف من باطن تلك السورة المقدسة أذكر أمارات لتمييز الحق عن الباطل و الصادق عن الغافل ولكن ما أردت لذلك الا العلم لمن أراد أن يطلع بحقايق التجريد و يعرف آيات التوحيد و يستقر على كرسي التفريد و التجريد و ان من الأمارات التي حق على المنصف أن يطلع بها فهو عرفان صور العليين عن السجين و أن الحكم لم يثبت في الشريعة و لا يثبت في الحقيقة الا بعرفان تلك الرتبة السنية و أن ذلك الأمر لا يمكن عرفانه الا بعلم الواقع لأن الصور في هذا العالم متشاكلة و لا يتميز من يتوجه في عالم الكثرات الى طلعة حضرت الذات في ذلك المقام الا بنفي الإشارات و السبحات في عالم المبادئ بنفي الأسماء و الصفات و ان ذلك الأمر لما كان صعبا على بعض النفوس قد جعل الله لكل حق حقيقة و لكل أمر بينة واضحة لتلا يتبع

109

أحد أحدا بمحض الصور الظاهرة و الشئونات الباهرة لأن الشرف في الحقيقة هو سر الربانية و ظهور نور الصمدانية في كل جهات العبد و ان في هذا العالم لما اختلط الطينتان أمر الله الكل بما يتميز بين الكل عند التحقيق و لا يقدر أن يظن فيه شيئا دون ذروة اليقين في الأفق المبين و لو لم يثبت ذلك الميزان في بيان القسطاس لم يوضح حكم الجواب في اتباع أمر المستطاب و ان بعد تلك الإشارات لا شك أن اليوم كل الناس يدعي الحق و يجعل عند نفسه حجة لما ادعى ولكن في الواقع ليست الحجة تامة في يد الكل و الا لم يختلفوا في حقايق ظهورات آيات اللاهوت و شئونات الجبروت و دلالات الملك و علامات الملكوت و مقامات الحد في سلسلة الناسوت و ان بعد ذلك لا ريب أن حجة الله في كل حين لكل شئ بالغة و أمر الله وكلماته تامة ولو لم يكن كذلك

فليس لله على أحد حجة فسبحان الله عما يقول المشبهون علوا كبيرا فلما ثبت في سبيل الحقيقة بأن الحق الخالص لا يثبت الا بميزان حق من عند الله الذي يرجع اليه كل المختلفات من كل الأمم و ان اليوم لو كان الميزان كتاب الله لا يرفع الإختلاف لأن كل الفرق يستدلون في اثبات مطالبهم منه وكذلك الحكم في الأخبار و عمل الأصحاب و آيات الأنفس و الآفاق لأن الإختلاف في كل المراتب ظاهر و أبي الله أن يحكم بالإختلاف أو ينزل

110

في كتابه أو يقبل من أحد لأن الله خلق الكل بأمره و جعل علة ظهور كل شي نفس حكمه فلا بد أن يكون الحكم من عنده واحدا كما صرح بذلك حكم القرآن حيث قال عز ذكره « وما أمرنا الا واحدة » و ان الدين بمثله فرض أن يكون واحدا و ان ذلك حكم عدل يحكي في مقام التوحيد وآية التجريد حيث يعرف أهل التفريد بكلمة التمجيد فلما ثبت أن الميزان لم يك تاما في تلك العلامات حق بأن يجعل الإنسان قسطاس الأمر أمرا يرجع اليه العالي و يلحق به التالي و يميز به صور الباطل عن الحق و ان ذلك القسطاس لا بد أن يكون من عند الخالق لأن في مقام الثمرة و أخذ النتيجة لم يثبت حكم واحد فلما كان الأمر كذلك يشهد جناب المستطاب بوجود ميزان عدل ثبت به من قبل حكم و لا يقدر أحد أن يعارضه أو يقول فيه لم و بم و هو شأن الذي يعطي الله من يشاء من عباده و به يعاقب و يثبت و عنه يسئل يوم الفصل و هو شأن الذي يعجز الكل عن المقاومة معه في اظهاره و لما كان الأمر مستورا في وراء الحجابات و ان لكل ذكر مقام في ذكر الدلالات و ليس في مقام ذلك البيان اثبات الميزان أسئل من جناب المستطاب ملاحظة قسطاس البيان في المقامات التي كتبت بين يدي جنابه و ان بمثله قد ثبت في شرح الكوثر لمن أراد أن يتذكر أو ينذر و أن الآن أشرح

ص 111

ما أراد الله في ذلك المقام من تفسير تلك السورة المباركة في مقام الحد لمن عرف الفصل عن الوصل و ان على جناب المستطاب لا يخفى سبل الطواهر و البواطن و ان الأمر في الحقيقة ليس مستورا عن جنابه بل أراد التذكار لبعض الأخيار و ظهور الأنوار و كلمة الأسرار لبعض الأبرار و ان الأمر لما كان له مقامات معدودة أشير ببعض حكم منه و هو أن لكل حرف من القرآن مقامات كثيرة بل خلق الله في آية حقيقة كل شيء وقع عليه اسم شيء آيات كل شيء لئلا يصعب على أحد عرفان ظهورات آيات فضله و تجليات شئونات عدله في كل شيء و يرى كل شيء ظهور سلطنته في خلق كل شيء ظاهرا موجودا بحيث لا يرى شيئا الا و يراه قبل ذلك الشيء فمنها رتبة

النقطة في مقامات الفعل حيث لا قدر أن يطلع بحقيقتها الا من جعله الله مقام نفسه في العالم الأول مقام العدل و ذلك المقام مختص بمحمد رسول الله(ص) و لا نصيب لأحد فيه و هو في ذلك الشأن شأن من ظهورات حضرته في حقيقة ذلك الحرف و ان الإشارات مقطعة عن دونه من ذكره و ان الغايات محدودة عند طلوع أنوار بهائه و ان ذكرى ذلك المقام لم يك من سبل العرفان بل هو من نور البيان الذي خلق الله في حقيقة كل شيء لبيان كل شيء و ان سر المسئلة مكشوف

ص112

عند جنابك و لا تحتاج بذكر البسط و لغيرك ما أرى سبيلا لعرفانه اليه و منها رتبة الألف اللبينية و هو مقام رتبة الثاني من مراتب الفعل و ان ذلك مقام تعيين حرف الأول في ظهور الفعل و ان الله بلطيف حكمته و عظم عنايته قد جعل ذلك المقام مختصا بوصي حبيبه علي(ع) و لا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن حضرته و يدل على طلعه كما صرح بذلك رسول الله في الحديث المشهور « لا يعرفه الا الله و نفسه» و ليس لما سواه في عرفان ذلك الحرف سبيل لأنه هو بعينها آية من كينونيته في جوهريات ملكوت السموات و الأرض و انه واقف في مقام التوحيد الواقع بعد رتبة النقطة في مقام ذلك الحرف و لا يعرف صنع الله في حقه الا هو سبحانه و تعالى عما يصفون و منها رتبة الألف الغيبية و صرف الصمدانية و نور الإلهية و حرف ظهور الهوية و آية الأحدية في كينونية البشرية و انها هي في ذلك المقام تحكي عن مقام الحسن (ع) و يدل على ظهور رتبة التثليث في مقام القدر و ان في ذلك الشأن اختلف الكل في مراتب اختيارات الوجود و من حكم ذلك الحرف في رتبة الظهور أخذت النصرارى شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت و تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و منها رتبة الألف غيرالمعطوفة

ص113

و هو مقام ظهور اسم الله المميت في مراتب الفعل و بدء علة القضاء لظهور البداء بعد الإمضاء و ان الله قد جعل حامل ذلك الحرف في ذلك المقام أبو عبدالله الحسين (ع) و لذا انه روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه لم يرض بالبيعة و انقطع بكله الى خالق البرية و قبل الشهادة بظهور الولاية الكلية في ذلك الحرف و انه روعي فداه في ذلك المقام يحكي من مراتب مقامات الأحرف الثلاثة من بساطة النقطة و انية الإرادة و دلالة الألف الغيبية وراء حجب اللا نهاية بما لا نهاية لها بها الى الحد الذي لا غاية له في الإمكان و لذا أشار الصادق

(ع) في زيارته ليلة نصف الشعبان « لا ذليل و الله معزك و لا مغلوب و الله ناصرك » و انه روعي فداه لا يدل في ذلك المقام الا على طلعة ظهور الذات في عالم الصفات و كذلك الحكم لذلك الحرف من القرآن و ان بحور السموات و الأرضين لو كان مدادا لبيان ذلك الحرف من القرآن لينفى في الحين قبل أن يظهر بيانا من ذلك الحرف الأول لأن الله قد اختصه لنفسه واصطفاه لمحبه و انه هو حرف الأمر الذي به قامت السموات و الأرض لا يعلم كيف هو الا الله و من خلقهم الله فوق رتبته من جده و أبيه ثم أخيه (ص) ما أشرق الإبداع بالإبداع و ان ذكري في ذلك المقام لم يك الا بمثل ذكري في مقام الذات في كلا المقامين لا وجود لنفسي في تلك

ص 114

الرتبة ولكن لما خلق الله بعض آيات قدرته في حقيقة فؤادي أشرت اليه برشح خفيف لجناحك اذا أردت أن تلاحظ رتبة المفقود في الموجود و منها حرف في مقام الإذن و هو مقام الحروف و ذلك مخصوص بشمس العظمة و لا نصيب لأحد في عرفان ذلك الحرف لأنه يحكي عن جلالتهم و يدل على حضرتهم و كان بابا لعرفان مقامات قدرتهم فجل و علا ذلك الحرف عن التبيان و البيان و منها حرف في مقام الحروف المجتمعة و هو رتبة الأجل و مقام نور بقية الله في جوهريات كينونيات اللاهوت و ذاتيات آيات الجبروت و دلالات مقامات الملك و الملكوت و شئون عريضات ظهورات عالم الناسوت الله يعلم حكم ذلك الحرف لا سواه و لا نصيب لأحد من النبيين و المرسلين في عرفان ذلك الحرف من القرآن و ان على الله التكامل في أحكام المبدء و المآب و منها حرف في مقام الكلمة و هو رتبة الكتاب في حكم الخطاب و ان الله قد قدر حكم ذلك الحرف لفاطمة (ص) و لا نصيب لأحد مما خلق الله تحت رتبته في عرفانه و ان ما سواها لو عرفوا حكما من ذلك الحرف الذي خلق الله في مقام انية ذلك الحرف في رتبته و ان السبل مسدودة و الطرق مردودة و لا الدليل تذكر في السبيل و لا السبيل يثبت بالدليل و سبحان

ص 115

موجده عما يصفون و لما ظهر بعض مقامات أحرف القرآن لا يخفى على جنابك أن بعد تلك المراتب التي هي أصل العلية في مبادئ العلل مقامات كثيرة منها في مقام أثر المشية و منها في مقام ظهور أثر الإرادة و منها في مقامات الإنفعال في نفس الفعل و منها في مقامات مبادئ الصفات و منها في عالم اللانهاية في مقام ظهورات الذات و منها وراء ذلك في مقام نفي الأسماء و الصفات و منها في مقام باطن العرش و منها في مقام ظاهر

الكرسي و منها في آيات السموات و ان في الأرض لو كان يطلق فهو شبح بالنسبة الى المقامات التي فصلت بين يدي جنابك و ان مثل جنابك يعرف المقامات اذا كشف السبحات عن مقام طلعة الصفات في علانية نور الذات و ان على ذلك السبيل الصعب و الطريق المستصعب يعرف الناظر مقامات القرآن و يشهد بذلك حكم البيان و يفسر كل ما شاء بما نزل الله في القرآن و ان ما ورد في الأخبار « بأن للقرآن بطونا الى سبعين أو الى سبعمائة » فهو لعدم تحمل الخلق و الا ان حكم أحرف القرآن و أمره أعظم من ذلك بعدد كل ما أحاط علم الله من ذكر الذرات و الحدودات و الأسماء و الصفات و له تفسير و لكل تفسير تفسير الى ما لا نهاية بما لا نهاية له به الله يعلم عظمة كتابه و كما ان « لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين » فرض بأن الكل يعتقد بذلك

ص 116

فكذلك الحكم حق في كل حرف منه بحيث لو أراد الإمام (ع) بأن يخرج أحكام كل السريات و الظهوريات و البدايات و النهايات من حرف الألف في القرآن ليقدر بذلك و جعل الله فيه كما صرح بذلك الإمام الصادق (ع) في تفسير «الصمد» و ان ذلك هو الحكم في الواقع و السبيل الظاهر و لما ثبت ذلك البيان فكيف يمكن تفسير حرف من القرآن و من نزل الله عليه لا يقدر أحد بذلك و لا يمكن في الإمكان لأن الفيض لم ينزل يتجدد بوجود الإبداع و ان ذلك حكم لا نفاذ له في الإختراع و الله يعلم كل شيء و ان اليه يرجع حكم القرآن وحده لأن من عنده قد نزل بالحق وحده سبحانه و تعالى عما يصفون و ان بعد ذلك البيان يكشف عند جنابك اشارات بعض الآيات في القرآن و ان تفسير تلك السورة المباركة كما هي بما نزل الله على حبيبه مطابقة بما قدر الله لشأنه و ان في مقام الباطن لكل حرف منه تفسير و اني أنا ذا أشير بتفسير حرف الأول من تلك السورة ليكون سبيلا لعرفان كل الآيات و الكلمات من أهل العيان و هو أن الحرف الأول كان « الواو » و له مراتب ما لا نهاية له به فمنها اسم للولاية الكلية و القصبية الأولى الإلهية و الطلعة المتألثة الأزلية الإبداعية و انه في ذلك المقام أول حرف من مقامات ظهور « الهاء »

ص 117

و يكون عند رجال العماء بعينها حرف « الهاء » في الإنشاء و يستدلون على ظاهره بباطنه و باطنه بظاهره و على سره بعلانيته و على علانيته بسره و هو الولاية التي انقطعت الذاتيات عن ساحة حضرة عزته و الكينونيات عن قرب بهاء رحمته لأنها هي بكينونيتها مفرقة الجوهريات عن مقام الصفات و مسددة الإنبيات عن ذكر الأسماء

و الآيات الله يعلم حكمها و لا يحيط أحد بها و منها الولاية الظاهرة عن رتبة القصة الأولى المباركة و الشجرة الإلهية التي لا هي بشرقية و لا غربية و هي الولاية الظاهرة في رتبة الإرادة قد خلقها الله في مقام العدل مقام المشية و في مقام الفضل رتبة نفسه و هي الولاية التي استوت بإذن الله على عرش العطاء و يعطي كل ذي حق حقه و يسوق الى كل ذي روح رزقه حيث أشار الله الى مقامه في القرآن بقوله « هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا » و ان في ذلك الرتبة العلية و الآية الجلية يتميز كل المختلفات و يفرق كل المجتمعات و يأتلف كل المتفرقات و يثبت كل الكثرات تحت ظلال مكفهرات أفريدوس الأسماء و الصفات و لذا أشار الصادق في حديث المفضل حين سئل عن عرفان مقام تلك الولاية الكلية و حامله بأنه « هو بيت النور و قمص الظهور و آية رب الغفور و لا هي هو و لا هو غيرها »

ص 118

و ان الفرق أن الولاية الأولى تحكي عن الله في المرآت الأولى التي لا علة لها قبلها و لا فصل بينهما و بين رتبة الظهور الذي هو خلق الله في كينونيتها و ان بها تثبت آية الأحدية و الأنوار الإلهية و اللجة الصمدانية و البهاء القيومية و لا يكون لها ظل في مقام ذاتها و لا ذكر في رتبها عن غيرها و هي الولاية الأزلية الدالة على الله بالدلالة التي تجلى الله لها بها و أشرقها و جعلها مقام ظهور طلعت له ليوحد الكل بآية تلك الولاية حضرة أحديته و يمجدها صمدانيتها و يكون بذلك عارفا بحق مولاه و حامدا ببناء بائه في مبادئ العلل و منتهاه و ان بعلم ذلك البيان يفرق العبد المقام الأول بنور الأزلية و المقام الثاني بظهور رتبة الإرادة و لا شك أن الولاية في الرتبة الأولى ثابتة و أن في الثانية لا ظهور لها في الرتبة الأولى الا بظهور الإرادة و أن في مراتب تلك الولاية كل الآيات بظهور الإمكان ثابتة و أن الإشارات و المقامات و الدلالات و العلامات لو تذكر في تلك الرتبة الثانية ليكون في مقام الشبح بالنسبة الى الرتبة الأولى و ان من مقامات تفسير الواو هي الولاية المتألثة الشعشعانية اللامعة التي عينت و شئت و قدرت و قضت و أذنت و أجلت و أحكمت في ذاتيات

ص 119

حقيقتها و كينونيات مقاماتها و آيات وحدانيتها و ظهورات دلالاتها و ما قدر الله لها في مقامات الخلق و الأمر و ان هذه الولاية هي الولاية التي تحكي عن الولاية الثانية في رتبة القدر و ان في مقام تلك الولاية يظهر خفيات مراتب التكوين و جوهريات تعيين التدوين و كينونيات مظاهر التفريد في صقع الواقف الناظر الى حق مبين و لمن

أراد أن يطلع بحقيقة ظهور تلك الولاية حق بأن يفكر في مقامات ظهور تلك الولاية ليثبت فؤاده و يطمئن قلبه بما نزل الله في أحكام الدين و اشارات الكتاب المبين و ما قدر الله من أحكام يوم الفصل و ما أراد الله و أمر به من مقامات الجنان و دركات النيران و ما شاء الله في كل شيء لكل شيء و ان لدى جنابك مشهود تلك الإشارات و الا فذكر الدلالات في بين يدي جنابك لم يك الا لتفصيل ظهور الكلمات و ظهور ما شاء الله في الكتاب و ان الى الله يرجع البدايات و الغايات في المبدء و المآب و ان من مقامات تفسير الواو هي الولاية في ظهور رتبة القضاء و البداء ثم الإمضاء و الثناء و ان بها يثبت حكم الولاية التي نزل الله حكمه في القرآن في مقام ظهور العيان و هي الولاية التي قد أعطها الله سبحانه أهل العصمة صلوات الله عليهم و انهم بما يحكمون ما يشاؤون بما يشاؤون و ما يشاؤون الا أن يشاء الله و انها هي العلية في الإمامة في

ص 120

مبادئ البداية والنهاية و ان في مقام الحقيقة تلك الإشارات في تفسير الواو في مقام الباطن و كذلك الأمر يجري في باطن الباطن الى منتهى مراتب التي جنابك اذا أردت أن تطلع بحقيقتها لا يخفى عليك و ان في بعض المقامات اذا أريد أن أظهر تفسير الواو لا ينبغي الآن لما ما حان وقته للمقامات التي مشهودة عند جنابك لما لا يقدر أحد أن يعرف و يطلع بحقيقة الواقع و اذا جرى القلم بذكر تفسير الباطن أذكر في ذلك الكتاب قاعدة من قواعد حكماء الحق التي بها يعرف العالم حكم باطن الآيات و الأخبار عن الظاهر و هو أن الله قد أقام الخلق في المشهد الأول لذكر توحيده ثم في المشهد الثاني لنبوة محمد رسول الله ثم في المشهد الثالث لولاية أهل العصمة صلوات الله عليهم ثم في المشهد الرابع لأتباع علماء الدين و دعاة اليقين و ان ذلك في رتبة النزول و اذا أراد أحد أن يعرف قسطاس ميزان علم الباطن حق عليه بأن يرجع الحكم الى تلك المقامات و يأول كل الآيات في رتبة الصعود بالباطن الباطن و على العكس بالباطن الظاهر كما يدل عليه الحديث المشهور الذي رواه الكليني في الكافي عن الصادق [عليه السلام] و نطق به الكاظم [عليه السلام] لمتمم بن فيروز ولكن علم الباطن لأكثر الناس صعب لما لم يتحملوا ذروة الأمر ولكن على جنابك سهل اذا أردت أن تطلع عليه و لو أراد الله ليتمكن

ص 121

أن أفسر في تفسير « الواو » ببعض أحكام الدين من الإشارات المعروفة و العلامات المعلومة ولكن الآن لا يجري الأمر لما تطلع جنابك عليه من تفصيل المقامات و كثرة العلامات ولكن أشير ببعض مقامات منه لئلا ينسى

أحد حكمه و هو ان الله قد خلق الكل بما هو عليه كما هو عليه و ان الأمر نزل من مبادئ العلل في كل شيء حتى اتصل الى رتبة الحروف و ان في ذلك المقام قد جعل الله اسم حرف التوحيد و سره كلمة « هو » طبقا للعالم العلوي و ان أولي الألباب لا يعلم ما هنالك الا بما ههنا و ان الله بلطيف صنعه قد اقترن الواو بالهاء لما لا يرى التعيين في نفسه في الحروف و يكون أقرب بالمبدء و لا يزيد عدة ذلك الحرف حرف الهاء الا واحد و ان ذلك حرف الإنية التي خلقها الله لحفظ رتبته و ان مقامات التوحيد في ذلك الحرف ترجع الى حقيقة التوحيد و سر التجريد و هو الحرف الواحد الذي يدل في كل شأن على الله سبحانه و ان كل الحروف في كل المقامات من الأرواح و الأجساد يرجع الى حرف الواو و انه يرجع الى حرف الهاء الذي هو حرف التجريد في لجة التحميد و ان على ذلك البيان يتفرع مقامات عالية التي ذهلت العقول عن دركها و لا يمكن اظهار حقيقتها و ليس الآن لما كان مشعر الفؤاد عرفانه حق بيانه و ان من مقامات تفسير

ص 122

ذلك الحرف هو رتبة ظهور معاني القرآن من مقامات الإشارات الى منتهى غايات النهايات و ما قدر الله في علم الكتاب لأولي الألباب من أهل المآب و هو أن يرى السالك من سفر الخلق الى الحق ذلك الحرف بعينه هو مقام سكون لجة الأحدية التي قدر الله له من سفر الخلق الى الحق لأن الختم بعينها هو نفس البداء و لا يصح عرفان الذات في الأسفار المعدودة في علم الكتاب الا بنفي الدلالات عن ساحة قرب الصفات كما أشار بذلك علي عليه السلام في خطبته حيث قال عز ذكره « أول الدين معرفته » الى أن قال « و كمال التوحيد نفي الصفات عنه بشهادة أن كل صفة أنها غير الموصوف و كل الموصوف غير الصفة » و ان ذلك أطف مقامات التوحيد في ظهورات التجريد و ليس فوقه شرف و لا ذكر و لا لمن لا يصل اليه عز و لا خير و كفى بذكر تلك الإشارات في تفسير حرف الأول من السورة المباركة و له مراتب في مقام الصور ينبغي أن يوقن الإنسان بحقيقتها و هي أن روح لفظ الواو الذي نزل الله في أول تلك السورة في مقامه مهيمن على جميع الآيات في الأنفس و الآفاق و كذلك كان الحكم في صورته و ان من في السموات و الأرض لو اجتمعوا على أن يأتوا بمثل ذلك الواو في حرف أول تلك الكلمة من القرآن

ص 123

لن يأتوا لأن الله كما جعل روحه مهيمنا على كل الدلالات و الآيات فكذلك كان الحكم في صورته ولكن أكثر الناس قد اشتبه الصور عليهم لما لم يطلعوا بحقيقة سر القرآن فكما أن صور الناس في هيكل الإنسان واحدة و أن أحدا منهم كان حجة بينهم فكذلك الحكم في صور الحروف فكل ما يتكلم الناس و يخطر بقلوبهم في تركيب الحروف لم يعدل روحها و لا جسدها ذلك الحرف الواو من كتاب الرحمن و ان ذلك مشهود عند جنابك لانتحاج بذكر التبيان بعد البيان و لما ثبت بتلك الإشارات بعض مقامات حرف الواو أذكر لكل حرف من تلك السورة شأننا من تفسير الباطن لما أمر جناب المستطاب في مقام البيان طبق شرح الكوثر في التبيان و جاء الإذن في الأخبار من شمس النبوة و الأسرار بأن كل الأسماء محمودها في شأن أهل العصمة و ما لا يعادل سرها علانيتها قد نزل الله في شأن أئمة النار أذكر ذكرا لكل حرف من تلك السورة بما شاء الله و أراد في ذلك الكتاب و ان اليه يرجع المبدء و المآب و ان الحرف الأول هو الواو و انه الإشارة الى مقامات الولاية الكلية في عالم اللاهوت ثم في عرش الجبروت ثم في دلالات الملك و الملكوت ثم في اشارات المقامات من ولاية كل نفس ما قد أحاط

ص124

علم الله و ان من وراء حكم تلك الإشارات لا يعلم حكمها الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الحرف الثاني حرف الألف و انه الإشارة الى مقامات آلاء الفردوس و أوامر الرحمن و انه الحرف الذي قام به كل الحروف و لديه مشهود بإذن الله كل البطون و لا يعرف حقيقة سر ذلك الأمر المستور الا من شاء الله و كل اسم يطلق عليه اسم الشيبية لو جعل الإنسان تفسير ذلك الألف ليعمل حقا و له أجر في كتاب الله بما أظهر مكنون الظهورات في غياهب الكلمات و الإشارات و له مراتب اذا لاحظت جنابك تطلع بحقيقته لإنبساط الأمر في المبدء و المآب ثم الحرف الثالث حرف اللام و هو الإشارة في مقام الباطن بلواء المحيطة المنبسطة الكلية الأولية التي جعل الله الكل في ظلها و جعل حاملها عليا في كل المقامات من عالم البدء الى عالم الختم و هو لواء الأحدية التي ما جعل الله لها ظلا و لا شأننا دون ظهور سعتها ثم لواء الرحمانية ثم لواء اسم الوجدانية ثم لواء الواحدية و ما يدل في كينونية ذاته بما قدر الله له في علم الواقع و ان دون ذلك التفسير له شئون مسطورة و هو أن حرف اللام عدة الليالي التي وعد الله موسى بن عمران في

ص125

الطور و عليه يرجع كل الظهور اذا غاب البطون و له وجه في طلعة الحروف ما جعل الله في غيره و لذا جعل الله وسط اسم علي عليه السلام حرف اللام لأن رتبة القوابل لم يتم الا بذكر المقبولات في تمام عدة أربعين و انه روحي فداه هو القائم بإذن الله بين العالمين و الحاكم بين الطتنجين و لمن له علم الباطن يقدر أن ييسط في ذلك المقام كل ما شاء من بروز اشارات الحقايق و علامات الرقايق و ما جعل الله سبحانه في كل المقامات تحت رتبته و ظهور ارادته حيث لا يخفى على جنابك شأن التبيان في سبل ذلك البيان ثم من الحرف الرابع حرف العين علو الأحدية في مقامات اللاهوت ثم علو الواحدية في شئون الجبروت ثم علو الرحمانية في مقامات الملك و الملكوت ثم علو الصمدانية فيما تجلى الله لكل بكل في حقايق الأنفس و الآفاق في أرض الناسوت ثم من الحرف الخامس حرف الصاد و ذكر مقامات الصمدانية المتجلية في كينونيات ذوات أهل اللاهوت ثم الصمدانية المتشعشة المتقدسة المتجلية في ذاتيات مجردات أهل الجبروت ثم الصمدانية اللامعة البديعة من انيات حقايق أهل الملك و الملكوت ثم الصمدانية التي تحكي عن رتبة الأولى عن مراتب الفعل التي نزل الله أشباح ظهورات نوره في

ص 126

نفسانيات أهل الناسوت ثم من الحرف السادس حرف الراء الرحمة الكلية التي خلق الله بها المشية بنفسها قبل كل شيء ثم جعلها علة جميع الذرات ثم الرحمة الواحدية التي خلق الله بها نفوس ما أحاط علمه في الكتاب ثم الرحمة الكلية النازلة في مقام القدر طمطام زاخر موج الذي فيه يميز أحكام الخلائق و يسعد من يسعد بعرفان المنزلة التي خلق الله في منتهى ذلك المقام و يشقى من يشقى بما لا يشعر بما نزل الله في ذلك الطمطام الزاخر الموج ثم الرحمة التي وسعت كل شيء و جعلها الله بارئها مائة جزء كما صرح بذلك العسكري [عليه السلام] في تفسيره للرحيم « و يرحم بجزء واحدة منها من يوجد في عالم الدنيا و بتسع و تسعين جزءا يرحم الله عباده يوم القيمة » بما أراد و قدر في الكتاب و هي الرحمة الجامعة التي وسعت المؤمن و الكافر و كل الأشياء و ان بتلك الرحمة وجدت و ذوتت جوهريات ذوات كل الممكنات و ان الله قد جعل حامل تلك الرحمة في ذلك المقام الحسين [عليه السلام] و لذا انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يشفع يوم القيمة عند الله بما لا يشفع بمثله أحد سواه رزقني الله و كل من أراد لقاء شفاعته في يوم الحساب انه هو الغفار في المبدء و المآب ثم من الحرف السابع حرف الألف انية المشية

ص 127

بدء الفعل يعبر أهل الحقيقة عنها بالإرادة ثم انية الجوهريات في رتبة القدر من عالم اللاهوت و الجبروت و الملك و الملكوت ثم انية التي خلق الله في حقايق كل شيء من مبادئ العلل التي تنتهي بالظلمات الصماء الدهماء الصيلم ثم انية التي بها يميز الصادق في ظهورات آثار الجلال عن دونه اذا لم يشاهد حكم المآل ثم من الحرف الثامن حرف النون نور الله في مقام جوهريات تجليات اللاهوت ثم نور الله في مقام كينونيات ذوات الجبروت ثم نور الله في مستسرات آيات الملك و الملكوت ثم نور الله الذي نزل في القرآن و نسبه لعزة نفسه الى نفسه حيث قال عز ذكره « الله نور السموات و الأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاج كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم » ثم من الحرف التاسع حرف الألف ارادة نفس الفعل في مقامات المبادئ و العلل ثم ارادة رتبة الثالث من مراتب الفعل و ان في ذلك المقام يميز ارادات الموجودات و اليه أشار الحجة في زيارة آل الله التي طلعت من الناحية المقدسة الى عثمان بن عمر و حيث قال عز ذكره « و ان مشيتكم ذات مشية الله الخ » ثم الإرادة التي

ص 128

خلق الله بها كينونيات الإرادات في تحت رتبة آل الله من النبيين و المرسلين و الشهداء ثم الإرادة التي جعل الله في سلسلة الرعية و ان بهما يفعل الإنسان ما أراد سبحانه الله و تعالى عما يقولون المشبهون في حكمه و لقد زلت أقدام بعض الحكماء في بيان ذكر ارادة الله حيث ذهبوا بأنه صفة الذات و ان ذلك كفر صراح في مذهب آل الله الأطهار لأن الإرادة هي صفة الفعل و ان الله أبدعها بالمشية لظهور نفسها في مقامات الجردات و العرضيات و لا يعلم كيفية ما أبدع الله في تلك المقامات الا من شاء الله انه هو العلي المتعال ثم من الحرف العاشر حرف اللام اللثائي التي خلق الله في بحور اللاهوت ثم اللثائي التي خلق الله في بحور الجبروت ثم اللثائي التي خلق الله في أبحر الملك و الملكوت ثم اللثائي التي خلق الله في أبحر أرض الناسوت من كل نوع ما خلق الله بأمره انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الحادي عشر حرف الألف ابداع المشية في عالم العماء ثم اختراع الإرادة بعد عالم اللاهوت في عالم الجبروت ثم ا نشاء الجوهريات مما أحصى علم الله في عالم الملك ثم أحداث البحت في رتبة القضاء بما يحصي كتاب الله في عالم الملكوت ثم من الحرف الثاني عشر حرف النون

ص 129

النور البحث في طلعة ظهور حضرت الذات ثم النور المتعين في عالم الأسماء والصفات ثم النور المتعلق بالركن الثالث من العرش الذي جعل الله لونه الأصفر في تلقاء الركن الأول لون الأبيض ثم النور الذي خلقه الله في المصباح الذي يحكي عن ظهور ألوان العرش من لون الصفرة بعد البياض ثم الأخضر قبل الأحمر و ان ذلك نور الله في الآفاق و الأنفس و العوالم الكبرى الذي به ائلفت المفترقات و افترت المؤتلفات بما شاء الله و قدر في المبدء ثم يوم المآب ثم من الحرف الثالث عشر حرف السين سناء البهاء ثم سناء الثناء ثم سناء العماء ثم سناء القضاء اذا جرى الإمضاء و لا يسبقه البداء ثم من الحرف الرابع عشر حرف الألف آيات الأحذية في ظهورات مقامات عالم اللاهوت ثم آيات الواحدية في شئونات بروزات عالم الجبروت ثم آيات الرحمانية في علامات دلالات آيات الملك و الملكوت و ما استوت على عرش العطاء بإذن الله في كل مقامات الحد و اللانهاية بما شاء الله في ظهور نفس الملك و الملكوت ثم الآيات المتجلية عن تلك الآيات المشرفة في جوهريات كينونيات ذوات المجردات و ما أحصى علم الله في عالم الأسماء و الصفات ثم من الحرف الخامس عشر حرف النون نور الأبيض الذي منه ابيض كل بياض في الإمكان ثم النور الأصفر الذي

ص 130

منه اصفرت الصفرة في كل شيء بالأعيان ثم النور الأخضر الذي منه اخضر كل شيء في السموات و الأرض بما أراد الله الرحمن و أنزل في الفرقان ثم النور الأحمر الذي منه احمرت الحمرة في كل شيء من سر الإمكان في الأعيان ثم من الحرف السادس عشر حرف اللام و انه اللواء في مقامات التكوين و التدوين بما لانهاية لها بها و ان به تحققت المتحققات و تعينت المتعينات و تلجلجت المتلجلجات و تالألت المتلئئات و ما يطلق عليه ذكر كلمة الأسماء و الصفات ثم من الحرف السابع عشر حرف الفاء فردانية الواحدية ثم فردانية الرحمانية ثم فردانية الآيات التي خلق الله في مراتب كينونيات ذوات أهل الملك و الملكوت ثم فردانية مقامات مبادئ العلل و ما خلق الله في جوهريات مراتب الإبداع و شئونات الإختراع بما شاء الله و أراد في الكتاب انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثامن عشر حرف الياء يم أرض اللاهوت ثم يم أرض الجبروت ثم يم أرض الملك و الملكوت ثم يم الذي نزل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « و أوحينا الى أم موسى أن أرضعيه فإذا خفت عليه فألقيه في اليم و لا تخافي و لا تحزني انا رآدوه اليك و جاعلوه من المرسلين» ثم من الحرف التاسع عشر حرف الخاء شأن خلوة الأحذية عما سواها و فرض بينونة الصفة لا العزلة

ص131

بين ما خلق الله بالإبداع و ما سواه ثم خلوة الفعل عن المفعول ثم خلوة العلة عن المعلول ثم خلوة ما خلق الله في سلسلة الفوق عن سلسلة التحت ثم من الحرف العشرين من حرف السين سناء الله في عالم العماء ثم سناء الله في عالم البهاء ثم سناء الله في عالم القضاء ثم سناء الله في عالم الإمضاء ثم من الحرف الواحد و العشرين حرف الرء رنات عسكر نحل اللاهوت في أجمة الجبروت ثم الأجمة التي قد خلقها الله لإيلاف المفتريات ثم الأجمة التي قد ر الله فيها حكم العدل و لا يصل لأحد الا بالفضل ثم الأجمة التي أراد الله لكل ما خلق و بدء مما أحاط علمه انه هو العزيز المقندر ثم من الحرف الثاني و العشرين حرف الألف أصل شجرة الكلية التي خلقها الله في عالم اللاهوت و جعلها آية لظهور نور أزلته في الإبداع ثم أصل شجرة الطوبى في الرضوان ثم أصل ورقة المباركة التي ذوتت بالغصن الأول من الشجرة التي خلقها الله لظهور آية الولاية في مقام الأجسام ثم أصل الشجرة المقدسة التي نطقت في الطور بإذن الله و ما دلت الا على الله، سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث و العشرين حرف اللام و انه في ذلك المقام اللوح الأعظم الذي يحصي فيه كل الشئون ثم لوح الأمر الذي ما نزل الله شيئاً الا

ص132

و قد سطر فيه ثم لوح الحفيظ الذي يحصي أعمال كل الخلايق الى ما قد أحاط علم الله ثم اللوح الذي قد خلقه الله بعلم عزرائيل لقبض روح كل ذي روح و انه ينظر اليه في كل حين و يطيع أمر ربه بما يطلع من أحكام ذلك اللوح بإذن الله سبحانه و تعالى ثم من الحرف الرابع و العشرين حرف الألف آية الأحدية الأولى التي قد أعطاها الله لتكرار ذلك الذكر الأول ثم آية الأحدية التي قد أعطاها الله بأئمة الدين الذين بها يوحدون الله بارئهم في كل شى و لا يوحدون الله الا بما شهد الله لهم بهم في علم الغيب ثم آية الأحدية التي قد أودع الله في حقيقة كل ما وقع عليه اسم شىء من عوالم المجرديات و الماديات و الجوهريات و العرضيات و الكيفيات و ما أحاط علم الله وراء تلك الدلالات و الإشارات التي بها يتوجهون الى طلعة ظهور حضرت الذات بنفى الأسماء و الكثرات و الصفات ثم من الحرف الخامس و العشرين حرف الألف أمر الله الذي به يعرف الإنسان آيات التجريد و علامات التفريد و دلالات التوحيد و مقامات التمجيد ثم أمر الله الذي يعرف به العبد مقامات الواحدية و الكينونيات الذاتية و النفسانيات المعينة و المقامات التي جعل الله لا تعطيل

ص 133

لها في كل مكان و اليه الإشارة قول الحجة [عليه السلام] في دعائه يوم رجب « و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان » ثم أمر الله الذي به افتترقت المفترقات و اجتمعت المجتمعات و ائتلفت المؤتلفات و أظهرت ما في ملكوت الأسماء و الصفات و مقامات الغايات و النهايات الى ما قدر الله في رتبة الكتاب ثم أمر الله الذي أقامه أبو عبد الله الحسين السلام في يوم عاشورا و لم يقدرُوا أن يقوم معه الا من شاء و أخذ عهد محبته في مشهد الدر و لذا قال لما قام تلقاء حزب الشيطان « أتدعون بعلا و تذرُونَ أحسن الخالقين » فأَسئَلُ الله من فضله أن يحشرنا مع الذين يريدون حكمه و يبغضون الذين يرضون بفعال الذين حاربوا معه عذبهم الله بما استحقوا و ما الله بظلام للعبيد ثم من الحرف السادس و العشرين حرف اللام اللمم الذي أراد الله في الكتاب للذين يسكنون وراء حجابات اللاهوت العباد الذين ما جعل الله لهم انية المعينة في رتبة الظهور و لو كان فيهم في رتبة الظهور و هم قوم ما ينظرون في الأشياء الا بنظر الرب جل سبحانه و لو نظروا الى شيء بدون طرف البدء لم يكونوا من أهل ذلك المقام الله يعلم مقامهم و يطلع بأحوالهم رزقني الله في جنات العدن و من صلح من آبائهم و ذرياتهم انه هو الغفور الودود ثم لم الذين قد جعلهم الله في تحت ظل ركن الأصفر من العرش و هم

ص 134

قوم قد ظهر فيهم ثمرة الإنية أكثر من الساكنين في مقام الركن الأول و لذا ظهر لون الصفرة ثم لم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأخضر من الركن الثالث من العرش ثم لم الذين جعلهم الله في تحت ظل نور الأحمر من الركن الرابع من العرش و ان في ذلك المقام تظهر مبادئ نور ركن الأول بحقيقته ثم ركن نور الثاني بظهوره ثم ركن نور الثالث بشئونه و لذا وجدت الكثرات و اللانهايات وراء تلك المقامات و ان الناظر لو ينظر بطرف البدء الى تلك الإشارات ليعرف حكم الفضل في ذلك الركن و العدل في المراتب التي أشرت اليها و ان الى الله يرجع الحكم في المبدء و المآب ثم من الحرف السابع و العشرين حرف الذال ذروة العرش في على الأمر ثم ذروة الفردوس ثم ذروة مراتب المجردات و الجوهريات ثم ذروة كل ما وقع عليه اسم شيء من الأسماء و الصفات ثم من الحرف الثامن و العشرين حرف الياء و هو حرف الذي قد خلق الله في آخر اسم علي (ع) لظهور قبضات العشر في منتهى رتبة الختم و ان هذا الحرف هو من حروف النورانية و ان أصل الحروف قد خلقها الله مثال العالم العلوي فأربعة عشر حرفا منها لظهور آل الله [عليه السلام] في مقامات التدوين و التكوين و هي

ص 135

« صراط علي حق نمسكه » و أربعة عشر حرفا منها لظهور مقامات عكوس تلك المرأيا في مقام التبيان و ان الله ما خلق شيئا قائما بذاته الا بعلية تلك المعاني الكلية في رتبة أرواح تلك الحروف ثم عليية تلك الحروف في رتبة ألفاظ هذه الحروف التي هي مقام الأجساد و ما كان لفيض الله في شأن من نفاذ ثم من الحرف التاسع و العشرين حرف النون و هو يصح أن يأول الذي يخرج حكم البواطن من الألفاظ نور الإبداع في رتبة التسبيح ثم نور الإختراع في رتبة التحميد ثم نور الإنشاء في رتبة التهليل ثم نور البهاء في رتبة التكبير ثم من الحرف [الثلاثين] حرف الألف أمر الله الذي به قامت السموات و الأرض ثم أمر الله الذي به تثبت أحكام الدين في كل المقامات ثم أمر الله الذي فرض على الكل أن يعرفه و يطلع بحقيقته ثم أمر الله الذي ظهر على حقايق الممكنات بما شاء كما شاء حيث لا يعلم كيف ذلك أحد من أهل الإنشاء الا اذا شاء الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد [والثلاثين] حرف الميم مجد الله في ملكوت السموات و الأرض ثم مجد الله في مقامات الأمر و الخلق ثم مجد الله لأوليائه الذين قد اخترعهم لنفسه و انتجهم لأمره و جعلهم مقام نفسه

ص 136

في الأداء اذ كان الله « لاتدرکه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير » ثم مجد الله لكل عباده بما قد خلقهم لا من شيء لحكم و قدر لهم كل الخير أن يتبعوا أمره بفضله انه هو المنان ذو الفضل الدائم العظيم ثم من الحرف الثاني [والثلاثين] حرف النون نور الله في المشكوة الأولى ثم نور الله في المصباح ثم نور الله في المقامات التي قد قدر الله لكل شئ من خلقه من السلاسل المعدودة السلسلة الأولى رتبة ظهور مبادئ الفعل ثم السلسلة الثانية مبادئ ظهور سلسلة الختم ثم سلسلة جوهريات الإبداع من طبقة الإنسان الى أن اتصل الأمر الى شأن التراب ثم من الحرف الثالث [والثلاثين] حرف الواو الولاية التي قد خلقها الله لظهور ولاية نفسه في مبادئ الأمر و آيات الختم ثم الولاية التي قد أعطها الله لمحمد [صلى الله عليه وآله] في المقامات التي لا يحصيها أحد الا الله ثم الولاية التي قد جعل الله عليا [عليه السلام] في كل المقامات و الدلالات و العلامات و الآيات ثم الولاية التي قد جعل الله في كينونيات مجردات الممكنات في كل المراتب و المقامات ثم من الحرف الرابع [والثلاثين] حرف الألف ذكر الأزلية الأولية التي قد اختصها الله لنفسه و حرم بمثلها ذكرها

ص 137

على غيره و بها يوحد الله كل عباده الأزلية التي كانت حاكية عن ظهور حضرته التي جعل الله أولها عين آخرها و آخرها عين أولها و باطنها عين ظاهرها و ظاهرها عين باطنها الأزلية البحتة الباتة الدالة على الله سبحانه ثم الأزلية التي أذن لأول ذكر من نفسه و نور من أمره و آية من سلطنته و هندسة من كبريائه و عظمته من جبروته و ظهور من غيب حضرته و جعلها لمحمد حبيبه الذي استخلصه في العالم الأول لظهور سلطنة نفسه و اصطفاه من بين كل ذرات الممكنات في عوالم المبادئ لظهور ولاية قيوميته عما سواه ثم الأزلية التي قد أبدعها الله جل ذكره لأوصياء محمد رسول الله و بنته و جعلها في مقامات ستة لظهور حرف الواو فمنها الولاية التي تحكي عن رتبة الإرادة و تدل على أزلية الدلالة في آيات الحكاية و انما هي ولاية علي [عليه السلام] التي خضعت لعلو بهائه كل من في ملكوت الإنشاء و العماء و انقادت لإيقان علو قهاريته كل ما وقع عليه اسم الإيجاد و هي الولاية التي لا يمكن أن يلبس حلة الوجود أحد في الإنشاء الا بعد الإعراف بمن أعطاه الله تلك المرتبة العلية في الإبداع ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية و دلت على تذكير النهاية

ص 138

و البداية و هي الولاية التي قد أعطها الله سبحانه الحسن بن علي [عليه السلام] و انه روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه كان قائما على مقام أبيه في كل الثناء و البهاء ثم القضاء و السناء ثم الإمضاء و البهاء و كان له الفضل كل ما كان له من العزة و الطاعة و العلو و الكرامة و ما قدر الله في البداية و النهاية و انه السائق بإذن الله الى كل مخلوق رزقه و المعطي الى كل شئ حقه لا يوارى لمن عرفه بذلك الشأن حجابات الإمكان و لا سبحات الأعيان و لا دلالات التبيان و لا علامات العدل في البيان أثنى الله على حبيبه بفضله انه هو الجواد المنان ثم الولاية المنبئة اللامعة التي قد اشتقت من تلك الولاية و دلت على تلك المرءات الحاكية عن البداية و هي الولاية التي جعل الله حاملها الحسين [عليه السلام] ثم الولاية التي اختصها الله سبحانه للقائم من آل محمد لعلو بهائه و ذروة سنائه و هي الولاية التي يشير في كل حين الى صدره و يقول «هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا» عجل الله فرجه لظهور تلك الولاية الرفيعة و المرتبة العلية السنية بمحمد و آله خير خلق الله في البرية ثم الولاية

ص 139

التي قد أعطاه الله للأئمة الدين و أركان اليقين و هداة الخلق أجمعين عباده الذين جعلهم الله لعلو بجائهم مقام نفسه و جعلهم أركان توحيده و مظاهر تفريده و آيات تقديسه و دلالات تمجيده و انهم بتلك الولاية الكلية يفعلون كل ما يشاؤون بإذن الله و ما كان أمرهم في شأن الا أمر الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الولاية التي قد أعطاه الله سبحانه لفاطمة صلوات الله عليها لظهور عظمتها هي عالم الأكبر و لا يعرف حقها و لا حكم الولاية التي أعطاه الله الا الله و من خلقهم الله فوق رتبها و سبحان الله رب العرش عما يصفون ثم من الحرف الخامس [والثلاثين] حرف الواو ولاية التي خلق الله في الإمام ثم الولاية التي قد اشتقت من أثر تلك الولاية و أعطاه الله للنقباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية التي حملت النقباء و أعطاه الله الى النجباء ثم الولاية التي قد اشتقت من تلك الولاية و حملتها هداة الإسلام من العلماء العظام ثم من الحرف السادس [والثلاثين] حرف العين عين الكبريت في تلقاء لجة الأحذية التي هي آية المشية ثم عين اليمين في تلقاء لجة القدر ثم عين الطبرية في تلقاء طمطم يم القضاء ثم عين البرهوت

ص 140

في تلقاء طمطم يم الإمضاء ثم من الحرف السابع [والثلاثين] حرف الميم ميم المجد في مقام تعين الأول ثم ميم المجد في مقام تعين الثاني في رتبة الإنفعال ثم ميم المجد مقام الولاية المطلقة العلية ثم ميم المجد في مقام ظهورات سناء كل الذرات مما أحاطه الله في الكتاب سبحانه و تعالى يعلم ما في السموات و ما في الأرض و لا يعزب من علمه من شيء و هو الغني العليم ثم من الحرف الثامن [والثلاثين] حرف اللام لم الإشارات في عالم اللاهوت ثم لم الدلالات في عالم الجبروت ثم لم المقامات في عالم الملك ثم لم العلامات في عالم الملكوت و ان سبل الاستدلال في مقام اظهار تلك الإشارات هو بنظر الفؤاد بسر الإمكان الذي قد خلق الله في كل شى آية كل شى و معنى كل شى و ان جنابك فانظر لا شك تعرف أمر الله بالمنظر الأكبر ثم لما قد أحاط علم الله اذا شاء الله بعلم القدر و سر المقدر ثم من حرف التاسع [والثلاثين] حرف الواو ود الكينونية ثم ود الذاتية ثم ود النفسانية ثم ود الإنية في مقامات دلالات آيات الأمر و الخلق حيث لا يقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاء الله سبحانه و تعالى عما يصفون

ص 141

ثم من الحرف أربعين حرف الألف امضاء المشية في رتبة القضاء ثم امضاء الإرادة في رتبة البداء ثم امضاء القدر في رتبة البهاء ثم امضاء نفس القضاء في مراتب الإنشاء بما شاء الله في حكم المبدء و يوم المآب ثم من الحرف الواحد و الأربعين حرف الألف أعمال الذين يعملون في دين الله في رتبة حق اليقين ثم أعمال الذين يعملون في رتبة دين الله في رتبة عين اليقين ثم أعمال الذين يعملون في رتبة العلم و لكل مراتب و مقامات لا يحيط بحقيقتها أحد الا من شاء الله انه هو العزيز المنان ثم من الحرف الثاني و أربعين حرف اللام لواء التجلي في رتبة المتجلي له به ثم لواء أول رتبة التجلي ثم ظهور اللواء أثر رتبة التجلي ثم ظهور اللواء التي وسعت كل الذرات و أحاطت كل الموجودات و هو اللواء الذي كان اليوم في يدي حجة الله روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه و ليس اللواء في مقام الجسم بل هو الروح المحيط على قوابل الممكنات ثم من الحرف الثالث و الأربعين حرف الصاد صلوة الوسطى ثم صلوة الجمعة ثم صلوة الظهر في حين الزوال ثم الصلوة التي قد فرض الله على كل الناس التي هي أصل الأعمال و أسنى الخيرات و أزكى الطيبات و أعلى الحسنات

ص 142

فمن استطاع بأن يصلي لله بما أراد الله في الكتاب للمؤمنين فقد فاز فوزا عظيما ثم من الحرف الرابع و الأربعين حرف الألف أسرار اللاهوت ثم أسرار مقامات الجبروت ثم أحكام شئون آيات الملك و الملكوت ثم الأمارات التي قد جعل الله عند المؤمنين ليتميز بها عند كل نفس حكم كل شئ و كان الكل بتلك الأمارات من العالمين ثم من الحرف الخامس و الأربعين حرف اللام لآلئ بحور المجردات في عالم القدس لآلئ بحور الجوهريات في عوالم الفردوس ثم لآلئ أبحر الإمكان الذي بعد تلك المراتب المشيرة التي هي في الواقع امكان بالنسبة الى سلسلة التحت و كون بالنسبة الى سلسلة الفوق ثم لآلئ أبحر أرض الأجسام من مبدء التعين الى منتهى المقامات التي قد أراد الله في الكتاب و خلق بأمره فوق التراب الى ما ينتهي الى الثرى و الظلمات الصماء الدهماء العمياء الظلماء ثم من الحرف السادس و الأربعين حرف الحاء حلال هذا الدين الذي حلال الى يوم القيمة ثم حرام ذلك الدين الذي حرام الى يوم القيمة ثم حكم العدل لمن شاء الله ثم حكم الفضل لمن أراد الله سبحانه الله و تعالى عما يصفون ثم من الحرف السابع و الأربعين

ص 143

حرف الألف أمر المبادئ في المكونات ثم أمر المبادئ في ظهورات كينونيات المجردات ثم أمر الذي أمر الله الكل به من يوم ذكر وجوده الى ما لا غاية له من فيض الرحمن ثم أمر الله الذي ينزل من بعد و يثبت به حكم الدين بمثل قبل عجل الله في فرجه و قرب وعده و اليه الإشارة قوله عز ذكره « فلما جاء أمرنا جعلنا عاليها سافلها و أمطرنا عليها حجارة من سجيل منضود مسومة عند ربك و ما هي من الظالمين ببعيد» ثم من الحرف الثامن و الأربعين حرف التاء تربة قبر الحسين [عليه السلام] ثم تربة قبر أبيه صلوة الله عليه ما طلعت الشمس بالإشراق و ما غربت الشمس بالفراق ثم تربة قبور أئمة العدل ثم تربة قبر رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) ثم من الحرف التاسع و الأربعين حرف الواو الولاية الحققة في رتبة آية التوحيد ثم الولاية الحقيقية في رتبة نفس المشية ثم الولاية المنسوبة الى الولاية الأولى التي هي أصل كل الإرادات و الآيات و المقامات و الإضافات و العلامات ثم الولاية التي قد أذن الله في الكتاب للذين اتبعوا أمره و حملوا دينه فإنهم حكماء أهل البيت و علماء مذهب العدل فمن عرف واحدا منهم فقد حق عليه اتباعه و القيام بخدمته لأن الله قد جعل وده و نفسه و طاعته

ص 144

طاعة نفسه و ليس لأحد سبيل في حكم الا الأخذ عنهم و الإقتداء بهم فهلك من هلك من اتبع غيرهم و فاز من فاز ما عرف واحدا منهم و سبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الخمسين حرف التاء التربة التي قد أخذها الأخذ بما أذنوا شمس العصمة و أنوار العظمة فإنها الشفاء لكل داء و حرز الأمن لكل خوف ثم من الحرف الواحد و الخمسين حرف الواو الولاية التي قد جعل الله في الأركان و أمر الإمام [عليه السلام] الإيقان بمعرفتهم و التصديق بشأنهم كما صرح بذلك حديث الجابر حيث قال عز ذكره الى أن قال « يا جابر أتدري ما المعرفة المعرفة ا ثبات التوحيد أولا ثم معرفة المعاني ثانيا ثم معرفة الأبواب ثالثا ثم معرفة الإمام رابعا ثم معرفة الأركان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عز و جل « لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا» و تلا أيضا « و لو أن ما في الأرض من شجرة أقلام و البحر يمدده من بعده سبعة أبحر ما نفذت كلمات الله ان الله عزيز حكيم» ثم من الحرف الثاني و الخمسين حرف الألف آيات التقديس في مقامات اللاهوت

ص 145

و آيات التمجيد في مقامات الجبروت و آيات التحميد في دلالات الملك و الملكوت و آيات التفريد في كينونات ذوات الإشارات و الصفات و الأسماء في رتبة الناسوت ثم من الحرف الثالث و الخمسين حرف الصاد و صلوة الغدير في صلوة السنن ثم صلوة يوم المباهلة ثم صلوة يوم العيد ثم صلوة يوم الجمعة الذي هو سيد الأيام بنص سيد الأنام (صلوات الله عليه و على آله) بالغدو و الآصال ثم من الحرف الرابع و الخمسين حرف الواو الولاية الإبداعية في الهيكل الإختراعية ثم الولاية الإختراعية في الهيكل البشرية ثم الولاية الإنسانية في رتبة العلوية و الصورة الأنزعية التي دلت على الهوية و صرحت باللاهوتية ثم الولاية القائمة على «كل نفس بما كسبت» التي لايعلمها في رتبة الموجود بحقيقة الوجود الا الله سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الخامس و الخمسين حرف الألف الغيبية ثم الألف اللينية ثم الألف الظاهرة ثم الألف الغير المعطوفة ثم من الحرف السادس و الخمسين حرف الباء بلاء الله في الحيوة الدنيا لأهل الفردوس ثم بلاء الله لأهل الرضوان ثم بلاء الله لأهل كتيب الأحمر ثم بلاء الله لأهل جنة السلام و ان ذلك الفضل هو من ظهور كثرة البلاء من الرحمن لأهل تلك الجنان فأسئل الله

ص 146

بفضله أن يكتب للمؤمنين الورود على الرضوان بفضله و منه انه هو المنان الواسع ثم من الحرف السابع و الخمسين حرف الألف أمر الله الذي نزل الله حكمه في القرآن حيث قال عز ذكره « قل الروح من أمر ربي» ثم الأمر الذي به يقوم كل من في ملكوت السموات و الأرض ثم الأمر الذي فرض الله على الكل عرفانه و هو أمر الركن المتعلق المستور من الأركان [الثلاثة] التي نزلت في الحديث ثم الأمر الذي به يفصل الله بين كل شى يوم القيمة بالحق و به يعطي الله لمن يشاء كما يشاء سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثامن و الخمسين حرف اللام لآلى أبحر الإمكان ثم لآلى أبحر الأعيان ثم لآلى أبحر ما خلق الله في الرضوان ثم لآلى أبحر ما خلق الله في الأرض و الله وراء كل شى يشهد على كل شى و هو العليم الخبير ثم من الحرف التاسع و الخمسين حرف الحاء حد الذكورية في الذكر الأول رتبة المشية ثم حد الزوجية في تأكيد ذكر الأول في مقام الزوجية ثم حد رتبة التثليث في مقام القدر لظهور الكثرات و بروز الآيات و ما جعل الله من مبادئ العلل الى منتهى مقام الأسماء في صقع التراب ثم حد رتبة القضاء و به يمتاز حكم البداء و ان الله اذا قضى أمرا فلا مرد له و ان البداء يجري اذا لم يصل الشىء الى

ص 147

رتبة قضائه و الا فلا يعادله في الإمضاء ولكن لكل شى بدءا في مقام ذاته الذي لا ينفك من شىء و هو مقام ظهور عدل الذي أحاط كل الممكنات و لا يقدر أحد أن يطمئن بشىء دون رب الصفات لأن البدء الإمكاني هو حق في الكتاب و ان الله سبحانه مع علو بهاء كبريائيته و جلاله ظهور صمدانيته لم يجر لأحد ذلك البدء لأن بظهوره لم يبق شىء في السموات و لا في الأرض و لو أراد لأحد بذلك الحكم ليهلك في الحين كل الذرات و لا يقوم به شىء في الموجودات و اليه الإشارة قوله عز ذكره في دعاء الخضر « لأنه لا يكون الا عن غضبك و انتقامك و سخطك و هذا ما لا تقوم له السموات و الأرض » فأعوذ بالله من سخطه و أسئل الله من فضله انه منان كريم ثم من الحرف الستين حرف القاف ذكر قدر الذي قد خلقه الله في مقام الربط بين المشية و الإرادة و انه هو ذكر طمطم يم الواحدية التي نزلت في الدعاء حيث قال عز ذكره « رب أدخلني لجة بيت أحديتك و طمطم يم وحدانيتك » ثم قدر الذي هو في جميع مراتب الفعل من [الذكر] الأول الى منتهى الظهور و عليه يدور كل الأمور ثم قدر الذي حين سئل عن الإمام عنه قال [عليه السلام] « بحر عميق لاتلجه » ثم قدر الذي قد فرض الله

ص 148

الكل عرفانه و هو الأوسع عما بين أرض المقبولات و سماء القابليات و على الكل في ذلك المقام حكم بأن يعرفوا أن الله لا يجبر أحدا بالوجود بل أبداع كلما يشاء كما يشاء بما يشاء الشىء في حين الجعل لنفسه و ان حكم ذلك سر القدر لمن أراد أن يعرف أو يتذكر ثم من الحرف الواحد و الستين حرف الواو الولاية الكلية في حضرة طلعة التي هي علة النبوة في سره صلوات الله عليه ما طلع شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الإختراع بالإختراع لم تر عين مثل محمد [صلى الله عليه وآله] قط في الإمكان ثم الولاية المنفصلة عن تلك الولاية التي قد أعطاها الله لأئمة الدين و هداة أهل اليقين الذين جعلهم الله في عوالم الإمكان مقام نفسه و اختارهم لسره و اجتباهم لولايته و جعل معرفتهم نفس معرفته و طاعتهم نفس طاعته و كل ما نسب اليهم بمثل ما نسب الى نفسه سبحانه و تعالى لا يعلم شأنهم أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الولاية التي اشتقها الله من الولاية الثانية و جعلها لعزة علو ولاية أوصياء حبيبه للنبيين و المرسلين و انهم بما يفعلون بإذن الله ما يؤمرون و لا يعصون الله طرفة عين و انهم هم المصطفون ثم الولاية التي قد أعطاها الله جل سبحانه لكل الممكنات و انهم

بمعرفتها يتفاضلون بعضهم على بعض و اليه الإشارة في قول علي [عليه السلام] حيث قال « ا نما يتفاضل العلماء في معرفة ما ليس بظاهر و لا مضمّر » و ان طرق بيان هذا الأمر يختلف باختلاف المراتب فكان في يوم الأول كلمة التوحيد ثم لما انتضج أسباب عالم الأكبر جعله الله كلمة النبوة ثم لما ثبت الدين به قد جعله الله في مقام الولاية و ان له مقاما سيظهر في [الركن] المخزون من كلمة التي نزلت في الحديث حكمه و ان جنابك اذا تلاحظ بحقيقة سر الوجود لتشهد حكم الأركان الأربعة في الكلمة التامة و لذا قال الإمام حين سئل عنه أحد من النصارى من [الإسم] الأعظم فقال « أخبرك بالأربعة كلها أما أولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا و الثانية محمد رسول الله مخلصا و الثالثة نحن أهل البيت و الرابعة شيعتنا منا و نحن من رسول الله و رسول الله من الله بسبب فقال له الراهب أشهد أن لا اله الا الله و أن محمد رسول الله و أن ما جاء به من عند الله حق و أنكم صفوة الله من خلقه و أن شيعتكم المطهرون المستدلون و لهم عاقبة الله و الحمد لله رب العالمين » ثم الولاية التي قد أعطاها الله بكل شى بما هو عليه كما هو أهله و لا يعرف حكم ذلك الصنع في ذكر الولاية الا الله و

سبحان الله عما يصفون ثم من الحرف الثاني و الستين حرف التاء تراب أرض قبر الحسين ثم تراب أرض الكوفة ثم تراب قبور أئمة العدل ثم تراب المدينة لأن الشرف هو في رتبة الظهور لا في رتبة التقدم في المقامات التي سبقت على الشىء في مقام البطون ثم من الحرف الثالث و الستين حرف الواو ود العبد بآيات الجلال بعد كشف السبحات و الإشارات ثم ود العبد بمقام صحو المعلوم ثم ود العبد بمقام جذب الأحذية ثم ود العبد بالمقام الذي أمر علي لكميل حيث قال عز ذكره في مقامات التوحيد « أطف السراج فقد طلع الصبح » ثم من الحرف الرابع و الستين حرف الألف آلاء الله لأهل الجنة الفردوس ثم آلاء الله لأهل الجنة الرضوان ثم آلاء الله لأهل جنة عدن ثم آلاء الله لأهل جنة السلام و ان ذكر التعلق بذلك الجنان هو من ظهور رتبة القضاء في الإمضاء التي بها يميز كل الظهورات في رتبة البيان عن الشنونات في مقام التبيان ثم من الحرف الخامس و الستين حرف الصاد صبر العبد على قضاء بارئه ثم صبر العبد على طاعة ربه ثم صبر العبد على المعصية ثم صبر العبد على المصيبة و لكل درجات بما عملوا و ان الله ليجزي العاملين ثم من الحرف السادس و

ص151

الستين حرف الواو الولاية الكلية في رتبة النقطة ثم الولاية الجامعة في رتبة الألف ثم الولاية القائمة على كل نفس في رتبة الباء ثم الولاية التي جعلها الله في مقام آية توحيد كل شئ في رتبة حرف اللام و ان لذلك الحرف مقامات كثيرة حيث تعرف جنابك في مقام الذكر و الا ففي مقام البيان مشهود و لا يحتاج بذكره في الخطاب ثم من الحرف السابع و الستين حرف الألف آيات شئون الالهوت في مقام الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنبيات و ما أراد الله وراء تلك الدلالات و العلامات و الإشارات و ما لا يحيط به علم احد الا رب الأسماء و الصفات ثم آيات ظهورات الإرادة في رتبة اللانهايات و المستسرات و النهايات في رتبها الى ما أراد الله جل سبحانه في ذكر العلامات و الآيات و المقامات و الدلالات و الكيفيات و العرضيات و الإنبيات حيث لا يقدر أن يحيط بعلم ذلك أحد الا من شاء الله ثم آيات مقامات الرحمانية و شئون الواحدية و ظهورات الصمدانية في رتبة ذاتية القدر و سر المقدر حيث لا يجري أحكام تلك الرتبة في مقام الظاهر الا بظهورات الباطن و دلالات باطن الباطن حيث لا يحيط أحد بعلمه

ص152

الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الآيات المتألثة الشعشانية للمعانية التي خلقها الله في مراتب توحيد العبادة لتوجه الموجودات الى المقام الذي قد أودع في حقايق المجردات و ذاتيات الماديات حيث لا يخفى على المطلع بآيات المبادئ في مقام الظهورات في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب من لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجابات و يصل بنور الجلال بلا انفصال و لا اضمحلال و ان ذلك أمر مع عظم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المقصود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضل الله انه هو المنان الغفور ثم من الحرف الثامن و الستين حرف الباء بر أرض الالهوت التي قد خلقها الله فيما أراد من شئون كينونيات المجردات التي لا يحيط بعلمها علم احد من الخلق ثم بر أرض الواحدية التي فيها ذكر من شأن تحديدات و الآيات اللانهايات و ان في ذلك المقام لا يجري ما يجري في أحكام بر [الأرض] الأولى لأن في الرتبة الأولى مقام مجرد الخوض و ان في تلك الرتبة لها انية

ص153

مذكورة و لو لم يظهر لأحد الا من شاء الله لصرف بساطته و علو رتبته ولكن لا يخفى على من لا يعزب من علمه في السموات و الأرض شيء و انه هو العزيز العليم ثم بر أرض الملك و الملكوت التي فيها جوهريات كينونيات الآيات ظاهرة و آيات دلالات اشارات الأمر ظاهرة ولكن الأمر لما كان محجوبا في الخطاب وراء الحجابات حق على السالك في تلك الأرض أن لا يلاحظ آيات التجريد فيها الا بعينه التي خلق الله في أعلى مشعره لأن في رتبة التثليث لا يمكن حق العبادة و التوحيد لأن العبد في حين العبادة لو كان له جهة يتوجه الى الله و جهة يتوجه الى نفسه و جهة يتوجه الى الكلمات التي يقرئها و جعلها واسطته بين نفسه و بارئه لم يوحد ذات الحق لأن النصارى قالت انه «ثالث [ثلاثة]» و من لا يرجع جهات الكثرة الى نقطة الواحدة في مقام الآيات فكان ذنبه حق في كتاب الله و ان الله بلطيف صنعه قد أودع في جوهريات ذوات كل الذرات آية من أحديته ليوحدوه بها و يعرفوه بها و لا يشركون معه شيئا و ان الناس لما كانوا محجوبين عن طلعة حضرت الذات لن يقدرروا في عالم الكثرات أن يلاحظوا آيات الأحدية في عين الكثرة و لذا أكثر الناس يشركون في مقام التوحيد

ص154

و ان الأمر مع علو مقامه و كبر شأنه و بهائه أقرب عن لمح البصر اذا اتصل بالمنظر الأكبر لأن العبد في حين توجهه بالله يخرق الحجابات و يصل بنور الجلال بلا انفصال و لا اضمحلال و ان ذلك أمر مع عظيم كينونيته و قدم ذاتيته أسهل في رتبة الوجود عن ذكر المفقود عصم الله كل عباده في ذلك السبيل بفضلله انه هو المنان الغفور ثم بر أرض الناسوت مبدء الشهوات و السيئات و الخطيئات التي بها يهلك العبد في مقام الدين و لها مراتب في هذا العالم التي حق على الكل بأن يعرفوها لئلا يقفوا في موارد الشبهة فمنها أرض نفس الكلية في العبد و أن بها يتصور العبد صورالسجين و العليلين ما قد أحاط علم الله و منها أرض الطبيعة و ان بها يميل الى الشهوات و العادات و الإقترانات و الإتصالات و ما يشابه تلك المقامات و منها أرض نفس الإنية و انما متى يصعد العبد و يترقى لها ظلمة سوداء مظلمه اذا غفل عنها تهلكه و ان على السالك في تلك المقامات حقا أن يلاحظ في كل الشئونات و الظهورات ظهور نور الذات فإن حال في حول أمره شيء يطبع و الا اعتصم بربه أن لا يهلكه تلك الإنيات المجتثة في مقام و ان الأمر لما

ص155

ذكر في الكتاب فصلت رسماً ما في الخطاب لئلا يجرم أحد من أخذ نصيبه و يشاهد فيض بارئه في كل مقاماته و علاماته و دلالاته و حركاته و لحظاته و خطراته و ما قدر الله له من مبادئ العلل الى منتهى الأمر الى أن اتصل بالظلمات الصماء الدهماء العمياء الجهنام الصيلم ثم من الحرف التاسع و الستين حرف الألف الألف القائم الذي به أقام الله من في ملكوت الخلق و الأمر ثم الألف الذي جعله الله غيباً في حقائق الإمكان و الأكوان ثم الألف الذي بعد ظهور النقطة في عالم الظهور ثم الألف الذي به يتذوت كل الحروف في هذا العالم و به يتكلم الكل بما شاء الله كما يشاء بما شاء و لا مرد لأمره و لا نفاذ لحكمه سبحانه و تعالى فما أعظم أمره و أكرم شأنه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الألف الذي يدل في الحروف في الرتبة الخامس من عدة حرف الهاء على الله سبحانه و انه غيب ممتنع لا يدركه من في كثرات الأمر أو آيات الخلق و الله يعلم حكمه سبحانه و تعالى عما يشركون ثم من الحرف السبعين حرف اللام لواء اسم القابضية في رتبة عنصر النار في عالم الأفلاك و الأسماء و الصفات ثم لام اسم الحيمي في رتبة الهواء الذي به يحيي الله كل من يشاء

ص 156

ثم اللام الذي جعله الله في مقام اسمه الحي لانوجاد الممكنات و ظهور الغيبات و بطون الإرادات ثم اللام الذي جعله الله في رتبة اسمه الحميت لظهور الختم في مراتب البدء بما لانهاية الى ما لانهاية لها بما كما شاء الله جل سبحانه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الواحد و السبعين حرف الصاد حكم الصمدانية التي أطلقت في مقام ظهور اثبات آيات الذات بأنه هو لم يزل كان بلا ذكر شيء سواه و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و انه صمد الذي كان أوله عين آخره و آخره عين أوله لم يزل لن يعرفه شيء في الإمكان و لا له آية في الأعيان و انه المتعالي عن ذكر ما سواه لأن المعرفة فرع الإقتران و التوحيد بعد عدم وجود الغير في رتبة ذكر المقام و ان الأمر في ذلك المقام هو الصمد البحتة الصرفة التي لم تنزل دلت على الله بدلالة الثبوت لا الكشف و انها لم تنزل دالة بأنه الفرد الصمد الذي لن يحيط بعلمه أحد غيره و لا يقدر أن يعرف جنبه أحد سواه اذ أعلى مجردات كينونيات الإبداع بإنيتها مقطعة عن حضرة اختراعه و ان أعلى مراتب جوهريات مقام الإنشاء مفرقة عن ساحة قدس مقام ظهور ابداعه فسبحانه و تعالى أبداع

ص 157

كل ما شاء كما شاء بلا من شيء من دون ربط بينه و بين أزلتيه و لا ذكر في مقام بينونيته جل و علا حضرته من أن يقدر أحد أن يقول في حقه هو اذ كلمة الهوية في أعلى مراتب تجليات الصمدانية دالة بالقطع و حاكية بالمنع و لا يدل المثل في كينونيات التجريد الا عن ابداعه و لا في غايات التفريد الا عن اختراعه سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الصمدانية التي قد أطلقت في مقام ظهور ذكر الأول و يدل عليه و يكون في كل شأن اسم له و هو الإسم الذي اختصه الله لحبيبه و انتجبه لنبيه [صلى الله عليه وآله] و لا يحل لأحد في ذلك المقام ذكر الصمدية البحتة الا لجناب حضرته اذ أنه لم يزل عبد محتاج في تلقاء حضرت قيوميته و ليس لذاتيته ذكر الا بنفس الذكر في مقام الوجود و ان من دون ذلك لو يمكن في الإمكان فإنه روعي فداه كان حامله و لا يحل لأحد في ذلك المقام ذكر تلك الأسماء و الصفات الا بعد كشف السبحات و الإشارات و الآيات و العلامات و ما قد ر الله وراء النهايات باللانهايات الى منتهى النهايات لأن دون مشعر الفؤاد لم يدرك ما نزلت في ذلك الكتاب لجناب المستطاب لأن مشعر العقل هو أول مقام التعيين و لا يقدر أن

ص 158

يعرف الأ شياء محدودا و لذا ان أكثر الناس اذا رأوا ذلك الكتاب أو عرفوا شيئا من أحكام البواطن فيه لم يقدرُوا أن يدركوا حقيقة الأمر ليقولون بألسنتهم ما اتبعت أهوائهم و ما الله بغافل عنهم جزاهم وصفهم و ان يوم القيمة يحكم بينهم فيما كانوا فيه يختلفون ثم ذكر الصمدانية التي قد أعطها الله لوليه في مقام ظهور السلطنة المطلقة و الولاية الكلية التي علت على كل شى و لا يقدر أن يقوم معه شيء و انه السائق في ذلك المقام الى كل مخلوق رزقه و المعطي الى كل ذي حق حقه و انه يتحمل باذن الله ذكر الصمدانية في رتبة توحيده و لا يحل في ذلك المقام ذلك الحكم لأحد سواه سبحانه الله رب الإنشاء لم ير مثل علي [عليه السلام] عين الإبداع و لا يمكن في الإختراع و كان الله ورائه على كل شى قدير و لا يشتهه بحكم على أحد بأن بعد قدرة الله على كل شى فكيف لا يمكن في الإبداع مثل علي [عليه السلام] لأن القدرة التي يمكن بها الإبداع هي تكون نفسها في رتبة الإرادة و لا يمكن غيرها و كل ما خلق الله و أراد أن يخلق لا يمكن الا بها و لذا قد اشتبه على أكثر الناس عرفان ذلك البيان ولكن الحكم كما أشرت شهود عند جنابك لأن الأمر في

ص 159

الواقع مطابق بالصورة الظاهرة بلى في صور السجين لو يتخيل الإنسان بشيء فهو مثل قوله عز ذكره « لا تتخذوا الهين اثنين » و ان ذلك كلمة لإفك النفوس و مكنسة الأوهام و الا في الحقيقة لا يمكن أن يوحد بمثله لأن الذي يوحد بمثله فلا يمكن به متى رقت الإشارات و لطف الآيات و عظمت العلامات و قدست الأسماء و الصفات فلا ترجع الا الى ما ألقيت لمن أراد أن يطلع بحقيقة مقامات الإبداع في ذلك الكتاب و ان الى الله يرجع الحكم في المبدء و المآب ثم ذكر الصمدانية التي أذن الله لأئمة العدل في مقام الفضل و انهم الأدلاء على الله و على صمدانيته في أزل الآزال بالدلالة التي دلت ظهور الصمدانية الثانية بعد ظهور رتبة الأولى و لا تحل لما سواهم ذكر ذلك الإسم في مقام البيان لأن الله كما خلق الأئمة و جعلها أولياء نفسه في عوالم الإمكان و ظهورات الأعيان فكذلك قد اختص الله سبحانه من بين الأسماء و الصفات بكلمات حسنى لنفسه التي لا يحل لأحد غيره فمنها اسمه الصمدانية التي لا يحل لأحد الا لظهور بيان توحيده و آيات تجريده في مقامات الأمر و الخلق و اني الآن في ذكر تلك الإشارات

ص 160

أسئل من الناظرين الى تلك الكلمات حكم البيان بسبيل أهل التبيان و ان لم يعرف أحد منهم حكم تلك الإشارات و يقع على قلبه شيء من الشبهات فعليه الرجوع الى الله بالسؤال عن فضله ثم في الصمت اذا اشتبه عليه الإشارات ولكن الأمر عند جنابك مشهود لاحتياج بالبيان و ان على الله التكامل في كل ما أبرزت من عالم الإمكان و الأكوان الى العيان ثم من الحرف الثاني و السبعين حرف الباء بجوحة الأولوية الأزلية التي خلقها الله بنفسها لنفسها و جعلها في عين ذكر الكثرة آية الوحدة كما أشار علي [عليه السلام] في خطبة يوم الجمعة و الغدير « و أشهد أن محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم على سائر الأمم » منفردا عن التشابه من أبناء الجنس و المثل أقامه مقام نفسه في الأداء اذ كان لا تدركه الأبصار و لا تحويه خواطر الأفكار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير ثم بجوحة الأزلية الثانية في رتبة الولاية ثم بجوحة الكثرة في مقام القدر التي هي العمق الأكبر و الطمطمم الأعظم و القلزم الأكبر ثم بجوحة المذكورة في عوالم المجردات و الماديات و الجوهريات و العرضيات و الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنبيات

ص 161

و الإرادات و الغايات و النهايات و ما خلقها الله وراء تلك المقامات من اشارات عالم اللاهوت و دلالات مقام الجبروت و علامات مقام الملك و الملكوت و الآيات المودعة في كينونيات ذوات أهل الناسوت و ما لا يحيط بها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون ثم من الحرف الثالث و السبعين حرف الرء الرحمة التي بها ذوتت المجردات و حققت الماديات و ان بها تترقى الموجودات من مقامات البدايات الى اللانهايات و ما خلق الله وراء تلك المقامات مما لا يحيط بعلمه علم احد من السبحات ثم الرحمة التي أبدع الله بها كل الممكنات لا من شيء بالإبداع الصرف و الإحداث البحت و الشئونات التي هي بنفسها علة في مبادئ العلل لنفسها بنفسها التي بها تحققت المتحققات و ائتلفت المفترقات و اجتمعت المتضادات و تذوتت المتذوتات و تألقت المتلئلات و ما أراد الله في وراء تلك الإشارات من الأسماء و الصفات ثم الرحمة التي قد أعطاها الله لأئمة العدل و هداة أهل الفضل التي بها يفعلون في دين الله ما شاء الله لهم و ينصرون دين الله بكلماته و لو كره المشركون ثم الرحمة التي أبدعها الله في مقام توحيد

ص 162

الأفعال التي بها يتميز اختيارات الموجودات و اشارات كل الممكنات و هي الرحمة التي ظاهرها نعمة للفجار و باطنها رحمة للأبرار و ان بها يدخل الرضوان من شاء الله و يدخل النيران بمشية الله سبحانه و ليس في الظهور رحمة مبسوسة الا في ذلك المقام و ان الله قد حمل حامله الحسن [عليه السلام] و انه روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه يعطي كل الكثرات بما أقبلت أنفسهم و سبحت أفئدتهم و انه ليجزيهم و صفهم و يحكم بينهم و لا يعزب من علمه شيء في السموات و الأرض و ان في ذلك المقام هذه الرحمة اسم المحيي و ان بها يقبل الكافر حكم الكافر و يرضى في النار بالنار لعلمه و كذلك الحكم للمؤمن و لا يمكن أن يلبس حلة الوجود شيء الا بتلك الرحمة الكلية للمعانية الشعشعانية المتألثة المتقدسة و هي الشجرة الكلية التي نزل الله حكمها في القرآن و ليس لها ظهورات في مقام الظاهر الا بنفس الباطن الله يعلم حكم تلك الرحمة بحقيقتها سبحانه و تعالى عما يصفون ثم الرحمة التي قد نزل الله في تحت الرتبة الثالثة و بها يجري البداء قبل القضاء بالإمضاء و ليس في تلك الرتبة حكم العدل الا بالفضل لما تمت قوابل الموجودات

ص 163

في تلقاء قدس جود الجلال و الى ذلك المقام قد ختم تفسير عدة الحروف و ان الله ليلهم من يشاء علم تلك الإشارات كما شاء بما تشاء و ما كان لأمره في شأنه من نفاذ و اني كل ما فصلت في ذكر الدلالات في الحروف هو من تفسير الباطن الذي جاء الإذن في الأخبار من الأئمة الأطهار [عليه السلام] بأن ذكر الأسماء التي أحب الله و أوليائه لو يفسر أحد في تفسير القرآن ليعمل على الصراط الذي أراد الله سبحانه ولكن الكل لم يقدرُوا حكم التفسير على ذلك السبيل لأن الميزان فرض أن يكون في يد الإنسان و القسطاس يرفع كل التعارضات و الشبهات و ان خير من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة لم يقدر و أن يفسر في مقامات الباطن حرفاً لأن الله يستل يوم القيمة عن الكل فيما عملت أيديهم و لو بين أحد حكماً بدون بينة واضحة فله ذنب في كتاب الله ولكن بعض الناس لما لم يروا الواقع لم يقدرُوا أن يميزوا بين الصور فرمما يطلعون بحكم أو يفسرون شأننا من الآيات و ما أذن الله لأحد في مقام ذكر الإشارات و الدلالات و العلامات و المقامات. ولكن الآن أشير بنوع من التفسير الظاهر و هو أن المراد بقوله عز ذكره « والعصر » يمكن في مقام التأويل بكل ظهورات العدل و شئون الفضل و ليس لمن لا يطلع بحقيقة التجريد

ص 164

أو لا يعرف حكم التفريد شأن في مقام ذلك السبيل و هو المراد في باطن الظاهر و هو يمكن أن يجعل نقطة الوجود و يجعل الأمر عملاً و اذا فسر « العصر » بالذكر الأول له شئون معدودة منها بساطة الألف القائمة التي تحكي عن مقام السيد الأكبر روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه و ان لذلك الشأن ظهورات في مقام التدوين و بروزات في مقام التكوين و آيات في مقام التجريد و علامات في مقام التفريد و دلالات في مقام التمجيد و أسماء و بروزات وراء ذلك الشأن اذا أراد العبد أن يذكر كلمات الصفات أو أراد أن يطلع على أنوار ظهور قدس الذات في صقع التراب و ان جنابك تعلم ان بعض الظهورات يشتهب على العبد في مقام الخلط ولكن اذا لاحظ الإنسان في كل المراتب جهات الربوبية في كل رتبة بحسبه ليعرف كل المراتب في مقامات التي قدر الله لها و ان في بيان ذلك المقام زلت أقدام بعض الحكماء في اثبات علم الذات بذكر [الأعيان] الثابتة [وبسيط] الحقيقة لما لم يقدرُوا أن يكشفوا عن حجابات سرائرهم سبحات الأمر و آيات الخلق و لذا وقعت النفوس في مقام ذكر العدل و قسطاس الفضل الى مقام الحد و لما جرى القلم بذكر المقام أفسر ذكره ان الله قد جعل

ص 165

المشبية انبتها لحفظ وجودها التي لم تذكر الا بها و هي في مقام الحد كانت آية لها في صقع ظهور ذاتيتها و ان علم الذات و الصفات التي ذكروها أهل العصمة [صلوات] الله عليهم ان كان نظر الناظر في مقام ظهورات آيات الذات و علامات مبادئ الصفات و ان ذكر شأن من بيان حكم الباطن ان الإنسان لو يشاهد مقامات المبادئ ليفسر في كلمة « والعصر » كل الأسماء الحسنى التي نزل الله في الكتاب و ان المراد في مقام هو علي لأن محمدا رسول الله كان في مقام بدء نور الظهور و هو الظهر و انه روعي فداه كان حامل نوره بعينه في صلوة العصر و ان القسم بحقه هو القسم بحق اسم الله الأكبر لأنه أول اسم اختاره الله لنفسه و جعله مقام فعله و اليه الإشارة قول الصادق [عليه السلام] « أول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم » و اذا فسر « العصر » بعلي فحق على الإنسان بأن يفسر « الإنسان » في مقام جهل نفس الكلي الذي منها فصلت الخطيئات و السيئات و لذا وقفها الله يوم القيمة على الصراط ليعترف بصدور كل الخطيئات من نفسه و ان في معنى الآية لو اختلف لا حكم في مقام الرجوع الى نظر الناظر لأن في الآية الشريفة « وحملها الإنسان انه كان ظلوما جهولا » قد فسر في مقام بعلي [عليه السلام] لأنه حمل الولاية و كان مجهول القدر و المظلوم في الحكم و لقد فسر في مقام آخر بأبي الدواهي

ص 166

لعنة الله عليه لأنه حمل بالعكس الولاية التي قد حرم الله له و انه كان ظلوما جهولا و ان للإنسان مقامات معدودة فمنها انسان في مقام المعاني ثم انسان في مقام الأبواب ثم انسان في مقام الإمامة و منها انسان في مقام الأركان و منها انسان في مقام النقباء و منها انسان في مقام النجباء و للمراتب الأخيرة لا ذكر لشيء في مقام الا تحت رتبته فكما أن في الذرات كينونيات سلسلة التحت عرض و شبح بالنسبة الى سلسلة الفوق فكذلك كان الحكم في مقام الأجساد لأن الذوات تنزل في كل المراتب الى أن [اتصل] الى مقام الأجساد و كل ما يجري في مقام الذات فيجري بعينها في مقام الصفات و الأجساد و ان علة ما يتأثر أجساد الفوق من رتبة التحت فهو من مقام الرضا الذي أراد الواقف على رتبة الفوق و لتلايمع عن أحد ما أعطاه الله جل سبحانه و لا شك أن الحسين [عليه السلام] يوم عاشورا لو أراد أن يهلك من في الأرض و السموات ليهلك في الحين لأن علة بقاء الكل لم يك الا قضاء الله الذي جعله الله حامله ولكن مع تلك القدرة العلية و رتبة السنية لما قد أحصى حزب الباطل قوة الأفعال التي يمكن في مقاماتهم لم يمنعهم روعي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه

عن العطية التي قد أكرمهم من عنده و أراد رضاء الله و لقائه و المقامات التي قد وعد الله سبحانه في الآخرة و لو لم يك ذلك فكيف يمكن أن يكون جسد رسول الله [صلى الله عليه وآله] في حين

ص 167

واحد في بيت الحميراء و السماء و الجنان و النيران و كل مقام وقع عليه اسم شيء بل ان الآن كان جلالة جسده المقدسة كذلك بل انه روعي فداه لولا يظلم عليه أحد لم يتغير جسده في هذا الحياة الدنيا لأنه كان معتدلا بغاية الاعتدال بحيث لو مر عليه سرمد الدهور و غايات الظهور لم يتغير بل ان جسده روعي فداه لكان أقوى من مقام تجريد الذين جعلهم الله تحت رتبة لأن ذلك المقام قد ظهر في الإمكان بجسمهم و ان ذلك حكم الواقع و لذا ان الحجة كان حيا مع ما قضى عليه من الشئون المعدودة و انه روعي فداه لو لم يظلم عليه احد لم يتغير في قديم الدهور و لا فيما يحدث من الأزمان بل يدخل الرضوان بجسده ولكن الآن قد جرت سنة الله دون ذلك لما يفعل الناس بهم غيره و لو أنهم منعوهم عما قدر الله لهم فلم يقدرُوا أن يجاربوا ولي الله ولكن ما منعوهم من فيض الله لظهور اختياراتهم و بروز أعمالهم و ما أراد الله في الكتاب لهم و ان في مقام الظاهر و لو أن جسدهم يتأثر من فعل الحديد ولكن في حين التأثير ليس لهم ألم و لذا وردت في الأخبار « بأن عليا لما أخذ السهم عن رجله في حين الصلوة لم يشعر به » و كذلك في أصحاب الحسين [عليه السلام] حيث قد ورد بالمعنى « بأن قلوبهم كانت مثل الثلج شوقا الى الملاء الأعلى و المنظر

ص 168

الكبرى و لم يتأثروا بما نزلت على أجسادهم لأنهم في ذلك المقام لم يتلذذوا الا بلقاء الله و رضائه « فحين الذين لا ألم لهم يحتلمون كل الألم في سبيل الله رجاء لفضله و ابتغاء مرضاته و السكون في بين يدي طلعة جنابه و ان وراء ذكر تلك المقامات لا ريب يجري حكم اللانهايات الى الغايات التي لا يحصيها أحد الا الله سبحانه و تعالى عما يصفون و ان كل ما أشرت في معنى « الإنسان » هو من مقامات الباطن و ان على سبيل الظاهر لا شك أن صورة الإنسانية هي هيكل الإلهية كما قال علي [عليه السلام] « الصورة الإنسانية هي أكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمته و هي مجمع صور العالمين و هي المختصر من اللوح المحفوظ و هي الشاهد على كل غائب و هي الحجة على كل جاحد و هي الصراط المستقيم و هي الجسر الممدود بين الجنة و النار » و ان المراد بقوله عز ذكره في ذكر الخسران مراتب ما لانهاية لها بها في كل

المقامات في صقعها فمنها الخسران في مقام توحيد الذات و هو أن يتوجه العبد الى الله بنظر الإمكان و يرى نفسه و ربه في مقام التوحيد في الوجدان و ان أطف مراتب الخسران هو في ذلك المقام الذي هو أشد المراتب في مقام ظهور الإنتقام و منها

ص 169

الخسران في مقام توحيد الصفات في حين الذي لا يشعر العبد بما أمر الله به في أحكام ذلك المقام من نفي الأسماء و الصفات عن ساحة قدس الذات و اثبات صفات الذات لسكون الأفتدة و الأوهام في مقام الذات بلا تغيير في ذكر الأسماء و الصفات بل ان الذات هو العلم و القدرة و الحيوية و ما دون ذلك ما يحتاج القلوب بإثباته في مقام البيان و ان الحكم الذي اختلف الحكماء فيه بأن صفة العلم و الحيوية المتغيرة في مقام العرفان لأن وجود العلم لا بد من وجود المعلوم و ان في الحيوية هذه العلة لم تجر هو من بعد نظر الناظر و الا فكما أن الذات هو ذلك الحيوية فكذلك كان الحكم في مقام العلم فكما أن علة الحيوية في الذات لم تحتج بذكر حيوة من الخلق فكذلك الحكم في العلم لا يحتاج العبد في اثبات علمه تعالى بوجود معلوم و ان بعض الحكماء لما لم يقدرُوا أن يعرفوا ذلك المقام قد اضطرت أنفسهم على اثبات الأعيان الثابتة في الذات و ان ذلك شرك في مذهب آل الله الأطهار و من سلك في هذا الصراط دون هذا المسلك الخالص فقد احتمل خسران مقام العرفان و كان بذلك من الآثمين و منها في مقام خسران توحيد الأفعال و ان في ذلك المقام قد زلت أقدام أكثر الناس في عدم معرفة سر القدر و حكم

ص 170

المقدر فبعض الناس ذهبوا بالجبر و ان ذلك هو الخسران و بعض الناس قد ذهبوا بالتفويض و ان ذلك هو الخسران و ان الذي لم يتحمل الخسران في ذلك المقام هو الذي نظر بالأمر بين الأمرين و المنزلة بين المنزلتين الذي يعرف مقامات اختيارات الكل بما هم عليه كما هو أهله و شاهد الجواب في قوله تعالى «ألست بربكم» في المشهد الأول حين الخطاب في مقام يرى العبد في كل شأن حكم القدر سر المقدر بأن يلاحظ صفة الضدية في مقام الوحدة بأن العبد في الحين الذي يحرق بنار قبول الكفر فكيف يقبل العذاب مع أن العقل لم يرض أبدا و لا يحكم عليه و كذلك الحكم في هذه الحيوية الدنيا فإن الإنسان مع علمه بعذاب الله و يقينه بحكمه يحتمل العصيان فلا يفرق أحد بين المراتب بوجه و ان ذلك مقام فوز الإنسان اذا عرف سر البيان و لا يحتمل الخسران و منها

الخسران في مقام توحيد العبادة بأن العبد يشرك في عبادة ربه شيئاً و ان المراتب في الشرك أخفى من أن يقدر أن يحصيه أحد و ان منتهى مقام تجرد عرفانه و نظر العبد بنفسه أو بما يعبد به فإن ذلك العمل يحدث حكم ثالث و ان ذلك قول النصارى حيث أشار الله عن كلامهم و قالت النصارى « ان الله ثالث ثلاثة » و لذا أشار الله عن مقامات الناس بقوله

ص171

« و ما يؤمن أكثرهم بالله الا و هم مشركون » و أنذر الكل عن الشرك بقوله في الكتاب « ان الله لا يغفر أن يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء » و ان السبيل مع منتهى لطافته و عظم بمائه أصعب بغاية الأمر لأن العبد اذا استطاع أن يصلي ركعتين صلوة بلا أن يلتفت الى ذكر نفسه أو شيء من دون الله بل يتوجه بكلمة الى صرف ظهور ذات البحت البات الذي لا ذكر لغيره عنده فقد بلغ الى ذروة الفضل و غاية العدل و لا يمكن عرفان ذلك المقام في الإمكان لأحد من خلقه لأن اذا جاء ذكر الإقتران أو ذكر شيء سوى ذاته فهو مقام أثر تلك الرتبة و ان الأمر مع أنه يحصل للعبد أقرب من لمح البصر أصعب من كل شيء في مقامات الأسفار الأربعة لأن غاية الفضل لو استطاع الناس هو [النية الخالصة] و التوجه الى طلعة المتجلي له به و الا مقام الفناء البحت الذي لم يك ذكر للعبد الا ذكر الله لنفسه دون ذلك يعطي الله من يشاء من عباده ما يشاء لا راد لأمره و لا معقب لكلمته و هو العلي العظيم فإذا شاهدت جنابك حكم الخسران في المراتب المسطورة التي فرض على الكل عرفانه فكذلك الحكم يجري في آيات النبوة و الولاية و ما أراد الله للناس في آيات مظاهر أنواره و ان الله سبحانه قد خلق الكل في كل

ص172

المراتب بمثل مقامات ظهور توحيده و آيات تمجيده و قد أبدع في مقام الإنسان مراتب أربعة فمنها رتبة فؤاده و هو مقام سر الإمكان و ظهور طلعة حضرة البيان في كينونية الإنسان و هو مقام غيب الممتنع الذي لا يواريه الحجابات و لا يساوقه الدلالات و لا يساويه ذكر في مقام الكينونيات و الذاتيات و الجوهريات و العرضيات الا بما تجلى الله لها بها في مقام دلالتها على ذلك المقام و هو مقام ركن المكنون الذي جعله الله جزء الكلمة التامة كما نزل في الحديث و لذا [ظهرت] كلمة أحكام [الآيات الثلاثة] و بطن [سرها] لعدم تحمل الخلق في البداية و النهاية بل هو ثمرة الإبداع و غاية فيض الإختراع في مقام الإنسان الذي به يعرف الله لا سواه و لو كشف عنه

السر يظهر مقام باطن الباطن و من عرفه و قال لم و بم فقد ضاد الله في حكمه و نازعه في سلطانه و جاهده في مقام كبريائته و باء بغضب من عنده و مأويه جهنم و بئس مأوى الظالمين و ان هذا المقام في الإنسان هو مقام أعلى مشعره الذي لا يمكن في الإمكان أعلى منه و هو مقام الحرف الرابع من الإسم الأعظم في حديث الكاظم حيث قال عز ذكره في جواب الراهب كما ذكرناه من قبل و على هذا السبيل الوعر

ص 173

و الطريق المستوعر استدل بعض العرفاء بمعرفة حامل ذلك الإسم على سبيل الفرض بمثل ما استدلوا في أركان الأسماء الثلاثة و ان له يوم وعد اذا شاء لله ليظهره و هو الإسم الذي اذا يظهره الحجة في بدء ظهوره [لأصحابه] الثلاثة مائة و الثلاثة عشر يفرون من علو شأنه و لا يقدر أن يتحملوا ذروة أمره حتى يقولون في بين يدي طلعة حضرته لست بصاحبنا وكذلك الحكم في الحقيقة التي يظهرها روحي و روح من في ملكوت الأمر و الخلق فداه في [المشهد] الكوفة و هي صحيفة من عند رسول الله يخرجها من قائمة سيفه و كأن بماء ذهب رطب كان في الحين كتبها و كان بخطه و كذلك كان الأمر في كل المراتب لم يفتن الله قوما الا بذلك الإسم و ظهوره و سره لأن الحدود في الأركان [الثلاثة] لا ترفع من عين الناظر ولكن في ذلك المقام لو نظر الناظر الى ذلك الإسم بنظر الحد لم ينظر اليه و ليس له حكم لأنه دال على الله بالدلالة التي تجلى الله له به و هو مقام غاية فيض القديم للأحداث و منها مقام عقل الإنسان و هو المقام الذي أبدعه الله في كل المراتب لعرفان محمد رسول الله بأنه المنفرد في عوالم الإمكان عن الأشباه و الأمثال و انه القائم على

ص 174

مقام ظهور الذات في ملكوت الأسماء و الصفات و انه المتقدس الذي لا يعادله نفس في مقام الذات و لا في الصفات و لا يمكن في الإمكان بمثل حضرته لأن كلما يمكن فيه قد أبدعه الله بنفسه لنفسه و انه كان مقتدرا على كل شئ و لا يعجزه شئ في السموات و لا في الأرض و انه هو العزيز الحكيم و منها مقام النفس لظهور آيات ثلاثة عشر نفسا من شجرة النبوة و القمص الأزلية و الآية الواحدية و القصبة الأولى الكلية الإلهية باختلاف ما تجلى الله لهم بهم من ظهورات قدرته و آيات عظمت من المراتب الثمانية التي وردت في الأخبار من نقطة علم البيان الى آخر مراتب الإنسان حيث لا يقدر أحد أن يحصي اشارات الأمر في ذلك المقام و لا يمكن لأحد أن يحيط ببعض حكم منه لأن لكل حكم من كل نفس له أحكام و مقامات ما لانهاية لها بها الى ما لا أراد الله أن

يجعل لها غاية ولكن العبد اذا عرف حقهم و اعترف بفضلهم فكان محتملا كل المقامات و العلامات مما قدر الله لهم في علم الواقع و الصور الظاهرة و ان بتلك النفس يعرف العبد آيات أئمة العدل في مقامات

ص 175

الأمر و الخلق بأن منهم ظهرت البدايات و النهايات في المبادئ الى ما قدر الله في النهايات و منها مقام الجسد و هو مقام آية التوحيد و هو أنزل المراتب في قوس النزول و أعلى المراتب في قوس الصعود فكما أن الجسد بالنسبة الى الروح شبح جوهريته فكذلك كان الحكم في الواقع ان حامل ركن الإسم المتعلق بالتوحيد شبح بالنسبة الى ركن الإسم المتعلق بالولاية و كذلك الختم في النبوة و مقام حرف المستسر من الركن المستور و ان الله قد خلق تلك المراتب الأربعة في كلمة واحدة التي هي كانت نفسها و ان تقدم الرتبة في كل جزء منها يجري بالظهورات [الثلاثة] و الا في الحقيقة انها كلمة لا يحكي أولها الا بآخرها و لا ظاهرها الا بباطنها و لا سرها الا بعلايتها و ان نفس [العلة] الفاعلية في مبدء الفعل فهي بعينها نفس العلة [الثلاثة] مع أن في الظهور و الرتبة انها متقدمة على تلك [الثلاثة] فكذلك الأمر في مقامات الآيات الأربعة في الإنسان و من لم يعرف رتبة منها أو يحكم على ركن بغير الحكم الذي قدر الله له فقد احتمل الخسران من عدم علمه بحقيقة سر

ص 176

البيان و وقع نفسه في ظلال تلك الآية المباركة من القرآن عصمنا الله بمحمد و آله انه هو الولي المنان فلما ثبت حكم الخسران في مراتب البيان أشير بذكر من مقام الإيمان ليشاهد الكل مراتب ظهورات الأمر و غايات الختم بما قدر الله له في الكتاب فإن للإنسان مراتب ما لانهاية لها بما الى ما لا يحيط به علم احد الا الله و من شاء فمناها مقام ايمان الذات و هو لا يثبت الا بعد كشف السبحات و الإشارات و الدلالات و العلامات و ما جعل الله وراء ذلك في علم البداية و الغايات و هو المقام الذي قال الإمام ان لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو فيها نحن الا انه هو هو و نحن نحن و ان ذلك أعلى مراتب مقامات الإيمان للعارف بحق البيان و ان لذلك المقام شئونا كثيرة فمنها في رتبة بيان العبد و هو المقام الذي لا يدل ظاهره الا بباطنه و لا يدل في شأن الا على الله سبحانه و هو المقام الذي اذا وصلت جنابك ترى ظهور الذات ظهر لك بك في ربتك و ترى كل شئوناتك تحت رتبة فعلك و مظاهر أمرك و ان في ذلك المقام بك ظهر نفسك بما تجلى الله ربك و دل على ذاتك و يحكي

عن كينونيتك و يدل على حضرتك و لا يواربها الحجابات و لا يصعد اليها أعلى طير الأفئدة و الآيات و انها مقام
الفيض

ص 177

الذي قد جعل الله لنفسك و لا يمكن أعلى منها في ربتك و اذا وصل أحد الى ذلك المقام ليرى كل الكثرات
في تحت نور الأحدية التي تجلى الله له به في رتبته و لا يسكن في شأن الا بالله لأنه يرى كل ما سواه في مقام الحد
و ان اللذة الصرفة و الحقيقة البحتة لن تدرك الا بالوصول الى معدن العظمة حيث أشار علي [عليه السلام]
في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع ا ليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تحرق
أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك » الدعاء و منها مقام
الإيمان الذي فرض على العبد في مقام عرش الواحدية و الكرسي الصمدانية التي فيها كل النجوم مركوزة و ان
ذلك هو المقام الذي ذكر علي [عليه السلام] و قوله « رب أدخلني لجة بحر أحديتك » و ليس المراد تلك
الفقرة بل المراد هو قوله « و طمطمم يم وحدانيتك » الذي هو كان مقام « نحن نحن و هو هو » الذي ذكرت
في الحديث و ان ظهورات تلك الرتبة ليكون أكثر من أن يحصيه أحد لأن البدايات في التجليات في كل حين
لا بد لها و ان النهايات في الغايات و اللانهايات في كل حين لا ختم لها و ان العبد في كل حين لو يشاهد سر
الحقيقة و الإيمان الذاتية التي جعلها الله أصل كل خير و بر

ص 178

لا يحتجب عن شيء و يرى كل الكثرات بعين سواه و لا يواربه الحجابات في مقام الحدودات و ان ايمان هذه
الرتبة شبح بالنسبة الى الإيمان في رتبة الفوق و كذلك الحكم في الأعمال التي يصدر و من كلا المقامين ولكن
الغافل عن طلعة نور الذات لم يميز بين الأعمال و يرى كل الصلوة بعين سواء و ان ذلك حكم شرك في مذهب
آل الله الأطهار سلام الله عليهم لأن الصلوة التي قد أقامها علي [عليه السلام] لم تعدل صورتها كل [الصلوات]
من كل المقامات و لما كان مقام التكليف نفس صور الظاهر فكيف العبد يميز أعمال المؤمن عن الكافر و لذا
أمر الله بعرفان مراتب الأعمال من كل المقامات و لمن لا يقدر أن يوزن عرفان البيان بذلك القسطاس لم يتبين
العمل الخالص عن الذي فيه خلط من العرضيات و الشبهيات و ان مراتب تلك الرتبة في ذكر الإيمان لا تغنى و
ان الله بعلمه يحكم بين الكل بما عملت أيديهم سبحانه و تعالى عما يصفون و ان مراتب الإيمان هو الإيمان بأركان

النبوة و شمس الولاية و ان الإيمان في مراتب الفعل و ظهورات المفعول فرض على الكل حيث قد أمر الصادق [عليه السلام] « في أحكام أصل الفعل بأن لا يكون شيئاً في الأرض و لا في السماء الا بسبعة بمشية و ارادة و قدر و قضاء و اذن

ص 179

و أجل و كتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر » و ان لمظاهر تلك المراتب التي قد تجلى الله للممكّنات بمثل ما قدر لهم في مظاهر الفعل قد فرض الحكم و لذا نزل في الأخبار في مراتب الإيمان حيث قال عز ذكره بما ذكر محمد بن يعقوب الكليني في الكافي « ان الله عز و جل وضع الإيمان على سبعة أسهم على البر و الصدق و اليقين و الرضا و الوفاء و العلم و الحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل محتمل و قسم لبعض الناس السهم و لبعض السهمين و لبعض الثلاثة حتى انتهوا الى سبعة ثم قال لا تحملوا على صاحب السهم السهمين و لا على صاحب السهمين الثلاثة فتهبطوهم ثم قال كذلك حتى ينتهي الى سبعة » و ان في تلك المراتب حق على المؤمن بأن يعرف مقامات الاختلاف ليعطي كل الكثرات بحسب مراتبهم و قوابلهم و ما قدر الله في رتبة ظهورهم و لو لم يعرف العبد مراتب ايمان الكل و جهات عبوديتهم لم يقدر أن يعطي لكل حقه لأن لكل سلسلة حق في العطاء فمن الناس من جعلهم الله في مقامات ظهور المشية و أسرار الهوية فإن يعطي أحدا منهم ما يستحقه الذين يسكنون في ظلال شجرة الولاية في رتبة الإرادة فقد ظلم عليه و كذلك الأمر الى أن اتصل الى منتهى

ص 180

ذرات الكثرات و ما ذكر فيه اسم النهايات الى ما لانهاية لها بما في صقع رتبته و لذا لو علم الناس مواقع الأمر و النهي لم يلم احد أحدا لأن الى الواقع لو شاهد الكل باختيارات أنفسهم ليعلم بمقاماتهم التي قد قدر الله لهم في العلم الغيب و لا يجيب أحد من الناس الا بما قبلت نفسه في عالم الدر و أن اعطاء دون ذلك فلم يقدر أن يتحمل و بذلك يتبدل ايمانه بالكفر حيث أشار الإمام « لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله » و قال علي بن الحسين [عليهما السلام] « و رب جوهر علم لو أبوح به لقليل لي أنت ممن [يعبد] الوثن و لاستحل رجال مسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسن » و لما فصلت في ذكر الإيمان بعض مراتب المجردات و الماديات و الشبهيات و العرضيات في كل المراتب فأشير بتفسير العمل بأن له مقامات لا يحصيها أحد الا الله فمنها العمل

في حول نور الذات بالذات للذات و ان ذلك أسنى المقامات و أعلى الدرجات لأن العبد لم يكمل عمله في مقام الحقيقة الا بأن يكون نفس واحد و ليس بينهما تمايز و الا لم يكن العمل عند الله عملا و ان ذلك في مقام معرفة الذات و دون ذلك يمكن في مقام الأسماء و الصفات ولكن العمل في

ص181

مقام [عرفان] الذات لو خلط فيه ذكر من الغير لا يليق بساحة قدس كبريائه و لم يرفع الى هواء مجد كينونيته و ان ذلك حكم الأعمال في مقام الذوات و أما دون ذلك فإن العمل هو أثر الشيء و صفته و ذلك يتميز في كل المراتب بحسب اختلاف مقام الذوات و ان عدة العوالم و لو ذكر أنها ثمانية ولكن يختلف ذلك الحكم باختلاف الظهورات و التجليات و البدايات و النهايات و ان عمل أهل البيان هو في المقام الذي ما جعل الله له ظلا لأن أعمالهم تحكي عن ذواتهم و ما جعل الله لهم دلالة الأ دلالة ظهوراته في مقام الأمر و لذا ان أعمال أهل تلك السلسلة كانت أعظم شأنًا من أعمال أهل سلسلة السبعة لأن لهم وجد ظل في السجين ولكن لهم ما جعل الله لبساطة ذواتهم و صفاء قريهم بساحة قدس بارئهم و لا يعلم احد شأنهم الا الله و من شاء سبحانه و تعالى عما يصفون و ان أعمال سلسلة السبعة فكل عمل وجد في سلسلة الفوق جوهر بالنسبة الى سلسلة التحت و لو أن كل الأعمال في هذا العالم على حد سواء ولكن ان العمل الذي لم يتبع حكم أهل العصمة [عليه السلام] فليس عملا عند الله بل انه عذاب من الله على عامله لأن اليوم أهل العامة

ص182

يعملون في دين الله بأحكام القرآن و سنن محمد رسول الله في مقام الأكوان ولكن أعمالهم ظل موهوم في صور السجين كما أشار الإمام في قوله عز ذكره الى أن قال « و قد قال الحسين بن علي أي الزاهد العابد دفع لفضل علي على الخلق كلهم ليصير بعد النبي كشعلة نار في يوم ربح عاصف و يصير ساير أعمال الدافع لفضل علي مثل الخلفاء امتلأت منها الصحاري و اشتعلت فيها تلك النار و تغشيتها تلك الريح حتى تأتي عليها كلها فلا يبقى لها باقية » و ان الحق كذلك لأن روح الأعمال في كل عالم هو حرف التوحيد و كلمة النبوة و شئون الولاية و عهد المحبة لأهل تلك الولاية فمن عمل في المقام الثالث فلم يرفعه الله مقام رحمته لأن آيات التوحيد و النبوة و الولاية كلمة لا يتم ظهورها الا بركن منها حيث صرح الإمام في حديث الإسم و ان أعمال أكثر الناس لو خلصت عن ذكر الكثرات فهي دالة على ظهورات الحدية الا لمن شاء الله و أخذ عنه ميثاقه و عرف مقام

نفسه و ظهور ذاته الا من شاء دون ذلك فإن أعمالهم هي الذوات المتأصلة للمجردات و الماديات و ما شاء الله وراء تلك المقامات من اللانهايات و النهايات و لكل نصيب في أخذ الأحكام

ص 183

من مبادئ العلل الى غايات النهايات و ان بعد ذكر رشح من بيان الأعمال أذكر حكما للصالحات لىتميز عن السيئات في مقام الصفات و الأسماء و يعرف كل حكم الإشارات في مقام الذات عن العلامات في مقام الصفات و هو ان العمل الصالح العمل الذي يصلح فيه ذكر مقامات التوحيد و غايات التجريد و علامات التحميد و دلالات التمجيد فإن نقص منه حكاية شأن فلم يرفع الى الله في حقيقة الواقع لأن العمل الصالح هو العمل الذي يدل في كل مقاماته على مبادئ الفعل و ظهورات الإنفعال و ان لم يحك عمل مقام الثالث لم يك عند الله صالحا لأن من وحد الله بتوحيد الذات لو لم يوحد بتوحيد الأفعال فلم يك موحدًا خالصًا بل هو مشرك و كذلك الحكم في كل الصالحات و الحسنات و الخيرات و الطيبات و ما أراد الله في الكتاب لكل شى من الممكنات و ان مراتب تلك الرتبة لا يخصصى لأن العبد ربما يعمل لله خالصًا مخلصًا في مقام و يحجب عن مقام آخر فعلى قدر احتجابه لم يك عمله صالحًا و ان أصل الحكم عند الله هو في مقام الذات فإن كان عبد ذاته من طينته كعالمين ان عمل كل السيئات فلا يضره بعد الشفاعة و ان كان الأمر بالعكس

ص 184

فإن عمل كل الحسنات فلا ينفعه الا أن يشاء الله كما صرح بذلك ذلك الحديث من شمس العظمة و الجلال قال عليه السلام « ان الله خلق السعادة و الشقاوة قبل أن يخلق خلقه فمن خلقه الله سعيدًا لم يبغضه و ان عمل شرا أبغض عمله و لم يبغضه و ان كان شقيا لم يحبه أبدا و ان عمل صالحًا أحب عمله و أبغضه لما يصير اليه فإذا أحب الله شينا لم يبغضه أبدا و اذا أبغض شينا لم يحبه أبدا » و ان ذلك حكم الواقع في المبدء و المآب لأن العمل شبح و عرض بالنسبة الى الذات فإن كان ذات العبد في مقام عرفان الذات فهو من طينة العالمين و هو الحب الذي تجلى الله له به الذي نزل في الحديث « كنت كنزا مخفيا فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف » و أشار الى ذلك الحب في مقامات الظهور قوله عز « حب على حسنة لا يضر و معها سيئة » و ان كان الذات في مقام الحجب و الإشارات فهو من طينة السجين و لا ينفعه عمل في السموات و لا في الأرض لأن الميزان عند الرحمن هو العمل حول محال أمره حيث أشار الإمام [عليه السلام] في تفسير قوله تعالى «

فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات» بأن الظالم الذي يحوم حول نفسه و المقتصد يحوم حول عقله و السابق بالخيرات يحوم حول ربه « و ان [العمل] الخالص هو العمل الذي يصدر من العبد بالظهورات الظاهرة في ملكوت

ص185

الأمر و الخلق و ان دون ذلك الصراط القيم لم يقدر الإنسان أن يميز شئونات تلك المقامات و يفصل بين الصور الحق عن الباطل و ان ذلك أمر لم يثبت في الآفاق الا بميزان علم الكتاب و آيات الأنفس و الآفاق و الله من وراء كل شئ محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و ان مراتب الصالحات هي مختلفة بظهورات المقامات و منها الصلوة و انها تختلف مقاماتها بظهورات الأوقات و الأزمان و ان أصل العمل في مقام الحقيقة هو كشف سبحات الجلال عن طلعة حضرة الذات و ان المراد هو الذات الظاهر الذي تجلى لكل بكل في مقامات الأمر و غايات ظهورات الخلق و ان العبد لو اتصل الى مقام ذروة الأمر لم يعمل عملا الا بظهورات مبادئ الأمر الذي هو مقام محو الموهوم و صحو المعلوم و جذب الأحدية لصفة التوحيد في عالم الظهور و ان لهذه الرتبة حدود في نفسها اذا غفل أحد عنها لتدخله في أرض السبحات لأن العبد كل ما يترقى في مقام حدث له انية لو التفت اليها ليهلكه فنعم ما قال الشاعر

« وما عين سوى عين فنور عينه ظلمة و من يغفل عن هذا يجد في نفسه غمة

و ان كل ما أشرت في ذلك المقام هو من المقام الذي قد جعله الله لا فرق بينه و بينه الا أنه كان عبده و خلقه و

ص186

ان الله لم يزل لم يأمر أحدا بعمل الا بظهورات قيميته في ذلك الشأن لئلا يحتجب عنه أقل من لمحة عين و يرى مولاه ظاهرا قيوما بحيث لم ير شيئا سواه كما أشار الإمام [عليه السلام] الى ذلك المقام في كلامه الى أن قال « لا يرى نور الا نوره و لا يسمع صوت الا صوته » بلغني الله الى ذلك المقام بفضلله انه هو الولي في المبدء و المآب و ان المراد بقوله عز ذكره « و تواصلوا بالحق » اشارة بكل مراتب الظهورات مما وقع عليه اسم حق من الذاتيات و الكينونيات و النفسانيات و الإنبيات و الجوهريات و الماديات و العرضيات و ما قدر الله ورائها في علم

الدلالات و المقامات و العلامات و الكيفيات و الشبهيات و الآيات و ان كل الحق يدور [مع] علي [عليه السلام] لأنه هو الحق في مقام الإمكان و ان في مقام الذات هو الحق الذي لا خلق معه و الإله الذي لا مألوه معه و ان في مقام اثبات التوحيد هو الحق الذي ليس كمثلته شيء و ما سواه خلقه و في قبضته حيث أشار الإمام « حق و خلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما » و اذا نزل الأمر من ذلك المقام فحق يطلق في مقام الذكر الأول في الإبداع و هو مقام حقيقة محمد الذي كان فوق كل حق بحقيقة كينونيته التي تجلى الله لها بها في حين وجودها و الله يعلم كنهها لا

ص 187

سواه سبحانه و تعالى عما يصفون و لو أراد أحد أن يذكر شئونات كلمة « الحق » لتنفى أبحر السموات و الأرض ولكن ربما يشتبه الباطل بالحق لأن الحق لو خالص لم يكذبه أحد و ان الباطل لو خالص لم يصدق أحد ولكن الذي أراد أن يتبع هواه يأخذ من هذا بعضا ثم يختلط بينهما و لذا اشتبه بين الناس و ان الأمر يجري من مبدء التجرد الى غاية فيض الإبداع و ان في مقام الحقيقة ربما يشاهد أحد طلعة متجلية بظهوره لديه و يراه معه نفسه فذلك شرك محض عند أهل التجريد فكما يجري الخلط في بدء اللطافة فكذلك يشتبه الحق بالباطل أو العكس في مراتب الحدود و الدلالة و ان العبد في كل لو لم ينحرف من وجه الله الذي يتوجه اليه الأولياء فهو على الصراط ولكن الذي ينطق عن الله و وصل الى مقام التجريد اذا كان حقا لم يشتبه كلامه بكلام أحد لأن الذي قال في القرآن « أنه لا اله الا أنا » قد تكلم بكلام لم يك دأب أحد من الناس فيظهر بذلك أنه لم ينطق من عند نفسه و من دونه لما قالوا بأشباح تلك الكلمة فقد احتملوا الذنب من حيث يعلمون أنهم يحسنون صنعا حيث ذكر محيي الدين الأعرابي في فصوصه كلمات

ص 188

عجيبة الى أن قال « أنا ذلك القدوس في الفرد العلي محجب » و لا شك أن أمثال تلك الكلمة لو أوّل أحد بحسن ظنه فيمكن له معنى ولكن اني أنا ما أحب و لأول بل أسئل الله في حقه كما أراد له انه هو العزيز المتعال في مقام رتبته محمد [صلى الله عليه وآله] اذا أطلق كلمة « الحق » فهو الحق الذي منفرد من التشابه و التماثل و متقدس من الإشارة و التماثل و هو الحق الذي به ظهر في ملكوت السموات الأرض « بأن الله هو الحق المبين » و ان في ذلك المقام هو الحق الذي فرض الله على الكل معرفته بأنه القائم في مقام الله في عوالم الإنشاء و انه

المعطي عن الله لكل كما شاء بما شاء و هو الحبيب الذي قال الله له ليلة المعراج « أنت الحبيب و أنت المحبوب »
و هو السيد فضله الله على كل الذوات كفضل نفسه حيث لا يعلم احد كيف هو الا هو سبحانه و تعالى عما
يصفون و اذا أطلق « الحق » في مقام الولاية المطلقة الشعشعانية المتألثة في مقام [الصورة] الأنزعية التي قالت
« ظاهري امامة و باطني غيب منيع لا يدرك » فهو الحق الذي نزل في الحديث « بأن الحق مع علي و علي مع
الحق يدور معه حيثما دار » و ان كل آية حق وجدت عند كل شى

ص 189

فهو منه ذوتت و عنه دعت و عليه دلت و اليه صعدت اذا غابت رتبة انيتها و ان كل حق دل على الله فهو
من نوره قد خلق في حقائق الأنفس و الآفاق حيث أشار الله عز ذكره الحق في الكتاب « سربهم اياتنا في
الآفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق » و فسر الصادق تلك الآية في المصباح الى أن قال روي فدهاه «
أي موجود في غيبتك و حضرتك » و ان مراتب ذكر ذلك الحق لا يمكن في الإمكان لأن لكل شى آية حق من
الله في رتبة فؤاده و ان كان كافرا يعذبه بعدله و ان كان مؤمنا يتفضل عليه برحمته و ان ذلك فضل الله يؤتيه من
يشاء و الله ذو الفضل العظيم و ان لظهورات ذلك « الحق » كما نزل في الحديث مراتب أربعة حيث قال الإمام
« ان أمرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و باطن الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر
المستسر و سر المقنع بالسر » و كذلك الحكم في شمس النبوة و نجوم الولاية ان كل حق يوجد منهم في ملكوت
الأسماء و الصفات حيث أشار الحجة في دعائه يوم رجب « و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفك
بها من عرفك لا فرق بينهما و بينك الا أنهم عبادك و خلقك فتقها

ص 190

و رتقها بيدك بدئها منك و عودها اليك أعضاد و أشهاد و مناة و أذواد و حفظة و رواد فبهم ملئت سمائك
و أرضك حتى ظهر أن لا اله الا أنت » و لقد ظهر من الإشارات التي بينت في ذكر قوله عز ذكره في معاني «
و تواصلوا بالحق » ذكر قوله عز شأنه « و تواصلوا بالصبر » و لو أراد أحد أن يفسر « الصبر » بمحمد لحق كما
صرح بذلك الحديث الذي روي عن علي [عليه السلام] و أنا أذكر الحديث لما فيه اشارات عجيبة و دلالات
مكونة لثلاث ينسى حكمه أحد و هو على ما قال عليه السلام « ان معرفتي بالنورانية معرفة الله و معرفة الله
معرفتي و هو الدين الخالص بقول الله سبحانه و تعالى « و ما أمروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين » بالتوحيد

و الإخلاص و قوله « حنيفا » و هو الإقرار بنبوة محمد و هو الدين الحنيف و قوله « و يقيموا الصلوة » و هى ولايتي فمن والاني فقد أقام الصلوة و هو صعب مستصعب يا سلمان و يا جندب المؤمن الممتحن الذي لم يرد عليه شيء من أمرنا الا شرح صدره لقبوله و لم يشك و يرتاب و من قال لم و كيف فقد كفر فسلموا الله أمره فتحن أمر الله يا سلمان و يا جندب ان الله جعلني أمينه على خلقه

ص191

و خليفته في أرضه و بلاده و أعطاني ما لم يصفه الواصفون و لا يعرفه العارفون فإذا عرفتموني هكذا فأنتم مؤمنون يا سلمان و يا جندب قال الله تعالى « و استعينوا بالصبر و الصلوة » فالصبر محمد و الصلوة ولايتي و لذلك قال « و انما لكبيرة » لم يقل و انهما ثم قال « الا على الخاشعين » فاستثنى أهل ولايتي الذين استبصروا بنور هدايتي يا سلمان و يا جندب و نحن سر الله الذي لا يخفى و نوره الذي لا يطفى و نعمته الذي لا تجزى أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد فمن عرفنا فقد استكمل الدين القيم يا سلمان و يا جندب كنت و محمد نورا نسبح قبل المسبحات و نشرق قبل المخلوقات فقسم النور نصفين نبي مصطفى و ولي مرتضى فقال الله عز و جل لأحدهما كن محمدا و للآخر كن عليا كذلك قال النبي أنا من علي و علي مني و لا يؤدي عني الا أنا أو علي و اليه الإشارة بقوله « و أنفسنا و أنفسكم » و هو اشارة الى اتحادهما في عالم الأرواح و الأنوار و مثله قوله تعالى « أفإن مات أو قتل انقلبتم » آه و المراد هنا ان مات النبي أو قتل الوصي لأتأههما شيء واحد و نور واحد اتحد بالمعنى و الصفة و افترقا بالجسد و التسمية فيهما شيء

ص192

واحد في عالم الأرواح أنت روعي التي بين جنبي كذلك في عالم الأجساد أنت مني و أنا منك ترثني و أرثك أنت مني بمنزلة الروح من الجسد و اليه الإشارة بقوله تعالى « صلوا عليه و سلموا تسليما » و معناه صلوا على محمد و سلموا لعلي أمره فجمعهما في جسد واحد جوهرى و فرق بينهما بالتسمية و الصفات في الأمر فقال « صلوا عليه و سلموا تسليما » فقال صلوا على النبي و سلموا على الوصي و لاتنفعكم صلوتكم على النبي بالرسالة الا بتسليمكم على علي بالولاية يا سلمان و يا جندب و كان محمد الناطق و علي الصامت و لا بد في كل زمان من ناطق و صامت فمحمد صاحب الجمع و أنا صاحب الحشر و محمد المنذر و أنا الهادي و محمد صاحب الجنة و أنا صاحب الرجعة و محمد صاحب الحوض و أنا صاحب اللواء و محمد صاحب المفاتيح و أنا صاحب

الجنة و النار و محمد صاحب الوحي و أنا صاحب الإلهام و محمد صاحب الدلالات و أنا صاحب المعجزات و محمد خاتم النبيين و أنا خاتم الوصيين « و لما كان « الصبر » في كل المراتب يمكن أن يطلق بحسب مراتبه التي قد جعل الله فيه فإن يفسر أحد في [المقامات] السبعة من الفعل اذ ظهور الكثرات في كل عالم بحسبه

ص 193

فقد احتمل ذكرا و خيرا لأن ظهور الأنوار من كلمة أهل الأسرار اذا طابق أحكام الكتاب فهو شأن من الشئونات و دليل لبسط علم الناظر في أحكام المبدء و المآب و ان السبل لما لاتنحصر في المقامات لا يقدر أحد أن يحصي علم ذلك المقام لأن « الصبر » اذا أطلق في مقام النبوة فله معنى لا ينبغي لأحد أن يفسره في مقام سلسلة التحت من مراتب الأبواب و الإمامة و الأركان و ما جعل الله وراء ذلك فيما نزل في الأخبار عن الأئمة الأطهار صلوات الله عليهم ما طلعت شمس المشية بالإنشاء ثم غربت شمس الإرادة بالأحداث سبحانه الله و تعالى لا يعلم احد كيف هو الا هو و هو العزيز المنان و ان ما فصلت في معنى السورة المباركة و لو كان من سبل الباطن ولكن الأمر في كل العوالم مطابق للظاهر لأن لكل ذكر وجد في الإمكان بما لانهاية لها بها فهو ذكر من ظهورات نور الولاية في الحقايق الإمكانية و الظهورات الأكوانية و ان لتلك السورة المباركة تفاسير روحانية التي بها تظهر خفيات بواطن السنن في مكنون الفتن فمنها تفسير في رتبة المعاني الذي لا يمكن في الإمكان أعلى منه لأن فوق تلك الرتبة ليس له آية في

ص 194

الإمكان و هو أن يلاحظ العبد بنظر الفؤاد الى سر الإيجاد و يرى كل حروف تلك السورة حرفا واحدا و معانيها معنى واحدا لأن الأمر واحد و ما كان أمر الله الا أقرب من لمح البصر و هو مقام النور الذي تجلى الله لتلك السورة التي يحكي في كل مقاماتها عن مقام واحد و كل دلالاتها عن دلالة واحدة و كل معانيها عن معنى واحد و كل حروفها عن حرف واحد و كذلك الحكم في كل ما نسب اليها من المعاني التي قدر الله فيها لأن لكل معنى في الحقيقة معنى فكما أن سر الأمر يجري في المعنى الأول بحقيقة ظهور التوحيد و صرف التجريد فكذلك الأمر في المعنى الثاني الى أن ينتهي المراتب الى ما لانهاية لها بها في مقامات الأمر و الغايات التي لا يعلم احد ورائها الا الله سبحانه و ان في ذلك المقام يدل كل الحروف على الحرف الأحادية الظاهرة فيها و كل المعاني على المعنى الصمدانية المتجلية لها بها و ان في الحقيقة في ذلك المقام تلك السورة آية عن المشية التي جعل الله

ظاهرها و باطنها و أولها عين آخرها لدلالاتها على أحدية ذاته الأقدس الذي يدل على الله بأنه لا اله الا هو العزيز المتعال و منها في مقام الواحدية مبدء الكثرات و علة البدايات و الغايات في سلسلة الأسماء و الصفات و ان في ذلك المقام يدل كل حرف

ص 195

منه على ظهور اسم من ظهورات الإسم الكلية و الرمز المنمنم الإلهية و الظهورات المتجلية الشعشعانية و ما قدر الله لها الأسماء و الصفات في الرتبة الملكية و ان المراد بالعصر هو الإسم المثلث الذي اختاره الله لنفسه قبل كل الأسماء و الصفات و هو اسم علي و ان المراد بالإنسان في مقام الإنسان هو الإسم الجامع رفيع الدرجات ذو العرش يلقي الأمر و ان الخسران هو يظهر في عكوس ذلك الإسم و هو الناقص الذي قد خسر في مقام ظهور اسم الواحدية عن الظهورات الكلية و ان الإنسان لو لم يكن فيه آية ظهور شيء في مقام الكون و الإمكان فهو في مقام الخسران لأن الله قد جعل في اسمه الجامع الذي هو مقام الإنسان أمثال آيات الإمكان بما يمكن فيه فمن أظهر كل الشئون التي خلق الله فيها فلا يدخل في حكم الخسران و ان كتم آية في نفسه و لم يبرزه الى رتبة العيان مع علمه بما فقد احتمل الخسران عند أهل البيان و ان بعض الناس من عدم علمهم بذلك المقام يجربهم الكثرات عن ظهور شئون اسم الله الجامع في مقام الإنسان حيث لا يخفى على جنابك تلك الإشارات في مقام المبادئ و الغايات و منها معنى قوله عز ذكره

ص 196

« في الذين آمنوا و عملوا الصالحات » فإن لها مقامات معدودة حيث لا يخفى على المتفلس بنور المبدء فمنها الإيمان في رتبة البيان لمعرفة الذات بالذات كما وصف به نفسه جل سبحانه و منها الإيمان في رتبة المعاني بأن يشاهد العبد في مقامات آل الله أمرالله و حكمه و وجه الله و علمه و كل الشئون تنسب الى مقام ظهور طلعتة في عوالم الأمر و الخلق بحيث لا يرى العبد نورا الا نورهم و لا يسمع ذكرا في الخلق الا ذكرهم و يرى بأن بهم ملاء الغيب و الشهود من تجلي آية المعبود بأنه لا اله الا هو الحي المحمود و ان بحور السموات و الأرض لو كان مدادا لمعنى ذلك المقام ليفنى قبل أن يظهر حرفا منه و منها الإيمان في رتبة الأبواب بأن يشاهد العبد بطرف الحقيقة في القصابات المتلألة الأزلية بأن كل الفيض من عندهم نزل و اليهم يرفع و يصعد و لا شيء ذكر الا

بذكرهم و لا لشيء حكم الا بحكمهم انقطعت الجوهريات عن طلعة قدس جلالتهم و اضمحلت الآيات عند طلوع أنوار قدرتهم و ان الله لم يوجد شيئاً الا بعد نزوله على ذلك المقام في رتبة الأبواب و لا يرفع شيء الى الله

ص 197

الا بوروده في ذلك المقام و ان هذه رتبة الولاية الكلية التي قال رسول الله « أنا مدينة العلم و علي بابها و من أراد المدينة فليدخل من بابها » و منها مقام الإيمان في رتبة الإمامة بأن يعرف كل امام زمانه بأن لا يقاس بأحد من خلق الله و ان مات و لم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية و لو كان معرفة العبد في حق الإمام لا يمكن ولكن بما تجلى الله لكل بظهورات أنوار الإمامة فهو خارج عن حد التعطيل و التشبيه و أنا أذكر وصف الإمام بما وصف الرضا في كلامه عز ذكره « حيث روى عبد العزيز بن مسلم و قال كنا مع الرضا بمرور فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في يدي مقدمنا فأداروا أمر الإمامة و ذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي فأعلمته خوض الناس فيه فتبسم [عليه السلام] ثم قال يا عبد العزيز جهل القوم و خدعوا عن أديانهم ان الله عز وجل لم يقبض نبيه [صلى الله عليه وآله] حتى أكمل له الدين وأنزل عليه القرآن فيه تبيان كل شيء بين فيه الحلال و الحرام و الحدود و الأحكام و جميع ما يحتاج اليه الناس كملا فقال عز و جل « ما فرطنا في الكتاب من شيء » و أنزل في حجة الوداع و هي آخر عمره [صلى الله عليه وآله] « اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي

ص 198

و رضيت لكم الإسلام دينا » و أمر الإمامة من تمام الدين و لم يمض [صلى الله عليه وآله] حتى بين لأئمة معالم دينهم و أوضح لهم سبيلهم و تركهم على قصد سبيل الحق و أقام لهم عليا علما و اماما و ما ترك لهم شيئاً تحتاج اليه الأمة الا بينه فمن زعم أن الله عز و جل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله و من رد كتاب الله فهو كافر هل تعرفون قدر الإمامة و محلها من الأمة فيجوز فيها اختيارهم ان الإمامة أجل قدرا و أعظم شأننا و أعلا مكانا و أمنع جانبا و أبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بآرائهم أو يقيموا اماما باختيارهم ان الإمام خص الله عز و جل بها ابراهيم الخليل بعد النبوة و الخلة مرتبة الثالثة و فضله و شرفه بما و أشار بها عز ذكره فقال « ابني جاعلك للناس اماما » فقال الخليل [عليه السلام] سرورا بها « و من ذريتي » قال الله تبارك و تعالى « لا ينال عهدي الظالمين » فأبطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيمة و صارت في الصفوة ثم أكرمه الله تعالى

بأن جعلها في ذرية أهل الصفوة و الطهارة فقال « و وهبنا له اسحاق و يعقوب نافلة و كلا جعلنا صالحين و جعلناهم أئمة يهدون بأمرنا و أوحينا

ص 199

اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين « فلم تزل في ذريته يرثها بعض عن بعض قرنا فقرنا حتى ورثها الله عز و جل النبي فقال جل و تعالى « ان أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين ءامنوا و الله ولي المؤمنين « فكانت له خاصة فقلدها [صلى الله عليه وآله] عليا [عليه السلام] بأمر الله عز و جل على رسم ما فرض الله فصارت في ذريته الأصفياء الذين آتاهم الله العلم و الإيمان بقوله جل و علا « و قال الذين أوتوا العلم و الإيمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث « فهي في ولد علي خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبي بعد محمد فمن أين يختار هؤلاء الجهال ان الإمامة هي منزلة الأنبياء وارث الأوصياء ان الإمامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام أمير المؤمنين و ميراث الحسن و الحسين ان الإمامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المؤمنين ان الإمامة أس الإسلام النامي و فرعه السامي بالإمام تمام الصلوة و الزكوة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفيء و الصدقات و امضاء الحدود و الأحكام و منع الثغور الأطراف الإمام يحل حلال الله و يحرم حرام الله و يقيم حدود الله و يذب عن دين الله و يدعو الى سبيل ربه بالحكمة و الموعدة الحسنة و الحججة البالغة الإمام كالشمس الطالعة المجللة بنورها العالم و هي في الأفق بحيث لاتناها الأيدي

ص 200

و الأبصار الإمام البدر المنير و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادي في غياهب الدجى و أجواز البلدان و القفار و لجج البحار الإمام الماء العذب على الظماء و الدال على الهدى والمنجي من الردى الإمام النار على البقاع الحار لمن اصطفى به و الدليل في المهالك من فارقه فهالك الإمام السحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشمس المضيئة و السماء الظليلة و الأرض البسيطة و العين العزيزة و الغدير و الروضة الإمام الأنيس الرفيق و الوالد الشفيق و الأخ الشقيق و الأم البرة بالولد الصغير و مفرع العباد في الداهية النار الإمام أمين الله في خلقه و حجته على عباده و خليفته في بلاده و الداعي الى الله و الذاب عن حرم الله الإمام المطهر من الذنوب المبرأ من العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين و عز المسلمين و غيظ المنافقين و بوار الكافرين الإمام واحد دهره لايدانيه أحد و لايعادله عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كله من

غير طلب منه له و لا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام أو يمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول و تاهت الحلوم و حارت الأبواب و خستت العيون و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء

ص 201

و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء و جهلت الأطباء و كلت الشعراء و عجزت الأدباء و عييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة من فضائله و أقرت بالعجز و التقصير وكيف يوصف بكله أو ينعت بكنهه أو يفهم شيء من أمره أو يوجد من يقوم مقامه و يغني غناه لا كيف و أنى و هو بحيث النجم من يد المتناولين و وصف الواصفين فأين الاختيار من هذا و أين العقول عن هذا و أين يوجد مثل هذا تظنون أن ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد كذبتهم و الله أنفسهم و منتهم الأباطيل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الى الحضيض أقدامهم راموا اقامة الإمام بعقول حائرة باثرة ناقصة و آراء مضلة فلم يزدادوا منه الا بعدا قاتلهم الله أنى يؤفكون و لقد راموا صعبا و قالوا افكا و ضلوا ضلالا بعيدا و وقعوا في الحيرة اذ تركوا الإمام عن بصيرة و زين لهم الشيطان أعمالهم فصدهم عن السبيل و كانوا مستبصرين رغبوا عن اختيار الله و اختيار رسول الله و أهل بيته الى اختيارهم و القرآن يناديهم « و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة من أمرهم سبحانه الله و تعالى عما يشركون » وقال الله عز و جل « و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم » الآية و قال

ص 202

« ما لكم كيف تحكمون أم لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه لما يتخيرون أم لكم أيمان علينا بالغة الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم أيهم بذلك زعيم أم لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين » و قال عز و جل « أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها » أم « طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون » أم « قالوا سمعنا و هم لا يسمعون ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون و لو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم و لو أسمعهم لتولوا و هم معرضون » أم « قالوا سمعنا و عصينا » بل هو فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فيكف لهم باختيار الإمام و الإمام عالم لا يجهل و راع لا ينكل معدن القدس و الطهارة و النسك و الزهادة و العلم و العبادة مخصوص بدعوة الرسول و نسل المطهرة البتول لا مغمز فيه في نسب و لا يدانيه ذو حسب

في النسب من قريش و الذروة من هاشم و العترة من رسول الله و الرضا من الله عز و جل شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف نامي العلم كامل الحلم مضطلع بالإمامة عالم بالسياسة مفروضة الطاعة قائم بأمر الله عز و جل ناصح لعباد الله عز و جل حافظ لدين الله ان الأنبياء و الأئمة يوفقهم الله و يؤتيتهم من مخزون علمه

ص 203

و حكمه ما لا يؤتية غير هم فيكون علمهم فوق علم اهل زمانهم في قوله تعالى « أ فمن يهدي الى الحق أحق أن يتبع أ من لا يهدي الا أن يهدي فما لكم كيف تحكمون » و قوله تبارك و تعالى « و من يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا » و قوله في طالوت « ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم و الجسم و الله يؤتي ملكه من يشاء و الله واسع عليم » و قال لنبيه « أنزل الله عليك الكتاب و الحكمة و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما » و قال في الأئمة من أهل بيت نبيه و عترته و ذريته « أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم ملكا عظيما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيرا » و ان العبد اذا اختاره الله عز و جل لأمر عباده شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة و ألهمه العمل الهاما فلم يعي بعده بجواب و لا يجير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد قد أمن من الخطايا و الزلل و العثار يختصه الله بذلك ليكون حجته على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتية من يشاء و الله ذو الفضل العظيم فهل يقدرون على مثل هذا فيختارونه أو يكون

ص 204

مختارهم بهذه الصفة فيقدمونه و تعدوا بيت الله الحق و نبذوا كتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون و في كتاب الله الهدى والشفاء نبذوه و اتبعوا أهوائهم فذمهم الله و مقتهم و أتعسهم فقال جل و تعالى « من أضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين » و قال « فتعساهم و أضل أعمالهم » و قال « كبر مقتنا عند الله و عند الذين ءامنوا كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار » و صلى الله على النبي محمد و آله و سلم تسليما كثيرا « و منها مقام الإيمان في رتبة الأركان و هم كانوا أربعة [أنفس] الذين يأخذون الفيض من الإمام و يوصلون الى كل الذرات و هم اليوم العيسى و الخضر ثم ادريس و الياس و على الكل فرض اليوم معرفتهم بأنهم يتحركون في كل مقامات تجريدهم و نعتهم حول نور فاطمة و انهم اذا بلغوا حظيرة القدس و الحقيقة لن يقدرُوا أن يدركوا علانية نور فاطمة صلوات الله عليها ماطلعت شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس

الإختراع بالإختراع و منها الإيمان في رتبة النقباء و ان عدتهم اليوم [ثلاثون] نفسا كما نزل في الحديث « و نعم المنزلة الطيبة و ما [بثلاثين] من وحشة » ولكن حين ظهور الحجة [عليه السلام] « فرض أن يكون عدتهم [ثلاثمائة و ثلاثة] عشر نفسا»

ص 205

و انهم حامل الفيض الكليه من الإمام بواسطة الأركان في سر الإمكان لا في مقام الأعيان و ان علامة عرفانهم هو سر اللطافة في مقام كينونيتهم و سر الدلالة في مقام ذاتيتهم و ان كل واحد منهم حقا خالصا من الإمام الذي به يتميزون بينهم و انهم لو شاءوا و أرادوا بأمر يثبت به الدين ليقدرون عليه بفضل الله و رحمته الواسعة و الله ذو فضل العظيم و منها الإيمان في رتبة النجباء و ليس لهم عدة منصوصة في الأخبار و انهم حملة الأسرار من شمس الأنوار و انهم يأخذون الفيض الكلي من الإمام بواسطة النقباء قبل كل الذرات و ان علامة عرفانهم هو العلم بمواقع الأمر و النهي و العمل في حول مقامات ظهور الذات في المبدء و في غايات الأمر كما صرح على تلك المقامات ذلك الحديث المعروف عن جابر عن علي بن الحسين كما ذكرناه من قبل و ان ما ذكرت في تفسير الإيمان هو من أصول السلسلة الكلية و ان لكل شئ حد من الإيمان الذي لم يقدر غيره أن يتحمل كما نزلت في الأخبار عن شمس العظمة و الأنوار « ان أمرنا هو السر و سر السر و سر المستسر بالسر و سر المقنع بالسر » فلا شك ان الذي هو قائم في رتبة التحت لو اطلع بتجليات المبدء لمن جعله فوق رتبته لينكره كما نزل الحكم في الحديث أبي ذر « أنه لو اطلع بما في قلب سلمان لكفره »

ص 206

و اليه الإشارة قول علي بن الحسين [عليهما السلام] في كلامه

كي لا يرى العلمُ ذي جهلٍ فيفتِننا

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرُهُ

لِقِيلِ لِي أَنْتَ تَعْبُدُ الْوَتْنَا

وَ رَبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبْوَحُ بِهِ

يَرُونَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسْنَا

وَ لَأَسْتَحَلَّ رِجَالٌ مُسْلِمُونَ دَمِي

على الحسينِ وَوَصَّى قَبْلَهُ الحَسْنَا

وَ قَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنِ

و ان أهل مراتب الجنان كل مرتبة يتحملون من المقامات التي قد ر الله للإمكان ما لا يحتمل أحد مما كان في تحت ربتهم و كذلك الحكم في عكوسات تلك المقامات فإنها تختلف باختلاف مراتب الظهورات و ان الآن لو أريد أن أبسط حقيقة تلك المراتب ليطول الكلام و يخرج بيان المطلب عن ميزان البيان و ان المراد في مقامات ظهورات الأمر في قوله « و تواصلوا بالحق و تواصلوا بالصبر » يحتاج الى سير السالك و نظره الى مراتب الغيب و الشهود و ان كلمة « الحق » لو تأول برتبة ظهور التوحيد و « الصبر » بمقام أول الذكر الأول فهو رتبة النبوة الكلية الأولى التي هي نفس ولاية الله الظاهرة في رتبة ظهورها و ان تأول بذكر « الحق » عن الولاية و « الصبر » بالركن المستسر فقد تأول المعنى بسر الحقيقة و ان كل التفاسير في تينك الكلمتين يرجع الى نقطة واحدة التي هي ظهور الذات في رتبة الصفات

ص 207

و ان « الحق » هو ذكر الحق في كل مراتب الأمر و ظهورات الختم و ان « الصبر » هو المقام الذي يبلغ العبد بمقام الرضا الذي لن يختار لنفسه الا ما اختاره الله له و لا يرى لنفسه هواء و لا ذكر الا ما نزل الله في مقام نفسه و اختار له في مقام سره حيث أشار علي في مناجاته يوم شعبان « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تحرق أبصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة فتصير أرواحنا معلقة بعز قدسك الهي و اجعلني ممن ناديت فأجابك و لاحظته فصعق لجلالك فناجيتته سرا فعمل لك جهرا » و ان ذلك ذروة الأمر في مقامات العبد حيث أشار الإمام في معناه « بأنه [ثلاثة] أحرف العين علم بالله و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخالق بلا كيف و لا اشارة » و من سلك ذلك المسلك و حال في كل شأن حول عقله و لا يختار لنفسه الا ما اختار الله له و لا لخلقه الا ما اختار لنفسه فقد أخذ نصيبه من فيض ربه و بلغ الى حضرة قدس الواقع من حكم ربه و الى ذلك المقام أخذت القلم من الجريان و أذكر في مقام الظاهر ما ذكر جامع الصافي في مقام تنزيل الآيات في ذكر الأخبار و أسئل العفو من الله فيما ذكرت في ذلك الكتاب للجناب المستطاب بلغه الله

ص 208

الى غاية ما يتمناه من أحكام مبدئه الى يوم المآب و لقد ذكر جامع الصافي في تفسير السورة المباركة هذا « و العصر ان الإنسان لفي خسر » قيل أقسم بصلوة العصر أو بعصر النبوة « ان الإنسان لفي خسر » أي في

مساعدتهم و صرف أعمارهم في مطالبهم « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات » فإنهم اشتروا الآخرة بالدنيا ففازوا بالحياة الأبدية و السعادة السرمدية « و تواصلوا بالحق » الثابت الذي لا يصح انكاره عن اعتقاد أو عمل « و تواصلوا بالصبر » عن المعاصي و على الطاعات و المصائب و هذا من عطف الخالص على العام و في الإكمال عن الصادق قال « العصر » عصر خروج القائم « ان الإنسان لفي خسر » يعني أعدائنا « الا الذين آمنوا » يعني بآياتنا « و عملوا الصالحات » يعني بمواساة الإخوان « و تواصلوا بالحق » يعني الإمامة « و تواصلوا بالصبر » يعني بالعترة و القمي عنه قال استثنى أهل صفوته من خلقه حيث قال « ان الإنسان لفي خسر الا الذين آمنوا » بولاية أمير المؤمنين « و تواصلوا بالحق » ذرياتهم و من خلفوا بالولاية تواصلوا بها و صبروا عليها و في الجمع عن الصادق و القمي عن علي انهما قرءا « و العصر ان الإنسان لفي خسر » الى آخر الدهر و في ثواب الأعمال و الجمع عن الصادق [عليه السلام] من قرء و العصر في نوافله بعثه الله يوم القيمة مشرقا وجهه ضاحكا سنه قريبا عينه حتى يدخل الجنة « انتهى و أنا اذا اختم ذلك الكتاب بقول الرحمن « سبحان ربك رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين » انتهى

«تفسير سورة توحيد»

ص 209

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ينزل الأمر في الكتاب على قدر غير معدود فأشهد أن لا إله إلا الله كما هو أهله و يستحقه من دون أن يقدر أحد أن يعرف كيف هو إلا هو سبحانه وتعالى عما يصفون وأشهد لحمد وآل الله بما شاء الله و قدر لهم إنه هو العزيز الودود.

و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بحسن دعائك و إن الآن أجبتك فيما سئلت من تفسير سورة التوحيد فاعرف حق ما نزل الله عليك من سحائب الفضل في توحيده فإن الله قال و قوله الحق « و ما قدروا الله حق قدره » فاعلم أن هذه السورة روح القرآن و علة الغائية في نزول البيان و عليها تدور علل الكلية من كل ما وقع عليه إسم شيء فاستعد للقاء ربك فإن الأجل قريب قريب و إن تجليات أيام الظهور أسرع من كل شيء و إن الله ما

أراد من إظهار التوحيد إلا كلمة التسييح و لا منها إلا كلمة التحميد و لا منها إلا كلمة التهليل و لا منها إلا كلمة التكبير لأن توحيد الذات على ما تحقق في مبادئ الأمر و منتهاه لا يمكن لأحد من الموجودات و لا يقدر

ص21

أن يقول إني لأستطيع بذلك لأن قوله إفك محض و كذب صرف و لا يجري إلا في رتبته لأن كينونية ذات البحث هي كينونية ساذجية أزلية التي هي بذاتيتها مقطعة الكل عن ذكر العرفان و إن إنية طلعة حضرت الذات كافورية أبدية التي هي بنفسانيتها مفرقة الممكنات عن مقام البيان و من قال هو هو فقد بلغ إلى حظ الإمكان في ظهور الإبداع و من قال إنه هو أنت فقد عرف مواقع الأمر في ظهورات الأعيان فسبحان ربك رب العزة عما يصفون فاعلم أن ذات الأزل ظهوره كان في عين بطونه و بطونه كان عين ظهوره و أنه لم يزل كان و لم يك شيئاً سواه و إن الآن ليكون بمثل ما كان و لا يكون شيئاً معه و لقد وصف بأسماء قدرته إلى نفسه بشرافتها و احتياج الكل إليها و أن مثل سورة التوحيد كمثل الكعبة التي هي بيت الله جل و عز في عالم الإنشاء « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر » الآية ذلك حكم الله في مقام البيان حيث قد عرفه رجال الأعراف بنور الإيقان فإذا تشعشت بتشعشع لمعان بروق تلك الكلمات فاعلم أن التوحيد كان

ص211

ظاهره نفس باطنه و باطنه نفس ظاهره و ليس له جهت دون الدلالة على التوحيد و الحكاية عن التفريد و أنت ترى هذه السورة بمثل كلمة التوحيد فإن ترى شأنا فيها لك بك فقد خرجت عن حكم التوحيد و احتجبت عن آية التفريد و إن في ذلك المقام كل حروف هذه السورة حرف الهاء وكل معانيها معنى الألف الظاهر في المقامات الخمسة ولكن لا يخطر ببالك أن ذلك حكم على غير حسن الظاهر و لم يتصوره الإدراك لأن حرف الواو غير الهاء وكذلك الحكم في البواقي الحروف لا وعمرك لو يكون عينك عين الحديد المحماة لترى في الظاهر مثل حكم الباطن بمثل ما قال علي في خطبة التطنجية " رأيت الله و الفردوس رأي العين " وقال سيد الشهداء روي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه " ألغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك " ⁴ الخ و قال الإمام " و لا يرى نورا إلا نوره و لا يسمع صوتا إلا صوته " و إن ذلك حكم الظاهر الذي هو نفس الباطن و ليس بينهما ربط و لا شيء غيره فإذا عرفت ما أشرقناك من نور صبح الأزل الأول على مطلع حقيقتك و سر فؤادك و هيكل أحديتك المتجلية لك بك في سر كينونيتك

ص 212

فاعلم أن للتوحيد ظهورات سبعة التي لاتدل في الحقيقة إلا عليه فالأولى رتبة النقطة مقام محمد ثم ألف الغيبية مقام علي ثم ألف اللينية مقام الحسن ثم ألف غير المعطوفة مقام الحسين ثم مقام ألف المعطوفة مقام الحجة ثم مقام الحروف الأئمة ثم مقام الكلمة مقام الفاطمة و لهذه السبعة ظهورات في مقام تجلي الذات و الصفات و الأفعال و العبادة التي يحصل من الكلمة مقامات معدودة ثمانية و عشرين عدة التي هي حروف الكونية التي بها تقوم كل الوجود من الغيب و الشهود و ليس لأحد نصيب فيها بمثل ما قدر الله لهم إنه هو العزيز المتعال فإذا عرفت هذه الأحكام السبعة فأيقن أن توحيد ساير الموجودات شبح كظل فئي بالنسبة إلى ظهور مقام الكلمة في مقام الشبح لا غيره و إن له مراتب ما لانهاية لها بها التي لا يحصيها أحد إلا الله حيث قال أحد من أولي الأبواب [عليهم السلام] "الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلايق" ولكن يحويها مقامات معدودة فمنها رتبة النبيين و الوصيين و انهم واقفون في مقام ظهور الكلمة في مقام النقطة ثم المؤمنين من الإنس و انهم واقفون

ص 213

في مقام ألف الغيبية المتشعشة عن الكلمة ثم الملائكة و انهم واقفون في مقام توحيد ألف اللينية ثم المؤمنون من الجن و انهم واقفون في مقام ألف غير المعطوفة ثم الحيوانات الطيبة المؤمنة فانهم واقفون في مقام ألف المعطوفة ثم النباتات فانها واقفة على مقام الحروف ثم الجمادات فانها حاكية عن مقام الكلمة و لكل مرتبة من هذه المراتب بين أهلها تجري سلسلة العرضية و حق الشبحية بالنسبة إلى طلعة الذاتية و عدم الربط بين رتبة الأثرية مع رتبة التي فوقها و لو أردت أن أكشف القناع عن صورة هذه المسائل لتخرج عن التوحيد قوما و يدخل في التوحيد قوما أخرى ولكن ما أراد الله بذلك في ذلك اليوم لأن علي بن الحسين [عليهما السلام] قال

كي لا يرى العلم ذو جهل فيفتنا

"إني لأكتم من علمي جواهره

إلى الحسين و أوصى قبله الحسن

وقد تقدم في هذا أبو حسن

لقيل لي أنت ممن يعبد الوثنا

و رب جوهر علم لو أبرح به

دمي يرون أقبح ما يأتونه حسنا"

و لا استحل رجال المسلمون

و قال رسول الله "لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله" ولكن على الكل فرض العلم به من إشاراتنا التي دالة بالبيان و ناطقة بأعلى دلائل الإمكان و ليس لأحد

ص 214

حل كشف القناع عن هياكل الإيمان و إن في هذه السورة كلمة الهوية مقام النقطة و هي « هو » ثم إسم الجلالة مقام ظهور ألف الغيبية الدالة على الله سبحانه ثم إسم الأحدية مقام ألف اللينية الدالة على الله سبحانه ثم ألف غير المعطوفة مقام إسم الجلالة قبل ظهور الصمدانية ثم ألف معطوفة مقام إسم الصمدانية الدالة على الله سبحانه ثم مقام الحروف مقام أسماء التنزيهية ثم مقام الكلمة مقام إثبات الفردانية بأنه ليس « له كفوا أحد » و لذا قال الإمام [عليه السلام] "نحن أسماء الله الحسني التي لا يقبل الله عمل أحد إلا بمعرفتنا بنا عبد الله و بنا عرف الله" ⁹ الخ و قال الحسين [عليه السلام] في تفسير هذه السورة بأن معنى « هو الله » و معنى « أحد الله الصمد » "سئل محمد بن حنيفة عن « الصمد » فقال قال علي تأويل « الصمد » لا إسم و لا جسم و لا مثل و لا شبه و لا صورة و لا تمثال و لا حد و لا حدود و لا موضع و لا مكان و لا أين و لا كيف و لا هنا و لا ملا و لا خلا و لا قيام و لا قعود و لا سكون و لا حركة و لا ظلماني و لا نوراني و لا روحاني و لا نفساني و لا يخلوا منه موضع و لا يسعه موضع و لا على لون و لا على خطر قلب و لا على شم رائحة منفي من هذه الأشياء"

ص 215

و إن ذلك معنى الواقع الذي لا يعادله معنى الإشارات و لا يساويه حكما في الدلالات و لا يحيط بعلمه أحد إلا من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة فإن هنالك يشاهد الحكم بالعيان لتبيين البيان و إن ذلك معنى الأمر في الكلمة الأولى التي هي كانت كلمة « قل » الله يحيط بكلمته بحكمته ولكن في سبيل الظاهر لا يخلوا من هذه الجهات الحقه أي « قل » من ربك لربك أو من ربك لنفسك أو من نفسك لربك أو من ربك لغيرك أو من نفسك لغيرك أو من مقام الحد الذي هو غيرك لغيرك و إن ذلك أعلى المعاني و كلها يرجع إلى حكم واحد بأن الله قد وصف نفسه بتلك الأسماء لتدعوها بما هو يستحق عليه و إن القاف هو إشارة بقدرته التي لا يعجزه شيء في السموات و لا في الأرض و إن اللام إشارة بلواء سلطان قيوميته التي أحاطت كل الممكنات و إن عدته هو عدد "بسم الله الرحمن الرحيم" و إسم "الأعلى" لأنه أول إسم اجتباه الله لنفسه فاعرف ما عرفتك من ظهورات

المعاني هو أول مقام الفرق بين الحبيب و المحبوب ثم اعلم أن هذا الإسم هو في مقام العدد مساويا بعدد إسم الله "الكافي" وهو إكسير الأحمر في مقام الإنتقام

ص 216

و لقد نزل ذلك الاسم في القرآن في تسعة مواقع منه و لذا ورد عن النبي "من قرء هذه الآيات سبعين مرة في كل حاجة ليقضي الله حاجته في الحين " و هي بعد البسملة « و كفى بالله وليا » « و كفى بالله نصيرا » « و كفى بالله حسيبا » « و كفى بالله عليما » « و كفى بالله وكيفا » « و كفى بالله شهيدا » « و كفى بربك هاديا و نصيرا » « و كفى بذنوب عباده خبيرا بصيرا » « و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزيزا » و إن كان لك عدوا فاسجد في آخر الليل على طين قبر الحسين و قل في سجودك مائة مرة يا مبيد الجبارين و يا مبيد الظالمين إن فلانا آذاني فخذ لي حقي منه فإن الله ينتقم عنه في الحين وكفى به للمؤمنين وليا و لكل حرف من هذه الحروف معنى ها أنا ذا أشير إليه بطرف الحقيقة فهو إسم الأعظم والرمز المنمنم الذي لم يدعو الله به أحد مخلصا لوجهه إلا أجابه الله ولكن بشرط أن يشاهد إسم الغيب من الكلمة الثالثة من إسم الذي خلقه الله على أربعة أجزاء قال الإمام "إن الله تبارك و تعالى خلق أسماء الحروف غير مصوت و باللفظ غير منطلق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعده عنه الحدود محبوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستر فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر

ص 217

فأظهر منها ثلاثة إسماء لفافة الخلق إليها و حجب واحد منها و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثني عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسماء فعلا منسوبا إليها إلى أن قال - عليه السلام « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياما تدعوا فله الأسماء الحسنى » ثم بعد ذلك إسم الجلالة و هو إسم الهوية المهيمنة على كل ما دق وجل و إن عدته ستة وستين بعدد الكبير و بالأوسط إثني عشر عددا و بالصغير ثلاثة عدد ثم بعد ذلك إسم الله « أحد » و هو إسم الأحدية التي أشار إليها مولانا علي في دعائه حيث قال عز ذكره " اللهم أدخلني في لجة بحر أحديتك و طمطم يم وحدانيتك " و ليس المراد ذات الرب بل المراد ظهور أحديته المتجلية في عالم اللاهوت و إن عدته ثلاثة عشر بالكبير و بالأوسط و الصغير أربعة ثم بعد ذلك إسم الله الأكبر الذي أشرت في معناه ببعض

حكمه من قبل و إن ذلك الإسم في رتبة الهوية مؤخرة عن ساحة قرب الأزل بالنسبة إلى إسم الأول بحجاب واحد ثم إسم الله « الصمد » الذي كان معناه بأنه مقطعة الكل عن السبيل لا يدخل فيه شيء و لا يخرج منه شيء و هو الكبير المتعال و لقد قال الإمام

ص 218

في تفسير « الصمد » على ما في الكافي "عن جابر قال سألت أبا جعفر عن شيء من التوحيد قال إن الله تبارك و تعالى أسمائه التي يدعي بها و تعالى في علو كنهه واحد توحد بالتوحيد في توحده ثم أجره على خلقه فهو واحد صمد قدوس يعبد كل شيء و يصمد إليه كل شيء و وسع كل شيء علما" و إن عدته مائة و أربعة و ثلاثين عدد بالكبير و بالأوسط سبعة عشر و بالصغير ثمانية عدد فاقراء في كل حين فإن له تأثير في السر في بين يدي الله و ان هذه الأسماء الخمسة مراتب التوحيد لأهل الجنان في مقام الوصف و إذا تلاحظ مع ثلاثة أسماء لتزويجه فتجد بالعيان أبواب الجنان و هو قوله عز ذكره « لم يلد » و إن عدته مائة و أربعة عشر عدد و لقد أراد الله من هذه الكلمة تنزيه ذاته عن وصف العلية ردا على الذين جعلوا الذات علة العلل لأن "علة هو صنعه و هو لا علة له" حتى أنطق بذلك السنة أوليائه و لو كان الذات هو العلة لزم الإقتران و التشابه فسبحانه و تعالى أبدع المشية لا من شيء بنفسها و جعلها علة ما سواها من دون أن يقع من ذاته عليها شيئا فسبحانه و تعالى عما يقول المشبهون في معرفته علوا كبيرا ثم قوله عز ذكره « و لم يولد » و إن عدته مائة و عشرين بحساب المعروف على عدد الكبير و ان المراد

ص 219

منه هو تقديسه عن حكم الربط و الإقتران مع الأشياء كلها ردا على الذين زعموا بالربط بين الحق و الخلق فتعالى الله عن ذلك لم يخرج منه شيء كما لا يدخل عليه شيء و هو حق صرف و ذات ساذج بحت وكافور عين محض و ما سواه خلق و ليس بينهما ربط و لا دونهما شيء و إن الذين يظنون في حكم الذات كلمة الربط فكأنما أشركوا برهيم و أنكروا كلمة التوحيد في هذه السورة ليس لهم نصيب من العلم و إنهم لم يتوبوا إلى ربهم فما و بهم نار جهنم و أنهم اليوم لا يشعرون ثم قوله عز و جل « و لم يكن له كفوا أحد » ثلاثة مائة و احد عشر و لقد أنزل الله هذه الكلمة و أشباهها في القرآن لمكنسة القلوب و الأوهام و إفك النفوس و الأجسام لما زعموا في صور السجين ما لا حقيقة لهم في كتابه العليين و إلا ليس لله كفو و لا شريك لينفي عنه بل هذا التقديس الصرف و

التنزيه البحث في مقام النفي عند الله كوصف العبد في مقام النعت كقوله عز ذكره « قل هو الله أحد » بلا جهة اشتراك و لا اتحاد فكما أنزل الله في قوله « الله الصمد » لإثبات القلوب بالاعتراف بصمدانيته فكذلك أنزل الله قوله « و لم يكن له كفوا أحد » لما يقع في الأوهام من الإفك الباطل و إلا إن الله عز و جل لكان أعز و أجل و أعظم من أن

ص 220

يعرف بالوصف أو ينزه بالإفك لأن النور و الظلمة لديه سواء و كلتاها مخلوق في ملكه و دال على كمال صنعه و مردود إلى حدود إبداعه حيث قال علي في خطبة اليتيمية " إن قلت مم هو فقد باين الأشياء كلها فهو هو " الخ و لقد يجب على العبد تنزيه بارئه و تقديس ربه من كل وصف يعرفه أو لا يعرفه خلقه و هو عنده معدوم صرف و افك محض وكذلك الحكم في القدرة و أمثالهما من الصفات المحموده و الأسماء الحسنی وكذلك الحكم عند أهل البيان و على هذا قال علي عليه السلام " أول الدين معرفة الله و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفي الصفات عنه بشهادة كلّ صفة أنّها غير الموصوف و شهادة الموصوف أنه غير الصفة و شهادتهما جميعا بالتشبيه الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال كيف فقد أوصفه و من قال فيما فقد ضمنه و من قال على ما فقد جهله و من قال أين فقد أخلا منه و من قال ما هو فقد نعته و من قال الى ما فقد غاياه عالم اذ لا معلوم و خالق اذ لا مخلوق و رب اذ لا مربوب و كذلك ربنا فوق ما يصفه الواصفون " فإذا عرفت ما عرفتك

ص 221

به من رشحات بحر التجريد و قطرات ماء لجج التفريد لتعرف أنّ حين قرائتك سورة التوحيد أنّ الله ربك يصف نفسه لك بك بإبداعه فيك بما تجلى لك بك في كينونيتك من دون كيف و لا اشارة و لو تنظر بالواقع و كشف الله الغطاء عن طلعة فؤادك لتري مقامات أهل الجنان الثمانية في هذه السورة و حظ كل واحد منهم و ما قدر الله لهم من التعميم الدائم الذي لا زوال له ولكنّ اليوم لست أهلا لذلك واستغفر الله ربك و إن لمثل هذا فليعمل العاملون و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير آيه ليله القدر

ص 221

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات و الارض بامرہ ثم الذين آمنوا بالله و آياته فاولئك هم الي الله يحشرون و الحمد لله الذي ابدع الجواهريات لا من شيء قبلها بعلية نفسها ثم جعلها مقام ظهورات قدرته في ملكوت الاسماء و الصفات لئلا يري احد شيئا الا و يري ظهور بارئه فيه اظهر من كل شيء و يشاهد قمص

ص 222

طلعة جمال محبوبه في كل شيء بحيث لا يري نورا الا نور جماله و لا صوتا الا صوت بهائه فسبحانه و تعالي قد علي كل شيء بعلو ذاتيته بحيث لا يري الشيء في مقام ظهور ربه استواء علي عرش العطاء فوق كل ما وقع عليه اسم شيء فما اعلي ثنائه و ما اعظم جلاله و ما ابهي ثنائه و ما اجل امضائه كل ما احاط به علمه و انا ذا في موقفي هذا يوم الجمعة في وسط الجبال اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تنزل كنت بلا وجود شيء معك و لا تزال انك كائن بغير وجود شيء في ربتك ان قلت انت الله تكذبني نفسك بان الوهينة التي يعرفها نفسك لا ينبغي بان يوصف بها ربك و ان قلت انك رب تكذبني نفسي بان ربوبية ربك لا يقدر ان يعرفها احد غيره فسبحانك سبحانك ان الذاتية الكافورية القديمة المتشعشة المتلئلة المتلامعة المقدسة المتجلية عن نفسك منقطعه الممكنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتك يا رب الاسماء و الصفات و ان كينونة الساذجية الابدية المنتورة المنتزه المتلامعة المتقدسة المتجلية عن نفسك منقطعه الممكنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتك يا رب الاسماء و الصفات و ان كينونه الساذجية الابدية المنوره المنتزه المتلامعه المتفرده المتجلية عن ذاتك مسددة الموجودات عن العروج الي مقام عرفان نفسك يا اله الموجودات فكيف اثني حضرتك يا محبوب بعد علمي بسد الطريق و منع الدليل و كيف

ص 223

لا اذكرك بعد ذكرك نفسي و دعوتك سري فسبحانك سبحانك انت العالي الذي ليس فوقك شيء و المتكبر الذي ليس مثلك شيء عرفت الكل نفسك بانك انت لاتعرف بغيرك و لاتوصف بسواك و لاتنتع بدونك و لاتثني بسواك ان حد الابداع مردود الي مقام نفسه و شأن الاختراع شاهد بالانقطاع عن بابك عرفتك يا

الهي بما انت عليه و لو لم اقدر ان اعلم ذلك سرمد الذات و قدم الصفات فسبحانك سبحانك فاي لذه تعدل مناجاتك و اي راحة يعادل انسك و اي سرور يقابل قربك و اي مقام يقدر ان يقارن قيام العبد بين يدي طلعتك و يا طوي لي بموقفي هذا و مشهدي هذا و جبلي هذا و سبحني هذا الذي ينطقني بالثناء عليك و بالمجد لنفسك و بالحمد لذاتك فلک الحمد يا الهي حمدا انت تعرف حقه لادونك و انک تحيط بشانه لا سواک و تقربني بذلك اذا شئت لديك زلفي و تبلغني الي مقام ظهورک في جنة الماوي و الدرجة القصوي و الافق الاعلي و العالم الذي كان او ادني فاشهد ان لا اله الا انت بما تحب و ترضي ثم اشهد لمحمد عبدک و رسولک صلواتک عليه و آله بما

ص 224

قدرت له في المنظر الكبرى و نزلت حكمه في القرآن حيث قلت و قولک الحق ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى فصل اللهم بما بلغ وحيك الي كل عبادک و صبر في ذاتک بما احتمل الاذي في حبک بما انت عليه الفضل و العطاء و العظمة و البها و انک انت الله العزيز المتعال و اشهد لاصياء حبيبيک و حبيبه بما انت قد قدرت لهم في کتابک حيث لا يحيط بعلم ذلك احد دونک انک انت الله الجواد المنان و اشهد لنفسي يا الهي عبدک و في قبضتک فقير اليک محتاج الي غفرانک و انک اجود الاجودين و اکرم الاکرمين و ارحمن الراحمين و انني انا عبد من المبتلين.

اما بعد فيا ايها الذاکر ذکر الجميل و الطالب سر الجليل قد قرئت کتابک و اطلعت بما اردت من تفسير انا انزلناه في ليلة القدر و ان الان اجبناک بما سئلت فخذ ما اتيتک من ظهورات اسماء الجبروت في معاني اللاهوت و کن من الشاکرين فاعلم ان لهذا السورة معني لا يحيط بعلم احد الا الله لانه انزله بعلمه و لا يحيط بشانه احد من خلقه و انه هو العزيز المتعال و ان المنزل في مقام الابداع هو المنزل في مقام الاختراع و اليه الاشارة في قول الله في ليلة المعراج **خاطبا** لجبيه انت

ص 225

الحبيب و انت المحبوب و اذا تنظر الي حروف هذه السوره و ذلك المقام تري الهاء روح السوره و اصلها و عليها يدور رحي الظهورات و الاسماء و الصفات من معانيها و اليه الاشارة في قول الله عزوجل في الانجيل تعرف نفسك تعرف ربک ظاهرک للفناء و باطنک انا و ان المراد هو ظهور الذات لک بک في رتبتک الا تري ان الاقوال

يدل علي معاني التي يدل علي مقام الذات فان ذلك ليس مطلوب عند اولي الالباب لما لايري السبيل لانفسهم في معرفة الذات الا بنفي الاسماء و الصفات و ان المنزل هو الله وحده لا اشرك معه شيئا و ان المنزل به هو المنزل عليه و هو الهاء رتبة ظهورات التوحيد في مقامات التجريد و مراتب حقيقة محمد في عوالم الامر و الخلق و ان المراد بالليلة في رتبة الاحدية هي مقام عقله و في مقام التفصيل هي الفاطمه بشرط ان يلاحظ في ذلك المقام معني الهاء رتبة الولاية الكلية الاوليه التي جعلها علي، لانه هو نور الذي انزله الله في مقام فاطمه حيث اشاره اليه عنها في كتابه حيث قال و قوله الحق فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظيم الخ و ان المطهرون هو علي، الذي كان معني الهاء و ان اردت تفصيل ذلك التفصيل

ص 226

هو الحسين و لذا رقم شكل الهاء هي اشارة بمقامها لمن عرف اسمها و استدل بظهورها و ان ذلك الشكل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال عليه السلام في قوله و ان صورته هي هكذا () و ما من عبد نقش علي خاتم عقيق حمراء يعني الا و قد جمع كل الخير و يكون حرزه من كل سوء لان ذلك هو الاسم الاعظم الذي حكى مراتب الثلاثه عن التوراة و الاسماء الاربعة من الانجيل و الاسماء الخمسة من القرآن فاعرف ما عرفتك من اكسير الاحمر فانه لعزيز عظيم و ان معني الآيه الآخرة هو كان نفي علم ما سوي فاطمه بحقها حيث قال الله عز ذكره و ما ادريك ما ليلة القدر مع ان في الظاهر مقام الاستفهام ولكن في الباطن مقام السد السبيل للموجودات كلها ثم اعرف حكم ظهورها من قول عزوجل ليلة القدر خير من الف شهر و اعلم في ذلك المقام بان الاشياء لم يخل من مراتب ثلثة السرمد و هو الذي لابدء له و لا ختم و الدهر و هو الذي له بدء و ليس له ختم و الزمان و هو الذي يتحقق من حركة فلك الافلاك بطلوع الشمس و القمر و ظهور النهار و الليل و ان تجري معني اشهر في عالم الدهر فهو المراد لا دونه و كذلك الحكم في عالم السرمد ولكن اذا تنزل الامر في عالم الحد فهو اشارة

ص 227

الي الف مراتب آدم الذي خلقه الله قبل ذلك الآدم بانها هي خير منها و ان في سبل الظاهر ان ليلة القدر هي ليلة الثالث و العشرين من شهر الصيام شهر رمضان الذي نزل فيه القرآن فمن قرء فيها سورة العنكبوت بازاء يمين الهاء و الروم بازاء الشمال هيكل الهاء مع الاعتراف بحقهما و ظهورها في هياكل شيعتهما فيجب عليه الجنة

و اني لا اقسام بالله بان لا يخرج اليه احد من ذلك القسم و لا اري ذبنا في ذلك الاعتمادي علي حسن عنايته و عطائه انه هو ذو الفضل العظيم و المن الجسيم و انه هو الوهاب الكريم و لا يصعب علي نفسك بان في كل الف شهر لا بد لبليالي قدر معدوده فكيف يمكن تصور تلك الشهور التي يعادها اليه لها بلي انها كان مده ملك بني اميه لعنهم الله دهر الاولين و سرمد الآخريين و ليس فيها ليلة القدر لان مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها ليلة القدر و ليس المقام مقام التأمل و ان المراد بالروح في قوله تعالي تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر هو القائم و المراد بالملائكة هم الائمة لانهم خرجوا عن مقام عصمتها و ينزلون في ليلة القدر عليها و ان معني قوله تعالي سلام هي حتي مطلع الفجر اشارة الي فاطمه و المراد بالسلام هو سلام الرب جل و عز لان الله

ص 228

عز ذكره لم يزل يسلم عليها لان فيض الله في حقها الذي كان مدد وجودها هو السلام من عنده و ان المواد بطلوع الفجر هو مقام افتقار البحث العبد الذي يحتاج في كل شان منه بمدد ربه و للآيه في مقام الباطن مقامات لا يحتملها الافكار و لا يصل اليها ايدي اولي الابصار بل لكل شيء منها ظهور و لظهوره ظهور الي ما لانهاية لها بما دق نظرك و ابسط يدي بصرك فان البحر لو كان المدادا لحروف من هذا السوره لنفد البحر و لو نفدا عليه قوله عز ذكره و لو جئنا بمثله مددا و ان تفسير هذه السوره علي ما سئل الخضر عن الباقر هو الذي انا اذكره لك ليجذبك اسمائه و صفاته الي عالم القدس و يوصلك معانيه و حقايقه الي عالم الانس و هو علي ما روي في الكافي و لكل عبد حق بان لا يشاهد في القرآن و معانيه الا باحاطة علم الله لان الله اجل و اعظم من ان يقدر ان يحيط بعلم كلامه احد و كل يدركون بمثل ما ادركت النملة توحيد ربه و لا يبلغوا معشار من عشر ما اراد الله من معانيه و لذا قال الامام بالمعني ان كلام الله ليس بقديم و لاحداث لانه وقع في مقام البرزخ و الصنع الاكبر و ليس شيء الطف و اعلي ثم اعظم و اجلي

ص 229

عن الكلام و ان الله عز ذكره لم يجعل بينه و بين اصفياته واسطة الا كلام لان الكلام مرات التي يحكي عن ناطقها بما هو عليه من العزة و العظمة و الجلال و الهيبة و لا يقدر احد ان يعرف حق حقيقة كلام الله عز ذكره لانه دال علي قدر ازليته و عز قيوميته و جلال قدوسيته و جمال قمص طلعة حضرت احديته و هي الاجل من ان يصل

بساحتها اعلي جواهر المجردات من اولي الالباب اعز من ان يساويها اعلي شوامخ الجواهريات من اولي الاسماء و الصفات تعالي الله الملك المتعال عما يصف المشبهون كلامه و عما يقول الظالمون في آياته علوا كبيرا و استغفر الله ربي كما قلت في تفسير آياته بما هو يستحقه انه هو التواب الرحيم و الجواد الوهاب الكريم و كفي بفضله علمه بذنبي و اعترافي بعصيانني و انه هو الحي الغني القديم و سبحان الله ربي عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير حرف هاء(هو)

ص 231

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل طرز الواح الابداع طراز الالف القائم بين الحرفين الذي لاح و اشرق بما استشفق و استنطق ثم جعله الله آية لنفسه بنفسه من دون ان يمسه نار من كينونيته فقد شئت من قبل ان عينت و قضت من بعد قدرت و امضت حين ما قضت ثم اجلت و اذنت و احكمت ثم ملاءت بها الآفاق.

و الحمد لله الذي قد تكعب ذلك الحرف بالحرفين بما لاح ما لاح من نور شمس الازل التي عينت بعد ما شئت و قضت بعد ما قدرت و اذنت حين ما اجلت و احصيت ثم بما تجلي علي من في ملكوت الامر و الخلق حتي تاب من صعق في الطور الاول ثم افاق.

و الحمد لله الذي قد اتصل بامره بين ذلك الحرف بوجود النقطة تحت الباء ثم بخلق الباء بعد الالف ليميز بين الكل بما هم عليه من الامر و يسعد من يسعد بما وفي بالميثاق و يشقي من يشقي بما اتبع هواه و ينسى يوم الميثاق فان يومئذ يكشف الساق بالساق و يفصل الله بين الكل بما اكتسبت ايديهم و ما الله ربك بظلام للعباد و انه ليجزي الكل بما عملت ايديهم في يوم التلاق.

ص 232

و الحمد لله الذي اشرق ما اطلع و الاح نور ما فتق بين الاجواء من عالم العماء ليدفن بعد صفة طير القضاء في اجمة اللاهوت و ديك الثناء في اجمة الجبروت و طاوس البهاء في اجمة الملك و الملكوت ليتلجلجن بغنائه علي

اغصان شجرة الظهور و رناته في عساكر نحل الطور كل شيء في رتبته و ليسمعن ضجيج ملاح عن نور صبح الازل كل ما وقع عليه اسم ماجل و دق.

و الحمد لله الذي استشرق ما استنطق و استشفق ما استشرق و الاح و استفرق و استشهق و استنفق و جعل له حكم ورقة التي جلت و علت بعد ما خشعت و ذكت و خضعت و عظمت و تثلثت و تلجلجت و تفارقت و تقارنت و تعاونت و تعاكست و تقابلت و تفاصلت بما استقامت و افادت و استدرات و اضائت و استبانة و ارادت و استباكت و اقامت و استلجلجت و الاحت و استنعت و اقلت و استشهقت و انارت و استصعقت و **افاقت** و قالت بمثل حوت متبلبل في التراب لا اله الا انت سبحانك تبت اليك و انا اول التائبين. و بعد فقد نزل للذاكر ذكر البديع من ذي الحسب الشامخ الرفيع و ذي الشرف الباذخ المنيع ما كان هذا صورته في الكتاب .هو العزيز سيدي من علي بكشف

ص 233

الستر عن وجه الامر باي وجه تريد فان الحال قد اشتد علي و ليس و الله مقصودي الاكشف الحال . و انا ذا بين يدي الله اقول سلام الله عليك بما طلعت شمس الابداع بالابداع و بما غربت شمس الاختراع بالاختراع قد قرئت ما نزلت من سحاب سماء مشيتك و عرفت ما اشرت في بواطن مستسرات آياتك كانك اردت ان تكشف بكشف السر عن وجه المستور الا ما هو المستور في السطور كان بين يدك بمثل رق منشور و ان كان السر سرا يمكن ان يكشف عن وجهه حجاب المستور فانه هو في بين السطور مكشوف عند طلعتك بمثل نور الظهور و ان كان سر مجمل لاينفعه الا السر و لايفيده الا الستر و لايكشف عن وجهه غوامض الاشارة في الامر فكيف يمكن ان اشير اليه و ان اول رتبة كشفه هو نفي الاشارة عنه و ليس لي اليوم لذلك السر كشف و لا امر و لا سبب الا ما ادب علي كميل النخعي في دعاء الخضر رب اغفر لمن لايملك الا الدعاء فانك فعال لما تشاء يا من اسمه دواء و ذكره شفاء و طاعته غني ارحم من راس ما له الرجاء و سلاحه البكاء يا سايع النعم و يا دافع النقم و يا نور المستوحشين في الظلم يا عالم ما لايعلم صل علي محمد و آل محمد و افعل بنا

ص 234

ما انت اهله انك اهل التقوي و اهل المغفرة و لما كان لكل حرف من كتابك في سبيل العلم ظواهر و بواطن بما لانهاية الى ما لا نهاية لها اشير برشح مثل ما يطفح من بحر الاكسير بما اكرمني الله بمنه و لو اني لاعلم ان تلك

القواعد المسطورة و الاشارات المعلومه عند جنابك مكشوفة ولكن عسي الله ان ينزل في بواطن الاشارات ما يجرى من قلم المداد بما يجذبك الي ساحة القدس و الفواد و استغفر الله عما يحصي الكتاب في بين يدي الرحمن و انا لله و انا الي ربنا لمنقلبون يا الهي كيف اثنى ثنائك و انطق بين يدي طلعة كبريائك و انت لم تزل كنت بلا وصف شيء و لاتزال انك كائن بلا نعت شيء لن يعرفك بما انت عليه احد و لن يوصفك بما انت اهله شيء اذ ذاتيتك مقطعة الجواهريات عن البيان و انيتك مسددة الكينونيات عن العرفان ان قلت انت فقد حكت المثل بالمثل و انك في الحين تكذبني بل كل الممكنات بان من وجد بحكم الابداع فكيف يقدر ان يذكر ما لا ينعى بوصف الاختراع و ان قلت انه هو هو فقد دلت الاحدية ذات مشيتك و حكم الولاية كينونة ارادتك و هي منقطعة عنك بابداعك لا من شيء و ممتعة عن عرفانك باحتياجها في كل ان

ص 235

من شيء فكلما اصعد اليك ما اري لنفسي بلاغا الا الى الهبوط الي الياس و المنع و كلما اصمت و استغفر ما اجد الا ذنبا اعظم من ذنب الاول فبعزتک و جلالتك ما اري السبيل و لا اجد المقام للدليل و انك رب غفور جليل فاغفر لي فانك انت الغفور الرحيم اللهم اني اشهدك بما تشهد لنفسك و تشهد لما يحصي كتابك بما قد احاط علمك و بما نزل علي الان في كتاب مسطور و رق منشور من كتاب ذي حكم مشهور بما اراد ان يكشف سر المستور و يتلجلج بما تجلي علي الطور في افق الظهور و يشرب ماء الكوثر الطهور في تلك الظلمات الصماء الصيلم الديجور بما يعرف من قسطاس البيان من رب غفور من يدي عبد الذي جعله المعتدين في ذلك اليوم في بيت مستور رب لا يعزب من علمك شيء و لا يتعاطمك شى في السموات و الارض شيء و انك بكل شيء عليم و على كل شيء قدير فثبت اللهم قلبه علي دينك بما شئت و اني شئت انك انت العزيز المقندر فيا ايها الانسان قد شهدت بما جري من مدادك و عرفت ما اردت في اشارات كلامك و لا شك ان الله هو مرادك و الا ان اليوم لا ينقطع مثلك الي مثلي الا من شاء الله ان يؤيده بامرہ و يجعله من

ص 236

حفاظ حكمه ولكن لما اجد تقلب حالک و اضطرب سرک لامر ربك قد تلاطم بحر سكوني لحبي لك و خلوص عملك لله بارئك لما اري الحجاب بيني و بينك ولكن ارجوا من الله سبحانه ان يقضي لي ما اراد و يسكنني بوعده انه جواد رحيم.

فيا ايها المتعارج الي معارج الحقايق و الناظر الي تلك السبحات الدقايق ان الذي انت اردته في الحال هو شان الجلال في المبدء و المال و ان الحقيقه لن تدرك الا بنفي ما سواها و ان جوهريات آيات العلم لم ينفع لمن اراد مقام ربه في نفي السبحات و الاشارات و العلامات و الدلالات كما صرح بذلك قول من سكن في لجه الاسماء و الصفات بان الحقيقه هو كشف السبحات من غير اشارة و ان تلك الرتبة موجودة في غيبك و حضرتك بل لا ظهور لك الا به و لما ان ذهلت العقول من حكماء الصدرائين و زلت الاقدام من بعض حكماء الالهيين في بيان ذلك المقام فاني انا اشير بدليل الحكمة في حقيقة ذلك الصنع الاكبر و هو ان الله لم يزل كان و لم يك معه شيء و ان الان كان الله بمثل ما كان لم يك في رتبته شيء و من ادعي معرفته بوجود غيره يبطل عرفانه لانه لم يزل لن يقتزن بخلقه

ص 237

و لا يوصف بعباده و من اراد ان يوحد ففي الحين ليسرك بنفسه لانه كما هو عليه لم يعرفه غيره حتي يوحد و لا يوحد سواه حتي يعرفه و ان كلما ادعي عباده المقربون في معرفته هي كانت معرفة ابداعه الذي تجلي له به في مقام ملكه و هي حق معرفة الممكن في الامكان و انه لم يزل لا يصعد الي ساحة قدس موجهه كما صرح بذلك علي عليه السلام في خطبة اليتيميه ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو و ان قلت هو هو فاهواء و الواو من كلامه صفة استدلال عليه لا صفة تكشف له و ان قلت له حد فالحد لغيره و ان قلت الهواء نسبته فاهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك انتهى المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و الجهد علي الياس و البلاغ علي القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته و ان الله خلق المشية لا من شيء بنفسها ثم خلق بها كل ما وقع عليه اسم شيء و ان العلة لوجودها هي نفسها لا سواها و ان الذي ذهب من ان الذات هو كان

ص 238

علة الابداع اشرك بربه من حيث لا يعلم لانه كما هو عليه لن يقتزن بشيء و لا وجود لشيء معه و لقد ثبت في الحكمة بان يكون فرض بين العلة و المعلول حكم المشابهة و لذا قال الامام ان علة الاشياء صنعه و هو لا علة له و قد ذلت اقدام بعض الحكماء في بيان ذلك المقام بما يعتقدون امرا ما لا اراد الله في الكتاب عسي الله ان

يعفو عنهم بفضلله انه غفور رحيم و ان الذي ذهب بالربط بين الحق و الخلق فقد اتبع هواه بمثل ما اتبع الاول و ان ذلك في مذهب اهل العصمة خطأ لان الربط ان كان هو الذات فليس في مذهب آل الله بحق و انه هو شرك بحكم ما قرئت عليك من قبل و ان كان خلق لا حاجة عند اهل البيان باثباته و لذا قال الامام عليه السلام حق و خلق لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما و ان ذلك مشهود عند من اشهده الله خلق السموات و الارض ثم خلق نفسه و كفي بالله علي شهيدا و ان الذي ذهب بالاعيان الثابتة في الذات لاثبات علمه تعالى كما ذهب الكل الا من شاء الله شرك محض في مذهب آل الله لان ذكر الغيرية بوجودها شاهدة بالتفريق و دالة بالتقطيع و ان الله هو الصمد الذي لم يزل كان علي حالة

ص 239

واحدة فان كان الاعيان هو نفس الذات لم يزل لا يتغير و لا يمكن التوحيد لاحد حتي لنفسه و ان كل اشياه الجوهريات لا وجود لها مع الله عز و ذكره فاعوذ بالله مما ذهب محيي الدين الاعرابي اجل الله في نقمة و ان الله هو الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له في الخلق مثال و لا له دليل في الامكان لان الدليل دليل لمن لا يدل بذاته لذاته و ان النعت وصف لمن لا يوصف بنفسه لنفسه فسبحان الله عما افترى المشبهون في وحدة الوجود و ما يشهد الله علي كلمة ابعدهم من قولهم لان ذكر المفقود فرع الموجود و ان الذات هو لم يزل خلوا من خلقه و خلقه حين وجدوا لا ذكر لهم عنده و ان الذي اضطرت الحكماء بذكر اعيان الثابتة و الحقيقة البسيطة هو المقام اثباتهم في علم الله سبحانه و تعالي و ان اثبات علم الله من الخلق كذب و افك لان الله لم يزل كان علمه لنفسه و ما كان معلوم معه و لا يعلم كيف هو الا هو فمن اراد ان يعرف علمه ففي الحين ليكفر بربه لان الذي وجد حقيقته بابداعه الذي بدع لا من شيء افكيف يقدر ان يعرف علم ربه و هم لم يزل كان عالما و لم يك معه شيء و الا ليكون عالما و لم يك في رتبته شيء و ان ذكر

ص 240

القدرة و العلم و كل الاسماء و الصفات آيات لخلقها و مكنسة لاوهام عباده الا يشكوا في بارئهم بشيء و ان علمه هو ذاته خلوا من خلقه و لا يقدر ان يحيط بعلمه احد و ان علمه الذي نسب الي نفسه و استدلل المستدلون في مقام عدله هو حقيقة الابداع و ان نسبتها اليه هي نسبتها التشرية بمثل نسبتها الابداع اليه و الا اذا نظرت يا ايها الناظر بالمنظر الاعلي و الساكن في افق الكبرى بطرف الحقيقة ليس لله وصف دون ذاته و لا نعت دون

جنابه و انه عالم بكل شيء بما هو شيء من الكليات و الجزئيات و الجواهريات و العرضيات بعد خلقها بمثل يوم الذي لم يخلقها و هو عالم بها لان العلم هو الحيات فكما ان الله سبحانه هو حي في ازل الازل و لا حاجة في اثبات حياته بوجود ذى حي فكان عالما بكل شيء من دون ان يكون معروفا فسبحانه و تعالي كان عالما لم ينزل و لا معلوم و ان الان كان الله بمثل ما كان يكون عالم بكل شيء و لا وجود لمعلوم في رتبته و ان حقيقة العلم في مقام الممكن هو المعلوم كما صرح به الصادق عليه السلام في قوله حيث قال عز ذكره العلم تمام المعلوم و القدرة و العزة تمام الفعل و لو لم يكن كليات الحكمة تامة في بطونها و تامة في ظهورها

ص241

لم يكن الحكمة تامة من الحكيم و لو كان قادرا و اذا لاحظت بالبيان او عرفت حقيقة ما في الكيان بذكر البيان لتؤقن بان سر الحقيقة التي وردت في الاخبار و بها يتفاضل العلماء في بيان الاسرار هي آية مخلوقة حادثة تجلي الله لها بها و جعلها آية لنفسه ليتلجلج بها الي معرفته و يبلغ بها الي حقيقة ما يمكن في الامكان من فيض الله و هي آية حادثة بمثل احرف لا اله الا الله كما انها تدل علي الله و هي حروف مجتمعه و كذلك آية حقيقتك اذا كشفت عنها السبحات و الاشارات و دخلت بيت الجلال بمحو العيان و صحو المقام و جذب الاحدية و السكون في البحر الصمديه فقد بلغت الي غاية فيض الله في الامكان و ما اجد لفيض الله تعطيل و ان امر الذي نزلت جنابك في الكتاب بالرحمة هو سر التكليف و منتهي مقام التعريف و اني لو اردت ان افسر حرفا من اشاراتك لتفني كل الابحر بالمدايه لان الله قد خلق في كل شيء حكم كل شيء و ان الذي هو الله سبحانه ايده بفضله لم يحجبه شيء في السموات و لا في الارض من حكم شيء .

و ان حرف الاول من كتابك هو حرف الهاء و انا اذا اشير في تفسيره ما كتب الله لي و اسئل من جنابك العفو عن غيره و هو ان حرف الهاء هو رتبة خامس ظهورات التوحيد و شئوناته

ص242

التجريد و هو حرف التوحيد في الفواد لما دار في هياكل الاربعة بالمشاهدة الاربعة ظهر حرف الكاف و هو اول كلمة الامر الذي به قام كل شيء و ان الله سبحانه خلق مقامات التوحيد في حرف الهاء و ان منها مقام النقطة و هو مقام محمد رسول الله حيث قد سكن في مقام التوحيد من الابداع لا بقي لنفسه ذكرا دونه و انه في هذا المقام منفرد عن الشبه و متعالي عن المثل و منقطع عنه كل ذي وصل و فصل و هو مقام الذي اختصه الله لحبيبه

و اختاره لنبيه و جعله في هذه المقام مقام نفسه في الاداء اذ كان الله لم يزل لا يقتزن يجعل الاشياء و هو الواقف في مقام توحيد الحقي الذي لا يمكن في الامكان لاحد سواه و لا لغيره نصيب مما اكرمه الله و هداه و هو في ذلك المقام الفقر البحت البات و صرف الظهور في مقام التراب و لذا افتخر روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه بفقره لمن في ملكوت الاسماء و الصفات و هذا مقام ذكر الحقيقة التي لا يواربها الحجابات و لا يعادها الدلالات و لا يفارقها العلامات و لا يفارغها شيء من الآيات جل مبدعه لم تر عين الاختراع بمثل محمد رسول الله في الانشاء

ص 243

و كل ما قال في وصفه سواء هو كذب في ساحة قدسه و افك لجلال تنزيهه و هو كما قال الله في لية المعراج انت الحبيب و انت المحبوب و قال بنفسه في حقه ما يعرفني الا الله و انت يا علي و قال علي عليه السلام في حقه في خطبة يوم الغدير و الجمعة و اشهد ان محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم علي ساير الامم منفرد عن التشابه و التشاكل عن ابناء الجنس و المثل اقامه مقامه في ساير عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار و لا تحويه خواطر الافكار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و ان ذلك مقام المشية في الامكان حيث قد تجلي الله لها بما لنفسها و جعلها آية ملكه و ليعبر المتعبرون في ذكر الاسماء حسني و صفات عليا و كل ذلك منقطعة عن جنبه و ممتنعة عن مقامه فهو كما هو لا يعلم كيف هو الا الله الذي خلقه فسبحان الله عما يصفون.

و منها مقام الف اللينه و سر الازليه و القصبة اللاهوتية و الورقة الجبروتية و الشجرة الملكوتية و الولاية الكلية التي يوحد الله ربه في مرات الثاني و ليس في الامكان بعد مقام محمد رسول الله توحيد واقعي الا لعلي عليه السلام و كل ما سواه يوحدون الله بمثل النملة بل استغفر الله عن ذلك التحديد الكبير لا وجود لتوحيد

ص 244

غيره لديه حيث قال بنفسه عز ذكره في آخر خطبة انا المعني الذي لا يقع عليه اسم و لا شبه و انا باب حطة و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و انه هو روعي فداه كما شهد بذلك سيد الاكبر لا يعرفه الا الله و نفسه و كفي في فضله لولاه لم يك مثله و سبحان الله موجداه عما يصفون.

و منها مقام توحيد الف المبسوطة و هي مقام احرف لا اله الا هو احد عشر نفسا ائمة العدل عباد المكرمون الذين لا يعملون الا بامر الله و هم من خشيته يشفقون و انهم ليوحدون الله بمرات علي عليه السلام و لا يصل

اليهم غيرهم و ان ما سواهم عندهم ليذكرون بما هم يوحدون و كفي في ذكر فضلهم ما طلع من ناحية المقدسة الي عثمان ابن محمد العمري في زيارة آل الله حيث قال بنفسه عن ذكره القضاء المثبت ما استاثرت به مشيتكم و الخو ما لا استاثرت به سنتكم و ان كل ذكر يذكره غيرهم افك لحضرتهم و كذب في قدرتهم ولكن الله لما كان عادته هو الاحسان و شان الامكان هو العجز و البيان قد قبل الله في حق اوليائه تلك الاسماء المقدسه جودا بفضلته و الا لا نصيب لاحد في معرفتهم و لاحظ لشيء في ذكرهم و سبحان الله موجدهم عما يصفون. و منها مقام حروف المجتمعه

ص 245

و هي مقام توحيد فاطمه صلوات الله عليها و انها هي تحكي عن الله و تدل علي الله بما تجلي الله لها بما بمرآيا معدودة و ان بنورها قد وجدت حقايق الانبياء و ذوت بها جواهر ذاتيات الاوصياء من اولياء الله و رسله و لانصيب لمن كان في دونها من الانبياء و الاوصياء عن توحيدها و ان عمل جسمها هو ازكي و ارفع من عمل افئدة النبيين و جوهريات الوصيين و لايعرفها كما هي اهلها الا الله و احرف التوحيد و سبحان الله عما يصفون و منها مقام الكلمات و هو مقام توحيد الانبياء و المومنين من الانس حيث يدلون علي الله بظل نور جسد فاطمة صلوات الله عليها و يدخلون بحر الاحديه و لجة الصمدانية و عرش الجلال و العظمة بفاضل ذكر فاطمه صلوات الله عليها و ليس لاحد ممن سواهم حظا في توحيدهم و عرفانهم لله سبحانه و انهم الكروبيون الذين قال الصادق في شانهم انهم قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نور واحد منهم علي اهل الارض لكفاهم و لما سئل موسى ربه ما سئل امر رجلا منهم فتجلي له بقدر سم الابره فدك الجبل و خر موسى صعقا و ان تلك المراتب الخمسة هي ترجع الي نفي التوحيد عن التوحيد و ان كان لكل تلك المراتب ص 246

مقامات اربعة التي ترجع الي نقطة واحدة فمنها توحيد الذات بانه كما هو هو لن يعرفه الا هو و لن يدل عليه الا هو و لايقدر احد ان يقول انه هو الا هو لان ما سواه لو قال وصفا يشير الي مقام نفسه و يحكي عن حدود هندسة و هو كما هو عليه لا اسم له و لا صفة و لا يدل عليه شيء اذ الدلالة فرع الاقتران و كل يصفون انفسهم و ليستدلون في آياتهم بنعت حقايقهم سبحان الله عما يصفون.

و منها توحيد الصفات بان لاصفة لله دون ذاته و لا له اسم دون جنابه بشهادة ذاته بانه لم يك موصوفا بصفات خلقه و بشهادة خلقه خلقه بان الصفة بشهادة نفسها نفسها مردودة الي مقام الحد و ان وجود الوصف

بنفسه اعظم دليل لاصفة لله و لانعت و كل الاسماء سمة لمشيته و كل الامثال مثل لارادته و كل الصفات علامات لجبروتيته و كل الدلالات مقامات لكبريائيته فسبحان الله و تعالي قد وصف نفسه بان لا وصف له و وصف نفسه لخلقه بما نزل في كتابه ليعرفوه به و يعبدوه و لايشركون بعبادته احدا. و منها توحيد الافعال و ان في ذلك المقام ذلت اقدام الكل في معرفة الامر بين الامرين الذي هو سر القدر

ص 247

و به يوحد العباد موجدهم في مقام الافعال و كل من بين مسألة القدر من الجبر و التفويض حيث قد اعترف كل الحكماء العجز في بيان حقيقة ذلك المسئلة و ان ذلك هو الامر في الواقع لان الحكماء ارادوا ان يبينوا امرالله في بين الامرين بدليل العقل و ان ذلك ممتنع لان العقل في منتهي مقام تجرده لا يدرك الا شيئا محدودا و ان لم يبلغ العبد الي ذروة حظ الفواد فلا مفر لمن استقر علي كرسي سلطنة العقل بان يعترف بالتفويض او الجبر اذ ما سوي ذلك الذي هو الامر بين الامرين و المنزلة الاوسع عن ما بين سماء القابليات و الارض المقبولات لا يدرك الا الفواد الذي خلقه الله لمعرفة توحيده و تنزيهه و به يوحد الله في مقام الافعال و يوقن العبد بحقيقة تلك الآية من العلي المتعال فهل من خالق غيركم يدعوكم الي الله ان كنتم تعقلون هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين من دونه بل الظالمون في ظلال مبين و من دون ذلك المشعر لم يدرك العبد ما وجب عليه في الحكمة و لذا قال الامام ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي عن خلق الله محتوم بخاتم الله سابق في علم الله و منع الله عن العباد علمه و رفع فوق شهاداتهم

ص 248

و مبلغ عقولهم لانهم لا ينالونه بحقيقة الربانية و لا بقدر الصمدانية و لا بعظمة النورانية و لا بعزة الوجدانية بحر ذاخر موج خالص لله عزوجل عمقه ما بين السماء و الارض عرضه ما بين المشرق و المغرب اسود كالليل الدامس الكثير الحيات و الحيتان يعلو مرة و يسفل اخري في قعره شمس تضي لا ينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عز وجل في حكمه و نازعه في سلطانه و كشف عن سره و ستره و باؤ بغضب من الله و ماويه جهنم و بئس المصير و ان سر الامر هو ان لايري احد ظهور فعل الله بما هو عليه الا نفس تجلي اختيارات الاشياء بما هو عليه و ما هم سائرون الي ما لانهاية بما لانهاية لها و لايري نور الا نوره و لا حكم الا حكمه لان لا يوجد شيء في السموات و لا في الارض الا بمراتب سبعة التي هي مقامات آل الله سلام الله عليهم

و ان العبد في حين الفعل هو يفعل بفعل القدر من لدن خير عليم و ان الله سبحانه كان عالما باختيارات الكل و ما هم سائرون و علي ذلك يجزيهم وصفهم و يعطيهم حقهم و ان ذلك الاختيار هي مساوق وجود الشيء و لا يوجد شيء الا باختياره لان حين وجود الاختيار لما قال الله تعالى

ص 249

الست بربكم لو لم يكن مختارا لم يقل بلي او لا و كذلك الحكم في كل شأن و في كل امر و ان الناظر لو ينظر بالحقيقة لا يرى تجلي نفس الست بربكم الا في نفسه بذكر بلي او في ظهور بذكر لا و هو سر و لا يرون مؤثرا الا الله و لا يشهدون بامر الا بامر الله و لا يعبدون معه شيء و لا يعتقدون في حق آل الله تفويضا و لا تعطيلاً بل ان الله هو لم يزل يبدي ما يشاء بما يشاء و ليس له شريك في فعله و لا ولي بالذل في امره و هو كما هو عليه في فعله لا يعلم كيف هو الا هو و لقد ادب الله في القرآن بقوله عز ذكره ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك و ارسلناك للناس رسولا و كفي بالله شهيدا ثم قوله عز ذكره قل كل من عند الله و ان ذلك هو السر في توحيد الافعال و لا ينزل الله آية في ذكر ذلك البيان اكمل و اتم من كلمة لاحول و لا قوة الا بالله سبحانه الله عما يصفون و منها توحيد العبادة حيث قال الله عز ذكره قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي انما الحكم اله واحد فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه احدا و ان ذلك التوحيد هو بعينها توحيد

ص 250

الذات و الصفات و الافعال فمن وحد الله بتوحيد الذات فقد وحده بما وصف له نفسه في مقام الصفات و الافعال و العبادة و من عبد الله بوصف او اسم فلم يعبده و كان مشركا و من عبده بذكر نفسه فهو بمثل الاول مشرك و من عبد الله بما وصف نفسه باسمائه و صفاته التي نزل الله في كتابه فقد عبده بما يمكن في حق الامكان و الا كما انه هو عليه و يستحق به لم يعرفه احد غيره حتي يعبده و هو لم يزل لا يوصف بالآيات و لا ينعت بالعلامات و لا يدل عليه احد سواه و ان العبد لم يعبد الله بشيء بمثل ما يشاهد في امر الله حكم البداء و انه له في كتاب الله مقامين بداء عدل و هو لا يفارق ذات شيء و لا يامن منه شيء و هو امر الله الذي يخاف منه كل شيء و لو اراد الله ان يهلك كل من خلق فبذلك البداء فيهلك في الحين و لامرد لارادته و لا يستل احد من فعله و

لا راد لقضائه و لا هندسة لمشيئته يفعل ما يشاء بما يشاء و لا يتعاطمه شيء في السموات و لا في الارض و هو العزيز الحكيم و بداء فضل في رتبة القضاء و هو فضل و احسان للمؤمنين حيث يبدل الله سيئاتهم بالحسنات

ص251

و يحو الله عن صحايف اعمالهم حدود الجريبات و يمن علي من يشاء بما يشاء و هو الغني الحميد و ان تلك المراتب الاربعة هو في الحقيقة تجلي واحد في مقامات خمسة و ان في رتبة الخامس التي يوحد الانبياء و الناس و المؤمنين و الملائكة هو ما اشار الصادق عليه السلام في قوله حيث قال عز ذكره نحن اصل كل خير و من فروعنا التوحيد و كل بر لان التوحيد الذي يوحد الله به ما سواي الائمة سلام الله عليهم هي قد ذوتت من تجلي جسم فاطمه صلوات الله عليها و لذا نسب الامام بامرته لانه اول مقام الفعل و كشف عن هذا المقام بمقامات توحيد الاربعة قوله عز ذكره ان امرنا هو السر و سر السر و سر المستسر بالسر و سر مقنع بالسر و سر لا يفيد الا السر ثم قوله عز ذكره بان امرنا هو الحق و حق الحق و هو الظاهر و ظاهر الظاهر و باطن الباطن و هو السر و سر السر و سر المستسر و السر المقنع بالسر و ان كل ذلك في مقامات الحدود و سبيل الحدود و الا للمنقطعين الي الله في لجة الاحديه و الساكنين علي عرش العزة و الصمدانية ان السر المستسر المسطور هو الآية الظاهرة المشهورة و ان الغيب عندهم هو نفس الشهادة و لا يعرفهم في المقام احد غير الله و هم قوم لا ينظرون الي شيء الا بنظر الرب و

ص252

لا يحكمون بشيء الا بحكمه و لا يبدلون حكما الا باذنه و اولئك هم سفراء الدين و اركان اليقين و لولا هم لم ينزل الماء من السماء و لا يخرج النبات من الارض رزقي الله مرافقتهم في جنات عدن و من صلح من آبائهم و ذرياتهم بفضلله انه عزيز غفور و لقد اشرنا في غياهب تلك الاشارات ان امر الذي انت اردت لن يخلص الا بنفي الاشارات بل ان الحجاب لكان الطف من ذلك و ان مرات الحقيقة ادق من تلك الزجاجة و ان نفي الاشارة هو شان من الاشارة و انت اليوم لو لم تلق ما في يمينك و الشمال من سبحات الدقايق و اشارات الرقايق لم تقدر ان تسلك الي الله في ارض كتيب الاحمر و ان علي مثل جنابك ذلك الشان صعب مستصعب لان ظلمات كلمات اهل السبحات قد احاطت باطنك و لو كان ان تلك السيئة عن مثلك حسنات للمؤمنين و خيرات للمستوحشين ولكن لما اردت ذلك المسلك الاكبر و الموقف الاعظم اجترحت علي مثل جنابك بذكر الكلمات

لتجذبك نفحات قدس الي ذروة الصفات و يخلصك تلك الاشارات عما ادركت نفسك من اشارات اهل
السبحات و انك حين

ص 253

توجهك بالله رب الارباب تكشف الاشارة و السبحات و العلامات و المقامات و تدخل حين الغفلة منها عرش
الجلال و ان ذلك المقام مع عظم امره و كبر شائه لكان اقرب من لمح البصر و الطف من قرب النظر و ان
ذلك هو الشرف لمن كان بالمنظر الاكبر و اقترب حكم الساعة و انشق القمر و ان الله قد جعل الشرف في علم
ذلك المقام و العمل في حوله كما اشار الصادق في قول نفسه عز ذكره حين سئل عن روية الله في دار الآخرة
فقال بل يروه المؤمنون قبل يوم القيمة قيل فكيف ذلك قال حين قال الست بربكم ثم كشف الغطاء و قال ا و
لست تراه في وقتك هذا و اشار علي في خطبة الطتنجية حيث قال و قوله الحق رايت الله و الفردوس راى العين
و قد اراد روحي فداه من رويته روية تجلية له به في كل حين حيث بين الصادق في قوله عز ذكره في حديث
المشهور العبودية جوهرة كنهها الربوبية الي ان قال موجود في غيبتك و حضرتك و اشار اباه الشهيد روحي
فداه في دعائه يوم العرفة الغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الي
دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك و لا تزال عليها رقيباً
و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيباً و ان ذلك المقام هو منتهي حظ الامكان في نقطة الاقتران

ص 254

حيث تجلي الله للعبد له به في كل الان بما هو من العزة و الجلال و انك يا ايها الناظر الي وجه الجلال عظم امر
الله في نفسك و لاحظ رحمة ربك فيك بان احتياجك في كل شان لكان بمثل احتياجك في بدء وجودك الذي
من قبل لم يكن مذكورا و ان الله تجلي لك بك في كل حين بمثل تجليه في يوم الاول لان احتياج المدد من العبد لم
يزل لن يرفع و ان الله في كل شان يتجلي لكل شان بكل شان بمثل تجليه لهم بهم في يوم الاول بل ان الانسان لو
شاهد سر الحقيقة يشاهد نفسه بل كل شئوناته كخلق يوم الاول و لايري في شان نورا الا نوره و لا حكما الا
بعده و لا بلاء الا بقضائه و لا بدء الا بامضائه بل لو استقام العبد علي ذلك الشان يجرى عليه احكام الربوبية
بمثل ما نزل في حديث القدسي ما زال العبد يتقرب الي بالنوافل حتي احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به
و بصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها ان دعائي اجبته و ان سئلني اعطيته و ان سكت عني ابتدئته و

كذلك كان كل شئونه في السر و العلانية فكان علي حكم ذلك نفسه نفسه و فعله فعله و امره امره و نهيته
نهيته و طاعته طاعته و معصيته معصيته و محبته

ص 255

محبته و كذلك كلما نسب اليه بمثل نسبه بيت الحرام الي الله من دون تشبيه لان المشبه به كان عين المشبه كما
نطق بذلك سر الحديث تجلي لها بما فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله فيا طوي لمن رفعه الله اليه و خلصه
من شئونات نفسه و جريرات ايامه و احفظه علي كرسي توحيده من ان لايري احدا سواه لا يستلذ بشيء من
دون ذكره و لا يستانس باحد دون قرب جواره و لايري عزا الا في رضائه و لا سخطا الا في عقابه و لا روحا الا
في بهائه و لا سكونا الا في ثنائه و انت يا ايها الجليل لتعرف سبل الذكر و الدليل و لا اخاف عليك اذا استانست
في ساحة القدس برب جليل و ان الامر بذلك اللطافة التي لا يحصيها احد الا الله اذ احتجبت عنه باشارة لتبعد
منه ما لا يعلمه احد الا الله كما حين سئل الكميل عن علي عليه السلام اطرده روحي فداه بما سئل عنه لان
المستول عنه هو اقرب اليه منه و من لم ير نور الذي قد احاط سره و علانيته بحيث لم يك نورا سواه فكيف يقدر
ان يري الحقيقة بالحقيقة و يشاهد سر الصمدانية بالنور الازلية و ان ذلك مشهود عند مثل جنابك بمثل هذا
الشمس في نقطة الزوال و لما علم الله ان بعض الناس لمحبتهم بذلك

ص 256

المقام الذي من قام فيه قام بامر الله خلق للناظرين الي وجهه في ازل الازال و المستقرين عنده في كل ان آيات و
علامات التي بها يميز من يشتهه علي انفسهم ذلك المقام بمن هو قائم باليقين في المسجد الحرام لئلا يبعد الناس
من انوار سبحات عزته و يعرف الكل تجليات عز قدرته و لايقول احد لو عرفني الله آياته لكنت من الشاكرين
فاذا ايقنت بذلك الامر انظر بالدليل و اصبر علي آيات الجليل فان سر هذ البحر عميق عميق و حكم ذلك
السر انيق انيق و ان حجاب ذلك الامر دقيق دقيق و ان شئونات ذلك العبد رقيق رقيق و لما اردت في ذلك
المقام بذكر القسطاس و ميزان البيان و حجة الانسان و انا لا اذكر لك حجة الانسان في البيان فاني احببت ان
تحيط بعلم ذلك فانظر الي ما نزلنا في شرح الكوثر لمن اقبل و شكر و اندر كل من استكبر و كفر ولكن اقسامك
بالله ان تنظر الي اشاراتنا بعين المحبة و البصيرة فان حجة ذلك الامر هو الحق و لايقوم به احد الا من شاء الله و

لاتنس ما قدر الله لك فان اليوم انت تعلم ضعفي و تقدر علي كشف ضري و لا اشكو اليك ولكن لما اعلم ماوراء ذلك الامر احب ان تكون كما خلقك الله و انت كن لخلق الله بمثل ما كان الله

ص 257

لك و ابي لاعلم ان تلك الصور العلمية و الشؤون الضديه يجزئك و يشغلك عن الورود علي حكم الربانية و سر الصمدانية و آية الوجدانية في كلمة الرحمانية ولكن اقرء بعض صحايفنا فان بمناجاتك مع الله تجد ما لا يخطر بقلب بشر من قبل و تعرف معارف حقه لا تجربها قلم احد في سلسلة الرعية بمثلها و ان كلما يخطر بقلبك من الشبهات و العرضيات تدفعها بقسطاس الميزان فان الله قد خلق البيان للانسان و لو علم الله شيئا اشرف من الكلام ليجعله بينه و بين رسله فسبحان الله ما تم نعمة و عظم حجته و كبر دعوته يقبل من العباد ما لا يقبل احد سواه و اني انا كنت من قبل بشأن لا اعلم حرفا مما انا عالم به في ذلك اليوم و قد جعل الله الحجة حجة لن يقدر الناس ان يعرضوا عنها الا ان يسلموا و ان ارادوا ان يعرضوا فكأنهم عرضوا مما آمنوا من قبل لان صنع الرب لم يشتهه بشأن الخلق و حجة الكتاب لم يبطل بكذب الناس لان في الله الذي خلق الله آية توحيده في حقيقة كل شيء قال النصارى ثالث ثلاثة و ان بعض الناس اليوم ليكونون بمثلهم في مقام العبادة لانهم يرون معبودا ثم انفسهم ثم وصفا و ان ذلك العمل هو قول النصارى حيث حل اللاهوت في الناسوت

ص 258

و تعالي الله عما يقول الظالمون و ان في تلقاء كل نور لابد من ظلمة ولكن وعد الله في القرآن من بعد بان يحقق الحق بآياته و يبطل عمل المشركين و لو هم كانوا كارهين و اني انا ما حدثت الناس الا بنعمة ربي مما اكرمني الله من الآيات و الدعوات و الخطب و حقايق المعلوم بما قدر الله في وراء الحجب و اني انا ما انكرت حرفا من الدين و ما زدت عنها حرفا و ما قلت الا قال الله في القرآن من قبل اتقوا الله يجعل لكم فرقانا ثم قوله عز ذكره اتقوا الله يعلكم الله و لقد افتري الناس بما اتبعوا اهوائهم و انهم ما يقولون الا كذبا و ان ما انعم الله علي الذي به احتج في الدين للكافرين بائمة العدل من ام القرى و حولها هو اربعة آيات في مقام الآثار فاولها شان الآيات التي اقرء من دون تامل و اكتب من دون سكون قلم بما شاء الله ربي و هو حجة لا يقوم بها احد و لا يقدر ان يوتي بمثلها و لو علم الله باني لم اك في حبه و رضاه ليخلق الله بشرا يقرء بمثل ما انا اقرء من كتاب الله و كفي

بالله علي شهيدا و الثانية شان الدعوات و المناجات مع الله سبحانه الذي لو شاء الله ليجري من قلبي في ستة ساعات اقل من عدة الف من دون

ص 259

فكر و لا سكون قلم و الثالثة شان الخطب التي لم تنطق بها احد غيري و الرابعة شان العلم حيث قد جرى من قلبي من تلك المدة الماضية صحايف معدودة و رسائل مسطورة و كتب محفوظة و ان الشرف في تلك الكلمات لم يك من جهة الكلمات و الاشارات و الاقترانات بل هو من سر الربانيتها و ظهور الصمدانية التي هو اصل كل خير في نفسى و عليه يدور كل امر و كفى ذلك الامر ذلك الدين و كفى بالله على وكيلا و ان ما امرتنى بكشف سر من الامر و لو انى ما اردت تفسير دون حرف الهاء في اول احرف الكتاب ما اذكر في تلك الكلمة لما لم يكفها بحور السموات و الارضين اذا شاء الله ان ينزل تفسيره بيد احد من عباده ولكن اذكر في سر الهاء ببعض تفسير ما اردت و هو ان السر لم يزل لم يكشف و ان كشف لم يك سرا و ان المعرفة في مقام الاسرار كما امر على بن الحسين عليهم السلام بجابر هو في سبعة مراتب كما قال عز ذكره يا جابر ا تدرى ما المعرفة المعرفة اثبات التوحيد اولا ثم معرفة المعانى ثانيا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام رابعا ثم معرفة الاركان خامسا ثم معرفة النقا سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله تعالى قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفذ كلمات ربي و لو جئنا بمثله مددا و تلا ايضا و لو ان ما فى الارض من شجرة من اقلام و البحر يمدده من بعده سبعة ابحر ما نفذت كلمات الله ان الله عزيز حكيم يا جابر اثبات التوحيد و معرفة المعانى اما اثبات التوحيد فمعرفة الله القديم الغايه الذى لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و هو غيب باطن استدركه كما وصف به نفسه و اما المعانى فنحن معانيه و ظاهره فيكم اخترعنا من نوره ذاته و فوض الينا امور عباده فنحن نفعل باذنه ما نشاء و نحن اذا شئنا شاء الله و اذا اردنا اراد الله و نحن احلنا الله عز و جل هذا المحل و اصطفانا من بين عباده و جعلنا حجة فى البلاده فمن انكر شيئا و رده فقد رد على الله جل اسمه و كفر بالله و انبيائه و رسله الحديث و تلك السبعة هى بعينها مراتب الفعل و ظهورات الصنع كما قال عز ذكره لا يكون شيئا فى الارض و لا فى السماء الا بسبعة بمشبية و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و كتاب و من زعم ان الله يقدر بنقص واحده منهن فقد كفر و لقد هلك اكثر الناس من عدم معرفتهم بما فرض الله لهم و حكم بالسنة اوليائه فى مقام الباطن لمن نقص

ص 261

واحدة منهم فقد كفر فاعوذ بالله من مضلات الفتن و اسئل الله بفضله من بواطن السنن و ان السر في البيان اشارة عن معرفة الله سبحانه و انه هو سره كان نفسه لا سواه لان الله كان سره عين علانيته و علانيته عين كينونيته و اوليته عين ةخريته و ابديته عين ازليته لم يعرف سره غيره و لم يك له سر دون ذاته و لا وصف دون جنبه و سبحان الله رب العرش عما يصفون و اما سر المعاني هو ان يعرف ما فصلت من قبل من حكم النقطة في مقام التوحيد و ما يجري باذن الله من ماء ذلك العين ماء الحيوان و هو الغيب الذي قال الله عز ذكره و لا يعلم الغيب الا هو سبحانه و تعالي عما يصفون و ما سر في مقام الابواب هو السر في الولاية الكلية التي قال الله سبحانه هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا و هو السر الظهور و شجرة الكافور و الماء الطهور و البيت المعمور و القمص النور و الذات السازج الغيور و العز الشامخ المشهور الرمز المستتر المستور و النار المقتبس في الطور الذي هو سر الاول و لا الاول سواه و لا يجعل الله الفرق بينهما الا بفرق بينونة الصفة لا العزلة كما قد جعل الله بين الحركة و السكون او بين الكاف و النون و بين الفصل و الوصل

ص 262

و لا يعلم سره الا هو و سبحان الله عما يصفون. و اما سر الامامة هو سر حروف لا اله الا الله في الرقوم المسطرات ثم في الزبر و الآيات ثم في قصبات اللاهوت و عرش الاسماء و الصفات ثم في اجمة الجبروت و كرسي المجد و الملكوت ثم ذكر الجوهريات و الماديات و المفارقات و المتقارنات و المجتمعات و المنقطعات و المتلجلجات و المتلثلات و المكفهرات حيث لا يحيط بعلمها احد غير آل الله الاطهار و آيات التجريد و اركان التوحيد و علامات التمجيد و دلالات التمجيد و سبحان الله بارئهم عما يصفون.

و اما السر في مقام الاركان هو نور المتجلية من شمس جسم فاطمة صلوات الله عليها في حقايق الانبياء.

و اما السر في مقام النقباء هو سر تجلي الانبياء و هم ثلاثون نفسا كانوا في حضور الامام كما صرح بذلك ذلك الحديث فنعم المنزل الطيبه و ما بثلاثين من وحشة و ان معرفتهم و الاقرار بهم فرض و انهم حملة الفيض في الكتوين و التشريع و ان سرهم سر الامام و من يتول اليوم احدا منهم فانه هو من الجاهلين.

و اما السر في مقام النجباء هو من تجلي نور فؤاد النقباء و انهم لو اطلعوا بسر النقباء ليقتلوهم كما صرح بذلك حديث الذي قال عز ذكره لو علم

ص 263

ابوذر ما في قلب سلمان لقتله و ان ذلك السر في كل مراتب السبعة لموجود و مشهود و معقود و لا يحكم الله بتلك الاسرار في تلك الآيات الا بما قبلت انفسهم و ان الله ليجزي الكل بفضله و انه لا اله الا هو ذو فضل عظيم.

و ان السر في تلك المراتب السبعة هو الحقيقة فيها التي فيها التي بها يوحدون الله بارئهم و ان نسبة تجلي الله بكلهم لكان علي حد سواء و ان الفرق هو انه ان الساكنين في لجة البيان يوحدون الله و ليوحدهم بتوحيد نفسه و لا يسبقهم احد من الخلق و لا لهم حجاب دون وجودهم و لا كتاب دون انفسهم و ان الذي يوحد الله في مقام المعاني سبعة مرات البيان و انه و لو لم يشعر بذلك المرات ولكن كان عالما مقامه و هو الناظر الي الله في المرات الثانية و كذلك عباد الذين يوحدون الله في مرآيا خمسة كل يوحدون الله بما هو عليه من الوحدة و الجبروت و العزة و اللاهوت و القدرة و الملكوت و لا يشاهدون مرآيا في حالة التوجه بينهم ولكن الله من ورائهم يعلم مقاماتهم و يشهد عليهم بما اكتسبت ايديهم و ان مثال المثل في ذلك الحكم و لو لم يكن ذلك المقام لا مثل له ولكن اشير بما هو الطف في مقام الجسمانيات و هو انت فاجعل المتجلي صورت

ص 264

الالف القائم و ان في تلقائها مرات ثم في تلقاء المرات مرات الي ان اتصل العدة الي السبعة فهل يحكي مرات السابع الا عن صورة الالف لا و ربك كل يدعون عن الله و يدلون عليه و يحكمون عن عظمتة و يشفقون من سطوته و يحكمون باذنه و يعلمون لامره و يشفقون باذنه و ان الفرق هو ان الذي يحكي في المرات السابع هو شبه بالنسبة عما يحكي في المرات السادس و بذلك يتفاضل البعض علي البعض و ليس الشرف في الاعمال الطيبات و الشئون الحسان لانها مقام اثر الفعل و ان مقام ذات العبد هو ما اشترت لك في سلسلة السبعة و هو يجري في سلسلة الثمانية من عالم الامر الي عالم الخلق و ان كليات العوالم هي منحصرة بتلك الثمانية لان اول تعين كاف الاول هو مقام محمدية هو جنة الازلية التي داخلها بالتجلي لم يخرج و خارجها لم يدخل ثم ان تلك الجنة نصيب آل الله الذين هم ائمة العدل و لا نصيب لاحد من الخلق فيها و الثانية مقام توحيد الانبياء و الثالثة

مقام توحيد الانس و الرابعة مقام توحيد الجن و الخامسة مقام توحيد الملك و السادسة مقام توحيد الحيوان و ان في ذلك المقام ان النملة تزعم ان الله زبانتين كما ان الانسان يزعم

ص 265

ان له علم و قدرة و كذلك كل الصفات و الاسماء و كما ان الناس يبطل توحيد النملة فمن كان واقفا في رتبة فوفه يبطل توحيدده و السابعة مقام توحيد النبات و الثامنة مقام توحيد الجماد و ان تلك الرتبة تظهر ما في فوقها الا ما في علانيتها و ليس لها توحيد دون كينونيتها التي هي كانت علانيتها و ان ما خلق الله من جنان الثمانية للمحبين هي تلك المراتب المشيرة يري السالك في ارض الرفوف كل مقامه و يشاهد نعيم الآخرة التي تذوت من ثمرة سر الحقيقة في الدنيا في مقامه كانه هو في ارض الفردوس الجلال او في ظلال مكفهرات افريدوس الجمال و ان مثل جنابك يعرف الاشارات و لاحاجة في البيان بذكر الدلالات و الآيات و العلامات و المقامات لان امر الله في كل شي هو اقرب من لمح البصر و بداء الله علي كل شيء هو بالمنظر الاكبر و اني انا ما اردت في ذكر تلك الكلمات الا لاطهار الشئون لاهل السبحات و ان بمثل جنابك اجل مقاما من ان تنظر اليها او تذكر فيها حكم الاختلافات و اذا اطلعت بما لم يك عندك من المحكمات فاعف عن نفسك فان عين ذلك الماء تجرى باذن الله رب الاسماء و الصفات و استغفر الله ربي ثم اسئل من جنابك العفو عما اجري القلم في ذكر الاشارات في غياهب تلك

ص 266

الكلمات لان شاهد العبد هو عنصر التراب و لايليق لساحة من كان ذا الاسماء و الصفات تلك الاشارات و سبحان الله ربك رب العرش عما يصفون و لما كان الامر مستورا في الكلمات و ان السبحات في عالم الدلالات لا تنكشف الا بذكر المقامات اذكر ذكرا في ذلك المقام لو وصلت لتشاهد الانوار في حقيقة الاسرار و هو ان العبد اذا وصل الي مقام حقيقة الذي هو مقام ظهور معرفة الله له به يشاهد الكل علي ما هو عليه و لايري في طلعة الكثرات الاتجلي وحدة الذات و ان ذلك المقام هو مسجدك الاقصي و جنتك الاعلي و مقام حبك و حبيبك و مقام اتحاد قولك و قول فعل الله في سرک و مقام بقائك بالله و مقام بك ظهر كل صفاتك و اسمائك و تجلياتك مما كان في تحت رتبة ذاتك و مقام وجودك بالله و فنائك في الله و مقام طوافك حول ذاتك بسبعة مراتب فعلك و مقام تجليك في مقام رمي جمراتك من اشاراتك و مقاماتك و دلالاتك و علاماتك و

آياتك و مقام الذي بك ظهر ما ظهر في ربتك و بطن ما بطن في سرک و طلع ما طلع في حقيقتك و لاح ما لاح في ذاتيتك و اشرق ما اشرق في نفسانيتك و اعظم ما اجل

ص 267

في انيتك و افاق ما افاق في مقام جسمانيتك حيث لا يواربها الحجب و لا يعادلها آيات الصحف و هو اول نور الذي تجلي الله لك بك و في كل ان انه يتجلي لك بك بذلك النور فاذا شاهدت شجرة الطور في تلقاء بيت المعمور و ان تلك الاشارات نصيب اهل الفتور لمن لم ير الحق في الظلمات الديجور و الا بمثل جنابك تري كل الكلمات كلمة واحدة و كل الاختلافات هندسة معينة و كل الاشارات دلالة واحدة و كل الآيات مراة صافية التي تحكي عن وحدة الذات و تصرح باللاهوتية علي عرش الاسماء و الصفات و ان علي مثل جنابك لاتشبهه الدلالات لان امر الله في كل شيء واحد و حكم الله لكل شئى بالغ و ان الذين تحجبون انفسهم عن عرفان الجلال في سر المال ليوقنون بامر الله و يمجّدونه ظلما لما اكتسب ايديهم من قبل و ان علي جنابك لا يخفي عما وقع من قبل و ان الي الله المشتكي ثم الي محمد المصطفي و اليه يرجع حكم الآخرة و الاولي و انه هو بالمنظر الاعلي و الناطق عن رب العلي ما كذب الفواد ما راي افتمارونه علي ما يرى و ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحى و لقد كشفت عن وجه السر حكم الستر اشارات الامر و ان ذلك بالحقيقة هو سر علي سر حيث ان اليوم لا يرفعه الا

ص 268

الستر و لا يفيد الا الكشف و علي الله اتكل و اقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولينا عليه توكلت و عليه فليتوكل المؤمنون و ان ما فسرت من تفسير الهاء حرف هو ذكر من ثناء شجرة البهاء حيث يعرف اهل القضاء بحكم البداء في ركن الحمراء و انه هو سر الانشاء لان عنصر النار في عالم الابداع لن يوجد الا بعنصر التراب لان من دون الله لم يك شيئا قائما بذاته الا و هو مركب فلما ثبت حكم الاثنييه يثبت حكم الربط لان الشيء لم يك شيئا الا بوجوده الذي هو جهة التجلي فيه و بانيتها التي هي جهة القبول و بالربط الذي يحصل بين الاقتران و تلك المراتب الثلاثة هي رتبة التثليث في اول اسم اختار الله لنفسه و من هذا اخذت النصرى شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت و تعالي الله عما يعرف اهل الناسوت من تغنيات طيور العماء علي اغصان شجرة اللاهوت و ان ذلك حكم مثلث الكيفوفيه في اسم الولاية الازلية المتشعشه المتقدسة التي يشير

في كل حين الي صدره و يقول باذن الله هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا و ان اسماء تلك الثلاثة في بدء الفعل هي المشية و الارادة

ص 269

و القدر الذي يعبر اهل البيان عند التبيان بالانشاء و الابداع و الاختراع و الاحداث و الانجعال و لايمكن ان يوجد شيء الا بالعناصر المشيرة و لو كان الامر في النفس المشية لان وجود الامكان لايمكن الا بزوجين اثنين و لما ثبت ذكر الاثينية يتصل ذكر الشئون الي ما لانهاية بما لا نهاية لها و ان عنصر التراب الذي عبر في رتبة المشية هو كان من جنس عالمها الذي هو كان نفس قبول نار اليجاد من بعد هؤلاء الانوجاد و ماء المداد و ان علي ذلك المثال قد خلق الله كل شيء و حكم في كل عالم علي طبق ذلك المثال انظر الي الارادة التي هي حواء آدم الاولي و عرش التي عليها استوت المشية بشأن الرحمن كيف قد خلقه الله باركان اربعة ركن منها رتبة القضاء و هو النار و ظهور علة الاولي و ان لونه البيضاء لصرف بساطة من شئون الكثرات و الدلالات و العلامات و ان منه ابيضت ما كان في اجمة اللاهوت من ماء غير آسن من ماء انهار الرضوان و وجدت كلمة التسبيح في عالم الجبروت و بازائه يرفع و ينزل كل بياض بما كان في اجمة الملك ثم الملكوت ثم الناسوت و ان شئون ذلك الركن لايحيط بما علم احد من الخلق منها بيت الله الحرام و منها شهر الله الحرام و منها ذكر تسبيح

ص 270

علي ارض المشعر و المقام و منها فرض ركن التوحيد بكلمة لا اله الا الله حيث من لم يقل بلي في المشهد الاولي لم يوجد و ان بمثل جنابك ذي نظر يعرف شئونات ذلك الركن حيث لايحيط بما احد الا من شاء الله انه لا اله الا هو ذو من عظيم و ركن منها رتبة الاذن و هو عنصر الهواء و ظهور علة المادية و ان لونه الصفراء لما تعين و منه اصفرت الصفرة في كل شيء و بنوره يرزق الله كل شيء لان ركن الاول الذي هو علة الفاعلية علة الحيات حيث قال الله عز ذكره هو الذي خلقكم ثم الذي رزقكم ثم يميئكم ثم يحييكم و ان حامل ذلك الركن هو العلي و لذا ظهرت لون الصفرة في وجهه حين وفاته و ان ذلك دليل ليوم بدئه لان الختم بعينه هو البدء عند اهل البيان و من يلعن الشمس و القمر بحسبان و ذلك رتبة التوحيد و ركن تلقاء ركن اليماني و له شئون في الامثلة المحدودة و الهندسة الموجودة و العلامات المعدودة و المعلومات المفقودة و ان الناظر الي وجه الجلال ليوقن

بشئونات ذلك الركن كما شاء الله انه ذو من قديم و ركن منها رتبة الاجل و هو عنصر الماء و ظهور علة الصورية و القبة الاولي الازلية و الورقة الثالثة من شجرة الهية التي ما هي لشرقية و لا غربية و ان لونه الاخضر

ص271

و منه اخضرت الخضرة في كل شيء و به يميت الله كل الاشياء في المشهد الثالث و هو ركن الاسفل الاعلي من عرش و ظهور ذكره في رتبة الخلق كلمة التهليل و لذا ظهرت الكثرات في ذلك الرتبة و كثرة الاحرف في ذكر لا اله الا الله و له شئون ما لا نهاية بما لانهايه لها حيث يشهد الناظر الي الله بكل ما شاء الرحمن في ذلك الركن و لو اراد ذو فراسة حق بان يطابق ما قضي من الائمة باحرف لا اله الا الله ليقدر بذلك و ان ذلك ما كان علينا بعزير اذا شاء الله و اذن و ما انا الا عبد منيب و ركن منها رتبة الكتاب و هو عنصر التراب و ظهور علة الغائية في عالم الاسماء و الصفات و ان لونه الاحمر و منه احمره الحمرة في كل شيء و ذوت الهندسة في سر كل شيء و عينت القدر في حكم كل شيء و ان به يحيي الارض بعد موتها و يشرق الارض بنور ربها و ان يومئذ يحدث الناس اخبارها بان ربك اوحى لها و ان به يحيي الله في مشهد ذر الرابع افئدة المتغيره و القلوب المتعينه و النفوس الميتة و الاجساد الخبيثة و يجعلها حيوانا بمثل افئدة المستقرة و القلوب الثابتة و النفوس الطيبة و الاجساد الظاهرة و ان اليوم اراد الله ذلك الامر للناس لان ركن الغائية التي هي ثمرة

ص272

الابداع و سر الاختراع و ظهور علل الثلاثة في الانشاء قد ظهر بمثل بعض شئون اركان الثلاثة و بالحجج العلمية الكبرى و الشئونات القدسية العظمي حيث يعرف من كان طينة طينة الانسان بان تلك الشئون لم يك من صنع الانسان الا باذن الرحمن لان الذي يتكلم بكلمة و يقول لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثلها لن يستطيعوا و لن يقدروا ليس امر سهل و لا كلمة خفيفة لان حروف الهجائية كانت بيد الكل و انهم كيف لم يقدروا و ان يقدروا فكيف لم ياتوا لا و ربك رب السموات و الارض لو اجتمع من علي الارض من سلسلة الرعية كلهم لن يقدروا ان ياتوا بآية مثل ما انني انا اقرء و اكتب و ان ذلك مشهود عند كل ذي عدل بان صفة الخلق يمكن فيه العمل و ان صنع الرب بنفسه يميز عن بين صنع الخلق و لن يقدر الناس اليوم ان يعدلوا في تلك الحجة حرفا الا و يرد القول عليهم بمثله في القرآن حتى يثبت الحق بامر الله و لو كره المشركون و ان الله سبحانه من لطيف صنعه و

عظيم احسانه قد اظهر سر ذلك الركن المكنون في الاعجميين لثلا يصعب علي احد الاقرار به و بامر به بانه
عبدالله مصدقا لما كان الكتاب و السنة حق الحرف بالحرف و قد بين الله ذلك الامر

ص 273

من عند نفس لم يخطر بقلب احد انه كان من اولي العلم و اولي الآيات المحكمات و البيئات البالغات و امتحن
الله به نفوس المؤمنين كما وقع ما وقع بعد ما بلغ ما بلغ و انهم ليقومون علي طاعتهم في دين الله بمثل الجبال و
ان بذلك الامر يسعد من يسعد في ذر الاول و يشقي من يشقي في ذر الرابع و ان بحكم ما نزلت الاخبار من
معادن الاسرار لابد في غيبة الحجة عليه السلام بفتنة دهماء صماء عمياء صيلم مظلم جهنم ليخلص من خلق
من طينة الانوار و يشقي من غير طينة بحكم الاشرار كما صرح بذلك تلك آية المقدسة من القرآن احسب الناس
ان يتذكروا ان يقولوا آمنة و هم لا يفتنون و قال الامام عز ذكره و الله لتكسرن كسر الزجاج و ان الزجاج يعاد
فيعود كما كان و الله لتكسرن كسر الفخار و ان الفخار لا يعود كما كان و الله ليميزن و الله ليغربلن كما يغربل
الزوال من القمح ثم قول الصادق عز قدسه ان لصاحب هذا الامر غيبة فالتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد ثم
قوله عز ثنائه لمنصور يا منصور ان هذا الامر لا ياتيكم الا بعد ياس لا و الله حتي يميزوا لا و الله حتي تمحصوا لا
و الله حتي يشقي من يشقي و يسعد من يسعد كما نطق

ص 274

به الاخبار يمحص الناس حتي يخرج تسعة اعشار منهم كما قال عز ذكره ما يكون ذلك حتي يميزوا و يمحصوا و
حتي لا يبقي منكم الا اقل ثم صغر كفه و لا شك ان الفتنة لم يظهر حتي يلعن الناس بعضهم بعضا و يتبرء الناس
بعضهم من بعض كما صرح بذلك قوله عز شانته و لا يكون امر الذي تنظرون حتي يتبرء بعضكم من بعض و
يتفل بعضكم في وجوه بعض و حتي يلعن بعضكم بعضا و حتي يسمي بعضكم كذابين صدق الله و اوليائه
اشكوا حزني و بثي الي الله و انا بري من المشركين و لا شك ان في تلك الفتنة امر الله اوضح من الشمس في
وسط الزوال و الا لم يك حجة الله بالغه علي العباد و ان بكل دليل يثبت الناس بوجود الائمة يثبت بوجود سفير
من الحجة الذي كان في يديه حجة من مولاه حيث لن يقدر احد ان يأتي بمثله و لا ريب ان في غيبة الكبرى من
ادعي الروية بحكم البابية فبطل دعواه كما نطق بذلك ذلك التوقيع المنيع من ذلك القدوس الرفيع الذي لاح

و طلع من ناحية المشرقة الي باب الرابع من ابواب الاربعة علي بن محمد السميري قدس الله تربته قال عز ذكره
يا علي بن محمد السميري اسمع اعظم الله

ص 275

اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين ستة ايام فاجمع امرك و لاتوص الي احد يقوم مقامك بعد وفاتك
فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالي ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلا
الارض جورا و سيأتي من شيعتي من يدعي المشاهدة الا من ادعي المشاهدة قبل خروج السفياي و الصيحة فهو
كذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم ولكن لا شك ان له روعي فداه نقباء في الارض و نجباء
في الحكم ولكن بدليل الحكمة و ابطال الفرجه و الفرار عن الطفره لابد ان يكون رجوع هؤلاء المقربين الي نفس
واحدة و انه كان حامل فيض الكلية و الاحكام الجزئية و الشؤون القدسية و الامورات الجديدة الفرعية و ان
اليوم لاشك ان بعض العلماء يدعون ذلك المقام و لاريب ان العالم لم يترك الفاضل حين اطلع بفضله و لا شبهة
في ذلك بان في كل زمان يكون احد كان افضل من كل و ان بدليل الذي تبطل الفرجه في التوحيد فابطل تبعية
الادبي ما لم تكن عرفت اعلي و الا لا شك لم يخلو

ص 276

الارض من سفير قائم بامر الله الذي يرجع اليه العالي و يلحق به التالي و كان قسطاس عدل بحيث يقدر ان يجيب
علماء الارض كلهم اذا شاء و يبطل عمل المفرطين و اذا نزل في الدين شبهة ليقدر يرفعه بدلايل محكمة و براهين
متقنة و آيات محكمة و علامات ثابتة حتي لا يحتاج الناس بشيء و لا يشكون في شيء و ان العلماء الذين امر
الامام باتباعه و الاخذ عنهم و جعل جحدهم جحد الله و طاعتهم طاعة الله فأؤلك علي حق اذا اتبعوا ذلك
النفس الواحد لان الحق الخالص لم يظهر في حين الاحتجاج الا نفس واحدة و ان السر في الحقيقة كان كذلك
كما ذهب الحكماء في مبدء التجرد بان من الواحد لا يصدر الا الواحد و ان ذلك بدليل الحكمة التي بها يثبت
الحق بالحق و يبطل الباطل بالحق مشهود عند مثل جنابك و لا حاجة بذكر الاستدلال و لا الدليل علي نفي
الاستقلال و ان بمثل جنابك ذو الدلائل من اهل الحكم و الجدال لتعرف الي ما قصدت في ذكر تلك الاشارات
الا حكم الله في عالم الاسماء و الصفات و لعمرك لوا يقنت بسر

ص 277

الجلال و شاهدت احكام يوم المال و اعرضت عن طلب القيل و القال و اطلعت بما جري علي القضاء من ذي الجلال و الجمال لتنفس في حقي بمثل تنفس الصعداء و تبكى في رضاء الله لمن سجن في البيت من غير ذنب و لا جدال و لا بذكر ما اعطاه الله في يوم المال رب لو اني صبرت في تلقاء مدين عزتك لكان من عجزتي ولكن بمثلك مقتدرا لما صبرت اسكنني فعلك و حكمك لا و عزتك اني مع عجزتي لو لا اشاهد فعلك لا اصبر و لا قدرة لي فيه ولكن لما علمت بان الدهر قد قضى لمثل كافر بك بجنة الدنيا و لمثل مؤمن بك بشقين تمر احلي ما اريد الا رضاك و لا ادري العز الا في ثنائك بالليل و النهار و لا الذل الا في عصيانك اذا مددت القضاء فبك ارضي يا الهي عن سواك و لا اردت شيئا الا ما اردت لي و ان علمك برضاك في ذكري لك احب الي من ملك الآخرة و الاولي و انك لتعلم باني في كل شان خائف من عدلك و كيف لا اخاف و انك لو اردت ان تعذبني بكل نقماتك سرمد الابد بدوام ذاتك لكنك مستحقا في حسناتي و انك كنت محمودا في فعلك و مطاعا في امرك و سلطانا في ملك

ص 278

لان توحيدك لك لديك اعظم ذنب لانه قد عين من وجودي و كفي بذنبي وجودي في تلقاء طلعتك و جلال كينونيتك و جمال ذاتيتك و بهاء صمدانيتك و ثناء نفسانيتك و قدرة انيتك و احاطة رحمانيتك و عدل وحدانيتك و فضل جباريتك فسبحانك سبحانك اعترف بذنبي بمثل ما انت احاط علمك و استغفرک و اتوب اليك انك انت الجواد الرحيم فاذا عرفت ما اقررت بين يدي الله لتوقن بان الناس كلهم قد كذبوا علي من حيث يحسبون انهم مهتدون فاذا ادعي اليوم احد بحكم دون حكم القرآن او ببيان من غير سبل اهل البيان فليس لاحد ان يقول هذا انسان ولكن علي الكل فرض ان يختاروا لانفسهم ما اختاره الله لهم و نطق بحكمه من قبل ان يظهره الله في العيان علي عليه السلام في خطبة المخزون ثم في الخطبة العجماء بالاشارات الغريبة و التلويحات الجميلة و ان الانسان لو انصف بين يدي الله لم يحتج بذكر البرهان و الدليل لان الذي جاء بامر الجليل لو بدل حكما فرض عليه بذكر الدليل و لما كان مصدقا مما كان الكل عليه من فرقة الحقه فليس عليه شيء و علي الكل حق ان ياخذوا

ص 279

طرق علمهم من شجرة التي تنطق في صدره بان علم الناس اليوم كل الاختلافات ثابتة و كل التعارضات جامعة ولكن من علمه الله من عنده علم البيان لم يجر في حكم علمه ما يجري الحكم في علوم الكل و ان ذلك بيان الاستدلال لناظرين الي عرش القدس و الجلال و ان بحال جنابك اليوم لاتنفع تلك الدلائل الا اذا تفني من حول قلبك سبل الاستدلال لمن جامع الوسائل لان شئون العلمية لانهاية لها و ان طرق الاستدلال لا غاية لها ذلك في شأن اذا جعلت القسطاس في صور العلمية ولكن اذا جعل القسطاس سرالربانية و ظهورالصمدانية و آيات الشعشعانية اللامعة التي لاحت عن صبح الازل كشف لك الحجب و لا يمنعك شيء عن الصحف و اني انا في تلك الكلمات ما اردت لجبابك الا بكشف السبحات لتستقر كجذبات القدس و نفحات العدل الي ذروة الفضل و الصفات و لما ذكرت من قبل في غياهب الاشارات بتفسير حرف الاول من كتاب جنابك اذكر شانا من صور علم البيان بان حرف الهاء هو روح الحرف و غاية ذكر العبد للمحبوب و انه هو حرف اكسير الاحمر في الحروف لتخليص كل الكلمات و الدلالات و العلامات و الاشارات ص 280

و ان به يثبت التوحيد و يفني حكم الكثير و ان اولي الالباب لما لايعلم ما هنالك الا بما هيها ليستدلون بذلك الحرف في كل العوالم و هو تمام عدة كلمة التي ما نزل الله في القرآن اخف منها و انه هو بعينها في عالم الظهور و تمام البطون هي تلك الكلمة لان اصل الحروف هو النقطة و ان النقطة لما فصلت صارت الفا و ان الالف لما خضع لربه صار حرف الباء بعينها و لذا وجدت النقطة في تحتها و ان تلك الكلمة لم تك الا الفا في بين البائين و هو اشارة بامر الله في بين الاسمين و اذا لاحظ ذو لحظة في حقيقة تلك الكلمة ليعرف ما لايجتر به علم احد و لذا ما جعل الله لتلك الكلمة بمثل الكلمات نصف و ثلث و ربع لانها مظهر نور الصمدانية لم يخرج منه شيء و ان الله قد فرض الخمس لحكمة و لعزة عدة تلك الكلمه قد نسبها الي نفسه و قد خلق الله في تلك الكلمة امورا لايحيط بها احد الا من شاءالله و منها ما جعل الحرفين في تلك الكلمة من احرف الظلمانية لئلا تشتبه علي الناس حكم التوحيد الا في حكم الالف في مقام الوحدة و انه هو من احرف النورانية فسبحان الله ما اعظم قدرته و اكبر حجته و انك اذا فتحت باب علم

ص 281

الحروف في تلك الكلمة لتجد من انوار سماء اللاهوت و تجليات عرش الجبروت و نفحات سماء الملك و الملكوت ما لايحيط به علم الحدود لان الروح في الالفاظ هو بمثل روح في الاجساد و ان بينهما مناسبة ذاتية اذا لاحظت

في الجوهريات و العرضيات و قطع محض اذا وصفت الله رب الاسماء و الصفات لان الاسم مراتب ما لا نهاية و ان مسمي كل شيء هو في رتبته انظر الي روح آل الله و اجسامهم ثم انظر الي كلماتهم و لو كان كلمة عدل هذه كل يقولون بها ولكن اذا قال الله عز ذكره هو عدل الذي كان مبدء وجود العدل في المشية و اذا نزل من ملاء الاعلي يدل علي المسماة و لذا قد ورد في الشريعة بما لايمسه الا المطهرون و لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثل سورة العدل هذه لم يقدرها لان الذي هم ياتون من حرف العين و الدال و اللام هو جسده كان في رتبتهم و ان روحه معدوم عند عدل الذي ابدع الله لنفسه و كذلك حكم عدل الذي نطق به رسول الله لان روحه كان من روحه و لفظه كان من جسده و لو اجتمع الكل علي ان يتكلموا بمثل كلمة التي كلم بها رسول الله لم يقدرها لان روحه كان في مقامه و جسده بمثله و ان

ص282

اكثر الناس لا يعرفون و لا يقدرن و كذلك الحكم في كل سلسلة الثمانية لان كلمة عدل التي تكلم بها الابواب هي روحه و جسده كان في مقامهم و لم يصل جسده و لا روحه بكلمة التي ينطق بها من كان في عالم المعاني و كذلك من كان في عالم المعاني بالنسبة الي من نطق في بيان عن الرحمن و انت انظر الي كل الحروف بمثل ما تنظر الي الناس و تعرف كلمات الائمة و الاركان و النقباء و النجباء بمثل ما ارشحت من يم الجلال علي تلك الاشارات من طمطم يم الجلال و ان بعلم تلك الرتبة يعرف الانسان معجزه القرآن و سبل اهل البيان و التبيان من اهل العيان و ان اكثر الناس في علم ذلك المقام اموات حيث يعرفون و يسمعون كل الكلمات بالصور المشاكل و ان ذلك شرك محض في مذهب آل الله لان الله قال اني انا و هو يدل علي ازليته و ان تلك الكلمة في الحروف انية ازل الحروف و لا يشابهه شيء في السموات و لا في الارض و كل من قال تلك الكلمة لم يصل الي ساحة ما قال الله لان الالفاظ بمثل الاجساد كما ان في الناس لا يمكن ان يكون احد مثل جسم الامام عليه السلام لا يمكن ان يكون حرفا مثل حروف

ص283

التي نطقوا آل الله في البيان و لو كان الصور يشابه في الاشكال ولكن هو بمثل ما القيت عليك كل علي صورة انسان ولكن ان الامام هو الصورة الانزعية و النور الالهية التي يدعوا من ذاتها الي ذاتها و يصرح باللاهوتية و ينطق عن الجبروتيه و كذلك الحكم في الحروف فو ربك رب السموات و الارض لو اجتمع الكل علي ان ياتوا

بمثل الف ما ات علي عليه السلام في الحروف لن يقدرُوا بل لا وجود للالف الذي ياتون الناس في ساحة وجود الفه و كذلك انت تعرف كل الاعمال و الشئون و الاحرف و الاشارات في سلسلة الثمانية و ان اليوم لو اجتمع الناس ان ياتوا بمثل حرف مما كتبت في ذلك اللوح لم يستطيعوا لان الذي هو ياتي روحه و جسده كان في مقامه و ان الذي ابني نطقه كان روحه و جسده في مقام من ايده الله بفضله و ان بعلم ذلك التفضيل يعرف الشاهد عظمة كلمات آل الله و شيعتهم بانها كانت بمثل اجسادهم لم يشابه كل الخلق و لم يعادل كل الذكر فسبحان الله رب العرش عما يصف القائلون و انه هو فوق ما يعرف العارفون و غني عما كان الناس يعملون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

تفسير سر هاء (هو)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 284

الحمد لله الذي تقدس بقدس كينونيته عن عرفان اعلي مجردات اللاهوت و من يشابهها و الحمد لله الذي تعالي بعلو ذاتيته عن تبيان اعلي شوامخ الموجودات و من يقارنها و الحمد لله الذي تفرد بتفرد نفسانيته عن ذكر الامكان و ما يوجد بالابداع في اجمة الجبروت و من يعادلها و الحمد لله الذي تكبر بتكبر انيته عن حكم العيان في الكينونيات الممكنات و من يشابه حكمه فيها بما من دون ذكر يساوقها فسبحانه و تعالي قد خلق المشية لا من شيء بوجود الممكنات ثم الاراده لتعين الجوهريات ثم القدر لهندسة الماديات ثم القضاء لحكم البداء في الكينونيات ثم الاجل لحدود الماهيات ثم الاذن لظهور الكليات و الجزئيات فى عالم الاسماء و الصفات ثم الكتاب ليحصي كل ما احاط علمه فى صقع الامكان فتعالي الذى خلق النقطة و جعل طراز الواح الابداع و الاختراع التي قدرت ما فصلت و قضت ما اجلت و اذنت ما احكمت و تلجلجت ما تثلثت ثم بما استنطقت ما استنطقت و استبشرت و استرفعت ما استرفعت و استعالت ما استعالت و استبان

ص 285

ما استبان و استفادت ما استفادت و استقارنت ما استقارنت و استفارقت ما استفارقت و استرادفت ما استفادفت و استفادست ما استفادست و استكبرت ما استكبرت و استعظمت ما استعظمت و استلجلجت ما استلجلجت و استشهقت ما استشهقت و استصعقت ما استصعقت و استخلصت ما استخلصت و استصيصيت ما استصيصيت و استبلبلت ما استبلبلت و قالت ان الاشارات في جوهريات اللاهوتيات منقطة الكينونيات عن الاستدلال و ان الدلالات في ماديات الجبروتيات ممتعة الذاتيات عن الاستقلال و المستصيصيات بنفسها شاهدة بالانقطاع عن عرفان النفسانيات و ان الشقشقيات بنفسها شاهدة بالامتناع عن ذكر بيان الانيات فتعالي الله موجدتها حيث لا يوصف بالالين و لا ينعت بالكيف و لا يشير بالغير و لن يعبد بالكنه اذ ذاتيته بنفس الازلية مقطعة المتفرقات عن الاقتران و ان انيته بنفس الصمدية ممتعة المتفرقات عن الاقتران و ان نفسانية الاحدية بنفس القيومية مفرقة الجوهريات عن الاشتقاق و ان انية الهوية بنفس الازلية مسددة الماديات عن الاستنطاق فسبحان الله موجد الخلق عن ذكر

ص 286

ما فتق بين الاجواء و ما ذكر بالثناء و السناء ثم القضاء و الامضاء ثم البداء و العماء من كل اهل الانشاء اذ انه كما هو هو لن يعرفه الا هو و لا يقدر احد ان يثني محمدا و آل الله بين يديه بما هو قدر و احصي في شأنهم انه هو الكبير المتعال.

و بعد لما فصلت في تفسير الهاء ما شاء الله ربي في نسخة الاولي فانا ذا اريد ان افسر في سره ببعض ما فسرت في علانيته ليكون نورا بعد نور لمن استقر علي بساط الظهور و اراد ان يشرب ماء الظهور عن حكم يمين شجرة الطور فانا لله و انا الي ربنا لمنقلبون و لقد ذكرت في اشارات القبل بان الامر في الحقيقة لو لم يكن تامة في بطونها من الحكيم الذي لا يعزب من علمه شيء و لا يعجزه بدع شيء عن شيء و لو كان قادرا و ان العجب من ذوى الالباب هو ان امر الذي لا يمكن ان يصدر من احد الا بامر الله ربما انهم يظنون بغاية الرياضة و جذبات الممكنة و قوة الحافظة و مشاهدة كتب المنزلة و ما كان ذلك الا لبعده المتفرس و ظن المتفطن في اشارات العلوم و الا في حكم الآيات و الدعوات و الخطب لا يخاطر بباله ذلك الظن هو اثم

ص 287

عظيم لان العقل يكابر حد في مقابلة ابناء جنسه بان شأن الآيات لو كان يمكن ان يصدر من احد بغير اذن الله و امره فلا بد من يوم البعثة الي يومك هذا جاء احد بتلك الكلمات و ان يثبت فيها صنع البشر فكيف يثبت حكم القرآن حجة الاكبر و ان ذلك من محارِب اهل الجدل و الا بمثلك اهل الحال لتري بالذي يدعي امر الله و حكمه ثم آياته و امره لو كان علي غير رضاء الله فعلي الله حق ان يظهر بشرا بمثل حجته لان الله حي قادر عليم و انه هو حافظ دينه و حكمه و اذا لم يكن لا شك ان الامر يثبت بعلم الله و قدرته من دون عجز الخلق و هندستهم و ان تلك الحجة لو شاء الله ليظهرها ما احب ان اذكر لك في ذلك الكتاب الا بقرائتي بين طلعتك اذا ارفع الله الخوف و الحجاب لتعلم بالعيان بان حجة الانسان لم يك الا من الرحمن بشأن البيان و لقد ذكرت من قبل في بيان الكوثر عند ميزان القسطاس رشحا **خفيفا** لاظهار ما خلق الله في الكيان الي العيان فو ربك رب السموات و الارض لو اتل آيات الله او انزل في الكتاب لا قرب لدي من افضل حكم العلم بين

ص 288

الناس ولكن أكثر الناس لا يشكرون فيا ايها الانسان ان هذا الامر لا يشتبه علي احد و لا يقدر ان يفر منه احد لان بتلك الحجة ما جاء الا محمد رسول الله و ان كل الدليل في كل مقام يثبت بتلك الحجة من الله و لا يمكن لاحد ان يقول فيه حرفا الا ان اراد ان يكفر بربه لان الذي يتكلم بكلمة و ان من علي الارض كلهم لو اجتمعوا لم يقدروا ان ياتوا بمثله ليس صنع الخلق بل هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين يدعون من دونه عظم امر الله فان حجة ذلك الامر هو كان بمثل اعظم حجة رسول الله و ان بتلك الحجة ابطل الله عمل اهل القري و العلماء الذين يدلون الحق بالباطل و ان جنابك اليوم لو تنظر بطرف الحقيقة لترى الذين يفسدون علي تلك الارض بغير حق في النار نقرء عليهم آية القهار لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم لان الذين هم ارتكبه من قبل كان ادني عملا عند الله من عمل فرعون و اعراب الجاهلية لانه لما اراد ان يجحد حجة ربه اتي بشيء من السحر و ان الاعراب في صدر الاسلام اتوا بقصائد حول البيت و انهم يجحدون امر الله من حيث

ص 289

يجسبون انهم مهتدون قتلهم الله بنس ما اكتسبت ايديهم و ساء ما هم يفعلون فيا ايها الانسان فكيف اكشف القناع عن رأس ذلك الامر و انه الامر في العظمة مثل ركن النبوة و له الحجة في البيان بمثل ما نزل الله لمحمد في القرآن و لا تصغر امر الله و لا تشك في قدرة الله و لا تتبع صور العلمية ليضلك عن سبيل الله فاني و لعمرك ما قرئت حرفا من ذلك العلم العيان و لا اعلم اليوم حرفا من قواعد اهل البيان و ما كان عندي من قبل كتب علم حتي استحفظ الكلمات و لا لي سبب في هذا العطاء من الرحمن الا فضل الله و جوده و ان اليوم لو يسئل مثل جنابك عني من شئونات العلمية المسطورة في الكتب فو ربك لا اعلم بل و لا الصفر و لا النحو و بذلك افتخر و به احتج الله يوم القيمة علي الكل لان الذي يؤيد بفضل الله احق من ان يتبع عن الذين لا يقدر ان يعرفوا حكمه و اشاراته و ان علي مثل جنابك فرض ان تطلع بقسطاس البيان و توقن بحجة الرحمن و تلاحظ في ذلك البيان بنور العيان سر الاكوان و الاعيان و لو ان اليوم اني في خوف من الشيطان و اخويه ولكن فو ربك رب السموات و الارض لو اجتمع الكل بكل صيغتهم علي

ص 290

جحدي فليس لدي و ما اري الا بمثل سواد عين نملة ميتة حيث لم يك في وجود اصغر منه في ذكر الموجود لان الحجة في يدي بمثل هذه الشمس في رابعة النهار شعشعانية لامعة بلي ان قرء احد و لو كان من اهل الكفر آية علي الفطرة فحينئذ ينكسر ظهري و ان ذلك امر ممتنع قد ذكرته لافك النفوس و مكنسه القلوب مثل قوله عز ذكره فادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين و ان ذلك البيان من مثلي لا ينبغي لما ما حان وقته ولكني لما اراك من الذين تريدون الدين الخالص قد ارشحت من ذلك الطمطمم الداخر رشحا لما اراد ان يطفح مني و لو ان خوفي علي تلك الارض مشهود عند جنابك ولكن لما كان رجائي من الله اكثر من خوفي عنهم ذكرت ما انت تعلم به فاستر ما امر الله فيه بستره حتي راوا ما يوعدون قل ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقریب و كفي لهم ذكر العمل في الدنيا و الدين و ان علي جنابك لا يخفي ان في علم الاشارات و الحقايق ابطال الاحمدية و ذوبان الكاظمية قد ارتفعوا علي اكثر من العلماء حيث ان بعضا منهم قد عرجوا في معراج الاشارات بحيث ياخذون

ص 291

الشعر عن الشعر و انهم قد صدقوا امر الله و لا اظن ان جنابك تعرف احدا من روائهم الا الذي جاء من قبل علي تلك الارض و انه اليوم بالحقيقة طمطمم داخر في العلم حيث قد صرح الشيخ و السيد قدس الله تربتهما بفضله و اجتهاده و لو ان بمثلي لا ينبغي ان يستشهد بكتابه ولكن ارسلت الي جنابك كتابه لتعلم انه يقن بمجرد رويه الآيات و ان اكثر علماء الذين كان فيهم روح الانسان قد صدقوا ذلك الامر البديع لشرف الباهر من ذلك الدين و ان الذين ينكرون ذلك الامر اموات لا حكم بعلمهم لان ليس لمن لا يؤمن بامر الله حكم و لا لمن ليس يخشي علم كاظم لا يشعرون بما عملت ايديهم **فيا لله** ان جامع البحار قد ذكر في معجزة آل الله صحيفة السجادية حيث قال قد ذهب الكل بانها مشاهجة بصحف السماء و زبور آل محمد في الانشاء و كفي لمن اراد ان يؤمن بهم تلك الصحيفة في الثناء فكيف يثبت حكم الولاية بصحيفة محكمة و لا يثبت حكم عبوديتي لآل الله بصحائف معدودة التي ملات شرق الارض و غربها بل لو شاء الله و ارفع الحجاب لاشاهدنك قدرتي في الانشاء بان يجري من قلبي صحيفة في ساعات

ص 292

معدودة فاي حجة أكبر من هذا القدرة و اي نعمة أكبر من هذه العظيمة فمن جلاله اشارتها لم يعرف الفرق احد بينها و بين مناجات آل الله و من عظمة مقاماتها لم يقدر احد ان يعرف ظواهرها و ان الحجة علي فرض اذا نسخت حكما من الشريعة و الا لو كنت مصدقا بحكم القرآن و اشارات اهل البيان و تلك الحجة البيضاء في البيان فكيف يرضي احد بجحدي بظن السوء و افتراء اهل الغرور رب اشكوا اليك و اضح بين يديك و انت تعلم حزني في الحياة الدنيا افرغ علي صبرا و نصبرني علي القوم الظالمين.

فيا ايها الانسان كيف لا اشكوا من ابناء الجنس الذين ما جعل الله حضهم ان صدقوا الا العجز و التسليم بان افتروا علي ما افتروا علي الاولين بانه ادعي حكم الولاية و شئونها فاني اعوذ بالله من عملهم و بري عما افتروا علي في انفسهم و ليس لي ان اقول اني عبد بقية الله لان وجودي عند طلعة كينونيته معدوم و ان ذكر لكان بمثل ذكر الذي يزعم النملة في التوحيد ربه و معرفة امامه فلا يري الي حد نفسه و لا يقراء الا حروف كتابه فسبحان الله من عمل الناس و اعوذ بالله مما يوسوس الخناس في صدور الناس ان علماء العامة و الخاصة كلهم قد

ص 293

ذهبوا بان كلمات علي في الخطب هي معجزة في البيان و لا ينطق احد بمثلها في البيان لعلو فصاحته و عظمة بلاغته و جلاله اشاراته فيها و بماء دلالاته في غياهبها حيث يذكر اهل المعاني و البيان في حق خطبته ما لا يدرك اهل العيان الا بعد البيان و ان الحقيقة علم البيان هو اشرف المقامات و اسني الدرجات حيث لا يحتاج الله بشيء علي خلقه الا بكلامه حيث قال عز ذكره قل فاتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين و ان ذلك دليل لعظم رتبته و جلاله حقيقته بان الله اختار من بين كل ما خلق و برء باظهار حسن الذي يكن في كلامه بذكر البيان و لو ان خلق السموات و الارض و ما بينهما أكبر ولكن لم يحتاج الا في البيان و ان ذلك دليل بسر الامكان بان الله جعل سر لطافة كل ما خلق في السموات و الارضين و ما بينهما في البيان و لذا لم يحتاج الله بشيء سواه و انه لاكبر عن خلق السموات و الارض و اثقل منها لمن نظر بالعيان الي حقيقة الامكان و عرف قدرة الرحمن في خلق البيان فسبحان الله من مدرك بعض الناس ان في صدر الاسلام هنالك لو ينطق حجر يومن بالله نفس و ان الان من ولد في العجم و ربي بينهم بالامم لينطق مثل تلك الخطب و يجري من قلمه

ص 294

مثل البحور في ذكر كل شان و عظم و لا يشعر به احد الا من اخذ الله ميثاقه في يوم الاول و المشاهدة الاربعة و ان ذلك كان سنة الله من قبل كما حين نزل الله القرآن بين فصحاء اعراب الحجاز فكل قد استهزوا به فقالوا ما هذا الا اساطير الاولين و بعضهم قالوا ما هذا الا من قصص الاولين حتي مضي عشر سنة و لا يومن به الا علي و ان ذلك لعلم جم لا يحيط به احد الا من شاء الله ولكن اليوم ليس مثل صدر الاسلام كل قد قرؤوا القرآن و عرفوا شان البيان و استدلوا في البيان بسر العيان و من قرء آياتنا و عرف اشاراتنا ليعلم حكم البيان ولكن ان نسخ التي كانت بين الناس فيها افتراء و كذب من الذين يكفرون بآيات الله و أوئلك هم الخاسرون فان اردت ان تلاحظ شان البيان فاطلب الخطب من عند الرجال و فكر في اشاراتها فهل يمكن ان ينطق من ولد في الاعجمين بمثل ذلك الشان و ان كل ذلك البيان و ما ذكرت في الكتب هو شان الفرار لما لا يتحمل الناس ان يتحملوا ذروة الاسرار و يردوا علي ساحة القدس و الجلال و الا ان امر الله لاحجاب له و دين الله لا ستر عليه و نور الله لا ظل

ص 295

معه و حب الله لا سخط فيه فسبحانه و تعالي عما يصفون و ان علة تحير اكثر الناس هي عدم عرفان المقامات لما يشهدون آيات اللاهوت في ارض الناسوت و لا يميزون بين شئونات الجبروت عن دلالات الملكوت و ان في مذهب آل الله سلام الله عليهم قاعدة كلية بمعرفتها ترفع الشبهات عن اهل السبحات و يجمع المتضادات الي حكم المتفقات و هي ان يري الانسان كل الاشياء بما هم عليه علي ما هم عليه كما ادب محمد رسول الله كل الناس بقوله اللهم ارني حقايق الاشياء كما هي و ان علم ذلك الرتبة لم يظهر بكله الا بعلم القدر و حكم المقدر بان لا يري الانسان حقيقة الاشياء بصورتها لانها كما هي لا يقدر ان يعرف الكل لان الكل علي صورت الانسانية و هيكل الربانية في هذا العالم سواء فمن اين يعرف و يميز الانسان بين صورة كلام الله ثم كلام محمد رسول الله ثم كلام آل الله ثم كلام شيعتهم الذين جعلهم الله في مقامهم ثم كلام الناس بحسب مراتبهم و مقاماتهم في كلمة واحدة مع ان صورة كلمة لا اله الا الله التي نطق المتكلم في سلسله الثمانية سواء مع ان الواقع و الحق ان صورة رتبة المقدم رب بالنسبة الي كلمة الثانيه في كل مقاماتها و بها يميز

ص 296

الانسان بين صور العليين في التبيان و يعرف ابطل صور السجين في البيان ان بعلم ذلك المقام يعرف الانسان مراتب توحيد الكلمات و الآيات و الدلالات و المقامات و من يعرف او يقول ان كلمة التي نطقت فاطمه صلوات الله عليها في التوحيد فالانبياء فاتوا بمثله فقد اشرك بربه بل ان الامر جنابك تقدر ان تبسطه ولكن لما كان اكثر الناس محجوبين عن علم ذلك المقام و يشركون بالله و آياته بعدم علمهم تلك الرتبة العلية اشير برشح من علم ذلك الطمطمم الداخر لبتلتلثن الكل بتلتلا انوار ظلال مكفهرات افريدوس الجلال و ليتلجلجن الكل بتلجلج انوار سماء العماء في عرش فردوس الجمال فيا ايها الناظر الى عرش البهاء و الثناء فايقن ان شئوننا سلسلة الاولية مقطعة الجوهريات عن غيرها في مقامها و ممتعة الكينونيات عن دونها في تلقائها و ان كل حروف نطقت شجرة الاولي له سلطنة علي ما سواه بحيث ان حرفا من القرآن لم يعدله شيء في ملكوت الاسماء و الصفات انظر الي كلمة المرء في القرآن و ان ما سوى نفس المشيه لو شاوا ان ينزلوا كلمه المرء لينزلوا ولكن كلها ليس بمثلها لان جسدها هي موجودة في رتبة روحها و كما ان

ص 297

روحها علة كل شيء فكذلك كان جسدها هي علة كل علة لان حرف الذي قال الله كن بروحه ليوجد كل موجود و ما هو كائن بما لانهاية الي ما لانهاية لها و ان صورته هي علة كل ذي اسم و لو قال الكل كن لم يشبه روحه و لا صورته صورته و كذلك انت تعرف مثل تلك الكلمة في سلسلة المعاني ثم الابوات ثم الائمة ثم الاركان ثم الملائكة ثم الانبياء ثم النجباء فكما ان الروح حرف الكاف و النون في مقام النجباء له سلطنة و هيمنة علي روح حرف الكاف و النون الذي في مقام النجباء فكذلك كان الحكم في صورتها فكل قالوا كن ولكن كلمة كن التي قال رسول الله هي بمثل منطقته في بين كلمه الكاف و النون منفرد عن الشباهة من ابناء جنسه و له في الكتاب عز شامخ و مجد مانع و كذلك كل الاعمال من سلسلة الثمانية لان عمل سلسلة الثمانية لان عمل سلسلة الثانية كليتها و جزئياتها عرض و شبه بالنسبة الي السلسلة الاولي و ان بعلم ذلك الرتبة يعرف الانسان حق كلمات آل الله و شيعتهم الذين ينطقون باذنه و ان بعلم ذلك المقام لتشهد بان لو اجتمع الكل علي ان يتكلموا بمثل حرف من كلمات التي كلم بها سلمان لن يقدروا لان الصور بمثل

ص 298

الارواح فكما كان جسده مقدم كل الرعية في رتبة الاجساد فكذلك كان كلماته سيد الكلمات بين الحروف و الزبرات من غيره و لم ينزل الله بمثل حرف كلم به سلمان قط علي احد في سلسلة الرعيه و ان الحكم في كل مقام هو ان المقام الثاني يري المتجلي في مراته بالمرات الاولي و كذلك في حكم الحروف ان كلمة لا اله الا الله التي ينطق احد من النجباء يحكي في المرات السابعة عن الله و ان كلمة لا اله الا الله التي تنطق بها احد من الاركان يحكي في المرات الخامسة عن الله سبحانه و ان الناظر الي طرف الفواد يري فرقهما و يحكم بينهما و يشهد عليهما و ان الله يوم القيمة يحشرهما بمثل حشرهما في ذلك اليوم و ان جنابك لو تدق نظرك و تصفي بصرك لتري احرف التي كلم بها رسول الله في الجنة الاولي و احرف التي كلم بها احد من النجباء في الجنة السابعة و ان بينهما كان بعد بمثل ما قدر الله بينهما حيث لا يحيط به علم احد الا من شاء الله و ان بعد مشرق البدء و المغرب الختم عنده في رتبة معدومة لان البدايات في التجليات لا بدء لها و ان النهايات في الدلالات لاختم لها ولكن المحجوبين عن لقاء المتجلي في الحياة الدنيا

ص 299

يرون صورة لا اله الا الله في كل المقامات بحد سواء و ان ذلك كفر محض عند آل الله الاطهار لان هذه الكلمة في الحروف اذا نطق بها ظهور البيان هي في حروف كلمة البيان ثم في رتبة المعاني كلمة المعاني ثم في رتبة الابواب كلمة الابواب ثم في رتبة الامامة كلمة الامامة ثم في رتبة الاركان كلمة الاركان ثم في رتبة النجباء كلمة النجباء ثم في رتبة النجباء كلمة النجباء و ان حكم معرفة التي امر علي بن الحسين عليه السلام بجابر في حديث الذي قرئت عليك في ذلك الكتاب لم يتم معرفته رتبته الا بشئونها و آياتها و تجلياتها و مقاماتها و علاماتها و دلالاتها و كلماتها و ما احاط ورائها مما لا يحيط به علم احد سواه و ان بعلم ذلك المقام يتفاضل العلماء بعضهم علي بعض كما صرح بذلك علي عليه السلام في قوله و ان الاسماء اما ظاهرا و مضمرا و ليس بظاهر و لا مضمر و انما يتفاضل العلماء في معرفته ما ليس بظاهر و لا مضمر و هو سر القدر الذي اشرت من قبل فيه و ان بذلك الحكم المتقن لو قال احد اني نطقت بتلك الكلمة بمثل ما نطق ما جعله الله فوق رتبتي فيكفر في الحين لان كلمة لا اله

ص 300

الا الله التي يتكلم بها الشيعة صورتها شيعة صورة كلمة لا اله الا الله التي نطق احد من آل الله سلام الله عليهم و كذلك الحكم كان في الافعال و لذا ان الانبياء كلما يترقون لم يقدرُوا ان يعملوا بمثل عمل جسم فاطمه و كذلك كل العلم و الشئون من سلسلة السافل لم يذكر عند سلسلة العالي و لذا يخرج في سلسلة السافل من صورة كلمة العالي كل المراتب و الشئون و ان حين العكس كان مقام ظهور الذات في طلعة الصفات حيث انه ينزل في تفسير الهاء الذي كل حروفاته لكان اعظم و معانيه لاجلى و الطف و ان ذلك هو الشرف الذي قال الصادق في قوله من بلغ مواقع الصفه بلغ قرار المعرفة و من عرف الاشارة في الدلالة استغني عن الاشارة في الحكاية و من عرف الفصل عن الوصل فيعرف ما اشرت في تلك الدلالات و يعفو للذي هو ناظر برب الصفات عن ذكر السبحات و الدلالات و الحكايات و المقامات و العلامات و الآيات بحكم ربه انه لا اله الا هو ذو فضل عظيم و ان من مقامات بيان ذلك السر هو ما لا يخطر بافتدة بعض الناس و لا يليق بشان احد منهم ولكني لما اراك من

ص301

اولى العلم و البيان اشير برشح من هذا الطمطمم الذاخر الداخر المتلاطم المواج ليكون بابا لمعرفة ذلك المقام و هو ان لا تري الكثرات في تلقاء آية الذات ذي وجود و تنظر اليهم كيوم الذي لم يك منهم شيئا مذكورا و بذلك الشان لما استقرت بالحقيقة تري السر في طلعة المتجلي نفس العلانية و العلانية نفس السر في حضرة التجلي و لا تفرح بعلم شيء و لا بقدرتك علي شيء و لا بتملك ما جعل الله في قبضتك ما جعل الله في قبضتك و لا بروح و لا ريحان و لا بذكر و لا ببيان و لا بالاء الجنة و لا بعرفاتها و اذا تذكر شيئا منها ما تراء في ذكره و لا في سره الا طلعة متجليك و تراه ظاهرا موجودا حيث لم يك معه شيء و لا يذكر في رتبته شيء و بذلك اشار علي عليه السلام في مناجاته يوم شعبان حيث قال عز ذكره يا الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و تصير ارواحنا معلقة بعز قدسك و اجعلني ممن ناديته فاجابك و لاحظة فصعق لجلالك و ناجيته سرا فعمل لك جهرا و انت اذا بلغت من قبل او تصل من بعد بمقام

ص302

العظمة و سر الهوية و هوية الاحدية و ظهور الصمدانية و جمال الربانية تقرء كل الاذكار بمثل ما قرء عز ذكره في دعائه بعد صلوة الوتر انت الله عماد السموات و الارض و انت الله جمال السموات و الارض الي ما قال عليه السلام فيا طوي لمن شرب ماء الخمر الحيوان في الحياة الدنيا و يجعل نفسه بمثل ما خلقه الله من دون كلفة علي نفسه و ان الله قد فرض للمتعارج الي مقام معرفته و حبه احكاما لايسعها الا علمه فمنها فرض علي الذي يسافر من الحق الي الخلق رجاء الاكبر بان لا يخاف من نفسه و لو احتمل كل ذنب قد احاط علم الله لان الله غني ذو رحمة واسعة يغفر لمن يشاء بما يشاء و لا اراد لحكمه و لا معقب لامره و منها فرض علي الذي يسافر من الخلق الي الحق الا يطمئن بنفسه و لو عملت كل الخير لان الله ذو عدل دائم و لو اراد بشيء حكم العدل لايقوم به السموات و الارض و ان له البداء في ملكوت الامر و الخلق و كفاك في ذلك السبيل ما اشار ابو عبدالله في خطابه حيث قال عز ذكره يا اسحق خف عن الله كانك تراه و ان كنت لاتراه فانه يراك و ان كنت تري انه لايريك فقد كفرت و ان كنت تعلم

ص 303

انه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرين اليك و اشهد في ذلك السبيل يا ايها الجليل بانك ان خفت من ربك يخاف منك كل الناس حيث اشار عز ذكره في خطابه من خاف الله اخاف منه كل شيء و من لم يخف الله اخافه من كل شيء ثم قال عز ذكره من عرف الله خاف الله و من خاف الله سلخت نفسه عن الدنيا و ان العبد لم يكمل في مقام العبودية حتي لا يخاف من الناس و يري الكل في جنب حكم الله كمثل سواد عين ثملة ميتة و كان المدح عنده رضاء الله و الدم سخطة كما اشار الصادق في قوله بان حب الشرف لا يكون في قلب الخائف الراهب و ان السالك الي الله في المنهج البيضاء و الركن الحمراء في ذلك السفر لم يوصل الي مقام وطنه الا بكف الصفر عما في ايدي الناس و ما ينسب اليهم و ان اعلم الناس بالله و آياته ارضاهم بقضائه و علي السالك في ذلك المقام حق ان يجعل حكم ذلك الحديث في قلبه حيث قال عز ذكره عجت لمراء مسلم لا يقضي الله عزوجل له قضاء الا كان خيرا له ان قرض بالمقاريض كان خيرا له و ان ملك مشارق الارض و مغاربها كان خيرا له

ص 304

و يشاهد رضائه للموت في كل شئونه لان العبد لم يرض قلبه و لا يكره الدنيا الا بحالة الموت و حق علي المومن الخالص ان يذكر نفسه بذكر الموت في كل يوم و ليلة خمس و عشرين مرة حيث قال عز ذكره من فعل ذلك يكتب الله له ثواب الذي يستشهد في سبيله و ان العبد لو يلفظ نظره لم ير عزا الا في حب الله و ان علة حب الناس باللئالي و الذهب هو كانت لاجل حبها حب الله و لذا يجونها كل الناس و كذلك الحكم في العكس بالعكس للعكس فاسئل الله ان ياخذ ايدي عباده في ذلك السبيل لانه وعر ذكوان اجرد خشن لاينجوا منه الا من شاء الله و ان الذين يدخلون النار ما يدخلون الا في هذا السبيل و لذلك اجترحت بذكر الاشارات رجاء لعفو من يحزن قلبه بقراءة تلك الدلالات و منها فرض علي الذي يسافر من الحق الي الحق الا يبقى فيه انية محدودة لان لو ذكر معه في شان انيته ممكنة لم يك من اهل ذلك السبيل و ان ذلك مختص لآل الله و من شاء الله من الذي يستقرون علي الارائك المتكئة في جنات اللاهوت و الذين يشربون ماء الخالص من كاس

ص 305

العظمة في جنات الجبروت و الذين يتنعمون بلحم الطري في جنات الملك و الملكوت و ان الاشارات لا تشبه علي جنابك فان لهم لا ذكر الا ذكر الله و ان عبر في مقامهم ذكر الصفات و الاسماء و الالاء هي مكنة الاوهام و الا انهم آيات الصرف و التجليات البحت و ظهورات البات و شئونات الذوات و كينويات الصفات لله الخالق الاسماء و الصفات حيث اشار علي عليه السلام عن مقامهم في نفسه بقوله الحق انا ذات الذوات انا الذات في الذوات للذات و قال الشاعر في مدحه.

و الناس بعدك كلهم عرض

يا جوهر اقام الوجود به

و اشار عبد الحميد ابن ابي الحديد في خطابه اليه صفاتك اسماء و ذاتك جوهر بري المعاني عن صفات الجواهر يحل عن الاعراض و الكيف و المتي و تكبر عن التشبيه بالعناصر و ان كل ذلك اسماء و صفات في البيان لعلو ذكروهم و جلالتهم و ان العبد لم يدخل لجة الاحدية الا اذا سافر منها اليها و جعل ذكرها و نعيمها هي نفسها لاسواها و هي الجنة التي لا ظل لها و لا يدخل فيها احد غير اهلها و لذا صارت الجحيم سبعة و الجنان ثمانية و هي لا تدخل في الاعداد و لو تذكر معه.

فيا ايها الانسان ان سر الذي به يسكن فوادك هو ورودك علي تلك اللجة فلا تحرم نصيب

نفسك في الحياة الدنيا فانها باطلة لاحكم لها عند اهل الحقيقة فاقبل الي الله بكلك و انس ما سواه بجبك و سافر منه اليه في ذلك السبيل الاعظم و الصراط الادوم فانك لو تعمل في تلك اللجة عملا لم يعادها بها جنات السبعة و ما خلق الله فيها و لاتصغر حق ذلك السبيل فانك ما قدره حق قدره الا اذا تدخل باذن الله فيها فاذا دخلت لاتقدر ان تخرج عنها و لاتحكي فيها الا من ربك و لاتسكن الا به و لاتنطق الا في قدرته و لاتستلذ الا بطاعة المتجلية لك بك و لاتشير الي شيء سواه و لاتقدر ان تريد شيئا لان الارادة رتبة الفعل و ان ذلك المقام رتبة ذاتك و منقطعة عنه الاسماء و الافعال و الظهورات و الصفات و اذا بلغت ينطق سرک بكل ما نطق علي السلام في علانيته و منها ما قال في خطبته الطنجنية رايت الله و الفردوس رأى العين و لا شك ان الحق ما قصد ذات الرب لحكم الامتناع و شان الانقطاع بل اراد ظهور هويته المتجلية له به في رتبته التي نطق في حقها في كلامه عن عالم العلوي تجلي لها بما فاشرقت و طالعها فتلئلت فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله ليس حكم ذلك السبيل لعدم جريان الدليل و هو الله حسبي

في ذلك السبيل و هو المولي فنعم الجليل و هو المولي فنعم الجميل و هو المولي فنعم الخليل و هو المولي فنعم الوكيل .

و منها فرض علي الذي يسافر من الخلق بعين الحق او العكس لايري نورا الا نوره و لا خلقا الا خلقه و يدور كل شئون تلك الرتبة في حول تلك الكلمة و ان المسافر في ذلك السبيل يري في طريقه عجائب الملك و جراسيم الدهر في كل عالم بما قدر الله فيها و انا لو اكشف الغطاء لتقول في حقي يا مجرى القضاء في البداء ما هذا الا شيء عجاب و علي السالك في تلك الاسفار حق ان يعرف حرف كل عالم في الحروف المسطرات لنلا يحجبه حكم عن حكم شيء و يري تطابق العوالم بمثل هذا العالم و انا بما عرفت من الحكم و البيان في الحروف اشير ببعض حكم البيان ليكون السالك على بصيرة من حكم الانسان و هو ان الالف في مقام الحد حرف روح الكلية ثم الباء حرف نفس الكلية و لذا قال نفس الذي نزل الله حكمه في القرآن بقوله و انفسنا و انفسكم قال انا نقطة تحت الباء ثم الجيم حرف طبيعة الكلية ثم الدال حرف مادة الكليه ثم الهاء حرف شكل الكل ثم الواو

حرف جسم الكل ثم الزاء حرف محدد الجهات فلك الاطلس ثم الحاء حرف فلك الكروسي ثم الطاء حرف فلك
البروج ثم الياء حرف فلك

ص308

المنازل ثم الكاف حرف فلك الزحل ثم اللام حرف فلك المشتري ثم الميم حرف فلك المريخ و لذا قال الشاعر
في الخطابه

من ميم مركزها بذات الاجرع

حتي اتصلت (اذا) بهاء هبوطها

بين المعالم و الطلوع الخضع

علقت بها ثاء الثقيل فاصبحت

ثم النون حرف فلك الشمس ثم السين حرف فلك الزهرة ثم العين حرف فلك العطارد ثم الفاء حرف فلك
القمر ثم للنار الصاد و للهواء و للماء و للتراب و ان ذلك مراتب سفر الذي يسافر من الحق الى الخلق و ان
في الصعود فاول مقامه حرف التاء و هو حرف المعدن ثم حرف النبات و هو التاء ثم حرف الحيوان و هو الحاء
ثم حرف الجن و هو الذال ثم حرف الملك و هو الضاد ثم حرف الانسان و هو الطاء و ان الي ذلك تنتهي رتبة
الحروف في حكم الصعود و النزول و ان كلما اشرت في تفسير الهاء اول حرف من كتابك العزيز لكشف
السر اني لاعلم لايكشف الستر عن وجه السر بل تزيد الحجبات بذكر الدلالات و حكم العلامات و اشارة
الآيات و الاشارات و انا ذا لاجتراحاتي بين يدي الله و كشف الستر عن وجه السر اناجي الله ربي بهذه الكال
لساني ليجيب الله دعائي في حقك و يبلغك

ص309

الي مقام خطابك في كتابك و يعفو نفسك عني عما اطلعت من جريراتي و تستغفر ربك لي و للذين اتبعوني
فاني انا التواب الحليم و ليكون بذلك ختام الكلام مسكا لان فيه فليتنافس المتنافسون.

فيا ايها الخليل فاعرف حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها و ان لكل نصيب في كتاب ربك و
ان الله ليجزي الكل بما اكتسبت ايديهم و لايعزب من علمه شيء في السموات و لا في الارض و انه لغني عما
هم كان الناس يعملون و ان لكل من عرف الحق حق بان يعلنه و يبطل عمل الذين يريدون ان يطفئوا نور الله
بافواههم و ابي الله الا ان يتم نوره و لو كره المشركين.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمن في كتاب علي الذين آمنوا بالله و آياته بان يدخلهم في جناب عدن آمنين يا الهي انى اشهدك بما انت تشهد لنفسك حين لا وجود لشيء عندك بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تنزل لن تعرف ذاتيتك الا ذاتية ازليتك و لاتوصف كينونيتك الا انية احديتك لانك لم تنزل لن تعرف بغيرك و لاتقترن بخلقك و لاتوصف بسواك و لاياخذك وصف من شيء و لا نعت عن شيء اذا ذاتية قدرتك مقطعة

ص310

الجوهريات عن العرفان و ان كينونية مشيتك ممتعة الماديات عن البيان و ان انية ابداعك مفرقة الكينونيات عن التبيان و ان نفسانية اختراعك محددة الهندسيات عن ذكر العيان فسبحانك يا الهي ان قلت انت فقد حكى المثال بالمثال و انك لن توصف بها و ان قلت انه هو انت فقد دلت الجلال بالجلال و انك لن تنعت بها لانك قد خلقت المشية قبل كل شيء لا من شيء بنفسها من دون ربط بذاتك و لا اقتران بكينونيتك و لا انعكاس من ذاتيك و لا عرفان من انيتك بل بقدرتك التي تجليت لها بما فاشرفتها من دون كيف و لا اين و لا اشارة ثم قد اقامت الخلق في منهاجها ليتلثلا المتلثلات بعلم القطع في مجبوحه الوصل و ليتلجلج المتلجلجات بعلم المنع في كينونية الفصل فسبحانك لما وجدت الابداع بطلعنتها و الاختراع بحضرتها قد اشتبهت علي الممكنات عرفان قدرتك بذاتك و لذا قد وصفوك ما وصفوك و من ثم ذا يا الهي لم يتزهوك فسبحانك سبحانك يا الهي انت الذي لن توحد بذاتك و لن تقدر بطلعنتك و لن توصف بانيتك و لن تنعت بازليتك و لن تشير بكينونيتك و لن تعبد بنفسانيتك لانك لم تنزل كنت بلا ذكر

ص311

شيء و لاتزال انك كائن بمثل ما كنت في ازل الازال لم يك في ربتك شيء و لما خلقت الخلق لمعرفتك و صفت لهم نفسك بما يمكن في انفسهم لياخذ الكل حظه و يبلغ الخلق الي غاية من فيض ابداعك و جود اختراعك و نعت اوليائك بما انت قد قدرت في شأهم و انا ذا لما خلقتني و رزقتني اعترف بين يديك بان محمدا لكان عبدك الذى انتجبتته من مجبوحه القدم علي ساير الامم منفردا من ابناء الجنس علي ساير البشر و جعلته مقام نفسك في الاداء و البداء من كل حكم و قدر اذ انت لن تدرك بالبصر لما كنت بالمنظر الاكبر و اشهد في حق ثمرة فواده و اوصيائه بما انت قد خصصتهم من كراماتك بما لا يحيط بعلمها احد سواك و اسئلك يا خالق الاسماء و

الصفات ان تصلي علي محمد و آل محمد بكينونيات اللاهوتيات في الانشاء و ذاتيات الجبرويات في البهاء و نفسانية الملكوتيات في الثناء و انية الملكيات في السناء و هندسة المتلجلجات في القضاء و نوريه المتلثلثات في البداء و عكسية المتنورات في ظهورات قطعات الواح الباقوت في الامضاء و بحجية المتقدسات في شئونات الناسوتيات من اهل العماء انك انت الله

ص312

الكبير المتعال يا الهي كيف ادعوك و ان وجودى ذنب و قد اكتسب بغير حق ما لا اذنت له من الخطايا و الذنوب التي حالت بينه و بينك و البسة ثوب المذلة في تلقاء وجهك و خرقت ما انت جعلت بينه و بين طاعتك من حجابات رحمانيتك و سرادقات وحدانيتك كان الخطايا قد احاطته من كل شطر بشان لايقدر ان يخرج منها الا و ان يدخل عليها و انت يا الهي تعلم مقامه و تقدر علي كشف بلائه و اليك المشتكي وحدك لا اله الا انت و كيف ادعوك و ان رحمتك قد وسعت كل شئ و عنايتك قد احاطتني من كل شطر و ان فعلك دال علي فضلك بي كان علمك ما احاط بسيئة مني و لا كتابك بجريرة من نفسي فسبحانك ما احسن فعلك و ما اكبر صنعك في حقي خلقتني و لم اك شيئا و ربيتني بمشيتك من دون ان تري مني خيرا فسبحانك و تعاليت تقدست ذاتيتك من ان احمدك بما انت عليه من العز و الوحدة و الجلال و القدرة لان الحمد مني ليكون علي قدر عجزى و فقري و هو لايليق بجنابك و لايرفع الى ساحة قدسك لان ما سواك لا يذكر عندك

ص313

و ان ذكر في رتبة لا شان لهم بان توصفك بهم لانهم قد وجدوا لا من شيء باختراعك فسبحانك يا الهي لا اري حضا الا في طاعتك و لا شرفا الا في محبتك لا جرح عليك بين يديك بثناء نفسك نفسك لعل يبرد فوادي بمثل الثلج في تلقاء طمطم يم صمدانيتك و تطمئن قلبي بمثل جبل المحيط في تلقاء قلزم عز وحدانيتك و لا اكون بمثل الانعام بين عبادك فسبحانك سبحانك اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تنزل قد كنت بلا وجود شيء و لاتزال انك كائن بمثل ما كنت لم يك في ربتك شيء اذا ذاتيتك لا وصف لها و هي بنفسها مقطعة الجوهريات عن البيان و ان كينونيتك لانعت لها و هي بانيتها ممتعة الماديات عن العرفان لم تنزل لن يعرفك سواك و لن يوحدك غيرك اذ حكم العرفان بعد الاقتران و ذكر التوحيد بعد الافتراق و اذ ذلك ممتنع في رتبة الايقان لانك لم تنزل كنت و لا وصف لك في الامكان و لاتزال انك كائن بمثل ما كنت و لا لك نعت في

الاعيان ان قلت انت انت فقد حكت المثل بالمثل و ان قلت انه هو هو دلت الهوية ذات الابداع و الولاية
مقام

ص 314

الاختراع و هي بنفسها مفرقة الخلق عن انتيك و مسددة الكل عن سبيل معرفتك فسبحانك يا الهي ان قلت
انت عليم فما اردت الا تنزيهك عن وجود المعلوم في رتبة علمك و ان قلت انت قدير فما اريد الا تقديسك
عن ذكر المقدور معك و انك كما انت عليه لا وصف لك و لا صفة و لا نعت لجنابك و لا هندسة و لا اسم
لكينونيتك و لا سمة اذا ذاتيتك معروفة بانيتك و كينونيتك موصوفة بذاتيتك و ان ذلك كان شان نفسك لا
سوك و لاحظ لخلقك في عرفان نفسك الا بنفي ما سواك لان ذاتيتك لا سبيل لها في مقام البيان و لا
لكينونيتك نعت في الاعيان فاسئلك اللهم بعزتك ان تبلغني الي نور الابهج من ابداعك و انقطعني عن سواك
بظهور طلعة انجذابك لان اتصل الي مقام قدسك بمشيتك و ادخل لجة بحر الاحدية بهاء طلعتك فسبحانك
يا محبوب انت الذي تعرفت لكل شيء بظهور ابداعك و تعاليت علي كل شيء بطلعة اختراعك و لا يقدر ان
يشير الي كينونيتك احد لانه لا وجود له في ربتك و لا ذكر له معك في كبريائيتك فسبحانك و تعاليت لما
تجلت للممكنات بطلعة ابداعك تذوت المتذوات

ص 315

بامرک و لذا نعتوك بما لا يقدر ان يعرفوا ذاتك فسبحانك يا الهي لو عرفوك ما وصفوك و من ثم ذا يا الهي لم
يوجدوك فاسئلك اللهم يا الهي بعزة كينونيتك و تقدس ذاتيتك و تفرد جبروتيتك بان تبلغني الي مقام ذروة ما
قدرت لي في الابداع و ما احاط علمك في حظ الاختراع فاني انا لائد بجنابك و نائب اليك بجودك و مستشفع
بك الي نفسك و لا مفر لي الا اليك فعلمي ما هو المكنون في علمك و ايدي ما هو المخزون في غيبك فاني
فقير الي رحمتك و انك غني عن عذابي لا يتعاطمك شيء في السموات و لا في الارض و انك انت الغني الحميد
فيا الهي اني اشهدك و من لديك من الاشهاد بانك لو تجعل احاطة قدرتك في الامكان نار الحديد و تكبر
جسمي بما تقدر قدرتك حتي احاطت القضاء كلها بمثل سبكة حديد و تمدني في النار بدوام عز ازليتك و قدس
صمدانيتك و بهاء رحمانيتك و جلال كبريائيتك في كل ان بروح جديد لكنت بعزتك محمودا في فعلك و مطاعا
في حكمك و عادلا في قضائك و ليس لي حجة بان اقول لم يا الهي ثم بم يا مولائي

ص 316

و اني لمستحق بذلك جزاء ذكري نفسك من سيئاتي و جريراتي التي لا يحيط بها احد سواك فآه آه عما قضي في علمك و احصي كتابك من ذكر جريرات نفسي و لو اني ذكرت احدي منها ليكفي في العصيان من في ملكوت السموات و الارض و لا يرغب بعد علمه احد ان يقرب الى من سطوة جبروتيتك و قهر كبريائيتك فسبحانك سبحانك يا الهي انت الذي خلقتني و انت الذي انعمتني و انت الذي احببتني و انت الذي اميتني و انت الذي رزقتني و انت الذي اهتمتني و انت الذي اكرمتني و انت الذي اعطيتني و انت الذي ايدتني و انت الذي شرفتني لم يزل لا يعزب من علمك شيء لا يحجب عن طلعتك شيء فآه آه كيف اقول انا و ان هذا هو ذنب العظيم و عصيان القديم حيث لا يعاوله ذنب في علمك و لا يساويه في الرتبة خطيئة في كتابك لانه هو من شجرة الانيته ينطق بين يديك فآه آه انا الذي رضيت في تلقاء وجهك بان اقول في نفسي قول انا و انا الذي الذي احملت القول في تلقاء طلعة حضرتك بقولي انا و انا الذي فرطت في جنبك بذكري انا و انا الذي عصيت حضرتك

ص 317

بذكر الانية التي نھيت الكل بان لا يقربها احد في تلقاء عز ربوبيتك و انا الذي قلت انا و لا استحيي عن وجهك بان لا اقول بعد ذلك في بين يديك بانني انا فآه آه لو ابكي علي ما احتملت نفسي سرمد الابد في عمري ما يفرغ فوادي و لا يسكن سري و لا يروح علانيتي ولكن لما شاهدت معاملتك مع المذنبين من عبادك لا يقن انك لاتسخط علي بجلالة رحمتك و لاتغضب علي بعلو عنايتك و سلطنتك لاني لو عصيتك ما اردت عصيانك و لا جاحدت آثار رحمانيتك بل غلبني هواي لما وجد الحب في آلائك و مددني القضاء بذلك لما اردت اظهار غنائك باختيار عبادك و لو كان دون ذلك لا يغلب هواي و لا علي حب مشيتك لانها قائمة علي كل نفس بما كسبت و لا يتعاضمها شيء في السموات و لا في الارض و انك يا الهي لتعلم سري و علانيتي ما اردت في شيء الا حبك و رضاك و لا ان اشاء الا بما تشاء و ان لو احاط علمك بي دون ذلك بعظمة ذاتك و تقدس كبريائك ما كان لجحدي ربوبيتك و لا لانكاري صمدانيتك و لا لاغفالي من سطواتك و لا لاتكالي بشيء

سوي

ص 318

رحمانيك بل لما خلقت في نفسي اسباب القدرة و انما قد اشتهدت بما يميل اليها قد ارتفعت عن حدها بما اعطيتها من كرامتك و ان ذلك لو كان عصيان محض في كتابك ولكن لم يك عندها الا لحبها بها من دون ان تعرف حبك في غيرها او ان تبصر الي الآياته التي انت تنزل عليها ما وعدت لها فسبحانك و تعاليت يا الهي من ان اقول انك انت انت او ان اقدر ان اصبر في بعدي عن ساحة قربك او ان اصمت و لا اعتذر في تلقاء طلعة حضرتك و لما لا اجد ذكرا دون ذكر آل محمد عندك صلواتك عليهم فاسئلك اللهم بذكرك لهم في كل شان ان تصلي علي محمد و آل محمد محال معرفتك و معادن كرامتك و مواقع ربوبيتك و اركان وحدانيتك ائمة الدين و هداة اهل اليقين عباد الذين قد جعلت مشيتهم ذات مشيتك في الانشاء و ارادتهم ذات ارادتك في الابداع و حكم قدرهم ذات قدرك في الاحداث و قضائهم ذات بدائك في الاختراع و كل ما نسب اليهم ذات نسبة الكبرى بنسبتها اليك وحدك لا شريك لك و استلك بحقهم ان تجعلنا من الموقنين بفضلهم و الصابرين علي حكمهم و الذاكرين بذكرهم

ص 319

و المشتاقين الي طلعتهم و المنتظرين لايام رجعتهم و المعتصمين بحبلهم و المستغفرين اليهم و اللاندين بحضرتهم و المستقرين في محبتهم و المتوكلين عليهم و المستشفعين بهم اليهم و الراضين بقضائهم و المطيعين لاحكامهم منك يا ذا الجود و الاحسان و الحجة و البيان انك تعلم اني لا احب ان اعلم الا حبك فانت انزل لي الاسباب و ما يبلغني الي مقام قرب الاسماء و الصفات فاني انا اقول انت الله حسبي ثم محمد رسول الله حسبي ثم آل الله ائمة العدل حسبي ثم الذين يؤمنون بحقهم حسبي و انك من ورائهم ثم القرآن حسبي عليك توكلت و عليك فليتوكل المؤمنون و اغفر اللهم لمن علمني تلك المناجاة و لايري ثم لنفسي ثم الذين يحبون ان يذكروا بين يديك انك انت العزيز الرحيم و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين .

بسمه العلي العظيم ان الحمد و الثناء يستحق ذات الازل الذي كان طلعة حضرته مقدسة عن وصف ما سواه و ان المجد و البهاء يستحق مظاهر عدل الذي يعرف اعلي جوهريات المجردات في كل حين بالقطع و المنع عن ساحة عرفانه و لما رايت اثر مدادك في كتابك قد تلجلجت بما تجلي طلعة وجهك في خطابك و ان الله اجل و اعلي

شانا

ص 320

من ان احصي كتابه بطاعة عبد في سبيله و لم يجز له الاسباب بما هو عليه في عرش العزة و الصفات فارجوا الله ربي و ربك ان يذهب من قلبك الحزن و يجمع بيني و بين اهل طاعته في ارض امن و قدس انه هو المقتدر الحليم فله الحمد بما طالعت كتابك الذي يحكي من طلعة وجهك كان فيه روح القدس ينفس بروحه فتعالى شان ربي ذو الجلال و الاكرام من ان يعلم بحب احد من عباده و لم يجز الاسباب له بما هو خير له من غيره فاسئل الله لجنابك بما هو يحب و يرضي انه هو العزيز الحكيم. انتهى

اثبات نبوة خاصه

بسم الله الرحمن الرحيم

ص321

الحمد لله الذي جعل طراز ألواح كتاب الإذن طراز النقطة التي عينت بعد ما شئت و قدرت قبل أن قضيت و أذنت حين ما أجلت و أحكمت فلاح ما يلوح بها جوهريات [الكينونيات] المتشعشة في حقائق أهل اللاهوت ليعرفن كل الممكنات في مقام عرفان الصفات بما تجلى الله في مقام عرفان ظهور الذات بأنه لا إله إلا هو في أزل الآزال لم يك في شأن معه غيره و لا يمكن في الإمكان ذكر من نفسه إذ ذاتيته هي الذاتية الساذجية التي هي بكينونيتها مقطعة البدايات عن مقام العرفان و مسددة سبل الآيات عن مقام البيان إذ إنما كما هي عليها لا يعرف أحد كينونيتها و لا وصف أزليتها و لا نعت صمدانيتها إذ ما سواها قد وجدوا في مقام الإمكان بالإبداع و ذوتوا في مقام الأكوان بالاختراع سبحانه و تعالى لم يزل كان وصفه واصف نفسه و ذاته موحد ذاته و لا يعلم أحد كيف هو إلا هو سبحانه و تعالى عما يصفون.

و الحمد لله الذي أبدع كل ما شاء بأمره و جعل في كينونيات مجردات الموجودات آية من أزليته و هندسة من مقام

ص322

إرادته و دلالة في مقام رحمانيته ليتلجلج كل الأشياء في عوالم الأسماء و الصفات بتلجلج ظهورات آثار قيوميته في عالم المجردات و شئونات مظاهر العدل و الفضل في مقامات الملك و الملكوت لتلايحتجب أحد في مقام عن

ظهور حضرت طلعتة و يراه ظاهرا موجودا بأنه لا إله إلا هو حي في كينونية الذات و قيوم في ذاتية الصفات و ان من علو كبريائيته لن يقدر أن يصعد إليه أعلى شوامخ المجردات في عوالم الماديات و لا أن يطير إلى هواء قدس قدوسيته طير الأفئدة من الظهورات في عوالم الكلبيات فسبحانه و تعالى جل و علا حضرة قيوميته من أن تنال إليها أيدي أحد من الممكنات أو أن يقدر أن يعرف ذاته في شأن من المقامات أو أن يوصف نفسه في مقام من العلامات فسبحانه و تعالى من ادعى عرفان كنه ذاته فقد سلك سبيل الإمتناع و لا يمكن ذلك في منتهى غايات الإرتفاع لأن المعرفة فرع الإقتران و انه جل ذكره لم يزل لم يقترن بخلقه و لا يوصف بعباده و لا ينعت بظهور إبداعه إذ إنه كما هو عليه محدود بحدود الإنشائية ومنعوت بشئونات الإبداعية و لا يدل في شأن إلا عن حده و لا يحكي في مقام إلا عن

ص 323

عجزه لأن المثل في كينونيات ظهورات الملك لن يدل إلا بقطع السبيل و إن الظهورات في ذاتيات حقائق ماديات الملكوت لن تحكي إلا بمنع الدليل فسبحانه و تعالى فمن ادعى توحيدده فقد عده و من عده فقد جزأه و من جزأه فقد وصفه بصفات خلقه و قرن معه شيئا من آثار ملكه و من قال إنه هو هو فقد احتمل الكذب في نفسه و الإفك في مقام عرفانه لأن الإشارات بحقيقتها ممتنعة عن الوصول إلى ساحة قدسه و دالة باليأس عن عرفان قيوميته رجع كينونيات المقامات في كل العوالم إلى مقام إبداعه و انه هو بذاته لن يحكي إلا عن حد الحدوث و شأن الثبوت بعد رتبة المفقود قبل الوجود في الموجود و لا له سبيل إلى عرفان ذات المعبود سبحانه و تعالى عما يشركون.

و الحمد لله الذي اخترع كل المخترعات لمقام ظهور عدله ليشهدن كل ذرات الممكنات من مبادي العلل إلى منتهى الظلمات الصماء الدهماء العمياء الصيلم بما شهد الله لحمد حبيبه الذي استخلصه في القدم بعلم منه على سائر الممكنات واصطفيه لمقام ولايته على كل البريات و اجتباه لمقام نفسه في الأداء و القضاء من مبادي عالم الأسماء و الصفات إلى رتبة التراب و ارتضاه لسر رحمانيته على كل من وجد في البدايات و النهايات فأشهد أن محمدا صلى الله عليه و آله عبده الذي اصطفيه

ص 324

لنفسه و جعله في مقام الذات منفردا عن الشبهه عن أبناء الجنس ليتلائن كل الممكنات بتألاً ظهورات عرفانه في الأنفس و الآفاق حتى يعرفوه بما فضله الله على الكل و أعطاه في المبدء والماب فجل و علا ذكر موجدده لم تر

عين بمثل محمد رسول الله في الإمكان فلا يمكن بمثله لما لا يمكن أن يكن في الإمكان إلا بالإمكان فجزاه الله عن من في ملكوت الأمر و الخلق بما شاء و قدر عليه في كل المقامات إنه هو معطي الحسنات في المبدء و الإياب .

و الحمد لله الذي أنشأ مستسرات آيات ظهورات قدوسيته في أعلا مشاعر المجردات ليدلن في ظهورات غياهب آيات اللاهوت و ما خلق الله في أجمة الجبروت و القصبه الأولى من شجرة الملك و الملكوت و ما أحاط علم الله في أرض الناسوت بثناء مظاهر قدرته و أركان توحيده و آيات تفريده و علامات تقديسه عباده الذين قد جعلهم الله في مقامات الأمر و الخلق مقام حبيبه لئلا يحتجب عن عرفان جلالتهم أحد في السموات و الأرض و يراهم كل الموجودات بما قدر الله في الكتاب مقامات الأسماء و الصفات بأنهم «عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون»

و الحمد لله الذي يقبل من عباده بفضله من أعمالهم بما شاء كما شاء بعد ما يعلم أن وجودهم

ص 325

ذنب في تلقاء مدين قدس قهاريته و لا يليق بساحة قرب قدوسيته ذكر أحد من خلقه ليعلم الكل أن عادته الإحسان و سنته البيان و سبيله العفو و الإفضال و لا يتعاطمه شيء في ملكوت الأمر و الخلق و انه لا إله إلا هو العزيز المتعال .

و بعد لما طلع نور الأمر من ساحة عزة حضرت العالي و الجناب المستطاب المتعالي مقرب حضرت الخاقان و معتمد دولة السلطان أدام الله ظل عنايته على مفارق رعاياه و بلغه إلى غاية ما يتمناه من أمر مبدئه و منتهاه إلى العبد الساكن في ظلال مكفهرات رحمة الله و عنايته بأن اذكر بيان سر الأحدية في إثبات النبوة الخاصة للآية الأزلية و السر الربانية و النور الإلهية و الذكر الرحمانية و الظهور المتجلية في الصورة الأنزعية و النفس الكلية و القصبه الأولى اللاهوتية و الرحمة الواسطة الجليلة و الطلعة [المتألثة] المتشعشة العلية و الهيكل المتقدسة المتلامعة الربانية و القمص الطالعة المشرقة الجليلة التي ظهرت في السر الأحمدية و العلانية المحمدية صلوات الله عليه و آله بما طلعت شمس البداية بالبداية ثم بما غربت شمس النهاية بالنهاية و لما كان أمره المطاع و حكمه الفصل في مقامات الإمتناع قد استعنت من الله

ص 326

و اتبعت أمره و أتوكل على الله بإظهار ما جعل الله في الكيان بالوجود إلى العيان و هو إن الله لم يزل كان خلوا من خلقه و خلقه خلوا منه لأنه لم يزل كان بلا وجود شيء معه و لا يزال إنه هو كائن بمثل ما كان بلا ذكر شيء في رتبته إذ ذاتيته لم تزل لن تدل إلا على ذاتيته و أن كينونيته لاتزال لاتحكي إلا عن كينونيته و انقطعت الأسماء و الصفات عن ساحة قرب كبريائيته و اضمحلت الآيات عند الصعود إلى ذروة قدس صمدانيتها إذ لا يزال لا وصف له دون ذاته و لا نعت له دون جنبه و ان ما سواه في منتهى مقامات العرفان و ظهورات البيان لن يدركوا إلا حظ أنفسهم و لا يعرفوا إلا مقامات إنيتهم لأن لممكن لا يمكن عرفان الذات إلا بما تجلى لكل بكل في عوالم الأسماء و الصفات فلما ثبت أن عرفان الأزل ممتنع محال و أن التغيير لا يمكن في مقام ذات الجلال و أن الخلق في كل مقام لا سبيل لهم بالوصول إلى قرب حضرت المتعال و لقد ثبت في الحكمة و أتقن في الشريعة بأن معرفة ذات الأزل ممتنع محال فكذلك الأمر يجري في الخلق بأن الصعود إلى ساحة قدسه لا يمكن لأحد لأن ما لا يذكر في ذكر المقامات التي ثبت في مقام النزول فكذلك الحكم في

ص 327

الصعود و أن في جميع المقامات التي ذكرت في مقام الحقيقة و فصلت في دلالات الطريقة و ثبتت في آيات الشريعة كلها دالة باليأس عن معرفة ذلك المقام الذي دل على الذات بالذات للذات و بالإمتناع عن الصعود إلى مقام ذروة الصفات فيثبت بذلك حكم الواقع فإذا فصل ذلك البيان و ثبت في الميزان حكم العيان لا شك أن الله يبدع ما يشاء بما يشاء بأمره و لا مرد في شأن حكمه فقد أبدع ذاتية المشية لمقام إنيته و ظهور قيوميته و آية صمدانيتها و مقام طلوع نور قدوسيته و لقد أبدعها بنفسها لنفسها من دون نفس تسبقها و لا ذكر يساويها و لا نعت يشابهها و لا وصف يعارضها و جعل ذاتيتها نفس كينونيتها و انيتها نفس نفسانيتها وهي علة العلل في مباديء الأمر و غايات الختم التي قد جعلها الله في مقام المشية مقام نفسه و انها كما هي عليها لا يطلق عليها الأسماء و الصفات و لا الإشارات و السبحات و كل ما ذكر في رتبته لا يذكر إلا في رتبة أثر ذلك المقام و إليه الإشارة في كل ما نزل في الكتاب من مقامات الأمر و ظهورات الختم التي هي أثر لظهور المشية في الإرادات و كل ما لا يطلق عليه

ص 328

في مقاماته الدالة على الله في عوالم المجردات و الماديات و الشبقيات و العرضيات و ما كان وراء ذلك في كل المقامات فهو من مقامات ظهور تلك الرتبة الأولية و ان بها كل الممكنات يتوجهون إلى الله و يستدلون على أزليته و قدرته و قهاريته و كبريائته و مقاماته التي هي بذاتيتها دالة على طلعة حضرته و بهاء ربوبيته و إن الأمر لما نزل من مبادي الأمر و غايات الختم و ظهورات العدل إلى رتبة المفعول وجدت الإرادة بنفسها من علية ظهور المشية و بما عينت المتعينات و ذوت المتذوات و بما أراد الله أن يظهر إنيات الكينونيات و الذاتيات و النفسانيات و الإنيات و ان المراد بآيات الظهورات و مقام الجوهريات و ما يحدث في مقام التجليات في تلك الرتبة أنها آية و شبح بالنسبة إلى رتبة المشية و ظهور الإرادة و ان بتلك الرتبة تظهر خفيات بواطن الإمكان و ظهورات مراتب الأعيان و إن الله عز و جل يحتج بها على عباده في يوم القيمة في مقام ظهور الأمر في الرتبة المتعينة و هي مقام تكرار الذكر الأول في رتبة ظهور المشية و إن الله سبحانه بعد ظهور تلك الرتبة قد جعل مقام ظهور المشية في ذلك المقام و هي بنفسها مقام

ص 329

تنزل المشية ثم بعد ظهور تلك الرتبة قد أبدع الله ذاتية طمطماء بم قدره وجعلها في مقام نفسه آية من الإرادة و في مقام ذاته آية من المشية إذ كينونيتها دالة على أحدية ظهور الذات و انيتها ناطقة بالآيات المحدودة في مقامات الصفات و ان ذلك المقام بعينه هو ظهور المشية بعينها و لذا كان في مقام الظهور مقامات الباطن في مقام ظاهر الباطن و لذا أشار الإمام عليه السلام بأن "أولنا محمد و أوسطنا محمد و آخرنا محمد" و إن في المقام الحقيقة لو ينظر العبد بعين الفطرة ليرى في المقام الثالث بعينه ظهور الأول بل يجري فيه بمثل المقام الذي قال الصادق عليه السلام في ذكر الصورة الأنزعية من جده عليه السلام حين صرح باللاهوتية في الهيكل الولاية بأنها "ليس هي هو و لا هو غيرها" و كذلك الأمر إلى أن تصل إلى رتبة القضاء و الإذن و الأجل و الكتاب فإن كل ذلك مراتب ظهور المشية بعينها و إن ذكر تلك المراتب السبعة التي هي مراتب ظهور المشية التي هي الحقيقة الحمديّة صلوات الله عليها هي لإثبات النبوة المطلقة و إن ذكر تلك الشئون لم يك إلا لإثبات علم بعض المقامات لبيان إثبات النبوة الخاصة و الولاية الكلية اللامعة و إن إثبات

ص 330

تلك المسئلة على سبيل الباطن يجري بعرفان مقامات معدودة فمنها لما ثبت أن الشيء لم يك موجودا إلا بموجد خلقه و انه لم يك بمثل عباده و لا له نعت بمثل خلقه لأنه لو ثبت له حجة الخلق لم يك موجدا و انه لم يدل على نفسه إلا بنفسه لأن في مقام دلالة الذات لو يمكن أن يكون معه أحد فيمكن أن يدل على حضرت غيره و لم يك خلقا معه في مقام فلا يعرفه أحد و لا يدل على ذاته شيء لأن الدلالة حق في شأن ثبت وجود شيء معه و لو لم يكن وجود و لا ذكر لشيء في ساحة قدس كبريائيته لم يجر الدلالة و إن ما نزل في الأخبار من شمس العظمة و الأنوار "يا من دل على ذاته بذاته" ؛ و قوله عليه السلام "إلهي بك عرفتك و أنت دلتني عليك و دعوتني إليك و لو لا أنت لم أدر ما أنت" و قوله عليه السلام "اعرفوا الله بالله" و إن في ذلك المقام في الحقيقة ليست الدلالة إلا في مقام الآيات لا لها ذكر إلا في مقام العلامات و إن بعرفان ذلك البيان سهل على العبد **سبيل** العرفان في مقام البيان و إذا ثبت بدليل العقل وجود المشية على ذلك المنهج بأن لكل شي ظهور في العوالم و انها لهي العلة الكلية و الأصل الواقع و لو لم يظهرها الله لم تظهر قدرته في رتبته

ص331

و إن لم تظهر فلا يثبت حكم التوحيد للذات جل سبحانه فيثبت بذلك حكم ما أردت بيانه فلما ثبت أن مثل خلق المشية بدليل العقل فرض و لا يمكن أن يقول أحد لم و بم لأن الذي يقول ذلك يدرك الكيفية التي ذوتت من أثر المشية فكيف يثبت باثر الشئ حكم ذاته و إن ذلك مشهود عند أولي الأبواب من أهل المبدء و المتأب فكما صح حكم وجود مثل المشية التي كانت مبدء النبوة الخاصة و الولاية المطلقة و الأنوار الإلهية و الأسرار الربانية و الآية الصمدانية يلزم عرفانها و الحول في مقاماتها و لما كان ثابتا بدليل العقل أن السافل لن يقدر أن يدرك رتبة العالي إلا بظهور إنيته التي تجلى لها بما يثبت أن العلم بالنبوة الخاصة الحقيقية لا يمكن لأحد حتى يقدر أن يدركه أو يثبتته لأن العبد إذا أراد عرفان ذلك المقام حق عليه بأن يلاحظ في الآيات التي أبدعها الله في نفسه من تجليات ظهور تلك النبوة الكلية من الحضرة الأحمديّة صلوات الله عليها ما شرقت شمس البداية و النهاية فلما ثبت ذلك الميزان في ذلك المقام يعرف العبد بأن الله لم يخلق شيئا إلا لبروز قدرته و أن الفيض لم يزل يتجدد من عنده و ينزل من ساحة قدسه حتى نزل إلى مقام لا يمكن أن يرفع من ذلك المقام فإن أول الفيض الذي ظهر من المشية هي كانت نفس الإرادة و كذلك يجري الأحكام إلى منتهى مقامات الغايات و النهايات و انها كما هي عليها بنفسها لا شك قد خلقها الله للكمال و لا ريب أنها لم تقدر أن تتحمل ما أراد الله لها في عوالم الإمكان إلا

بالنزول فيها و تحمل ليس هذا العالم لعرفان أهله و ان حامل النبوة الكلية التي هي المشية قد تنزلت بإذن الله من عالم ذاتها إلى أن اتصلت إلى مقام الجسد الذي لم يمكن لها النزول بعد ذلك لأن ما كان ما فيها بالقوة يظهر إلى العيان و ليس ورائها رتبة نزول في مقام الإنسان فلما ثبت بدليل العقل أن تلك النقطة تنزلت حتى اتصلت إلى المقام الذي لا يمكن بعده رتبة و أن ذلك حكم يلتزمه عقول كل الناس و لا يقدر أن ينكره أحد في مقام العرفان لأن لما ثبت وجود الذات فيثبت وجود نفسه الكلية التي هي كانت مبدء العلل و هي تثبت نزوله إلى رتبة الجسد لدوام الفيض و وجود قابليته لتجليات ظهور صمدانيته و إن رتبة الجسد مع حمل مراتب البداية لا شك أشرف المقامات و أثنى الدرجات بل لا يمكن فيض الرب على جهة الكمال لنفس

ص 333

إلا بوروده في مقام الأجساد لأن ما جعل الله فيه بالقوة يظهر بالفعل و العيان فيثبت بذلك حكم الواقع و ان عرفان تلك المقامات قبل إثبات الأمر الذي أريد إظهاره حق على الطالب إليه لأن العلم ببدايات الأمر و غايات الختم هو علة سكون الفؤاد في مقام عرفان حكم الفؤاد و كذلك الأمر للمقامات التي أمر الله و شاء في الكتاب لأولي الألباب من أهل المبادي و الإياب فلما ثبت بالأدلة العقلية طبقا على الآيات الملكية و الإشارات العلمية الحقيقية و العلامات الخفية الذهنية و وجوب وجود ذلك النور و هذه النفس الكلية تثبت النبوة الخاصة في هيكل جسد محمد رسول الله صلى الله عليه و آله لأن غيره لم يك مثله و لا يمكن نزول النقطة الأولية و ورودها في مقام الجسدية إلا بالهيكل الذي تولد روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه حيث قد شهد الكل في حين ولادته علامات لم تك إلا لمثله و لا يظهر إلا لشأنه ففي الحين الذي ظهر جسمه قد كتبت على كتفه آيات النبوة بحيث لا يقدر أن يمكن ذلك الأمر العظيم لأحد سواه فلما ثبت في ذكر النبوة المطلقة الكلية و الولاية الأولية الأزلية بأن لا يمكن أن يتنزل من مبادي الفعل إلى منتهى عالم الكثرة التي هي عالم

ص 334

الأجساد الا بصورة كينونيتها و هيكل ذاتيتها يشهد الناظر في هيكل جسده الظاهر و عنصره اللطيف ما قدر الله في بدء وجوده لأن ظهور المشية لا يمكن أن يتحقق في هذا العالم إلا بتلك الصورة التي ظهر محمد رسول الله صلى الله عليه و آله لأن البدء لم يظهر بكله إلا في رتبة الختم و قد شهد العقل بأن الذي هو مبدء الفيض في مقام الرتبة الأولى لا يمكن أن يتم ظهوره إلا بختم لم يك بعده بمثله و لذا كان محمد رسول الله صلى الله عليه و آله

هو الفاتح لما سبق و الخاتم لما استقبل و المهيمن على ذلك كله و لا يتحمل العقل عرفان النبوة المطلقة الأولية الكلية إذ لا مفر له في السبيل إلا بأن يعرف بالنبوة الخاصة في حق تلك الآية الكبرى في الهيكل الأحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس الإبداع بالإبداع ثم ما غربت شمس الاختراع بالاختراع لأن الذكر الأول الذي ثبت بالعقل وجوده لا يمكن أن يظهر في عالم الأجساد إلا بمثل ما ظهر في السنة المعينة و اليوم المعين و الساعة المعينة و وجب في الحكمة طبقاً على مقام الحقيقة كما ثبت في ظهور الشريعة بأن لا بد أن يكون إسم أبيه عبدالله بن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف لأن ظهوره صلى الله عليه و آله من مبادي الأمر لم يكن إلا

ص 335

بظهور عبوديته لله سبحانه في عوالم الأمر و الخلق و إن بين الأسماء و المعاني كما ثبت في ميزان الحقيقة مناسبة ذاتية و سر جوهرية التي بها يثبت العبد كل المراتب التي خلقها الله له و أن إسم أبيه وجب في الحكمة أن يكون إسم ظهور رتبته قبل طلوع رسالته لأن الرتبة العبودية في أبيه لم يك إلا بفاضل عبوديته التي قد جعل الله فيه و لذا نسب إسمه إلى الله مع أن إسم الجلالة ما نزل في الكتاب قبل ولادته [عليه السلام] و إن الله بلطيف صنعه و عظيم إحسانه قد جعل إسمه منسوباً إلى نفسه ليكون دليلاً لسر ظهور حمل نور المشية و أن الذي أبسط الله يديه في مقامات التجريد و ظهورات التفريد ليقدر أن يثبت النبوة الخاصة في كل ما نسب إلى محمد صلى الله عليه و آله حتى في سواد عينيه لأن نور الأحذية قد ظهرت في كل جسده على حد سواء و تدل على كل جهاته في كل الشئون بمثل ما يدل على حضرته في عوالم الغيب و الشهود حيث لا يخفى على الناظر المطلع بشمائله لأن على صورة جسده صلى الله عليه و آله لم ير أحد بمثله قط و لا يمكن في الإمكان مثله و لا يشتبه على أحد نبوته الخاصة في جسده الظاهر كما أشار إليه أبو جعفر (عليه السلام) في كلامه حين سئل عنه صف نبى الله قال [عليه السلام] "كان نبى الله"

ص 336

أبيض مشرب حمرة، أدمع العينين، مقرون الحاجبين، شثن الأطراف كأن اللذهب أفرغ على برائنه عظيم مشاشة المنكبين إذا يلتفت يلتفت جميعاً من شدة استرساله سربرته سائلة من لبتنه إلى سرته كأنها وسط الفضة المصفاة و كأن عنقه إلى كاهله إبريق فضة يكاد أنفه إذا شرب أن يرد الماء و اذا مشى تكفأ كأنه ينزل في صبيب لم ير مثل نبى الله صلى الله عليه و آله قبله و لا بعده" لأنه كما كان ذاته الأقدس في مبادي الفعل علة الموجودات فكذلك

الحكم في جسده لأنه هو بعينه نزول الذكر الأول لظهور الآية التي قدر الله لها كما أظهر الله من جسمه الشريف ليلة المعراج ما وجب في الحكمة أن يكون في حقيقته بأنه روعي فداه كما ذكرت الحميراء "كان في بيته" و كما شهد الرحمن و ملائكته كان في جميع ملكوت السموات و الأرض في حين واحد بجسمه و جسده و لباسه و نعليه لأنه بعينه لم يحك إلا عن إحاطة المشية و ظهور النبوة الكلية و ليس لأحد أن يقول ربما يكون أحد مثله في ذلك الشأن لأن الطفرة في الوجود عند الكل باطلة فكما ثبت في عوالم التجرد تفرده عن أبناء الجنس و الشبه و تقدسه عن الشبه و المثل وجب في الحكمة أن يكون في هذا العالم كذلك لأن بمثل محمد صلى الله عليه و آله رسول الله لم يتولد

ص 337

أحد لأن حين تولده أظهر شئونا يعرف الكل بأن مثل الذكر الأول لا يمكن و لو أمكن لا بد أن يظهر و ما قال أحد في مقام أحد من الخلق بمثل ما ظهر لظهور نور الأحدية في الطلعة المحمدية و الهيكل الأحمدي صلوات الله عليها ما طلعت شمس الهوية و إن أنكر أحد بنبوته في عالم الظهور يلزمه دليل العقل بالآيات النفسانية و ما وقعت في الآفاق من الظهورات الربانية لظهوره لأنه لو لم يظهر لم يظهر جسد لم ير أحد بمثله قط و لا إسم لم تسم أحد بمثله و لا وصيا كان إسمه عليا [عليه السلام] فقد ثبت في مقام الدليل إثبات النبوة في إسمه لأن المشية في العالم الأول ما وجدت إلا بعنصر نار من نفسه التي هي العلة الفاعلية و الظهور البحتة الأزلية و هي رتبة المادة في الذكر الأول فلما وجد الذكر الأول في رتبة المادة يلزمه عنصر الهواء لرتبة صورته و ظهور العلة الثانية في رتبته فإذا تحققت الإنية وجب في الحكمة أن يكون بينهما ربط لظهور العلة الثالثة و الشئونات اللازمة في هذه الرتبة فلما ثبتت الثلاثة يشهد العقل بصورة جامعة تدل على الأربعة و هي مقام عنصر التراب و العلة الغائية التي هي بعينها نفس الظهورات الثلاثة

ص 338

فلما تحقق في سبيل الحقيقة بأن الشيء لم يوجد إلا بمراتب أربعة يظهر في الكون كل مراتب المشية في إسم حامل النبوة الخاصة صلوات الله عليه ما طلعت شمس الإختراع بالإختراع ثم ما غربت شمس الإنشاء بالإنشاء لأن في الإسم الظاهر الدال على جسده تثبت حقيقة مقامه الذي لا تعطيل له في كل مكان يعرف الله به في مقام الظهور من عرفه لا فرق بينه و بينه إلا إنه عبده و خلقه لأن بمثل إسم محمد صلى الله عليه و آله لا يمكن في الإبداع لأن

حرف الميم هو أول حرف المشية فلما ظهر ذلك الحرف في إسمه دل بأنه في ركن عنصر النار جامع كل المقامات من رتبة القابليات و المقبولات لأن رتبة القوابل إذا اقترنت بالرتبة المقبولة تكون عدته أربعين و ذلك تمام المراتب التي وعد الله في الطور الأول لموسى [عليه السلام] حيث قال الله عز ذكره «و واعدنا موسى ثلاثين ليلة و أتمناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة» و قد شهدت الآية عن الله في حق حرف أول من إسمه رتبة التمامية لإقتزان القابلية و المقبولية و إن ذلك الحرف في ذلك المقام إذا نظر الناظر بطرف الفؤاد ليعرف بحقيقته بأن تلك العدة إذا صفت عن ظهور الكثرة لم يبق إلا حرف التوحيد لأن من

ص 339

حرف الميم إذا أخذ حدود القابلية و المقبولية لم يبق إلا أربعة أحرف التي تدل على مراتب الحقيقة التي لا يمكن أن يتحقق في الوجود غيرها و هذا الحرف لما كررت ظهر حرف الثاني من إسمه الشريف لأن الحاء عدته هي الثمانية فلما نزل ذلك الحرف فيظهر بمثل حرف الأول "لأن أولي الأبواب لا يعلم ما هنالك إلا بما هيئنا" و ان في رتبة عنصر النار حق عند الله أن يكون حرف الميم لتمامية ظهوراته و في رتبة عنصر الهواء و جب في الحكمة أن يكون حرف الحاء لأنه إذا أقرنته بسر الأربعة و الحرف الأول لتكون عدته مطابقا بعدة أحرف كلمة "هواء" و ان فيه إشارات قدسية و دلالات عرشية و آيات بدئية و علامات ختمية التي لا يَحتملها الأفكار و لا يصعد إليها أعلى طير الأبصار إلا لمن شاء الله من أهل الأسرار و إن بعد ذلك الحرف و جب في الحكمة و أتقن في الحقيقة و أحكم في الشريعة أن يكون حرف الآخر حرف الدال لظهور سر حرف التاء في رتبة التراب و ظهورات التوحيد في مقامات الجسدية لأن حرف الدال هو من الحروف الظلمانية و هو حرف الإنية و آية الحديدية في الرتبة المحمدية صلى الله عليه و آله التي تدل على أول مقامه و تحكي عن قيومية

ص 340

ذاته و ظهور كينونيته و ليس في الإمكان إسم يكون آخر ظهوره بمثل ما يشهد به نفسه إلا في إسم محمد صلى الله عليه و آله لأن ذلك الحرف الظلمانية التي ظهرت في آخر إسمه الشريف لركن التراب ليكون أعلى من الحروف النورانية في غيره بل من أثر ذلك الحرف قد تحققت التحققات في ملكوت الأسماء و الصفات و تذوت المتذوتات في عرش البهاء إلى أن اتصل الفيض بإذن الله إلى رتبة التراب فلما ثبت بدليل العقل اللامع الذي يحكي عن الآيات المتجلية في ذاته ليعرف العبد بأن حامل الذكر الأول الذي هو المشية لم يكن أن يظهر في مقام الإيجاد

إلا و أن يكون إسمه محمد صلى الله عليه و آله لأن حرف البدء مع كمال مراتبه و تمامية ظهوراته لما تنزل إلى رتبة التراب لم يدل إلا على سر حقيقته و لذا ظهر حرف الدال لعرف ظهور حرف توحيد الذات و الصفات و الأفعال و العبادة فجل و علا صنع الله سبحانه فقد [أظهر] آيات قدرته في كل شيء ليستدل المستدلون في مقام إثبات ظهور قيوميته في كل شيء و لنلا ينسى أحد ذكره في شأن و يراه ظاهرا موجودا بمثل يوم الذي لم يك معه شيء مذكورا و ان ذلك شأن من سبل إثبات النبوة

ص341

الخاصة في الهيكل الحمدي والحضرة الأحدي المتجلية في الصورة الأحمدية و ان كل ما نسب إلى مقام الذات لا واريها الحجابات و لايعادها الدلالات و لايساويها حكم الأسماء و الصفات و ان نور توحيد الذات قد ظهر في جسمه صلى الله عليه و آله بمثل ما ظهر في مقام المشية و إن الذي يثبت بالعقل فرض توحيد الذات و الصفات و الأفعال و العبادة فرض عليه بإثبات النبوة الخاصة بمجرد استماع إسمه الشريف لأن الذكر الأول لما تعين لم يظهر مراتب وجوده إلا في آخر مقاماته و أن الله قد جعل كل آيات الآفاق في الأنفس و لو لم يجعل الله آيات الآفاق في الأنفس لم يقدر العبد أن يطلع على ما في الآفاق فلما ثبت عرفان بيان النبوة في الآيات النفسية ليسهل عرفان [الآيات] الآفاقية لأن العقل يدل على ما جعل الله في نفسه بإثبات صانع فلما أيقن يلزمه إثبات حامل النبوة الكلية لأن فيض الأزل لم يك إلا تاما و إذا شاء الله أن يخلق المشية فإن في الحين وجدت بنفسها و ان الله لم يزل لم يشأ إلا بمشيته لأن الذات لم يقترن بخلقه و لاغير في شأن بإبداعه فلما ثبت الفيض الكلي من إبداعه في الأنفس يلتزمه وجوده في الآفاق بمثله و لما ثبت بأن يكون آيات الآفاق طبق الأنفس حق بأن يكون

ص342

حامل تلك النبوة الكلية في الآفاق إسمه محمد لما ذكرت في سر إسمه و أبوه عبدالله بل لو أبسط الإنسان سر الواقع يثبت أرض ولادته و سنه و كل شئونه ولكن العقول لم يدرك حقيقة الأمر لأن العقل إذا رق و لطف يدرك شيئا محدودا و إن إثبات تلك المقامات يصعب على الذي ينظر بالأشياء بطرف الحد و الهندسة و اذا كشف العبد حجابات سبحات أنوار الجلال عن ساحة عزة قرب أول تعين في الإمكان و الأكوان ليطلع بحقيقة الأمر بأن في الحين الذي ظهر رسول الله صلى الله عليه و آله كل آيات السموات و الأرض كانت في مقام الاعتدال و انه روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فدهاه قد ظهر في مقام من الأزمان كان شأن الخلق في مقام قول الذي

قاله الله عز شأنه «ثم أنشأناه خلقاً آخر فتبارك الله أحسن الخالقين» و ان يوم أول بديع الفطرة كان شأن معرفة الناس في مقام النطفة و ترقى الكل في الدرورة الأولى في مراتب ظهورات النبيين و المرسلين حتى صلحت بنية الكون و نضج حكمه عالم الأكبر و أراد الله سبحانه لإظهار أول نور من نفسه و ذكر من قدوسيته و آية من وحدانيته ليتلجلجن كل الذرات في مقام الظهورات بما أراد الله من الخلق في يوم قام بروزهم في هذا العالم

ص 343

ليأخذ كل نصيبه من علم الكتاب بما قدر الله في حكم المبدء و المآب و إن ما فصلت في تلك الإشارات في مقام إثبات النبوة الخاصة ترد في مقام الظاهر و أما الإشارة إلى مقام الباطن فله دلالات و أمارات حيث يعرف العبد و يطلع به عند الميزان إذا نظر بسر الإمكان و عرف قدرة الرحمن في حقيقة البيان و هو أن النبي صلى الله عليه و آله الذي ظهر في يوم معلوم هو يوم ظهور آخر تعين المشية في رتبة البطون و أن كما دل العقل على إثبات ذات ساذج علمه بحت في مقام توحيد الذات يدل على إثبات ذلك النور المشرق من أفق السماء في الحين الذي طلع و أشرق و قال لمن سئل عنه بم فصلت على أهل الإنشاء فقال "أنا أول من أجاب في الدر الأول" و ذلك إشارة إلى مقام التكوين ثم من أجاب الله في التدوين لأن في اليوم الذي ظهر جسد رسول الله صلى الله عليه و آله في الدر الثاني في هذا العالم فهو اليوم الذي ظهر أثر المشية في الدر الأول و ان علم ذلك المقام لم يتبين بحقيقته إلا بعد معرفة القدم الظاهر في رتبة المشية و معرفة الأزل الظاهر في رتبة الذكر الأول و معرفة السرمد ثم معرفة الدهر ثم معرفة الزمان و لذا أشير ببيانه و إن ذكر القدم و الأزل يطلق باختلاف المقامات و المراتب

ص 344

و الشئون فإذا أطلق في معرفة الذات فهو نفس الذات من دون ذكر الأسماء و الصفات و إذا أطلق في رتبة الفعل فهو السرمد في الحقيقة بحسب اسمه كما أشار علي [عليه السلام] في خطبته يوم الجمعة و الغدير "و أشهد أن محمدا عبده و رسوله الذي استخلصه الله في القدم على سائر الأمم" و قال عليه السلام "أنا صاحب الأزلية الثانية" و ربما يطلق القدم في مقام الزمانيات كقوله عز ذكره «كالعرجون القديم» ولكن الميزان في مقام البيان هو الذي أشرت بأن القدم الذي ليس له أول و لا آخر هو القدم الذي يطلق على مظاهر آيات الذات و كذلك الحكم في ذكر الأزل فإنه نفس الذات للذات بالذات و إن السرمد هو شأن الفعل و هو شأن ليس له بدء في علم الله و لا له ختم لأن الفيض لا ينقطع من الفيض المطلق و إن نظر الدقيق لو أراد أن يجري الحكم في البدء

بمثل الختم بأن لا يجعل للذكر الأول أولاً إلا نفسه فيصح الحكم ولكن صعب على القلوب الإحاطة به و أما الزمان فهو الذي يتحقق بطولع الأفلاك و غروبها و ان له أولاً و آخراً فإذا شهد الإنسان بحقيقة ذلك البيان فيقدر أن يعرف في الحين الذي ظهر جسم محمد صلى الله عليه و آله في عالم الزمان ظهور المشية في الخلق الأول

ص345

و ان بعد ذلك البيان قد ثبت بالدلالات النفسانية وجوب ظهور النبي صلى الله عليه و آله في السنة الثالث و المائة من الألف السابع و لزوم اسمه و صفاته التي قد كتب الله له و اختصاصها به من دون خلقه من فرض صلوة الليل و حكم النساء في التسعة و ما اختصه الله به في أحكام نبوته و حالات بعثته حيث لا يمكن أن يتحقق ذلك إلا في المقام الذي أشار الله إليه في كتابه من الوحي إلى المقام الذي قال الله في حقه «و هو بالأفق الأعلى ثم دنى فتدلى فكان قاب قوسين أو أدنى فأوحى إلى عبده ما أوحى ما كذب الفؤاد ما رأى أفتمارونه على ما يرى و لقد رءاه نزلة أخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوي إذ يغشى السدرة ما يغشى ما زاغ البصر و ما طغى لقد رأى من آيات ربه الكبرى» و أن بدليل العقل لم يمكن الطفرة بعد العلم بظهوره في هذا العالم لأن النفي فرع الإثبات في هذا العالم و لو لم يقدر أن يحيط به علم الحدودات و الهندسيات و إن وراء هذه الإشارات لو ينظر العباد إلى مقام الصفات و ظهور المقدورات ليقدر أن يثبت الأمر بسبيل دون ما أظهرت في البيان و ان كلما فصلت في بيان إثبات النبوة للهيكلة الأحمدية هو على سبيل الباطن.

و أما البيان على سبيل ظاهر الباطن

ص346

فهو أن الله في كل حين لا شك أنه يعلم كل شي و قادر على كل شي فلما ادعى مسمى إسم محمد صلى الله عليه و آله بالنبوة الكلية الأزلية و لم يغلب عليه أحد في حجته فلا ريب أن الله كان مصدقه فيما ادعى و ليس حجة عند أولي الأبواب أعظم من ذلك في سبيل الصواب لأن الأمر الذي كان الله مصدقه فلا يقدر أحد أن يقول فيه لم و بم و إن لم يتعقلوا بعقولهم في مقام الإدراك و ذلك مشهود عند كل من نظر بحكم عقله بآيات نفسه و العلامات الآفاقية في نفسه و لو لم يك محمدا صلى الله عليه و آله لم يك سواه لأن الفيض الكلي الأولي ما ظهر في الوجود إلا بمثل ما ظهر في بدء الأمر و إن لبيان تلك المسئلة ذكر في مقام البيان حيث يطلع عليه من يظهر في نفسه كل ما جعل الله في الكيان و هو أن أول ذكر الإمكان في رتبة الأعيان هو مقام آدم الأول و أن الألف إشارة إلى مقام

أول ذكره الذي هو مقام الأحذية البحتة الصرفة التي هي حاكية عن مبدئها بنفسها لنفسها و أن الدال في وسط الإسم إشارة إلى ظهور العلل الأربعة التي لا يمكن أن يوجد شيء إلا بها و أن الميم إشارة على أنه خمرت طينته من مظاهر تلك العلل من العناصر الأربعة فإن الشيء لا يتم ظهوراته في

ص 347

مقام إلا بعدة أربعين لظهور العشر بعد الثلاثين في رتبة الاجتماع و لذا جعل الله إسم الذكر الأول "آدم" طبقا لما ظهر في هذا العالم و لما كان الشيء لم يتم إلا بظهور نزوله فإن أول نزوله تحقق من إنيته و من هذا خلق الله حواء من آدم الأول لسكونه و لذا كان عدة إسمها خمسة عشر بعدد كل ضلع من أضلاع شكل المثلث في عدة "الهاء" و هو الإرادة في مبادي الفعل و اليه الإشارة في قول محمد رسول الله "أنا و علي أبوا هذه الأمة" لأن بعد نزول المشية و تعيين الإرادة وجدت الكثرات من طمطام يم القدر حين الربط و إن تلك الثلاثة لما تنزلت صارت أربعة و من هذا خلق الله بعد شكل المثلث آيات الترييع و لا يمكن عدة في الوجود أكمل و أتم من تلك العدة السبعة و هو عدة قصبات الغيبية في أجمة اللاهوت التي كانت أسمائها محمدا و عليا و حسنا و حسينا و جعفرًا و موسى و فاطمة صلوات الله عليهم و إن هذه السبعة لما تنزلت من عالم الغيب إلى الشهادة ظهرت قصبات السبعة في عالم الشهادة و ان الأصل فيها هو الكرة الأولى الأزلية حامل النبوة الخاصة و الولاية الكلية و إن بها أبدع الله الأفلاك السبعة من الشمس و القمر

ص 348

و العطارد و الزهرة و المريخ و المشتري و الزحل و في تلقائها ظهرت عدة الأسبوع الأحد للمشية و لظهور الآية الواحدة في كل مقاماتها و الإثنين للإرادة و إن الإشارة بذكر الإثنين لوجود الزوجين و تعيين الهيكليين و ان الثلاثاء للقدر لأنه في مقام الربط و شكل المثلث و لذا ثبت في علم الطلسميات شكل التثليث للافتراقات و أشباهها مما فيه حجة تفريق و تعطيل و إن الأربعاء للقضاء و لذا ثبت عند أهل الأعداد شكل الترييع لمقام الاجتماع و الحبة و هو يوم الحسين [عليه السلام] فمن لاحظ فيه أسرار القضاء فإنه مبارك في مقام المؤتلفات و المجتمعات كما صرح بذلك الإمام [عليه السلام] في ذكر يوم الأربعاء ردًا لمن قال فيه دون ذلك و من لاحظ فيه جهة المصائب النازلة على شمس العظمة فلا ينبغي أن يفعل الأمور البديعية التي تحتاج بعلم الساعات و حكم التباعد و التقارب في رتبة الظهورات و الخميس لمقام الإذن و إن حامله كان جعفر بن محمد [عليهما السلام] و الجمعة

لمقام الأجل و إن الله قد جعل حامله موسى بن جعفر بن محمد [عليهما السلام] و إن في تلك العدة تمت جهات الشيء من حدود الهندسيات و السبت هو

ص 349

لكمال الأمر مشروح العلل مبين الأسباب و هو يوم فاطمة صلوات الله عليها و ان على ذلك البيان يظهر أن حامل الذكر الأول يجب في الحكمة أن يظهر من بين الألف السادس و السابع من الستين لأن بعد حدود الستة التي هي العدد التام يجب في الحكمة الإلهية أن يظهر ذلك النور المشرق الذي هو الأصل في ظهورات البدء و الختم في المقامات التي لا غاية لها إلا بما مما لا نهاية لها بما فلما ثبت بدليل العقل أن الذكر الأول الذي هو آدم الأول و البديع من فطرة ظهور الأزل يظهر بعد الستة الحدودية التي هي في مقام الجسد النطفة و العلقة و المضغة و العظام و الكساء و الخلق الآخر فتبارك الله أحسن الخالقين فلما تمت حدود العالم الأكبر و نضجت بنيته و صلحت سيرته و ذكت علانيته قد ظهر روعي فداه في أول اعتدال مقام الإنسان و إن قبل ظهوره قد أظهر الله مائة و أربعة و عشرين ألف نبيا إلا نفسه لظهور أنوار قدسه في شئون الحدية في رتبة " الواو " و في مقام التوحيد ليصلح بنية العالم الأكبر لظهور " الهاء " و إن كل ما حكموا به النبيين و نزل الله من السماء صحف الأحكام لهم هو في مقام الحدية و بالنسبة إلى تلك الشجرة الأولية

ص 350

قشر و لذا نسخت الشرايع من النبيين لأن يوم النطفة لم يحتل أحكام العلقة و لذا نسخت الأحكام من النبيين إلى اليوم الذي بلغ مقام العالم الأكبر بمقام خلق الإنسان فإذا بلغ إلى مقام أول هيكل الإنسانية ظهرت آية الأحدية و استمرت شريعته إلى يوم القيمة و لم يغير شريعته و لا يبدل أحكامه و إن اختلف في مراتب الظهور بمثل ما نسخ بعض الأحكام في أوائل بعثته و جاء في الأخبار بأن " حجة الله يظهر بكتاب جديد و أحكام جديدة " فهو ليس من النسخ بل إن المراد هو مثل الولاية فإن قبل يوم الغدير ما ظهر بحقيقته فكذلك الحكم في كل المختلفات التي نسخت أو بعد يظهر فإنها من ظهورات تلك الشريعة المقدسة لا غيرها فلما ثبت في الحقيقة بالآيات الآفاقية و الظهورات النفسانية و الكينوفيات الملكية و الاقترانات الزمانية بأن الذكر الأول حامل الفيض الكلي لم يظهر في العوالم الأكبر إلا بعد مراتب حدود الستة لأنها لم تظهر إلا بسر التوحيد و ظهور التجريد فقبل

أن يبلغ العالم الأكبر و أهله إلى مقام الجسدية اللحمية التي أول مراتب الإنسانية لم يظهر روعي فداه فيجب في الحكمة أن ظهوره بعد ما قضت الحدود أن يكون أول مراتب

ص351

ظهورات التوحيد في عالم البطون و في عالم الظهور فظهر روعي فداه يوم الجمعة حين الزوال بعد ما قضى من شهر العين الأول إثني عشر ليلة و بكل شأن مما ظهر تثبت نبوته لأن اليوم الجمعة هو اليوم الستة و أن الزوال هو أول استقرار شمس الأزل على مركزه و لهذا وصف عنها أهل الهيئة بذلك الوصف طبقا للعالم العلوي " و إن فلك الشمس كروي متوازي السطحين مركزه مركز العالم ممثل لفلك البروج في المنطقة و القطبين و في ثخنه آخر مثله خارج المركز مماس محده محذب الأول على نقطة الأوج و مقعرة على نقطة الحضيض فيفضل عند متممين متدرجي الثخن إلى غاية ما هي ضعف ما بين المركزين و الشمس مركوزة في ثخن الخارج عند منتصف ما بين قطبيه **مماسة** لسطحية على نقطتين و أفلاك كل من العلوية و الزهرة " و إن ظهوره في شهر عين الأول فهو من كمال ظهور اعتدال الأيام لأن مقام الاعتدال فهو في فصل الربيع و ان ما قضى من الشهر إثني عشر يوما إشارة إلى ما يقضي من بعده من شمس العظمة محال أمره و معادن حكمه و لغيره لايمكن أن يولد بمثله لظهور تلك الاقتانات الملكية لأن لكل جهة من تلك المراتب

ص352

جهات و لكل جهة جهات مما لا نهاية لها بما لأن مثل شئونات الربانية و الظهورات الرحمانية كمثل مرءات فيها قد عكست صورة و لتلك الصورة صورة إلى ما لا نهاية لها بما و لا نفاذ لفيض الله في شأن و لقد وجب في الحكمة بأن حملت به أمه في أرض مكة التي هي حرم الله في أيام التشريق عند الجمرة الوسطى لأن أرض حرم الله لم يخلق إلا لاستقرار جسد حامل الفيض الكلي و إن في أيام التشريق إشارة بما ذكر في أحكام المنى و عند الجمرة لإنكسار وسطى آيات علامة السجين في رتبة التعيين و يمثل ذلك يجب في الحكمة أن يكون إسم أمه " آمنة بنت وهب بن عبد مناف ابن زهرة بن كلاب بن مرة بن كعب " و أن عدة إسمها تعدل إسم الله أكبر و انما نقص منه عدة الحروف الأربعة عشر إشارة إلى مقامها التي قبلت في مقامات التوحيد الذات و الصفات و الأفعال و العبادة لمحمد رسول الله صلى الله عليه و آله و أوصيائه و بنته و يمثل ذلك وجب في الحكمة أن وضعته أمه في شعب

أبي طالب في بيت محمد بن يوسف و مات أبوه "عبدالله" و هو كان ابن شهرين و ماتت أمه في حين كان روجي فداه ابن أربعة سنين لأن أولي الألباب لا يعلم ما هنالك

ص353

إلا بما هيئنا و ان لتلك الإشارات مقامات لا يحصيها الأقلام و لا يسعها الصحف و الدلالات و إن أريد أن أفسر تلك الإشارات فيخرج ميزان البيان لمن أراد أن يطلع بحقيقة التبيان و إن بحكم العيان يجب في الحكمة الإلهية و اللطيفة الربانية و الأسرار الواقعية بأن يكون حامل ذلك الفيض الأول بعد ما قضى من سنه أربعين سنة و لم يبق بعد مبعثه في مكة إلا ثلاثة عشر سنة ثم هاجر إلى المدينة و بقي هنالك عشر سنة و لم يبق في هذا العالم إلا [ثلاثة] و ستين سنة و قبض بعد ما قضت اثني عشر ليلة من الشهر العين الأول في يوم الإثنين و أن يكون نسائه تسعة و أولاده سبعة فمنها [ثلاثة] ذكور و أربعة إناث [وتكون] فاطمة صلوات الله عليها آخرها لأن علة التدوين بعينها هو التكوين و إن أولي الألباب لا يحيط بعلم شيء في ذلك المقام إلا بما قدر الله في العالم العلوي لأن ظهور نبوته في هذا العالم لا بد أن يكون بعد الأربعين بعدد حرف الميم لأن طينة آدم الأول صلصل في كف القدرة أربعين صباحا و اليه الإشارة في مراتب حدود نفسه من ذكر الميم لأن الذكر الأول ما وجد إلا بقبول رتبة القابليات و المقبولات في مقام إمكانه

ص354

و لذا لم يظهر سر الأزلية إلا بعد ما قضت بمثل تلك العدة و إن في عالم السرمد هذه العدة ما كان إلا أقرب من لمح البصر و لما نزل في عالم الجسد و الحد فصارت أربعين سنة و فيه رموز كثيرة لما حان وقته ما أريد إظهاره و إن الناظر إلى قطب الصفات في ملكوت الأسماء و الذوات ليشهد أن ذلك النور الأول لا بد أن يكون في مقام القطب بالنسبة إلى القصبات الثلاثة عشر و يجب في الحكمة أن يظهر ذلك القطب الالهي في الحين الذي زالت الشمس في مقامها لأن فلكه الزهرة و ليس بينها فرق في علم الهيئة إلا بما وصف أهل ذلك العلم بأنه كفلك الشمس إلا أن مناطق خوارجها تقاطع منطقة البروج على نقطتين متقاطرتين و لها تدوير مركزية في خوارجها و هي الخوامل **كاد تكاد** الشمس و هي فيها بحيث يماس سطح كل سطح تدويره على نقطتيه و إن أهل الرصد لو يشاءون ليقدر أن يبينوا النبوة الكلية الخاصة و القصبات المتجلية المعدودة في هياكل الولاية بطولوع شمس يوم تولده طبقا للعالم العلوي و ان ذلك ذكر من حرف عدة الميم لما مضى قبل بعثته و لقد مكث بعد بعثته في مكة

ص 355

ثلاثة عشر سنة لظهور الهياكل المقدسة في حرم الله من نفسه و ليعلم الكل في سكونه على تلك الأرض استقرار سر الأزلية في الهياكل [المتألثة] الشعشعانية اللامعة المقدسة و له رموز حيث يعرف الناظر إلى بساطة صرف الظهور في كل مراتب الغيب و الشهود و لو أفضل كل العلل في كل مقام لايسعه شيء لأن فيض الله لم ينزل يتجدد في حقيقة العبد و ما كان لفيضه في شأن من زوال و ان بعد مهاجرته من حرم الله الذي هو مقام نفسه في رتبة المشية فيجب في الحكمة أن ينزل على أرض يكون اسمها "مدينة" و يستقر هنالك عشر سنة لأن الهجرة من المقام الأول هو أول سفر من الحق إلى الخلق و يجب فيه أن يكون مقام الخلق في عشر مراتب الظهور لأن أول مقام التعيين في رتبة الخلق هو أثر فعل البيان ثم المعاني و الأبواب و الإمامة ثم الأركان في مقام ثم النقباء ثم النجباء في مقام ثم المعادن ثم النبات ثم الجماد و إن ذلك حكم كليات العوالم و إلا إذا أبسط أحد يده في العلم فيمكن أن يذكر لكل علة شيء عللا ما لانهاية لها بها ولكن الأصل في تلك الإشارات هو نور الفؤاد و سر الابداد و بروز آيات الانوجاد في مقامات الأمر و ظهورات الختم و ان الناظر

ص 356

إلى مقام ظهور الذات لو يقترن مع ذاته وصف من شيء أو نعت عن شيء فقد خرج عن حكم نور الفؤاد و يجري عليه أحكام يوم المعاد من الإنيات العرضية و الذاتيات الجوهرية و ما لا يدرك أحد بحقيقتها إلا بالعلم الواقع و السر اللامع و ان ذلك في مقام عرفان المبادي بنور الإمكان إلا في مقام الأعيان لكل مقام حكم في تلك الشئون و ان السر في تلك الظهورات ليس من علم خاص من أهل البيان بل إن الإنسان يبسط شئونات العلمية في مقام البيان بما عرف من أحكام العيان و إن بظهور سنه و الساعة التي قبض فيها روحي فداه ثبت نبوته لأن في الحكمة يجب أن يكون حامل الفيض الكلي أن يظهر بظهورات كل المراتب و أن عدة الستة لما ثبت أنه التام و أن العشرة هو تمام الإنفعال فكان عدة الستين لظهور ستة مراتب الفعل في المراتب العشرة و أن الثلاثة هو إشارة إلى مقام نفسه بأنه لما نزل من عالم الغيب إلى الشهود و بلغ إلى الكل ما أمر الله به المعبود يظهر حكم الصعود و هو المقام الثالث من مراتب البطون و لذا وجب في الحكمة أن يقبض روحي فداه في يوم الإثنين و كان في الشهر الذي ظهر بمثل ما قضى من عدة

ص 357

الليالي لأن البدء مثل الختم و لا يصح لغيره أن يكون يوم الختم له بمثل البدء من نفسه و ما أعلم أن يظهر الله لأحد بأن يجعل يوم صعوده بمثل نزوله فسبحان الله موجوده لم تر عين بمثل رسول الله صلى الله عليه و آله قط و لا يمكن في الإمكان مثله و سبحان الله موجه عما يصفون و لما ثبت في الحكمة أن لكل ظهور ظهر في أيام بعثته بل قبله و ما سيظهر من بعد أمارات لنبوته الكلية و آيات الظهور صرف بساطته الأولية فيجب في الحكمة أن يظهر من تلك الشجرة الإلهية سبعة أولاد لأن المشية إذا نزلت ظهورها صارت سبعة و إن منها [ثلاثة] في مقام حكاية المشية و أربعة منها في مقام الحكاية من الإرادة و إن الله قد قبض الستة في هذا العالم ليعلم الكل أنها في رتبة النزول لم تقترن و لاتتعلق بشأن و بقي منها ورقة مباركة جامعة حاكية من كل مراتبها التي لا تعطيل لها في كل مقام يعرفها بما من عرفها لا فرق بينها و بينها إلا أنها هي التي ذوت عنها و دلت عليها و حكت عنها و كانت لها شرفا و ذكرا و يجب في الحكمة أن يكون إسمها فاطمة صلوات الله عليها و أن عدتها في الحروف إذا لاحظ أحد و زاد على حرف إسمه صلى الله عليه و آله أربعين عدة التي هي مراتب القابلية و المقبولية

ص 358

و ثلاثة عدة لتمام حكايتها عن آية أبيها و بعلمها و نفسها ليشاهد سر الواقع و له نكات عند أهل الحقيقة لو عبر عنها لم ير أحد بينها ربطا في مقام الظهور مع أنه هو العلة في مقامات الغيب و البطون و إن باسم فاطمة صلوات الله عليها ثبت الولاية الكلية الأولية لعلي عليه السلام و النبوة المطلقة الإلهية لأبيها عليه السلام لأن بمثلها في الظهور لم تر عين في الإمكان و لولا خلق الله عليا عليه السلام فليس لها كفو في مقام الإمكان لأن إسمها المبارك يدل على جلاله بطونها و عظم رتبته و كبر شأنها و إن الحرف الأول الألف إذا نزل في مقام العشرة و ضرب في ثلاثة عشر رتبة المراتب العشرة التي هي القصبات الكلية و الظهورات القدسية فلا يبق إلا حرف " الهاء " الذي آخر إسمها الشريف و هو إشارة إلى مراتب توحيدها و دالة على أن كل ما ظهر في الطلعة الأحمدية قد احتملتها فاطمة صلوات الله عليها في رتبة آخر إسمها و لذا وجدت حقائق الأنبياء و الأوصياء من فاضل نورها و لذا دلت حقائق الأنفس و الآفاق مع أنها أثر جسمها الشريف على الله سبحانه و لو لم يجعل الله آخر حرف إسمها الشريف " الهاء " فلم يتلجلجن حقايق الموجودات بتوحيد الذات و ما قدر الله

ص 359

في مقام الصفات و ان ذلك دليل للسر الواقع لأن ما عرف أولو الألباب هنالك لا يطابق حكم الواقع إلا بما هيهنا و ان على المتفرس بنور الحقيقة مكشوف بأن ذلك الاستدلال هو من سبيل الواقع و العلم بمبادي الأمر في منتهى غايات الأوامر و أن الذي لا يعلم بعلم ربط الحقيقة بين الجهات الحدودية فلم يقدر أن يشاهد تلك الإشارات و النسب و سبل الاقترانات و الاجتماعات في سبيل دليل النبوة الخاصة الكلية و لقد وجب في الحكمة و أتقن في الشريعة بأن لا بد أن يكون حامل ذلك النور الأكبر أثر في مقام الظهور لأن يكون حاكي جميع مقاماته في رتبة البطون و يجب أن يكون ذلك الأثر صفة مؤثره و حاكية عن عظم شأنه و كبر مقامه و لو لم يدل الأثر على مؤثره فلم يكن الأثر أثراً فلما ثبت في الحكمة سر المسئلة فحق أن يكون مثل فاطمة صلوات الله عليها أثراً لذلك الفيض الكلي لظهور مراتب التوحيد في إسمها و يجب في الحكمة أن يكون ذلك الأثر علة كل العلل فيما خلق الله تحت رتبته و يكون آخر إسمه حرف " الهاء " لأن الله ما خلق شيئاً إلا لتوحيده و ظهور تفريده و الإقرار بمقامات عظمته و قدوسيته فيجب في الحكمة الإلهية أن يكون كل

ص 360

الموجودات آيات لظهور ذلك الحرف و علامات لتلك الكلمة و ان بوجودها ثبتت النبوة الخاصة لمحمد رسول الله صلى الله عليه و آله و إن له روعي فداه أسماء في مراتب الإمكان بل كل الأسماء سمة لإسمه و دالة على حضرته و حاكيه عن جناب عزته بل إن النبيين و المرسلين و كل الخير ظهورات لمقامات قدس نبوته و ان كل مراتب الظهورات إذا لاحظ الإنسان بطرف الحدود منحصرة في ثمانية مقامات فمنها عالم البيان و صرف ظهور التوحيد في العيان و هو عالم صرف البساطة و الدلالة في مقام الإمكان و منها مقام المعاني و هو مقام أول تعين الذكر الأول في العالم الأول و منها عالم الإنسان و منها عالم الجن و منها عالم الملك و منها مقام المعدن و منها مقام النبات و منها مقام الجماد و ان كل المراتب من كل الذرات لا تحكي إلا عن ظهور نبوته في ملكوت الأسماء و الصفات و إذا اختلج ببال أحد من أولي الألباب أن تلك الأمارات لنبوته كانت بعد الظهور فارتفع شبهته بحول الله و قوته بأن بدليل العقل لما ثبت وجود قطب للعالم الأكبر و ان ذلك لم يبلغ إلى غاية مقام فيض الله في مقام الأجساد إلا بنزوله من بدء

ص 361

العوالم إلى رتبة الأجسام و إن في أقل عدة سبعة ألف من الزمان لم يتصل ذلك النور المشرق إلى مقام الأعيان و ان تمام العدة هي في مقام يحكي العالم الأكبر عن حدود الستة التي هي مقام الإنية فلما تجاوزت و بلغت إلى ظهور نور التوحيد في رتبته قد أظهر الله محمدا صلى الله عليه و آله و ان في السماء إسمه أحمد و ان ذلك لسر حرف الميم لأن مقام القابليات و المقبولات لو اتصلت إلى مقام مركزها لم يبق إلا حرف الألف و ان ذلك حقيقة الأمر في سر إسمه و إن إسمه في مقام الأرض هو بعينه إسم السماء إلا أن الحجب كانت أكثر لظهور المراتب و الشئون لمن نظر بعين المبدء إلى ظهور الذات و الصفات و إن كل ما فصلت في ذلك الكتاب من الدلائل الآفاقية و الأنفسية للنبوّة الخاصة هو في مراتب ظهورات نقطة المبدء التي هي كانت نفس المشية لاسواها ولكن إذا نظر أحد إلى مقام تجلي ذات الأحمديّة فلا يحتاج له بالاستدلال بالآيات الدالة على بعثته و ظهور قدرته لأن قبل أن يبعثه الله لم يك ظهور إنيته في الآفاق و الأنفس ظاهرا بل لما ظهر في هذا العالم فقد ملئت وجود الإبداع و الاختراع آيات تجليه و لا يصعب على الناظر سبيل العرفان فإن المراد بالزمان

ص362

و ذكر القبل هو في مقام الدهر و السرمد لا الزمان المحدود لأن الحين الذي بعث محمد صلى الله عليه واله بالرسالة ففي ذلك الحين ملاكل الوجود بآيات نبوته مع أن قبل ظهوره كانت آية بعثته قديمة في الأنفس و الآفاق و إن مثله كمثل عبد سئل عن الإمام عليه السلام عن حكم التمر فإنه روي فداه قد أجابه على جهة التردد بأنه "لو أكل فقد قضى في علم الله أكله و ان لم يأكل قضى في علم الله بأنه لم يأكل" و كذلك كان الحكم في يوم البعثة فلما بعث قضى في علم الله بأن آيته كانت في حقيقة الأنفس و الآفاق مكنونة و إن ذلك من أسرار آل محمد صلى الله عليه و آله حيث نزل في الحديث كله بأن "أمرنا هو السر و سر السر و السر المستسر و السر المقنع بالسر إلى آخره" و إن من الإشارات القدسية التي هي أصل لعرفان النبوة الكلية هو العلم بصورة إسمه في مقام التزييع لأن حامل الفيض الأول لم يك ظهوره تاما إلا بمقامات أربعة في مقام توحيدها فمنها مقام توحيد الذات في نفس ظهور الذكر الأول و منها مقام توحيد الصفات في نفس ظهور ذكر الإرادة و منها مقام توحيد الأفعال في نفس ذكر القدر و منها مقام توحيد العبادة في نفس ظهور ذكر القضاء و إن الحروف الأربعة في إسمه صلى الله عليه وآله دالة على تلك

ص363

المقامات الكلية و إن حرف الميم فهو مظهر إسم الله القابض ثم حرف الحاء مظهر إسم الله الحي ثم حرف الميم مظهر إسم الله المحيي ثم حرف الدال مظهر إسم الله المميت و لذا كان ثلاثة أحرف من إسمه المقدس من حروف "صراط علي حق نمسكه" و حرف منه من الحروف الظلمانية و إن الكل لو صعدوا إلى ذروة الحقائق لم يقدرُوا أن يعرفوا ذلك الحرف الظلماني لأن ذلك حرف كان وجوده في رتبة ذلك الإسم و هي دالة على مقام إنيته في مقامات الملك و هي كانت في مقام الإنية أعظم من الحروف النورانية من كل الجوهريات و إن هيكل التربيع في مقام النزول يظهر بعد شكل التثليث و لذا كان أول إسم اختاره الله لنفسه هو العلي العظيم ولكن في مقام الصعود يظهر بالعكس و ان شكل المثلث حرف إسم الولي و هو سر إسم النبي صلى الله عليه و آله حيث أشار الصادق [عليه السلام] في كلامه لمفضل و لما كان ذلك الحديث هو من الأحاديث التي فيه أسرار النبوة و الولاية جامعة لأذكاره في ذلك المقام ليكون عزا للناظرين و آية حق للعارفين و هو على ما "روي عن المفضل بن عمر الجعفي قال قلت لمولانا الصادق [عليه السلام] الوعد منه الرحمة و قد خلوت به فوجدت منه فرصة اتناها لسالك يا مولاي عما جرت في خاطري من ظهور

ص 364

المعنى لخلقته بصورة مرتبة فهل الذات تتصور أو تنجزى أو تتبعض أو تحول عن كيانها أو تتوهم في العقول بحركة أو سكون و كيف ظهور الغيب الممتزج بخلق ضعيف و كيف يطبق المخلوق النظر إلى الخالق مع ضعف المخلوقات فقال عليه السلام يا مفضل «إن في خلق السماوات و الأرض و اختلاف الليل و النهار آيات لأولي الألباب» يا مفضل إن علمنا صعب مستصعب و ستنا وعر بعيد عن اللسان أن يترجم عنه إلا تلويحا و ما يعرف شيعتنا بحسب درايتهم بنا و بمعرفتهم لنا و سحقا لمن يروي ما لا يدري و يعتقد ما لا يتصرف في عقل و لا ينتضح في لب و ذلك إيمان اللسان و وعد الحواس و الحججة فيه على صاحبه و ذلك أن القرآن نزل على إياك أعني و اسمعي يا جارة فاستمع لما يوحى إليك و أنظر بعين عقلك و انصت بنور لبك و استمع و ع فقد سئلت عن نبأ عظيم و حق يقين فسألني عليك سؤالا ثقيلا و هو الذي ضل في معرفته خلق كثير إلا من رحم ربك إنه هو الغفور الرحيم و ما أنبأ به الباقر لجابر عن الوعر الأوعر الذي خفي على سائر العالم إلا عن صفوة المختصين و البلغاء المستحفظين الذين اخلصوا و اختصوا و شهدوا الحق بما علموا و صدقوا بما عاينوا كما ذكر في التنزيل قول السيد الأمين إلا من شهد

ص 365

بالحق و هم يعلمون إنه الحق و الأمر يا مفضل لطيف و سر هذا العلم غامض و اعلم أن الذات تحكي عن الأسماء و الصفات غيب ممتنع لا يمتنع عنه بالحق و لا يستسر عنه خفي لطيف و لا شيء أعظم منه موصوف باتصافه له مشهود بآياته معروف بظهوراته كان قبل القبل و قبل أن يحيث الحيث لاحيث غيره و قبل المكان إذ لا مكان إلا ما كونه و هو إلى ما لا نهاية لا يحول عن حال و لا عما كان فيه من كيانه و لا يفتقر إلى شيء فليتعين به و لا ينسب إلى غيره فيعرف به بل هو حيث هو و حيث كان فلم يكن إلا هو و أعلم يا مفضل أن الظهور تمام البطون و البطون تمام الصمت و الظهور و القدرة و العزة تمام العقل و متى لم تكن كليات الحكمة تامة في بطونها و تامة في ظهورها كانت الحكمة ناقصة من الحكيم و إن كان قادرا يا مفضل قلت زدني يا مولاي شرحا يجيب به من قرب و تقرب به من مشي بنورك و عرف حقيقة المعرفة قال [عليه السلام] يا مفضل إن ظهور الأزل بين خلقه عجيب لا يعلم ذلك إلا عالم خبير و ان الذات لا يقال لها نور لأنها منيرة كل نور فلما شاء من غير فكر و لا هم إظهار المشية و خلق المشية للشيء و هما الميم و الشين فأشرق من ذاته نور شعشعاني لانبت له أنوار غير باين عنه فتظهر النور

ص 366

نور الضياء لمن تتبين منه و أظهر الضياء ظلا فأقام صورة الوجود بنفسي الضياء و الظل و جعل النور باطنه و الذات منه مبدؤها و كذلك الاسم غير متحد بنوره ما رأي خلقه بخلقها فإذا بطن ففي ذاته و غيبه الذي ليس شيء كهو إلا هو فتعالى الله العظيم يا مفضل و سئلت عن المشية كيف أبدئها منشئها فافهم ما أنا ذاكره لك يا مفضل فقد سئلت عن أمر عظيم إن مولاي القديم الأزل تعالى ذكره يبدىء مشيته لم يزل لها عالما فكانت تلك إرادة من غير همة و لا حدوث فكرة و لا انتقال من سكون إلى حركة و لا من حركة إلى سكون لأن القدرة طباعه و ذلك لأنه يظهر المشية التي هي اسمه و دل بها على ذاته لا حاجة منه إليه و لا غيب به فلم بدت بطبع الحكمة عند إرادته يكون الاسم و لعلمه بأن الحكمة إظهاره ما في الكيان إلى العيان و لو لم يظهر ما علمه من غامض علمه إلى وجود معانيه بعضا لبعض لكان ناقصا و الحكمة غير تامة لأن تمام القوة الفعل و تمام العلم المعلوم و تمام الكون المكون فافتح يا مفضل قلبك لكلام ربك و اعلم أن النور لم يكن باطنا في الذات فظهر منه و لا ظاهرا منه فبطن فيه بل النور من

ص 367

الذات بلا تبعيض و غائب في غيبته بلا استنار و مشرق منه بلا انفصال كالشعاع من القرص و النور من الشعاع لمولوك يا مفضل اخترع الاسم الأعظم و المشية التي أنشأت الذات و لم يكن النور عند اختراعه الاسم زيادة و لا نقصان و الاسم من نور الذات بلا تبعيض و ظاهره بلا تجري يدعو إلى مولاه و يشير إلى معناه و ذلك عند تغير كل ملة لإثبات الحجة و إظهار الدعوة ليثبت على المقر إقراره و يرد على الجاحد إنكاره فإن غاب المولى عن أبصار خلقه فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة يا مفضل التي ظهر به للاسم ضياء نوره و ظل ضيائه الذي تشخص به الخلق لينظروه و دلم على بارئه ليعرفوه بالصورة التي هي صفة النفس و النفس صفة الذات و الاسم مخترع من نفس الذات ذلك سمى نفسا و لأجل ذلك قوله عز و جل «و يحذركم الله نفسه» و إنما حذركم أن تجعلوا محمدا صلى الله عليه و آله مصنوعا لكان الذات محدثا مصنوعا و هذا هو الكفر الصراح و اعلم يا مفضل أنه ليس بين الأحد و الواحد إلا كما بين الحركة و السكون أو بين الكاف و النون لاتصاله بنور الذات قائمة بذاتها و هو قوله تعالى «ألم تر إلى ربك كيف مد الظل و لو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا» يعني ما كان فيه من الآت

ص 368

فالصورة الأنزعية هي الضياء و الظل و هي التي لا تغير في قديم الدهور و لا فيما يحدث من الأزمان فظاهره صورة الأنزعية و باطنه المعنوية و تلك الصورة هي هيول الهيولات و فاعلة المفعولات و أس الحركات و علة كل العلل لا بعدها سر و لا يعلم ما هي إلا هو و يجب أن تعلم يا مفضل أن الصورة الأنزعية التي قالت ظاهري إمامة و وصية و باطني غيب منيع لا يدرك و ليست كلية الباري و لا الباري سواها و هي هو ثباتا و إيجادا و عيانا يقينا و تعيينا لا هي هو كلا و لا جمعا و لا إحصاء و لا إحاطة قال المفضل قلت يا مولاي زدني شرحا فصلا فقد علمت من فضلك و نعمك ما اقصر عن صفته قال [عليه السلام] يا مفضل سل عما أحببت قلت يا مولاي تلك الصورة التي رأيت على المنابر تدعو من ذاتها إلى ذاتها بالمعنوية و تصرح باللاهوتية قلت لي إنها ليست كلية الباري و لا الباري غيرهما فكيف نعلم بحقيقة هذا القول قال [عليه السلام] يا مفضل تلك بيوت النور و قمص الظهور و أنس العبادة و معدن الإشارة حجبتك بما عنه و ذلك منها إليه لا هي هو و لا هو غيرها محتجب بالنور ظاهر بالتجلي كل يراه بحسب معرفته و ينال على مقدار طاقته فمنهم من يراه قريبا و منهم من

ص 369

يراه بعيدا يا مفضل إن الصورة نور منير و قدرة قدير ظهور مولاك رحمة لمن آمن به و أقر هو محمد صلى الله عليه و آله فقال [عليه السلام] هو الواحد و عذابا على من جحد و أنكر ليس ورائه غاية و لا له نهاية قلت يا مولاي فالواحد الذي هو محمد فقال الواحد إذا سمي و محمد إذا وصف قلت يا مولاي فعلى مم باين غير المعنى وصف اسمه فقال [عليه السلام] ألم تسمع إلى قوله ظاهري إمامة و وصية و باطني غيب منيع لا يدرك قلت يا مولاي فما باطن الميم فقال [عليه السلام] نور الذات و هو أول الكون و مبدع الخلق و مكون لكل مخلوق و متصل بالنور منفصل لمشاهدة الظهور أن بعد فقريب و أن نأى فمجيب و هو الواحد الذي أبداه أحد من نوره و الأحد لا يدخل في العدد فالواحد أصل الأعداد و إليه عودها و هو المكنون قلت يا مولاي يقول السيد الميم أنا مدينة العلم و علي بابها فقال [عليه السلام] يا مفضل إنما عنى به تسلسل الذي سلسل من نوره و معنى قوله و علي بابها يعني إنه هو أعلى المراتب و باب لهم و منه يدخلون إلى المدينة و علم العلم و هو المترجم بما يمده سيده من علم الملكوت و جلال اللاهوت فقلت يا مولاي يقول السيد الميم أنا و علي كهاتين لا أدري يمينا و لا شمالا و أقرب بين سبائتيه فقال يا مفضل ليس مقدار أحد من أصل العلم يفصل

ص 370

بين الاسم و المعنى غير أن المعنى فوقه لأنه من نور الذات اخترعه فليس بينه و بين النور فرق و لا فاصل فلاجل ذلك قال أنا و علي كهاتين إشارة منه إلى العارفين أن ليس هنالك فصل و لو كان بينه و بينه فصل لكان شخصا غيره و هذا هو الكفر الصراح أما سمعت قول الله تعالى «أن يفرقوا بين الله و رسله» و قوله «و يقطعون ما أمر الله به أن يوصل» و إيماء بها للأفعال أن يقال أن الله بينه و بين بارئه واسطة و لأجل هذا قال أنا و علي كهاتين لأنه بدر الأسماء و أول من تسمى فمن عرف الإشارة استغني عن العبارة و من عرف مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة ألم تسمع إلى إشارات الاسم إلى مولاة تصريحاً بغير تلويح حيث يقول إنك كاشف لهم عني و أنت مفرج كربتي أنت قاضي ديني أنت منجز وعدي فيكشف عن اسمه الظاهر بين خلقه فيقول أنت على إشارة منه إلى مولاي فكانت الإشارة إلى بابه أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد المدينة فليقصد إلى الباب" فلما تحقق في غياهب تلك الكلمات إثبات النبوة الخاصة على مقام ظهور الآيات في ملكوت الأسماء و الصفات لأذكر أدلة في مقام الشريعة

ص 371

ليعرف كل من شاء أن يعرف حكم تلك الإشارات بتلك الأخبار النازلة من شمس العظمة و الجلال "عن أبي عبدالله - عليه السلام قال قال الله تبارك و تعالى يا محمد إني خلقتك و عليا نورا واحد يعني روحا بلا بدن قبل أن أخلق سمواتي و أرضي و عرشي و بحري و لم تنزل تهللي و تمجدني ثم جمعت روحكما فجعلتهما واحدة فكانت تمجدني و تقدسني و تهللي ثم قسمتها ثنتين و قسمت الثنتين فصارت أربعة محمد واحد و علي واحد و الحسن و الحسين ثنتين و فاطمة ثم خلق الله من نور ابتدأها روحا بلا بدن ثم سبحنا سبحانه بيمينه فأضاء نوره فينا" "و روي عن أبي حمزة الثمالي قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول أوحى الله سبحانه إلى محمد صلى الله عليه و آله يا محمد إني خلقتك و لم تك شيئا و نفخت فيك من روحي كرامة مني أكرمتك بها حين أوجبت لك الطاعة على خلقي جميعا و من أطاعك فقد أطاعني و من عصاك فقد عصاني و أوجبت ذلك في علي عليه السلام و في نسله ممن اختصصته منهم لنفسني" "و روى بسند صحيح عن أبي جعفر عليه السلام و قال إن الله تبارك و تعالى لم يزل متفردا لوحدانيته ثم خلق محمد صلى الله عليه و آله و عليا و فاطمة فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها

ص 372

و أجرى طاعتهم عليها و فوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاؤون و يحرمون ما يشاؤون و لن يشاؤوا إلا أن يشاء الله ثم قال يا محمد صلى الله عليه و آله هذه الديانة التي من تقدمها دق و من تخلف عنها محق و من لمزها لحق خذها إليك يا محمد" "و روي صحيحا عن أبي عبدالله عليه السلام قال رسول الله قال إني أول مؤمن بري و أول من أجاب حين أخذ الله سبحانه ميثاق النبيين «و أشهدهم على أنفسهم أأست بربكم قالوا بلى» فكانت أول نبي قال "بلى" فسبقهم بالإقرار بالله" "و روى جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال يا جابر إن الله أول ما خلق خلق محمد و عترته الهداة المهتدين فكانوا أشباح نور بين يدي الله قلت و ما الأشباح فقال ظل النور أبدان نورانية بلا أرواح و كان مؤيدا بروح واحدة و هي روح القدس فيه كان يعبد الله و عترته و لذلك خلقهم حلما و علماء **بررة** أصفياء يعبدون الله بالصلاة و الصوم و السجود و التسبيح و التهليل و يصلون الصلاة و يحجون و يصومون" و لما كان الظاهر في كل العوالم طبق الباطن و السر نفس العلانية ليشهد العارف بظهورات المبادي في مقام بيان تلك الأخبار ظهور الأدلة العقلية التي ذكرتها

ص 373

بدليل الحكمة في مقام الجوهريات و الماديات و العرضيات و الشبهيات و ما علم الله جل شأنه وراء تلك الإشارات إنه هو الولي في المبدء و الإياب و إن ما أشرت بدلائل الحكمة في تلك المقامات فهو من أسرار أهل الفضل و العدل في ملكوت الأسماء و الصفات و ان الأدلة التي يعرف أهل الموعظة و المجادلة بالتي هي أحسن هي من سبيل الحدود و ان طرق الإستدلال تختلف باختلاف المقامات فبكل دليل يحتج المحتج بإثبات نبوة أحد من الأنبياء فبذلك الدليل ثبتت نبوة محمد صلى الله عليه و آله لأن دلائل الناس لم يخل من أمرين فإنه إن كان الدليل في مقام الأنفس فهو ظهورات في مقامات النفوس من الأمارات التي يبلغ العبد إلى مقام الاطمينان و السكون و إن كان في مقام الآفاق فهو من ظهور المعجزات التي ملأت شرق الأرض و غربها تثبت النبوة و ليس دليل أعظم لنبوة محمد صلى الله عليه و آله مثل القرآن فإن به يثبت نبوته الخاصة و العامة في كل مقامات الظهور من الغيب و الشهود و ان اليوم معجزة القرآن ظاهرة لأن الحروف التي قد جعل الله في يدي الكل و لم تخل من ثمانية و عشرين حرفا لو اجتمع الكل على أن يركبوا كلمات بمثل حديث منه لن يقدرُوا و لو كان الكل على البعض ظهيرا فليس

ص 374

أمر سهل بل إن ذلك أعظم من كل معجزاته التي ظهرت من ساحة عزة قدسه و إن اليوم يثبت بوجود القرآن للنبوة الخاصة للطلعة الأحمدية صلوات الله عليها ما طلعت شمس البداية بالبداية ثم ما غربت شمس النهاية بالنهاية بل إن الناظر إلى مقامات الشهود لو أراد أن يستدل بكل حرف من القرآن لنبوته الخاصة لكل الموجودات ليقدر لأن الله قد نزل القرآن بشأن لن يقدر أحد بمثله و ان المراد بالمثل هو القوة الإلهية و القدرة الربانية و الكلمات القدوسية و المعاني اللطيفة التي بها يعجز كل من في السموات و الأرض و إن المراد لو كان بظاهر صور الحروف فلا شك أن الأعراب قد أتوا بكلمات مركبة و لم يقبل منهم رسول الله صلى الله عليه و آله كما قال أحد منهم حين نزلت آية "«اقتربت الساعة و انشق القمر» دنت الساعة و انشق القمر فقال رسول الله صلى الله عليه و آله فض الله فمك" و إن ذلك دليل على أنه لن يأت بمثله لأن شرط المثلية يتحقق في مقام كان من كل جهاته مثلا لأن الحكيم لو أمر بإتيان المثل ليلاحظ كل مقاماته من مقامات تجريده إلى غاية مراتب تكثيره و انه جل شأنه لما علم أن الخلق لن يقدرُوا أن يقاوموا في مقام الإتيان

بجميع مراتبه التي قد أحاط علمه احتج بهم في كتابه بالصور الظاهرية التي كان أنزل مراتبه في كتابه و انهم على ذلك لن يقدروا أن يأتوا بمثله حديثا لأن أصل المثلية قد يتحقق في مقام كان صادقا و ناطقا من مبادي العلل و إن لم يك صادقا فإن إتيانه كان مكذبه لأن الحجة تثبت في شأن كان إتيانها من الله و إن لم يك من عنده فلم يجز عليها حكم فلما ثبت أنها كانت من عند الله فلم يظهر فيها العجز و خلاف القواعد الإلهية لأن الله هو حي قادر فمن ينطق من عنده لا يعجزه أحد و لا يقدر أحد أن يأتي بمثله فبذلك تثبت حجية القرآن على كل مراتب الوجود من الجن و الإنس و ان الكل لو اجتمعوا أن يأتوا بمثل ألف من القرآن لن يقدروا و لن يأتوا و لو كان الكل على البعض ظهيرا لأن الله لما نزل ذلك الألف قد أعطاه هيمنة ظهوره على كل ما دق و جل و ان الإشارات تحجب العبد عن التقرب إلى ساحة القدس و الصفات و إلا فكل ظهورات مبادي الفعل و ظهورات الإنفعال المذكورة تحت ذلك الألف من القرآن و ان الصور لما كانت متشاكلة لم يقدر أن يعرف العبد صورة الألف الذي من عند الله عن صورة ألف الخلق

فسبحان الله ما أعظم شأن كتابه و ما أجل ظهور آياته تجري فيها مظاهر تنزيهه كأنها هي شيء ليس بمثله شيء في ملكه و لا يعادله شيء في حقيقة سيره و لذا فرض في الشريعة سر الحقيقة بان لا يمس أحد ذلك الألف من القرآن إلا بالطهارة و إن الخلق لو نظروا ليشاهدوا بالواقع في عظمة حرف من القرآن كل ظهورات الإمكان بحسبه و إن الإمام عليه السلام أو من أيد بفضل الله لو أراد أن يخرج كل الدين من معنى حرف الألف ليقدر بذلك لأن فيض الله لا غاية له فكما أن لمعناه معنى في كتاب الله فكذلك الحكم يجري في معنى ذلك المعنى إلى ما لا نهاية لها بها و إن الحكم لكل حرف من القرآن كان من عند الله بمثل ما أرشحت في ذكر الألف منه بل لو كان كل البحر مدادا لحرف منه لتفنى البحور قبل أن يبلغ معناه إلى حد في الإنشاء بل يجري فيه قول الرحمن « و لا رطب و لا يابس إلا في كتاب مبين » و لذا قال علي عليه السلام في مقام الإفتخار "أنا النقطة تحت الباء" و منه خرجت الموجودات إلى رتبة العيان فإن اليوم تثبت النبوة الخاصة بذلك الكتاب لأن الأثر يدل على مؤثره فكما أن النبي صلى الله عليه و آله هو حامل الفيض الكلي الذي انقطعت الأسماء دونه و اضمحلت الآثار عن قرينه فكذلك الحكم لكتابه لأنه متفرد في عالم الحروف و المعاني عن الأشياء و الأمثال و له هيمنة على

كل الأسماء و الصفات و ان الذي أراد أن يحتج في النبوة الخاصة إن كان من طينة العليين و ما دخل من قبل دين الإسلام فإن سمع آية من القرآن ففي الحين ليؤمن به لأن من غير ذلك الكتاب لا يدعو بسره إلى ذلك الجنب و في كل حرف منه محزون آية قدرة من العزيز الغفار كأنها هي في مقام الظهور تلك الآية المباركة « لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون» و ان اليوم كل من أراد أن يدخل في دين محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و ولاية أوليائه المصطفين على بصيرة فحق عليه أن يدخل بعرفان القرآن بأنه آية حبيبه من الرحمن لن يقدر أن يأتي بمثله أحد من الإنسان و لو أن بالتواتر تثبت المعجزات و بالآيات الأنفسية و الدلالات الآفاقية تثبت نبوته لكل من له رائحة مسك من الإنصاف ولكن كل ذلك مبدء عرفانهم ينتهي إلى عرفان النفس و قبولها ولكن بالقرآن يثبت الفؤاد و يسكن الروح و يطمئن النفس و بروح الجسم و له أثر في الموجود ما لا جعل الله لغيره و انه بالاجماع أعظم آيات الله في مقام المعاني و الحروف و لا يعادله شيء من المعجزات

الجسمية لأن ليس شيء في الوجود أشرف من الكلام و لذا قد جعل الله البيان بينه و بين أصفياه و كان دائما عند كل من يكون واسطة بين الحق و الخلق و لذا إنه أعظم الآيات لأن في القرآن كل المعجزات ظاهرة لأنه لا بد أن يكون فيه كل رطب و يابس تحت رتبته ولكن في سائر المعجزات لم يجز حكم القرآن لعلو شأن البيان عن ما دونه في التبيان و إن بالله الاعتصام فيما جرى القلم في البيان و إن من الشئون الدالة على نبوته المطلقة هو آثار نفسه حيث أشار أبو جعفر عليه السلام في كلامه حيث قال عز ذكره "كان في رسول الله صلى الله عليه و آله ثلاثة لم تكن في أحد غيره لم يكن له سواء و كان لا يمر في طريق فيمر فيه بعد يومين أو ثلاثة إلا عرف أنه قد مر فيه لطيب عرفه و كان لا يمر بحجر و لا بشجر إلا سجد له" و إن من دون كينونية المشية إذا نزلت في هذا العالم لا يمكن لها تلك الصفات و بكل واحد منها تثبت نبوته الكلية الأزلية و إنني أنا أشير إلى كلمة آخرها التي له يسجد كل شيء لأن مشيته و كل المشينات إنما صنعه فلما ثبت أن رتبة الجماد التي كانت آخر مراتب الفيض تسجد لجنابه فدل على أن فوق عالم الجسد كل له و إن ولايته في الأنفس

كل الشنونات منها ساجدون لله وكذلك الحكم في الآفاق حيث أشار الإمام عليه السلام في قوله و يؤيد عليه قول الله في مقام باطن الظاهر « و ان ما من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لانفقهون تسبيحهم » فلما دل النقل على وجود النبوة الخاصة طبقا على حكم العقل أشير بأدلة مكنونة التي لا يعلم كنهها إلا الله أو من شاء لما شاهدت عنايات جناب المستطاب لعل بذلك يعمل أحد في دين الله و يوصل ثوابه إلى الذي أمر بإنشاء ذلك الكتاب و هو إلى العقل الذي أراد أن يعرف حكم النبوة الخاصة و يؤمن بما فلا شك أنه وجه من آثار فيض تلك النبوة الكلية و إن ذرات الهواء لو أرادوا أن يطلعوا بحكم قمص الشمس لن يقدرُوا أن يعرفوا منها شيئا إلا بما تجلت لها بما بشعاعها في مقام إنيتها فإذا عرف الإنسان بنور العيان حكم ذلك البيان ليشهد أن عقل الكل لن يدركوا من نبوته صلى الله عليه و آله إلا بمثل ما تدرك ذرات التراب عند طلوع نور الشمس و كل ما عرف من ظهور قمص الشمس فهو في الحقيقة عرفان ذلك الشعاع الذي اتصل إنيتها في رتبها و لا يمكن لها دون ذلك في مقام فكذلك الحكم للعقول التي يريدون أن يعرفوا بالأدلة الآفاقية و الأنفسية النبوة الخاصة للهيكلك الأحمدي

ص 380

و القمص الإلهية و الطلعة الربانية و الكينونية المتشعشة المتلامعة السرمدية لأن دون ذلك لا يمكن في مقام العرفان و ان بالحقيقة الأولية لن يثبت عند أحد نبوته الخاصة إلا في رتبة نفسه و إن في مقامات ظهوراتها و لو كانت لها آية فيها ولكن الأمر هو الذي نزلت في غياهب تلك الإشارات و فصلت في مستسرات تلك العبارات لمن عرف الفصل عن الوصل في ملكوت الأسماء و الصفات و لما عرف العقل ذلك الحكم ليشهد في بين يدي الله و أوليائه بأن إثبات النبوة الخاصة للهيكلك المحمدية أعظم ذنب لا يعادله ذنب لأن الأمر الذي لا يمكن إثباته في الإمكان بحقيقة ما هو عليه من الأمر و الحكم أجل و أعظم من أن تثبته بالعكوسات المنقطعة التي هي بذاتيتها دالة بالعجز و حاكية بالمنع و مدلة بالإقتران فسبحان الله ما أعظم حكم من أراد ذلك و إن لم أجد السبيل و لا أرى الدليل لعرفان ذلك القطب الجليل و إن الله و ملائكتة شهداء علي بأن كلما فصلت في آيات إثبات النبوة الخاصة و الولاية المطلقة ما قصدت إلا العجز البحت عن ذكر الدليل و الذل الصرْف عن عرفان السبيل لأن دون ذلك لا يمكن في مقام من الخلق

ص 381

و من ادعى إثبات النبوة الخاصة بحقيقتها التي هي عليها فقد احتمل الإفك في نفسه و يجري عليه أحكام حدود قابليته ولكن الآيات لما كانت في بعض الأنفس ألطف و أدق من غيرها فلذا قد فصلت بيان [الآيات] المحكمات مما يمكن في التبيان لذكر النبوة الخاصة بمثل حكاية الزجاجة عن الخمر حيث قال الشاعر

فتشابها فتشاكل الأمر

"رق الزجاج و رقت الخمر

و كأنما قدح و لا خمر"

فكأنما خمر و لا قدح

و قال أحد في مقامه

بريء المعاني عن صفات الجواهر

"صفاتك أسماء و ذاتك جوهر

و المتى و يكبر عن تشبيهه بالعناصر "

يجل عن الأعراض و الكيف

و إن ذلك سر الأمر في بيان الواقع ولكن اليوم ما أعلم أحدا أن يثبت حكم تلك النبوة بمثل ما إني فصلت في ذلك الكتاب لأن علمي بالإثبات هو التأييد من عند رب الأرباب و من غيري لو سلك سبل الحقيقة ما أجد إلا من شواهد الكتاب و السنة و نعم ما قيل

و ليلي لا تقر لهم بذاكا"

"و كل يدعي وصلا بليلا

خدود تبين من بكى ممن تباكى"

"إذا انبجست دموع من

ولكن الشرف في الحقيقة ليس في علم إثبات هذه المسئلة الغامضة بل الشرف هو الذي صدق الرسول صلى الله عليه و آله قائل حيث قال

ص382

و كل نعيم لا محالة زائل "

"ألا كل شيء ما خلا الله باطل

و إن كل ما فصلت في تلك الإشارات من الدلائل المحكمة هو حظ أهل السبحات و إن حقيقة العلم بالنبوة الخاصة و اثباتها فهو في شأن كان العلم نفس المعلوم و الدليل نفس البطون لو لم يك كذلك لم يثبت فيض الأول

بغيره و إن ذلك ليس من جهة العرفان بل إنه من جهة الحجب و الأستار كما أشار الإمام عليه السلام في كلامه عز ذكره إلى أن قال " و لعلمه بأن الحكمة إظهار ما في الكيان إلى العيان و لو لم يظهر ما علمه من غامض علمه إلى وجود معانيه بعضها لبعض لكان خاطئا و الحكمة غير تامة لأن تمام القوة الفعل و تمام العلم المعلوم و تمام الكون المكون" و إن الأمر في الحقيقة هو من عرفان ذلك السبيل لا دونه لأنه لو أراد أحد أن يعرف الحمرة بالبياض أو الخضرة بالصفرة لن يعرفه بحقيقته لأن الشيء لم يعرفه بحقيقته بدون جهة نفسه و من أراد أن يعرف النبوة الخاصة بحقيقته فلم يقدر إلا بنفس النبي صلى الله عليه و آله حيث أشار الإمام عليه السلام عن ذلك المقام "اعرفوا الله بالله و النبي بالنبوة" و إن ذلك هو السر في الواقع لأن للعرفان

ص383

رتبتان كما ثبت عند رجال الأعراف فإن كان من جهة عرفان الذات بنفس الذات فهو العرفان على جهة الحقيقة و الكمال كما أشار إليه الإمام عليه السلام في أكثر مقامات العرفان فمنها ما قال علي عليه السلام في دعاء الصباح "يا من دل على ذاته بذاته" و منها ما قال علي بن الحسين عليه السلام في دعائه لأبي حمزة الثمالي "بك عرفتك و أنت دللتني عليك و دعوتني إليك و لولا أنت لم أدر ما أنت" و منها ما قال جل ذكره بما نزل في الإنجيل "اعرف نفسك تعرف ربك ظاهره للفناء و باطنك أنا" و العرفان على جهة الدلالة بأن الأثر يدل على مؤثره و إن ذلك أدنى مقامات العرفان بل لا يقبل الله من أهل البيان ذلك العرفان لما عرفهم من قول أمناثه بأن الله أجل من أن يعرف بخلقه بل خلقه يعرف به فلما تحقق عرفان الشيء بذاته في مقام أول التجلي فكذلك الحكم في ظهورات هذا المتجلي فلا يمكن لأحد أن يثبت النبوة الخاصة لمحمد صلى الله عليه و آله على سبيل الحقيقة بآيات الأنفس و الآفاق لأن ما دون ذات حامل النبوة الخاصة أثر بالنسبة إلى ذلك المقام و لا يثبت حقيقة عرفان الشيء بآثار ظهوراته بل من أراد أن يثبت النبوة الخاصة لحضرته فحق عليه بأن لا يجعل الدليل له دون نفسه و لا السبيل إليه

ص384

دون ذاته لأن الأشياء منقطعة عنه لعلو بهاء جلاله في ملك الله و إن الآثار بأسرها ممتعة عن عرفان حضرته لعلو سناء سنائه في دين الله فسبحان الله ما أعلى شأن نبي الله في الإمكان و ما أعظم ثناء رسول الله في الأكوان و إنه المتفرد عن التشابه و التماثل في عوالم الأعيان

"يا جوهرًا قام الوجود به و الخلق بعدك كلهم عرض "

فلما تحقق في مقام عرفان الذات بأنه بما يمكن في الإمكان لا يمكن إلا بذاته لذاته فكذلك الحكم يجري في نقطة وجود فيض الأول الكلي الذي هو الذكر الأول و الأزلي الظاهر له به و لما يجب في الحكمة أن يكون تنزل الذكر الأول إلى مقام التراب بمثل ظهور البدء له به فيثبت أن غير ذات حامل النبوة الكلية لم يقدر أن يظهر في عالم الجسد إلا بهيكل بدئه الذي كل لله به ساجدون فمن ذلك البيان يعرف الإنسان أن غير نقطة البيان لم يتصل في مقام التبيان أنا أول من أجاب في الدر لأن من دونه لا يقدر بذلك الكلام فكما أن ذاته يعرف ذاته فكذلك الحكم في نبوته فإنها تعرف نبوتها لادونها و من أراد

ص385

أن يثبتها بدليل سواها فقد حجب عن مطالعه مقامات عرفان الذوات و ظهورات الصفات و كان ثبوته بالدليل هو النفي المحض لأن لو أثبت نبوته صلى الله عليه و آله بشيء دون ذاته لم يثبت في الحقيقة إلا وجود ذلك الشيء الذي دونه لأنفس النبوة التي هي المراد في مقام جريان المداد و إن ذلك السبيل لإثبات النبوة الكلية أعظم من كل الدلائل و البراهين لأن غيره هو مقام الشبهيات و العرضيات التي يسكن العبد في مقام الموعظة الحسنة و المجادلة بالتي هي أحسن في مقام الطلب و أما بدليل الحكمة التي هي حقيقة الدليل للسالك في صراط الجليل ممتنع بغير ذلك السبيل و انه مع عظم مقامه و كبر شأنه و علو بهائه الذي أعظم من كل ظهورات الدلائل أخف من كل الدلائل لأن كلما زادت الكثرة غلظت الحجب و كلما رقت الحجب لطف المقام و لذا إن دليل الحكمة مع منتهى لطافته بعيد عن الأنظار و صعب على الأفكار و العرفان به و لذا نطق الحديث بحكمه "إن أمرنا صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان" فلما تحقق بدليل الحكمة النبوة الخاصة لمن له مشعر الفؤاد و سر الحقيقة

ص386

فأشير بذلك الدليل إلى مراتب الولاية و إثباتها لما اقترن الله حكمها بالنبوة و هو أن الذكر الأول لا يمكن تنزله بالظهور في عالم الغيب إلا بمقامات سبعة لأن الشيء له جهة رب و جهة نفس و إذا ثبت الجهات تثبت حكم الربط و به يثبت الثلاثة فلما تنزلت الثلاثة صارت أربعة و لذا جعل الله عدة مقامات الفعل سبعة إذ دونها لا يمكن في الإبداع و انه العدد التام الكامل الذي ليس في الأعداد عند أهل الحقيقة أكمل منها و إن تلك المراتب لما

ظهرت في عالم الغيب تحققت نفوس الأئمة عليهم السلام و إن عدتها هي السبعة و هو محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و جعفر و موسى صلوات الله عليهم و إن تلك السبعة لما تنزلت من عالم الغيب إلى مقام الشهادة ظهرت أربعة عشر نفسا لأن شهادة تلك الأسماء في مراتب الأجساد و الألفاظ هو علي و محمد و علي و محمد و علي و الحسن و محمد صلوات الله عليهم و إنهم الدالون على الله في كل عالم بالدلالة التي لا يمكن في الإمكان أعلى منها بأنه لا إله إلا هو حق في أزل الأزال و انه هو خلو من العباد و ان العباد خلو منه و ليس بينهما

ص 387

ربط و لا بينونة عزلة و إن نسبتها كان بكل الذرات قبل وجودها و بعد وجودها سواء و لا يعلم أحد كيف هو إلا نفسه سبحانه و تعالى عما يشركون فلما ثبت أن في مبادئ العلل لا يمكن ظهور الذكر الأول إلا في قصبات أربعة عشر فيثبت بعلم ذلك المقام ولاية أئمة الدين بأنفسهم بدليل الحكمة و بظهوراتهم بدليل الموعظة و بأسمائهم بدليل المجادلة التي هي أحسن و إن الناظر إلى مقام الذات و الساكن في ملكوت الأسماء و الصفات لو شاهد ظهورات الولاية الكلية ليقدر أن يثبت بكل شأن ينسب إليهم ولايتهم المطلقة على كل الموجودات لأن بكل دليل يثبت توحيد الذات تثبت النبوة المطلقة لمحمد صلى الله عليه و آله و الولاية الكلية لأوصيائه صلوات الله عليهم لأن أركان التوحيد هو أحرف لا يدل في شأن إلا على الله و لذا كان آية الأحدية في الظهور و الإمكان نفس آية النبوة في الظهور التكويني و كذلك الحكم في آيات الولاية التي هي نفس آية النبوة في مقامات البطون و الظهور و اذا جرى القلم بذكر أركان التوحيد لأشير بإثبات [رتبة] الشيعة لمن حمل ذلك الحرف الرابع لأن الشيء في عالم المبادي و العلل

ص 388

لم يخلق إلا بالعلة الفاعلية التي هي مقام إبداع الذات كل ما أراد لا من شيء لظهور توحيده ثم بالعلة المادية التي هي مقام النبوة الكلية لظهور حكم رسوله ثم بالعلة الصورية لظهور ولاية ثلاثة عشر نفسا الذين هم [القصبات] الكلية في أجمة الجبروت بأنهم أولياء الله و أوصياء رسوله صلى الله عليه و آله ثم بالعلة الغائية التي هي الثمرة في تلك الظهورات و الغاية في تلك الشؤون لظهور حامل [الحرف] الرابع الذي جعله الله في مقام نور ولاية المطلقة الكلية العامة و إن بدليل العقل يجب في الحكمة أن مقام العلة الغائية هو الرتبة [الرابعة] في مقام النزول و لذا

أشار الصادق عليه السلام في حديث ذكر الإسم حيث قال عز ذكره "إن الله تبارك و تعالى خلق إسمًا [بالحروف] غير متصوت و باللفظ غير منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعده عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة أسماء الفاقة الخلق إليها و حجب منها واحدا و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت

ص 389

فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسمًا فعلا منسوبًا إليها هو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم العليم الخبير السميع البصير الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن البارئ المنشئ البديع الرفيع الجليل الكرم الرزاق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنى حتى تتم ثلاثة مائة و ستين إسمًا فهي نسبة لهذه الأسماء الثلاثة و هذه الأسماء الثلاثة أركان و حجب الإسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى » و ان الأركان الثلاثة التي ظهرت في الكون هو الإقرار بالتوحيد و النبوة و الولاية و حجب الركن المخزون و نور الغيوب لعدم تحمل الخلق و انه ظاهر أظهر من كل شيء مع الثلاثة في الظهور محجوب و كان باطن الأمر في مقام نفسه و له يوم إذا شاء الله ليظهره و هو الإسم الذي لما أظهره القائم عليه السلام أعرض النقباء عن ساحة قربه

ص 390

ثم لما لم يروا **المفر** فيرجعون إليه و يؤمنون به بحكم ذلك الإسم و هو الإسم الأعظم و السر الأقدم و الرمز المنمنم الذي لا يتم عمل أحد إلا بعرفانه و الأخذ عن جنبه لذا لما [سأل] أحد من النصارى عن الإسم الأعظم عن [مولانا] الكاظم عليه السلام " قال أخبرني عن ثمانية أحرف نزلت فتبين في الأرض منها أربعة و بقي في الهواء منها أربعة على من نزلت تلك الأربعة التي في الهواء و من يفسرها قال ذلك قائمنا فينزل الله عليه فيفسره و ينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين ثم قال الراهب فأخبرني عن الإثنين من تلك الأربعة الأحرف التي في الأرض ما هي قال أخبرك بالأربعة كلها أما أولهن فلا إله إلا الله وحده لا شريك له باقيا و الثانية محمد

رسول الله صلى الله عليه وآله مخلصا و الثالثة نحن أهل البيت و الرابعة شيعتنا منا و نحن من رسول الله صلى الله عليه وآله و رسول الله من الله بسبب" و ان بكل دليل يثبت الأركان الثلاثة فيثبت ذلك الركن في ذلك الحرف فإن كان الدليل هو الحكمة فسيبيل عرفانه هو نفسه لا سواه و إن كان غيره لم يقدر أحد أن يدعي مقامه كما ثبت في ميزان النبوة و إن في مقام الأثر فلا بد أن يكون حامل [الأثار] الثلاثة من بساطة التوحيد في مقام التجريد

صص 391

و آيات شأن النبوة في مقام التحديد و دلالات آثار الولاية في مقام التحميد و لذا فرض لمن ادعى ذلك المقام بأن يظهر من تلك الآثار بشأن لن يقدر أحد غيره فإذا شاء بشأن كلمة الحجية لا يعجزه شيء فينطق و يكتب كما شاء بما شاء بلا سكون قلم و لاتفكر في شأن الآيات و لا أخذ صور من حروف القرآن لأن به يثبت سر الأحدية في النبوة و لا يمكن أن [تتحقق] هذه القدرة إلا في العلة الثانوية التي هي حاكية عن العلة الأولى و العلة الرابعة لظهور الكلمة الجامعة و إن الذي يقول فيه ما يتوهم ظنه فيرجع القول في حكم الكتاب بمثله الحرف بالحرف و إذا شاء بشأن هو شأن المناجات في الخطب آثار تجلي الولاية فيقدر بشأن لم يسبقه أحد في الإظهار و لا يقاومه أحد من أولي الأفكار و الأبصار حيث قد ثبت ميزان آثار الولاية في المناجات و الخطب لمن عرف مواقع الحكم في مقام الدلالات و إذا شاء بعد تلك الآثار لظهور يقينه في حكم الله ليقدر أن يقوم بين يدي الله و يقول ما ورد في الشريعة من أحكام المباهلة كما وقعت بين يدي الله جل ذكره و إن لعرفان المقام شئون لا يحصيها أحد إلا الله و ليس كلما يعلم العبد يقدر أن يقول و لولا التكليف في السر و الخوف مما قال علي بن الحسين

صص 392

عليهما السلام في كلامه حيث قال عز ذكره "

لقليل لي أنت ممن يعبد الوثنا"

و ربّ جوهر علم لو أبوح به

لأظهرت سر الواقع في ذلك المقام ولكن أشير بمقامه في الحديث الذي نزل في مقام المعرفة عن الجابر حيث قال عز ذكره في حديث طويل إلى أن قال "يا جابر أو تدري ما المعرفة المعرفة إثبات التوحيد أولا ثم معرفة المعاني ثانيا ثم معرفة الأبواب ثالثا ثم معرفة الإمام رابعا ثم معرفة الأركان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عز و جل «لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربي و لو جئنا

بمثله مددا» الحديث فمن عرف الإشارات استغني عن العبارات و من عرف مواقع الصفة في تلك الدلالات بلغ قرار المعرفة في غياهب تلك المقامات و ان إلى الله [ترجع] الأحكام في ملكوت الأسماء و الصفات و أستغفر الله ربي عما يحصي الكتاب إنه هو التواب ذو الجود و الإحسان في المبدع و المآب و إلى ذلك المقام قد أخذت القلم من الجريان وأسئل الله العفو فيما نزلت من الكيان إلى العيان و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى(توضيح در نسخه اسكن شده چند صفحه تکراری نمره گذاری شده بود که در اینجا اصلاح شد ولی جهت مطابقت با نسخه اصلی نمره گذاری بعدی مانند آن یعنی از نمره 285 شروع کردیم)

رساله اعتقادیه خطاب به منوچهرخان

ص 385

الحمد لله الذي يهدي من يشاء و يضل من يشاء و اليه كل الخلق يرجعون و ان الصلوة علي محمد رسول الله و اوصياء الذين قد جعلهم الله ائمة الدين و اركان اهل اليقين و نزل الله حكمهم في القرآن حيث قال عباد مكرمون الذين لايسبقونه بالقول و هم بامرهم يعلمون و السلام علي الذين اتبعوهم في كل شان و الذين هم بهم مومنون و ان النقمه معدة للذين يعرضون عنهم بعد ما هم به يؤمنون.

و بعد لما سمعت ان بعض الناس قد عرضوا بمحضر حضرت العالي بعض الكلمات التي ينبغي في ذلك المقام ان اذكرها في ذلك الكتاب فابتدأت بذكر تلك الكلمات لئلا يظن احد في نفسي دون الحق و ان ذكر بعد علمه بما انا ذا ذكرته في ذلك الكتاب ليكون حكمه مشهودا عند الله و اولي العلم من خلقه و ان الان فلا شك ان الدين لم يتغير و لا يتبدل و ان اعتقادي في احكام الدين هو الذي انا ذا اكتبه الان في ذلك الكتاب و كفي بالله و من عنده حكم الانصاف علي شهيدا فاشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد ذاته بذاته بانه الفرد لم يزل كان بلا وجود شيء معه و لا يزال انه هو

ص 386

كائن بمثل ما كان لم يك شيء في شان معه و انه المتقدس عن المثل و المتعالي عن الشبه و لا له وصف دون ذاته و لا اسم دون كينونية و كل ما وصفه الواصفون في صفات نفسه و ذكره الذاكرون في اسماء ذاته فهو مردود الي انفسهم و هو الاجل من ان يعرف بخلقه او ان يوصف بعباده بل خلق الاسماء و الصفات ليعبده كل الموجودات بما و ينزهه عنها و هي صفات مخلوقه و اسماء حادثه خلقها الله لمكنسة القلوب و الاوهام و انه كما هو عليه في عز الهوية و جلال الصمدانية لن يعرفه الا هو سبحانه و تعالي عما يصفون و اشهد لمحمد رسول الله صلى الله عليه و آله بان الله قد انتجبه من بحبوحة القدم علي مقام تجليه و جعله مقام نفسه في الاداء و القضاء اذا انه لن يدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و اشهد لاوصياء محمد صلى الله عليه و آله و فاطمه صلوات الله عليها بما شهد لهم في علم الغيب بانهم اركان التوحيد و ظهورات التقديس و علامات التفريد و دلالات التمجيد و انهم عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعلمون و اشهد ان من اعتقد في حقهم دون العبودية المحضة لله سبحانه او جعل فضل احد منهم مثل رسول الله

ص 387

فقد سلك مسلك الخطاء و كان من الظالمين و اشهد اني عبد آمنت بالله و آياته و اتبعت حكم القرآن و ما اردت في شان الا حكم الله الخالص و ان الذين يفترون علي بما اتبعت اهوائهم فليسوا مني و انا منهم بري و لقد حدثت الناس بما اكرمني الله من العلم فمن شكر فانما يشكر لنفسه و من كفر فان الله لغني عن العالمين و مما كان بعض ان يظنون في ذلك العلم دون ما اراد الله في الكتاب لا ذكر رشحا من مقاماته و دليلا من اهل ذلك الفن عليه ليتبين الحق عن الباطل و يكون الكل بذلك من الشاكرين و لقد اكرمني الله في مقام العلم شئونات اربعة فمنها شان العلم حيث يدل عليه ما فصلت في ذكر النبوة الخاصة و من اراد ميزان الفصاحة في ذلك المقام فليمتحن العلماء ممن هو مسلم في ذلك الفن حتي يتبين لهم ما يدعون منها شان المناجات حيث يجري بفضل الله و منه من قلبي من ستة ساعات الف بيت من المناجات التي دالة علي عرفان مقامات التوحيد التي لا يقدر احد ان يدركها بحقيقتها الا من كشف سبحان الجلال من غير اشاره و ان ذلك هو الكفاية لمن له قلب و دراية كما

ذكر جامع البحار

ص 388

رحمة الله عليه بان الصحيفة السجادية تكفي في الفصاحة لمن اراد ان يفهم مقامات اهل العصمة صلوات الله عليهم و يصدق بما قدر الله لهم حيث قال اكثر العلماء انها زبور آل محمد صلى الله عليه و آله و ان ذلك في الحقيقه امر صعب و ان الي الان قد كتبت كتبا كثيرة و لاعلم ان غيري لو اراد بحقيقه الفطرة ان يكتب مناجات واحدة لم يقدر و كفي بذلك لي فضلا من عند الله و كفي بالله وكيلا و منها شان الخطب حيث يجري من قلبي كلمات عاليه التي يشتهه علي الذين لا يطلعون بحقيقة الامر انها من خطب اهل البلاغه و من اراد ان يطلع بحقيقه خطبه من ظاهرها و باطنها فليرجع الي العلماء فان بذلك يكشف قناع المطلب عن الذي يتكلم بالفطرة الواقعية بالذي لا يقدر ان ينشا خطبة بدون نظر و فكر و ان الي الله يرجع الاحكام في المبدء و الاياب و منها شان اهل الفصاحة في الكلمات العالبيه التي لو اجتمع الكل علي ان ياتوا بمثل حديث منها لن يستطيعوا و لن يقدروها و لو كان الكل علي البعض ظهيرا و ان من ذلك الشان ما اظهرت للجناب المستطاب ادام الله ظله و اذا اراد بحقيقه البيان فاذا يلاحظ

ص 389

كتاب العدل فانه يميز ميزان البيان عند جميع مراتب التبيان و ان بمثلي لو استشهد بمن صدق تلك المقامات لا ينبغي لان الذي يبلغ الي مقام باثر نفس فكيف يقدر ان يعرف بحقيقتها ولكن للمشتبهين من دون اهل الانصاف اذكر اربعة كتب التي كل واحد منها نزل من عند ذي فن من العلوم التي لا يقدر علي ردها بعض الناس و ان بعد تلك الظهورات من دون علم يحصل من عند الناس لو ينصف احد بحقيقة الانصاف ليشهد ان شان من تلك الشئون يرفع التعارض و الاختلافات بين العلماء و يرجع الكل الي حكم واحد و ان بعد علم الكل بتلك الشئون لو اراد احد من العلما ان يباهل معي لاحقاق الحق و ابطال الباطل بما نزل في الحديث من شمس العظمة و الجلال فاني انا احب لاطهار يقيني في دين الله و كفي بالله علي شهيدا و من يقدر من العلماء على ان ياتي بحديث لنقض تلك النعمه فعليه فرض بان ياتي به بالفطرة و القوة او ان يعترف بعجزه و نعمة ربه و من اتطلع و لم يات للتبين و قال حرفا في حقي دون حكم القرآن او لم يقم في مقام المباهله فعلي الله حكمه و ليس لاحد بعد تلك الاشارات حجة علي فمن شاء ان يقبل و من شاء ان يعرض و اني قد اتمت ذكر النعمه لثلا يقول احد في حقي ما اتبع هواه و يبلغ احد حكمها باذن حضرة العالي الي العلماء و كفي بالله علي شهيدا .
انتهى

توقيع معراج

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 390

الحمد لله الذي تجلي للمكنات بظهور المشيه لها بما ليعرفن كل الممكنات ما جعل الله في حقايق ذاتيات كينونياتهم من مقامات الفعل و ظهورات الانفعال حتي قد علم كل مقام نفسه و عرف حكم مبدئه فيما قدر الله له في كل شأنه بما لانهاية له به اليه ليشهد في مقام الامكان بما شهد الله لنفسه لخلقه بانه لا اله الا هو العزيز المتعال

و بعد لما سئل الجناب المستطاب في مقام الخطاب بيان الاشكال الذي هو معروف بين رجال الاعراف بان جسد النبي صلي الله عليه و آله كيف يمكن في زمان واحد و مكان واحد بان يحضر في جميع اصقاع الوجود من الغيب و الشهود و ان الحق لا سبيل لاحد الي عرفان تلك الرتبة السنيه الا بعلم الامر بين الامرين سر القدر لان للاشياء مراتب ثلاثة فمنها رتبة السرمد و هو مقام الفعل و ان الله قد جعل له بدايه في نفسه الذي نعبر في بعض المقامات بالقدر و ما جعل الله له

ص 391

نهایة في مقام الظهور لعدم نفاذ الفيض في رتبة الوجود و هو مقام محمد و اوصيائه صلوات الله عليهم حيث لا يقدر احد ان ياخذ من حكم تلك الرتبة شيئا و منها رتبة الدهر و ان له في علم الله بدء من مقام السرمد و ختما في مقام البطون و هو مقام ساير الممكنات من مراتب الجوهريات في عوالم المجردات و منها رتبة الزمان و ان الله قد جعل له حدا في البدء و الختم و انه يتحقق بوجود سير الافلاك و اذا ثبت حكم المراتب فلاريب ان الفواد في الرتبة الاولى يعرف بان الشيء له كان المراتب ثابتة و كل الظهورات حاكية لان الجسد الكلي الذي جعل الله حامله محال الفعل يحكى عن مقام ذاته الذي يدل على مقام السرمد لان جسد النبي في ليلة المعراج مع انه كان في بيت الحميراء بما ورد في الخبر فقد ثبت بالاجماع انه كان في السماء و مراتب الجنان و النيران لانه كما ان ذاته لا يحجبه شيء في عوالم الامكان فكذلك الحكم في جسده و ان العقول لما لم يقدر ان يشاهدوا الامر بين

الامرین و حکم السرمد فی حکم الیقین و لذا ما قلت فی المجلس ینصرف العقل عنه بحکم الحدیث حتی اعترف
بعض النفوس بعدم علم الواقع فی رتبة الجسد و لو شاء الله و اراد

ص392

لابین حقيقة هذه المسئلة بسر الواقع و الحكم البالغ فی مقامه لیعرف الحكم من عرف الامر فی مقامات الظهور
و لا یحتجب عن مطالعة نور الغیوب اذا احتجب عن ساحة قرب الحضور و الی ذلك المقام قد اخذت القلم من
الجریان و الی الله یرجع حکم البیان فی المبدء و الایاب و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی
المرسلین و الحمد لله رب العالمین. انتهى

توقيع ما من فعل يفعله العبد من خير و شر(از امام رضا)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 392

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات و الارض بامرته ثم الذين آمنوا بالله و آياته فاولئك هم الي الله يحشرون .

اما بعد قد اطلعت بما سئلت من معنى حديث الرضاء حيث قال عز ذكره ما من فعل يفعله العبد من خير او شر الا و لله فيه قضاء فاعلم ان الله سبحانه ما خلق شيئا وقع عليه اسم شيء الا بما قبل ذات ذلك الشيء و لا يمكن ان يقدر ان يقبل شيء في السموات و الارضين وجود الا بجهات سبعة التي هي المشية و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب كما صرح بذلك الحديث المروي عن شمس العظمة و الجلال حيث قال عز ذكره لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعة بمشية

ص 393

و ارادة و قدر و قضا و اذن و اجل و كتاب فمن زعم بنقص واحدة منها فقد كفر و ان الدليل بان الشيء لا يمكن ان يقبل الوجود الا بجهات سبعة فهو الذي انا اذا اشير اليه بدليل الحكمه لان الشيء اذا ذكر فله رتبة وجود و انه لا يمكن ان يوجد الا برتبة ماهيته التي هي يكون علة قبول الوجود و اذا ثبت حكم الاثنييه ثبت حكم الربط في مقام التثليث يجب في الحكمه حكم الاربعه في حين نزول الامر من عالم الغيب الي شهادة و لذا فرض في مقام ذكر الحقيقة عليه السبعة في كل مراتب الوجود و ليس فرق في الحكم بين الوجودات و الماهيات كما ذهب الحكماء بان الوجود خير محض من الله و ليس فيه اختيار من العباد و ليس للماهية وجود الا باعتبار الذهنية و شئونات الوهمية و ان ذلك هو الشرف في مذهب اهل العصمة صلوات الله عليهم و ان الحق في الحقيقة هو ان الوجود في كل المراتب خلق في قبول الاختيار مثل الماهيات و ان الله لم يجبر شيئا حين الخلق الا باختياره لان سؤال الست بربكم لا يقع الا علي المختار ان اليه الاشارة قول الملك الجبار و ما من شيء الا يسبح بحمده و من قال دون ذلك فعليه حق كلمة العذاب و لقد ابسطت ذكر هذه المسئلة في مقامات كثيره و من اراد ان يطلع بحقيقه الجواب فليلاحظ ما فصلت الرسالة

ص 394

الهائيه و ان المراد بقوله عز ذكره بقضاء فهو رتبة رابع الفعل الذي لم يجز البداء بعده و لذا اختص روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه برتبة القضاء لان في مراتب الفعل اذا لم يصل الحكم برتبة القضاء فيجري الله فيه احكام البداء و اذا اتصل الحكم بمقام القضاء فيمضى الله سبحانه و ليس له بداء الا في مقام امكان الشيء فانه بداء لا يتخلف عن شيء و يساوق وجود كل شي في كل شان و اليه الاشارة قوله عز ذكره قل فمن يملك من الله شيئا ان اراد ان يهلك المسيح بن مريم و امه و من في الارض جميعا و لله ملك السموات و الارض و ما بينهما يخلق ما يشاء و الله علي كل شيء قدير فاذا عرفت حكم القضاء في الرتبة الرابع لتوقن بان لا يوجد خير و لا شر في الامكان الا بقضاء الله و قدره و المراتب الخمسه و كل ذلك ما كان الا باختيار العبد و ان الاختيار هو مساوق لوجود الشيء و ان ظهورات الفعل هي وجودات الاشياء التي توجد بالله سبحانه فاذا عرفت ما عرفت فاشهد سر القدر في حكم مقدر و الا فاسلم تسلم و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

معنى استفهامات قرآن

بسم اله الرحمن الرحيم

ص 395

الحمد لله الذي ابدع جوهريات ذوات اهل الانشاء لا من شيء بامر له ليعرفه كل من في ملكوت الارض و السموات بما تجلي لهم بهم في مراتب كينونياتهم و ظهورات آثارهم بانه لا اله الا هو الحي القيوم في ازل الازال و سرمد الايام لم يزل كان بلا وجود شيء معه و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و لم يك في رتبته شيء اذ وجود الغير ممتنع ذكره في ساحة قرب عزته لان الاشياء في جميع مراتبها لم يدركوا الا حد انفسهم و لا يشعروا الا باحكام افعالهم و لذا اشار الامام (ع) عن مقامهم في كلامه حيث قال عز ذكره بدئت قدرتك يا الهي و لم تبد هيئته فشبهوك و اتخذوا بعض آياتك اربابا فمن ثم ذا لم يعرفونك و ان ذلك شان الحدوث في جميع مراتب الوجود و ان ازلية الذات بنفسها دالة علي حضرت كينونية بانها كما هي عليها مقطعه الموجودات عن مقام العرفان و ممتعه الممكنات عن مقام البيان و انه المتعالى الذى لا يدركه الابصار و لا يرفع اليه اعلي جواهر الافكار و هو بنفسه يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و اشهد لمحمد صلي الله عليه و آله بما شهد الله له في كينونية ذاته بانه عبده الذي انتجبه من بجوحة قدم الفضل علي ذروة العدل و اصطفاه من منتهي

ص 396

مقام الثناء لظهور قيوميته علي من في ملكوت الاسماء و الصفات و لقد اصطنعه لمقام ولايته علي جميع مراتب الوجود من الغيب و الشهود لمقام ظهور قدوسيته علي كل الممكنات اذ انه لم يزل لن يدرك بالابصار و لا يوصف بما يدرك غوامض الانظار و ان الله هو الفرد الحي القيوم الذي قد جعله مقام نفسه في عالم الاداء و القضاء اذا انه لم يزل لن يقترن بجعل العباد و لا يوصف بعرفان مراتب الفواد و هو اللطيف المنان و اشهد لاصياء محمد رسول الله صلي الله عليه و آله بما شهد الله لهم بهم في مراتب التكوين و ظهورات التدوين و ما لا يحيط به علم احد في ملكوت السموات و الارض الا الله سبحانه و تعالي عما يصفون و اشهد اني انا عبد آمنت بالله و آياته و لا اريد ان اخالف حكم القران في حرف و لقد اكرمني الله علما من فضله و اني حدثت الناس بامر ربي ليشكره كل العباد بما اراد في اظهار تلك النعمة من عنده و كفي بالله علي شهيدا.

و بعد لما سئل احد من الطلاب من مسألة استفهامات القرآن و ما نزل مثل ذلك في كلمات اهل البيان و اني لما وعدته بيانه فاشير الان حكم الجواب بما يكفي العبد في حين الخطاب و هو ان للقرآن مقامات ما لانهاية لها بها في علم الله و لن يقدر احد ان يطلع بتلك الشؤون

ص 397

الا بعلم الامر بين الامرين و المنزلة بين المنزلتين التي نزلت في الحديث من شمس الدين و اركان اهل اليقين فاذا استطاع احد ان يطلع بسر ذلك الحكم فيسهل عليه السبيل و هو ان يري الكثرات بعين تجلي الذات لديه فاذا استقام احد علي ذلك الصراط لم ير تعارضا في الاخبار و لا حكم متشابه في القرآن و يري الاستفهامات بمثل المحكمات و الاشارات بمثل البيئات و ان الان اشير بمعني استفهام واحد ليكون بابا لمعرفة كل الاستفهامات و المتشابهات و هو لا شك ان الله يعلم كل شيء و ان قوله عز ذكره و ما تلك يمينك يا موسي هو في منتهي مقام الجواب لم يك الا لظهار قابليته لوجود تجليه له به مثل قوله الست بربكم و ذلك منتهي سر الواقع و اما الاشارة الي سبيل الظاهر فيكون الطرق الي فهم معناه بعدد انفس الخلايق ولكن يتضمنه سلسلة الكليات و هي ثمانية مراتب كما بينهما العالمان قدسهما الله في جميع مراتبهما فان كنت ناظرا في مقام البيان فلاتعرف من تلك الآية من القرآن الا قول الله في الفرقان ان يا موسي اني انا الله رب العالمين و ان كنت تريد المعني في مقام المعاني فهو اظهار عطاء الله لموسي بان ينطقه بحقيقته ما جعل الله في عصاه ليعطي حقه بما قبلت نفسه و ان ذلك فضل الله لمن اسكن في ذلك المقام

ص 398

كما اشار اليه في الحديث القدسي و ان سكت ابتدئته و ان ذلك اعلي مراتب الظهورات في عالم الاسماء و الصفات و ان ترد المعني في مقام الابواب فهو اشاره الي قوله تعالي و نودي من شاطي الواد الايمن في البقعه المباركة من الشجرة ان يا موسي اني انا الله رب العالمين و ان اردت المعني في مقام الامامة فهو سر معني الابواب و ان المراد في ذلك المقام هو امر الله لموسي بان يعلمه بما هو في يمينه في احكام ائمه الدين الذين يعملون بامر الله و هم من خشيته يشفقون ليقره بانه في مقام الذات كان اتكائه و اعتماده بالعصي من الشجرة الاحمديه صلوات الله عليها ما طلعت شمس النبوة بالنبوه ثم ما غربت شمس الولاية بالولاية و ان اردت المعني في مقام الاركان فهو الاشارة بمقام موسي عليه السلام بين النبيين بان يلهمه ما جعل الله في يديه من حكم عصاه و ما

يظهر منه من سر تجلي انوار الاحديه و الشئونات السرمديه حيث قد جعل الله في عصي موسى و اظهره بقوله و ما تلك بيمينك يا موسى و ان الاشارة في تلك المقامات لاختصي و اني انا لما اكون في حالة الحمي لاختصر الكلام و اسئل من الله الالهام لمن له حكم تجرد و السلام و ان اردت المعني في مقام النقباء فهو سر ما فسرت لك في المقامات التي قد

ص 399

اشرت اليها و هو المراد من قوله عز ذكره بان الذي في يمينك هو ظهور من شيعة علي الذي ينطق اذا شاء الله عن يمين الطور و اذا التفت الي ذلك المقام ليظهر من عصي ما شاء الله و اراد و ان الخطاب في مقام الاستفهام ذكر للفضل بان ينطق كلمه موسى بكلام لانه كان اخشع الخاشعين في بين يديه جل شاناه و من تواضع علي منتهي مقام الخشوع فهو يحشر في ظل ذلك المقام مع كلم الله في الطور و ان في ذلك المقام اشارات قدسية و يكفيك الاشارة قول الله عز ذكره و اذ تجلي ربك للجبل جعله دكا و خر موسى صعقا و اشار الصادق عليه السلام في معناه بما انا ذا اذكره حيث قال عز ذكره و قوله الحق و لما تجلى ربه للجبل جعله دكا و خر موسى صعقا بانه هو احد من شيعة علي حيث قال الصادق بما روي في البصائر ان الكرويين قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لو قسم نو واحد منهم علي الارض لكفاهم ثم قال ان موسى لما سئل ربه ما سئل امر واحد من الكرويين فتجلى للجبل و جعله دكا فان عرفت ما عرفت فاسئل الله بان يجمع بيني و بين هؤلاء الكرويين في حظيرة القدس و ظلال مكفهرات الافريدوس فان ذلك غاية مناي في دنياى و آخرتي و ان اليه المتشكي في الحياة الدنيا و ان اليه الرجعي في الآخرة و الاولي و ان

ص 400

اردت المعني في مقام النجباء فهو مستور تحت الحجب و السرادقات و من اراد ان يطلع بحقيقته فقد مضاد الله في ملكه و نازعه في سلطان و باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بس مثنوي للظالمين و ان في كل تلك المراتب معني بحسب اللغة الظاهرة حيث يعرف العبد اذا تفكر فيها و ان ما سوي تلك المراتب السبعة فيذكر بعدها سلسلة شبيهة عرضية التي توجد من عكوسات الرتبة السابعة و ان لها مقامات مختلفه فيتبدل المعني في كل مقام بحسب اختلاف الرتبة حتى اتصل معني الآيه في مقام الذره و ان الي هنا قد اخذت القلم من الجريان و اسئل الله

العفو في كل شأن فانه هو الولي في المبدء و الاياب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين
و الحمد لله رب العالمين. انتهى

يا من دل على ذاته بذاته

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 400

الحمد لله الذي ابدع كل ذرات الموجودات بامرہ لا من شيء لتدل عن السن كل الممكنات بما شهد الله لنفسه بنفسه في مقامات الامر و الخلق و يعرف كل حد ظهورات مقام التجليات في دلالات الاسماء و الصفات تلقاء طلعة حضرت الذات و الحمد لله الذي اخترع كل المخترعات في مقام ظهور غايات الامر و نهايات الختم بما اراد في سر الذاتيات و ذكر الانيات

ص 401

و حكم الكينونيات و امر النفسانيات و ما اراد الله وراء تلك المقامات في دلالات اللاهوت و مقامات الجبروت و علامات الملك و الملكوت و غايات الامر في تجليات الناسوت ليعلم الكل حكم كل شيء في البدايات و النهايات ثم اراد الله وراء تلك الاشارات من اللانهايات و ما لا يحصي علم احد دون الله انه لا اله الا هو العزيز المتعال اللهم اني اشهدك الان في يوم الجمعة بما تشهد لنفسك في كل شان بانك انت الله الفرد الاحد لم تزل لم يك معك شيء و لاتزال انك كائن بمثل ما كنت لم يذكر في شان في ربتك شيء اذا ذاتيتك مقطعة الجوهريات عن مقام العرفان و ان انيتك مفرقة الكينونيات عن مقام البيان لم تزل لن يعرف ذاتيتك احد غيرك و لا يمكن دون ذلك في مقام ابداعك لانك كنت واصف نفسك في ازل الازل و موحد ذاتك في كل شان بلا تغيير و لا زوال انت القائم الذي لن تدرك بالابصار و لا يصعد اليك اعلي طير الافئدة و الافكار فسبحانك سبحانك ان قلت دل ذاتك ذاتك و عرف كينونيتك كينونيتك و وحد ذاتيتك ذاتيتك ما شهدت الا آيات ابداعك و ظهورات اختراعك و علامات انشائك و ان قلت انت انت فقد حكي المثال في

ص 402

مقام الابداع بالجلال و انك يا الهي اجل من ان تعرف بالامثال او ان توصف بايات الجلال و ان قلت انت هو فقد دلت الاحدية ذات مشيتك و الولاية كينونية ارادتك و انها كما هي عليها لن تدل الا بالقطع و لن تحكي الا عن المنع فسبحانك سبحانك ما اري السبيل و لا اجد الذكر للدليل فلما قد شهدت مقامات عجزني و رجعت بعد الصعود اليك بكف صفر عن فقري و الياس عن قربي فاناجيك بلساني هذا الكال بذكر محمد و

اوصيائه صلوات الله عليهم ليفرغ فوادي بذكرهم و يسكن سري و علانيتي بالاعتراف بحقهم فاسئلك اللهم يا الهي بما انت من الشان و اللاهوت و القدرة و الجبروت بان تصلي علي محمد و آل محمد بظهوراتك البديعه و آياتك القديمه و ما انت مبدعها في كل شان حيث لا يحيط بعلم ذلك احد سواك انك انت الله العزيز المنان و انا ذا في مقامي هذا اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك بما تشهد نفسك لنفسك و يعرف حقك ذاتك و لو لم اقدر ان اعرف حكم ذلك و لا اجد لذة عرفانه فسبحانك بك عرفتك و بنفسك وحدتك و بدعوتك نفسي صعدت الي مقام قدسك و ساحه عزك و لولا انت لم اك شيئا

ص 403

حتي اعلم كيف انت فسبحانك سبحانك فو عزتك و جلالتك ما شهدت لنفسي الا بالذنب و اعلم كل ما اكتسب الذنب لم يك عندك الا ذنبا فكيف اسكن نفسي بعد علمي بجزيراتي فوعزتك لو تعذبني سرمد الابد بدوام ذاتك بكل نعماتك و سطواتك و تجعل كل ما احاط علمك في المكان نارا ثم تكبر جسمي حتي لا يملأ هذه الارض احد غيري فبعزتك كنت محمدا في فعلك و مطاعا في سلطان كبريائيتك و اني انا لقد كنت مستحقا بذلك جزاء حسناتي عندك فكيف الحكم ان انت تحكم بالعدل او تسئل بالفضل و ان هذا حكم ما تقوم به السموات و الارض فسبحانك سبحانك فوعزتك لامهرب لي الا اليك و لا نجاة لاحد الا بفضلك و لا يقدر ان يشفع احد عندك الا باذنك فسبحانك و تعاليت ان اذكرك بما تصف لي نفسك يخوفني عدلك و بدائك و ان اصمت في تلقاء مدين جود رحمانيتك تشوقني معاملتك مع المؤمنين من عبادك و العاصين من خلقك فسبحانك سبحانك انت الفرد القيوم الذي لاتزال تفعل ما تشاء كما تشاء لا راد لامرك و لا معقب لكلماتك و انك انت الله العزيز المتعال و اشهد ان محمدا صلى الله عليه و آله عبدك الذي انتجته في مجبوحه القدم علي كل ما ابدعت و اخترعت

ص 404

لما تعلم منه في مقام الذي ما اراد الا نفسك و سبيل محبتك و جعلته في كل المقامات مقام قدرتك و قهاريتك في الاداء و القضاء ثم البداء و الامضاء لما كنت تعلم حكم كل شيء في السموات و الارض فاسئلك اللهم ان تنزل عليه في تلك الساعة كراماتك البديعه و آياتك القديمه و ما انت تستحق به عند العطاء انك انت العزيز المتعال و اشهد لديك في حق اوصيائه صلواتك عليهم اركان توحيدك و آياتك تقدسك و تجليات وحدانيتك

و ظهورات رحمانيتك و مواقع امرک بما انت قد شهدت لهم في علم الغيب حيث قد جعلتهم مقام نفسك في كل العوالم و نسبت كل ما نسب اليهم الي حضرتک لئلا يشک احد في شان عن جلالتهم و يعترف بفضلهم كما انت قدرت لهم في علمک انک ذو المن العظيم و اشهد لنفسي يا الهي بالمصيبة الكبرى و الجريبات العظمي ما قد احاط علمک و يحصي کتابک و لاعلم ان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسب ا لذنب ذنبا آخر فاسئلك اللهم بچودک ان تمب لي کمال الانقطاع الي ذروة قدسک و الورود علي بساط عزک حتي لا اجد لذة دون قربک و لا اعرف شانا دون وحدانيتک و اتصل الي معدن العظمة و سر الهوية

ص 405

و آية الاحدية و نور الصمدانية التي قد قدرت لكل الكلمات في مقام ابداعک و ظهور اختراعک لان اعمل في كل شان بما تدعوني سرا و تحب لي جهرا انک ذو العفو و الجود و لا يتعاطمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت العزيز الغفور و اسئلك اللهم في تلك الساعة في ذلك اليوم العيد ان تغفر لي و للذين اتبعوا امرک و لا يعادوني في تلقاء طلعة حضرتک و احکم بيني و بين الذين افتروا علي و اختلفوا في حقي بما انت تستحق به و تقدر انک انت الله الذي لا يعزب من علمک شيء في السموات و لا في الارض و انک انت العزيز المتعال.

و لما وعدت في بين يدي الجناب المستطاب ابقاه الله بحبه بحسن عمله الي يوم المآل بيان ما سئل مني من معني قوله في الدعاء الصباح في كلامه يا من ذل علي ذاته بذاته فيها انا ذا اجري القلم باظهار ما جعل الله في الكيان بالظهور الي العيان ليشاهد انوار ما خلق الله في حقايق الامکان في رتبة الانسان و هو ان معرفة ذات الازل سبحانه ممتنع للامکان لانه كما هو عليه لم يك معه غيره حتي يوحد و ما يذكر في رتبته شيء حتي يعرفه و ان كل الاشارات من كل النفوس يرجع الي مقام ابداعه و يحكي عن مقام اختراعه و يدل بسد السبيل و منع الدليل عن مقام عرفان

ص 406

ظهوراته لان المعرفة فرع الاقتران و ان الوصول الي مقام الايقان رتبه الوجدان في العيان بما تجلي الله لكل بكل في مقامات الامر و غايات الختم و لما علم الله بان في الامکان لا يمكن عرفان كنه ذاته قد ابداع آياتا لظهور معرفته في الآفاق و الانفس و جعل علة عرفان تلك الآيات نفس هذه الآيات لاسواها لان المعرفة الحقيقه لا يمكن الا

بنفس الشيء لان الذي اراد ان يعرف لون لحمه لو عرفها بلون البياض لم يك عارفا بحقها و ان الشيء لا يعرف بحقيقته الا بنفسه و لذا قال الامام اعرفوا الله بالله و قال علي يا من دل علي ذاته بذاته و قال علي بن الحسين عليهما السلام في دعائه لابي حمزه الثمالي بك عرفتك و انت دلتني عليك و دعوتني اليك و لولا انت لم ادر ما انت و ان ذلك اعلي مراتب عرفان الممكنات و حظ الموجودات حيث لا يمكن في الامكان اعلي منها و ان الله بلطيف صنعه و عظيم احسانه قد جعل آيات معرفته في حقايق الانفس و الآفاق كما اشار اليه بقوله عز ذكره في القرآن سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق و ان الخلق لو كشفوا سبحات الجلال و الاشارات عن ساحة قدس آية الذات قد عرفوا المقام الذي قد اودع الله في حقايقهم و اليه الاشاره
قول الصادق في المصباح

ص 407

العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما خفي في الربوبية اصيب في العبودية و ما فقد في العبودية وجد في الربوبية قال الله تعالى سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق اي موجود في غيبتك و حضرتك و انك حين توجهك بالله تكشف الحجابات و الاشارات و المقامات و الآيات و تعرف دلالة ظهور آية الذات بالذات فكما ان كلمة لا اله الا الله تدل علي توحيد الله مع انه خلق في ملك الله فكذلك كانت آية حقيقتك تدل علي الله مع انها مخلوقة و السر الازلية في ربتك و النور الالهية في كينونيتك و الظهور الصمدانية في ذاتيتك و انك بما توحد الله و تعرفه و ليس لاحد في الامكان سبيل في مقام العرفان الا بعرفان ذلك المقام و الحول في تلك المراتب المودعة في الانفس و الآفاق و ان في ذلك المقام قد زلت اقدام الحكماء حيث قد زعموا في مقامات توحيدهم و آيات تجريدهم الوصول الي الذات البحث و ان ذلك كفر عند مذهب اهل العصمة و استدلوا بقول الحسين في يوم عرفه الغيرك من الظهور ما ليس لك حق يكون هو المظهر لك متي غبت حتي تحتاج الي دليل يدل عليك و متي بعدت حتي يكون الآيات هي التي توصل اليك عميت عين لاتراك و لاتزال عليها

ص 408

رقيبا و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبك نصيبا و لا شك انهم لن يطلعوا بحقيقة المراد و لا ينظروا الي مقام الابدان بنور الفواد لانه روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه ما اراد بذلك الا روية تجليه عز ذكره الذي هو كان مقام ظهوره له به و ليس المراد رويه الذات و لا الوصول اليه لان ذلك ممتنع في الامكان حيث اعترف

السيد الاكبر في كلامه ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك و ان بمثل قول الحسين الذي قد استدل به الحكماء واردة في القرآن و كلمات اهل العيان حيث لا يخفي علي المتتبع في الآثار و الناظر الى كلمات اهل البيان و منها ما صرح به علي في الخطبة الطننجه حيث قال رايت الله و الفردوس راى العين و قال في مقام آخر لم اعبد ربا لم اره و لا شك لاحد ان مراده روعي و من في ملكوت الاسماء و الصفات فداه ان الروية هي رتبة التجلي الذي تجلي الله له به في مقاماته التي قدر الله له و ان ذلك مشهود عند مثل جنابك اذا تكشف الحجب عن فوادك و ان بعلم ذلك المقام يرفع كل المتعارضات من بعض اهل العلم و الجدل اذا شاهد العبد انوار الجلال في شئون المبدء و المآل و اذا عرفت بعلم ذلك البيان فاعرف ان

ص 409

لتلك الفقرة الشريفه معني لا يقدر ان يعرفها احد الا الله و من شاء لانه يحكي عن مقام ناطقه و يدل علي عز مقام هويته و كل الموجودات لم يعرفوا معني تلك الفقرة الشريفه بمثل ما اراد به روعي فداه لانه الواقف في مقام التوحيد الحق في رتبة الالف اللينه بعد محمد رسول الله في مقام النقطة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد الا من شاء الله و ان كل ما عرفناك في تلك الاشارات شان من بطون تلك الفقرة الشريفه و اما سبيل الظاهر مشكوف عند جنابك لان العارف بنفسه هو العارف بربه حيث اشار الامام اليه من عرف نفسه فقد عرف ربه فكما ان النفس لا يعرف بغيرها فكذلك الحكم في عرفان مقام الذات و ظهور مقامات الظهورات في ملكوت الاسماء و الصفات و الي ذلك المقام قد اخذت القلم من الجريان لان اجر الامكان لا تكفي معني تلك الفقرة الشريفه و اسئل عفو من فضله ثم من الناظر البصير ان يعفو عني ماجري من قلبي و يستغفر لي لان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسب الذنب ذنبا آخر و سبحان الله رب العرش عما يصفون و انبي انا اقول كما نزل الله في القرآن و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

معنى حديث اعلمنى اخي رسول الله..

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 410

الحمد لله الذى اهم من فى السموات و الارض حكمه لئلا يحتجب احد عن ظهور نور طلعتة الذى قد اودع فى مقامات الامر و غايات الخلق و يراه كل شيء ظاهرا موجودا بانه لا اله الا هو العزيز المتعال و الحمد لله الذى خلق المشية قبل كل الموجودات بنفسها لنفسها لظهور آيات وحدانيته فى مقامات التوحيد ليعرفن الكل بما تجلي لهم بهم فى كينونيات ذواتهم و ذاتيات حقايقهم بانه الفرد الاحد القيوم الذى لم يزل كان بلا وجود شيء فى الامكان و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان من دون ذكر شيء فى العيان اذ ذاتيته لهي الذاتية السازجيه التى انقطعت الاسماء و الصفات عن ساحة قرب حضرت عزته و امتنعت الاشارات عن مقام عرفان قدس قيوميته و كل من عرفه بعرفان شيء سواه فقد اشرك معه شيئا و اتخذ بغير حق لها لانه كما هو عليه فى عز الهوية و جلال الاحديه لا نعت له دون حضرتته و لا وصف له دون كينونيته و لا له مثال فى الاشياء و لا لجنابه ذكر فى الانشاء و كل ما يعرف الابداع هو كان حد نفسه و كل ما وصف الاختراع فهو شان من ظهور ما قدر الله فى رتبته فسبحانه و تعالى لا يعلم كيف هو و لا كيف يبدع ما يشاء الا هو سبحانه تعالى عما يصفون. و بعد لما سئل جناب

ص 411

والى الاحباب الى غاية ما يتمناه من امر مبدئه الى يوم المآب عن معنى الحديث الذى نقل بنفسه عن علي(ع) حيث قال عز ذكره علمني اخي رسول الله علم ما كان و علمته علم ما كان و اني انا ما رايت ذلك الحديث فى الكتب المشهور ولكن لما كان معناه طبق الواقع لا شك انه هو الحق عندالله و انى لما وعدت اجابته لاستعين عن الله فى الحين لبيان ما اراد الله ان يظهر من خفيات بواطن آثاره من الكيان الى العيان و هو ان الله قد ابدع المشية قبل كل شيء و جعل العله حين الوجود نفسها لا شيئا دونها لانها هي الذكر الاول الذى قال الامام مخاطبا ليونس اتعرف ما المشيه قال لا فقال هي الذكر الاول و ان الله بلطيف حكمته و عظيم صنعه قد جعل فيها آية ظهور قيوميته لتدل فى كل شان علي وحدته و ان لها جهات سبعة التى لا يمكن ان يلبس حلة الوجود شيء الا بها و هي رتبة المشية التى نعبر فى آية اعلي مشعرها بالذكر الاول الذى لا يذكر معه سواء و لا يدل فى شان الا علي موجدته

الذي تجلي له به و جعله آية لظهور قيوميته و مرآة لحكاية طلعة صمدانيتها و هندسة لظهور سلطنته و هي آية ما جعل الله لها بدء الظهور و دائميته فيضه و لا لها ختما الا في نفسها لم يزل تستمد من الله بنفسها لنفسها في كل مراتب الغيب

ص412

و الشهود و لا نفاذ لها و هي الولاية التي دلت علي احديه الذات و ان الله جعل ظاهرها عين باطنها و اولها عين آخرها و سرها عين علانيتها و ليس لها مثل لان كان ما سواها لتوجد بظهور ابداعها لا من شيء لظهور قدرة مؤثرها فسبحانه و تعالي ما اعظم قدرته و ما اكبر احسانه لن تعرف احد كلمته في الذكر الاول الا هو و ان كلمة الاسماء سمع لظهور انيتها هذه الرتبة و ليس لها في الحقيقة ذكر شيء سواها لان ما سواها لو ذكر قبلها او تذكر في رتبها لم يك من شان تلك الجهة و كل ما ذكر الذاكرون في وصف تلك الجهة لم يك وصفها الا بظهورها في رتبة ذلك الشيء و ان ذلك مشهود عند من عرف مواقع الامر و اطلع بغايات الختم و شهد سر الازلية في رتبة العبد و ليس وراء هذه الرتبة غاية في الامكان و لا قبلها ذكر الله يعلم حكمها لا دونه سبحانه و تعالي عما يصفون فلما ثبت ذكر جهة اعلى المشيه اشير بذكر جهه انيتها التي هي سميت بالاراده و هي مقام الذكر الثاني الذي فيه تظهر جهه ذكر الخلق بحدود الابداعية لا دونها و ان في تلك الجهة يذكر نفس الرتبة الاولى، الاولى التي هي مقام علي في عالم الظهور كما اشار اليه عز ذكره في آية المبالغة و انفسنا و انفسكم حيث قد ثبت بالاجماع عند

ص413

الفريقين ان المراد بالنفس هو علي لا دونه و ان بذلك المقام تظهر جهة الربط الذي هو القدر الذي هو مبدء الكثرات و اللانهايات و ان بوجود الاراده يوجد كل ما يكون في الامكان و لذا اشار الحق عن الفيض المطلق بقوله عن تعليم رسول الله علم ما كان لانه لم يك شيء سواها و علي ذلك الشأن يجب في الحكمه ان يكون علي معلم رتبة المشية علم ما يكون لان من قبل ذكره لم يك يكون حتي انه علم به فلما ثبت ذكر الاراده تحقق امكان كل الموجودات و لذا يعلم رسول الله بعلم ما يكون بعلي في رتبة الاشياء بحسب مراتبهم التي قدر الله لهم في علم الغيب لان العلم في الحقيقة كما هو الحق نفس المعلوم كما اشار الصادق في حديث المفضل ان العلم تمام المعلوم و القوة و العزة تمام الفعل و متي لم يكن كليات الحكمة تامة في ظهورها و تامة في بطونها لم يكن الحكمه تامة من

الحكيم و لو كان قادرا و ان ذلك هو السر في اصل الوجود و نقطة الوجود الذي لا يمكن ان يفسر احد ذلك الحديث اعلي منه لان في المكان لا يبلغ دون ذلك البيان ولكن الامر عند رجال الاعراف صعب علي غاية الامتناع و ما اعلم اليوم احد ان يقدر ان يطلع بحقيقه ذلك البيان الا من شاء الله فاسئل الله ان يلهم من اراد عرفانه بحقيقه البيان في كل

ص414

مراتب التبيان من الاكوان و الاعيان و ان بعد ذلك البيان لا يعظم في نظر معني الحديث و من سبل الحدود لان تحب تلك الرتبة لو فسر الحديث يقع الاشكال في اكثر مقامات الامثال و ان بعد ذكر الارادة قد جعل الله لها جهات خمسة فمنها رتبة القدر لهندسة الجوهريات و الماديات و الكينوينات و النفسانيات و الانيات و العرضيات و الشبحيات بعدة علل المبادي في اصل الفعل و ان في ذلك المقام تظهر الكثرات و تميز السبحات عن الشبحيات و الذوات عن الصفات و يشقي من يشقي في هذه الرتبة بقبول اختيارها و ليسعد من يسعد في هذه الرتبة بما فضل الله عليها من جهة اختيارها و هي بطن الامكان و عمق الاكبر الذي اشار الامام بان الشقي شقي في بطن امه و السعيد سعيد في بطن امة و ان علة ذلك الظهور في رتبة القدر هو من اجل ظهور الاختيار لان الشيء لم يوجد في عالم الا باختيار نفسه و ان في الرتبة الاولي و لو وجد مختارا ولكن لا يحصي الا اللطيف الخبير و كذلك الحكم في الرتبة الثانية لان جهة قبول الخير و الشر هي جهة الثالثة التي تظهر بعد اقتران الامرين و ان ذلك بحكم العيان و سر الامكان لم يظهر الا مقام القدر و شكل المثلث و لذا قالت النصارى ثالث ثلاثة

ص415

و اخذت شكل الصليب في الرتبة التثليث و حل اللاهوت التي هي عالم ظهور المشية في الناسوت التي هي مقام ذكر الكثرة تعالي الله عما يقول الظالمون في احكام قدرته علوا كبيرا و ان ما ذكرت في غياهب تلك الاشارات هو بيان حقيقة سر الامكان في ملكوت الاسماء و الصفات و ان علي سبيل الظاهر لذلك الحديث معاني كلية التي بمعرفتها تكشف الحجب عن مقامات العبد و يبلغه الي الذورة العلم و الفضل لان الشرف عند الله ليس في علم الرسوم و لا النظر الي سلسلة الحدود بل ان الذكر الذي هو شرف الانسان سر الربانية و ظهور نور صمدانيه الذي قد احاط كل جهات العبد و به يوصله الي ذروة العدل كما اشار علي في خطابه بان العلماء يتفاضلون في معرفة ما ليس بظاهر و لا مضر و ان علم ما كان و ما يكون هو شان من ذلك المقام و من اراد لذت قرب

ساحة قدس الذات و الورود علي مظاهر كلييات آيات الصفات فعليه فرض كشف السبحات و الاشارات من الجلال الذي دال علي حضرت الذات و ان بعد العلم بتلك المقامات يعرف الانسان ان لعلم محمد و آل الله درجات في الامكان حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من اولي الالباب الا من شاء الله انه هو الولي من المبدء و الاياب و ان كل ما ابداع الله سبحانه و يبدع من بعد حاضر

ص 416

عند رسول الله لحضوره في بين يدي الله لان الله لم يزل كان علمه ذاته و ليس معلوم معه في رتبة ازليته بل هو عالم بكل شيء من الكليات و الجزئيات قبل وجودها كما هو عالم بعد وجودها و لا يعلم كيف ذلك الا هو و ان القول باختلاف مفهوم الحيات و العلم باطل في مقام الذات لانه سبحانه كما هو حي في وجوده و لا يحتاج في الحيات بوجود شيء سواه فكذلك انه كان عالم بكل الذرات و لا يحتاج بوجود المعلوم في رتبته و ان كل الكثرات كانت حاضرة في ملكه و احاط علم محمد بكلها لما علمه الله من فضله انه هو القديم المتعال و ان الله قد جعل محمدا و اوصيائه معادن علمه و نسبهم الي نفسه لعظم شانهم و كبر مقامهم بمثل البيت في المسجد الحرام و لا يعزب من علمهم شيء لما شاء الله في ملكوت الاسماء و الصفات و ان ما نزل في الكتاب لو اعلم الغيب لاستكثرت من الخير و ما نزل في الاخبار من مراتب اختلافات النظار في مقامات الاسرار هو لم يك الا لظهور عبوديتهم و عجزهم لكل الموجودات او يكن لذكر علو جلالتهم عن النفي في مقام الاقتران و ان في الحقيقة ان العلم بالكثرات ليس هو الشرف في مقام الذات بل انه شرك عند اهل السبحات لان في مقام عرفان الذات كل ذكر من كل شيء باطل بل دليل علي

ص 417

الشرك و النقص و ان الشرف بين رجال البيان و العزة في مقام الاكران و الاعيان هو صرف الباطه في مقام ظهور الذات و الا ان التعلق بالكثرات و العلم بما نقص لمن عرف ظهور الذات في ملكوت الاسماء و الصفات و لذا لو نفي الامام علم شيء لو كان الناظر هو العارف بحقهم يعرف مراده و يشكر الله ربه لما اهمه من سبل مرضاته و ان كان لم يك عارفا فلم يغل بعد علمه بذلك الشان في حقهم مع ان الغلو لم يكن في حقهم سرمد الدهور و ازل الظهور لان الله قد خلقهم في مقام لن يقدر احد ان يصل اليهم و ربما ارادوا في بعض المقامات من نفي العلم لاطهار فضلهم للعالمين لا ينجلوا عنهم اذا حضروا بين ايديهم و ان العارف بحقهم ليعرف لحن

اقوالهم و اشاراتهم في كل شان فمجمل القول قد علمناك في ذلك الجواب اصولا محكمة الهية لباب معرفة علمهم و الورود عليهم و الا لو اردت ان افسر حرفا من ذلك الحديث بمداد بحور السموات و الارض لتنفى البحور قبل ان يظهر حرف من معناه ولكن اجملت الخطاب لمن اراد علم المبدء و الايات و اسئل الله العفو في كل شان انه هو موالي الموحدين في عوالم الاسماء و الصفات و كفي العبد حكمه في المبدء و المآب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

توقيع ميرزا سعيد اردستاني (سه سوال)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 418

الحمد لله الذي ابدع في كينونيات الخلق آيات ظهور قدرته ليعرفه كل الموجودات بما تجلي لهم بهم آيات صمدانيتها و ليوحده بما شهد لذاته بذاته في ازل الازال بانه لا اله الا هو الفرد الاحد الذي لم يأخذه وصف من شيء و لا نعت عن شيء و لا يذكر معه شيء و لا يقدر احد ان يصعد اليه في شان و لا يذكر في رتبة شيء سبحانه و تعالي لم يزل كان بلا تغيير و لا يزال انه هو كائن بمثل ما كان و ليس له شبه من الذات و لا مثل في الصفات سبحانه و تعالي قد اخترع المشية لوجود الجوهريات و الارادة لتعين الماديات و القدر هندسة الكينونيات و القضاء لظهور الامضاء في الذاتيات و الاذن و الاجل و الكتاب لتمامية القابليات في رتبة الانيات ليعرف كل بذكر تلك المراتب حق مظاهر تقدسيه و آيات تفريده في ملكوت الاسماء و الصفات و ما قدر الله في علم الغايات و النهايات الي ما لانهاية لها بما في رتبة الذوات الي ان اتصل الي رتبة التراب و الحمد لله الذي ابدع جوهريات كينونيات الموجودات لظهور آثار قدرته في الاختراع ليشاهدن كل الذوات في المقامات التي قدر الله لها نور طلعت و ظهور مشيته و آيات قيوميته بانه لا اله الا هو العزيز المتعال.

ص 419

و بعد لما سئل جناب السيد التقي و السند المتعمد النقي ادام الله فضله في حقه و بلغه الي غاية ما يتمناه من امر آخرته و دنياه من ثلاثة مسائل مشكلة التي ذهلت العقول عن دركها و ذلت اقدام بعض الحكماء في بيانها فاستعنت من الله باتباع امره لانه ما اراد الا العلم بحقيقة البيان بما جعل الله في الكيان بالبروز الي العيان و انا ذا اقول لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فلا يخفي عليك ان جوهريات معاني العلم لم تدرك بكلمات اهل

الجدال لان الحقيقة في عرفان تلك المسائل هو كشف السبحات عن ساحه قدس الجلال من غير اشارة الانفصال و لا الاتصال كما امر علي لكميل بن زياد النخعي حين سئل عنه عن الحقيقة قال كشف سبحات الجلال من غير اشارة قال زدني بيانا فقال محو الموهوم و صحو المعلوم ثم قال زدني بيانا قال هتك الستر لغلبة السر ثم قال زدني بيانا قال جذب الاحدية لصفة التوحيد ثم قال زدني بيانا فقال نور اشرق من صبح الازل فيلوح علي هياكل التوحيد آثاره و لقد شرحت اشارات ذلك الحديث في مقامه و ان الان ليس المقام البيان و لقد ذكرته بعرفان حقيقه البيان بان بعض المسائل لم يقدر العبد ان يحيط بعلمه

ص420

الا بعد كشف الاستار و الحجب و حمل النفس علي الرياضات الواردة في الصحف لان النفس في مقام العرضيات و الشبهيات لن تدرك الا شيئا محدودا فاذا ترقى عن مقام الطبيعه و دخل لجة الاحدية التي قال علي رب ادخليني في لجة بحر احديتك و طمطمم يم وحدانيتك ليقدر ان يشاهد حقايق العلوم كما هي و لذا رفع الله عن العباد الاحاطه بالعلوم التي لم يقدرها ان يدركوا كمثال علم القدر حيث لما سئل عن الامام فقال بحر عميق لاتلجه ثم لما سئل ثانيا فقال ليل مظلم لاتسلكه ثم لما سئل ثالثا فقال لايعلمه الا العالم او من علمه اياه و ان بذلك نطق ذلك الحديث من علي حديث قال روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه ان القدر سر من سر الله و حرز من حرز الله مرفوع في حجاب الله مطوي من خلق الله محتوم بخاتم الله سابق في علم الله وضع الله عن العباد علمه و رفعه فوق شهاداتهم و مبلغ عقولهم لانهم لاينالونه بحقيقة الربانية و لا بقدره الصمدانية و لا بعظمة النوارية و لا بعزة الوجدانية بحر ذاخر موج خالص لله عز و جل عمقه ما بين السماء و الارض عرضه ما بين المشرق

ص421

و المغرب اسود كالليل و الدامس كثير الحيتان و الحيات يعلو مره و يسفل اخري و في قعره شمس تضي و لاينبغي ان يطلع عليها الا الواحد الفرد فمن تطلع عليها فقد ضاد الله عزوجل في حكمه و نازعه في سلطانه و كشف عن سره و ستره و باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بنس المصير فلما شاهدت الامر في جوهريات العلم بما قرئت عليك من الاحاديث المشرقة من شمس العظمة فلا رب ان تلك المسائل هي من معضلات الحكمة التي لايتبين بحقيقتها من قياسات الحكماء اليوناني ولكن الله لما علمني بفضله معارف الحقه بفطرة الايمان من دون تعليم و لا اخذ بيان اشير اليها بدليل الحكمة التي ثبت بها المسائل في منتهي مقام العرفان و هو، اما الجواب عن بيان

بسيط الحقيقة التي ذكرها الحكماء لاثبات الوجود بين الموجد والمفقود فلا شك ان ذلك باطل عند من له رايه مسك من الانصاف بدلائل محكمه فمنها العقل حيث يشهد بان ذات الازل ليس معه غيره و ليس له صفات دون ذاته متغايره المعني لان غير ذلك يلتزم التجزيه و الاقتران و التغير و الافتراق لان وجود الازل هو نفسه لا سواه و ان وجود الخلق هو ابداعه لا من شيء

ص 422

لا دونه فلا مفر لمن ادعي ذلك الا الافك بان يقول بقدم الكثرات في الذات او تنزل الذات الي رتبة التراب و ان ذلك حكم ممتنع محال لان الذات لم يزل لم ينتزل و ليس في رتبته ذكر من غيره و انه الحق و ما سواه خلقه و لا ثالث بينهما و لا ثالث غيرهما و ان الذي اضطرت الحكماء بذكر الاعيان الثابته في الذات و ذكر بسيط الحقيقة فهو من اثبات علمه جل شأنه حيث يقولون ان العلم لا بد له من معلوم فلما ثبت العلم ثبت وجود الكثرات في الذات فتعالي الله الملك العدل ان ذنبهم هو من اجل القياس حيث يريدون ان يعرفوا الذات بمثل خلق الممكنات فتعالي الله عن ذلك لان علم الله هو ذاته و ان حيوته هو ذاته و ان قدرته هو ذاته و كذلك حكم الاسماء التي تذكر لمكنسة القلوب و الاوهام بلا تغيير مفهوم في المعني فلما ثبت ان ذاته هو حياته و ان في الحياة لا يحتاج بوجود حي فكذلك الحكم في العلم انه سبحانه كان عالما في ازل الازال بلا وجود معلوم لان من ادعي الفرق بين الحيات و العلم في الذات فقد سلك مسلك الخطاء لان ليس في الذات تغاير كما صرح بذلك معني الحديث المروي في الكافي حيث قال الامام لم يزل الله عزوجل

ص 423

ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر و القدرة ذاته و لا مقدور فلما احدث الاشياء و كان المعلوم وقع العلم منه علي المعلوم و السمع علي المسموع و البصر علي المبصر و القدرة علي المقدور قال قلت فلم يزل الله متحركا قال فقال تعالي الله ان الحركه صنعته محدثه بالفعل قال قلت فلم يزل الله متكلمنا قال فقال ان الكلام صفة محدثة ليست ازلية كان الله عزوجل و لا يتكلم و ان الله في كل شان كان عالما بكل شيء بمثل يوم الذي لم يك ذلك الشيء مذكورا و لا يعلم احد كيف ذلك الا الله سبحانه و ان ذلك دليل العقل الذي مشهود عند اولي الالباب من العباد و ان آيات الآفاقية و الانفسية فطبق ذلك الحكم لان العجز في كل ذرات الوجود ظاهر دائما فلو كان الذات بسيط الحقيقة للكثرات فلم يك شيء الا نفس

ظهوره و ان البداهة تحكم بفساد ذلك الحدود الخلق و عجزهم و افتقارهم الي المبدء الفياض و ان علي ذلك يحكم صريح القرآن في قوله عز شأنه بعد رد النصاري ثالث ثلاثه انما هو اله واحد لان الذي يحكم ببسيط الحقيقه يخرج الاعداد عن حد الحدود و ان ذلك باطل بمثل قول النصارى لان في ذات الاحد

ص424

لا يذكر شيء سواه و لا معه غيره و ان علي طبق ذلك حديث النبي حيث قال عز ذكره ردا للنصاري و من هذا اخذت النصاري شكل الصليب و حل اللاهوت في الناسوت فتعالي الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا فاذا عرفت ما فصلت في تلك الاشارات لتوقن بحقيقه الجواب في مقام الخطاب.

و ان ما سئلت من بيان مسئلة القدم و الحدوث فلا شك ان ذات الازل قدمه كان نفسه و ازله كان ذاته و ليس معه غيره حتي يقدر ان يوصف قدمه انقطع الالهاء و الصفات عن ساحة قدسه و اضحلت الآثار عن الصعود الي مقام كبريائه فكل ما يشهد به خلقه و يعرفه عباده فهو من حظ الابداع و نعت الاختراع و انه اجل و اعظم من ان ينعت بخلق او يوصف بعباده سبحانه و تعالي عما يصفون فلما ثبت وجود ذات القديم بوجود نفسه لا دونه حيث اشار علي يا من دل علي ذاته بذاته ثبت وجود الحدوث بنفس الابداع لا من شيء و ان له مراتب اربعة فمنها رتبة ازل الظاهر في الذكر الاول و القدم الظاهر في مقام الفعل و هو المقام الذي جعله الله في الابداع لمقام معرفة الاستدلال عن ازل ذاته و قدمه

ص425

كما قال علي انا صاحب الازلية الثانوية و قال في وصف رسول الله في خطبة يوم الجمعة و الغدير و اشهد الله ان محمدا عبده و رسوله استخلصه من مجبوحه القدر علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذا كان لاتدرکه الابصار و لاحتويه خواطر الافكار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و منها رتبة السرمد و هو مقام ظهور الفعل الذي ليس له بدء الا من نفسه و لا له ختم في كل شان و هو عالم قصبات الاربعة عشر و ليس لاحد في حقيقه عالم السرمد نصيب دون محمد و آل الله و ان بذلك المقام اشرت في ليلة القبل لمن سئل من مسئلة طي الارض في زمان واحد و مكان واحد حيث قد اعترف اهل المجلس بعدم علم ذلك المقام بعد البيان لغموضة المسئلة و الانجماد القابليات عن الذوبان في معرفة البيان بعد التبيان و

منها عالم الدهر و له بداية و ليس له نهاية و منها عالم الزمان و انه يعرف بجد الاولية و الآخريه من الساعه و اليوم و الشهر و السنه لانه يحصل بحركه الافلاك لا دونه و ان ذلك جهات

ص426

الحدوث حيث لم يخل من هذه الاربعه و ان الدليل علي الحدوث فهو نفس الابداع لا من شيء لان غير ذلك لايمكن في الحدوث و لا له دليل في مبدء ذكر الاول الذي هو المشية دون نفس الاحداث لان ذات القدم البحث لم يزل لن يقترن بخلقه و ان مبدء الحدوث اول الابداع الذي خلقه الله لنفسه بنفسه من دون ان يساوقه ذكر من غيره و ان كل الوجود من الغيب و الشمهود دليل بحدوث عالم الاكبر لحدوده و اختلافه و ليس فيه شبهة بالحقيقة الواقعيه لان الذات لم يزل يبدع الفيض باختياره و ان علة الاختيار في كل مراتب الوجود هو نفس وجود الاختيار لا دونه و ان ذلك سر القدر الذي هو اوسع عما بين سماء القابليات و ارض المقبولات و ان ما ذكرت في بيان القدر و الحدوث فهو من مقام الحدود و ان الذي اردت جنابك بيانه فهو القدم الذاتي و الحدوث الذي يستدل الحكماء بعلية القدم له و ان ذلك خلاف ما يعرف الفؤاد لان القدم الذاتي الذي لم يك علة شيء و لايساوقه شيء و لا يذكر في رتبته شيء هو قدم ذات الازل الذي لم يزل كان بوجود نفسه بلا ان يذكر معه شيء او يكون في بساطة ذاته ذكر من الكثرات

ص427

فتعالى الله عما يقول الحكماء بان علة الحدوث هي قدم الذات و يريدون بذلك اثبات الربط بين الحق و الممكن و اثبات الاعيان الثابته بصرف لطافة البسيطة في الذات و ان مذهب اهل العصمة فهو خلاف ذلك لان قدم الذات لم يزل لن يقترن بشيء و لايساويه شيء و لا يذكر في رتبته شى ليكون علة الكثرات لان شرط العليه جهه الاقتران و التشابه و الذكر في مقام المعلوم و ان ذلك ممتنع محال في مقام ذات بحث البات الذي ليس فيه ذكر شيء من خلقه بل ابدع عالم الحدوث بابداعه الذكر الاول لا من شيء و جعله دليل عرفان قدمه و ازله ليستدل الممكنات في مقامات عرفان ظهورات ازليته علي الخلق بما تجلي لهم بهم في مقامات الامر و شئونات الخلق و ان دون ذلك في الحدوث ممتنع و ان ذلك الحدوث الذي هو اول ذكر الابداع و آية بالنسبة الي المعلومات يطلق عليه اسم القدم و ان الله قد ابدع الذكر الاول الذي هو المشية من العدم البحث الذي ليس له

ذكر في الامكان و ان ما اضطرب الحكماء بذكر العدم البحث في رتبة الخلق و ذكر عليه ذلك العدم من قدم الذات فهو من حدود ابصارهم التي لاتقدر ان تنظر بحقيقه الشيء و لو عرفوا الله و علمه كعرفان

ص428

ذاته و حياته بلا تغيير معني في المفهوم فلايصعب عليهم السبيل لان الله قد فصل احكام كل شيء بظهوراته الكليه في الانفس و تجلياته الجزئية في الآفاق و لمن له شان فراسة في عرفان الذوات ليشهد بنور الفواد بان العدم البحث الذي لا وجود له مثل شريك الباري لا ذكر له و لا يشار اليه بالاشارة و لا يتعلق عليه حكم الابداع لان الذي يشار اليه بالاشاره هو الصور السجينة التي قد امر الله بالاعراض عنها و هي في الحقيقه افك النفوس و مكنسة الاوهام و الا العدم الذي قد ابدع الله الاشياء منه فهو العدم الذي يذكر في مقام العرفان بعد الوجود و الا فعدم الصرف البحث لايقع عليه اسم و لا له وجود و ان الذي نزل في الاخبار هو مثل ذكر النفي بعد الاثبات الذي هو الشيء لا دونه و ان ذلك مشهود عند جنابك و لانتحاج ببسط المسئلة لان بيان سر الحقيقه لاينفي في شان.

و ان ما سئلت من معني قول الحكماء الواحد لايصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا كانت العلة الذات البحث لان الله لم يزل لن يقتزن بشيء و لا يخرج منه شيء و ان وصفه كان لم يلد و لم يولد من كل شأن و اذا كان المراد الذكر الاول

ص429

الذي خلقه الله بنفسه فهو الحق لان دون الواحد لا يحكي علي احدية الذات و ان مذهب آل الله الاطهار حيث قال عز ذكره يا يونس اتعرف ما المشية قال لا قال هي الذكر الاول و لا يمكن ان يبدع الله شيئا لا من شيء الا و ان يكون واحدا لان رتبة اول الذكر هو آية التوحيد و لا يمكن دون ذلك في المبدء التجريد و ان قول الحكماء بان العلة للاشياء هو الذات فباطل لعدم الاقتران و امتناع التغيير و شرط تشابه العله مع المعلول و ان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه و جعله علة جميع خلقه حيث اشار الامام علة الاشياء صنعه و هو لا علة له و نطق بذلك كل الآيات الآفاقية و الانفسية و آيات الكتاب لان الواحد الذي يصدر من الواحد هو الواحد الذي يعرف بالاثنيته و ذلك يلتزم وجود الثلثة و بدليل الفرجه باطل و لا يمكن ان يصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذكر الاول و ليس موجد في الوجود و لا خالق في الكون الا الله

وحده فكما فرض علي العبد توحيد الذات فكذلك فرض عليه توحيدده في مقام الصفات و الافعال و العباده و ان دون ذلك لايقبل الاعمال من العباد و ان في الذكر الاول هو اعلي جهه البساطة لابد ان يكون موجودا
ص430

بالعلل الاربعة التي هي الفاعلية و المادية و الصورية و الغائية و ان دون جهات التركيب لايمكن في حق الحدوث لان الشيء لابد له من عنصر نار لظهور وجوده و عنصر هواء و ماء لحفظه و عنصر تراب لقبول تلك المراتب وكذا لما تنزل الامر صار و سبعة و لذا قال الامام لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بسبعة المشية و الارادة و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب فمن زعم بنقص واحد منها فقد كفر و ان بعد تلك الاشارات لا شك انه لا يبقى ببالك خطرات اهل السبحات و ان لم يطلع احد علي حقيقه تلك العلامات فعليه حق ذكر التسليم لان عدم درك الشيء لم يدل بعدم وجوده و اسئل الله العفو من فضله ثم من جنابك اذا اطلعت بسهو من قلبي و اليه يرجع الحكم كله في الآخرة و الاولي.

و ان ما ذكرت في بيان حقيقة المسئلة في قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو من سبل الظاهر و اما الاشارة الي حكم الباطن فلا شك ان ذات الازل لم يقترن بخلقه ليكون محل صدور الاشياء و لو تحقق في الحكمة هذه المسئلة فهو في مقامات الابداع لان علة المشية كما هو الحق في الواقع ما كانت ذات الازل لالتزام الاتحاد في رتبة الامكان فتعالي الله

ص431

الملك المنان جعل صدور محل الواحد نفس الواحد و لا يصدر من الواحد الا الواحد لان اول ذكر الابداع هو رتبة الواحدية و لا يمكن ان يصدر منه الا الواحد و ان الذين يقولون ان علة وجود الواحد في الابداع هو الذات جل ذكره فلا مفر لهم الا بان يقولوا بالتغيير لان قبل ان يبدع الله الكل له حالة و بعد الوجود له حالة او يقول بعدم الامكان في ذات الازل هو القول بالاعيان الثابته فلا ريب في بطلانه و ان الحقيقه ذات الازل لا سبيل لاحد اليه و انه لم يزل كان في حالة الازل و لا يقارنه شيء و لا يخرج منه شيء و لا ساوي ذاته شيء و لا يفارق امره شيء بل ابدع الواحد بنفسه لنفسه و جعل علة وجود الموجودات بما لا نهاية لها بما اليها و لا يمكن دون ما اشرت اليه في ذلك المقام حق العرفان في تلك مسئلة و هو بنظر الفواد لا دونه لان العقل ما يتعقل الا بشيء محدود و ان في عالم الحدود لا يقدر العبد ان ينظر بشيء في حين واحد بجهات معدوده و لذا صعب علي القلوب

درك ذلك المقام و لا يقدر احد ان يعرف حقيقه الامر بين الامرين الا بعد وروده علي باب الفواد و نظره في احكام الغيب و الاشهاده فاذا استقام احد علي مقام سر الابداع

ص 432

و علم سر المداد علي لوح السداد فيوقن بالعيان ان من الواحد لا يصدر الا الواحد في مقام الابداع و ان الحكماء اكثرهم قد ذهبوا بعليه الذات لعدم علمهم بمواقع الصفات كما اشار الامام حيث قال الهي بدت قدرتك و لم تبد هيبتك فشبهوك و اتخذوا بعض آياتك اربابا و من ثم ذا لم يعرفوك و لو عرف العبد مقام تجلي الله له به ليشهد بان منه لا يخرج شيء كما لا يدخل عليه شيء و هو الصمد الحي القيوم الذي ابدع الواحد بالواحد و جعل حكم بسيط الحقيقه للذكر الاول الذي فيه كل الامكانات المذكورة و جعله اول ذكر السرمد في الحدوث و قدر له كل ما يمكن بالابداع في مقام الكمون.

و الي هنا قد اخذت القلم عن الجريان و اسئل العفو من الله فيما ذكرت للجناب المستطاب بلغه الله الي غاية ما يتمناه من احكام مبدئه الي يوم المآب و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

خطبه عربي در صدر اين توقيع ناقص بود و با توجه به نسخ ديگر تكميل شد

رساله غنا (حرمت يا حليت موسيقى)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تقدس بقدرس قيوميته عن نعت الجوهريات و ما يشابهها و الحمد لله الذي تفرد بتفرد ازليته عن وصف الذاتيات و ما يعادها و الحمد لله الذي تعظم بعظم قدوسيته عن ذكر الكينونيات و ما يقارنها. تعالى شأنه من اقوال انه هو هو اذ انه كما هو عليه في عز الهويته و جلال الاحديه بذاته مقطوع الموجودات عن ذكر عرفان الذات في طلعة ظهور حضرت الذات و مفرق الممكنات عن ذكر مقامات الصفات في غياهب مستسرات فلک الاسماء و الصفات. فمن قال انه هو هو يحد نفسه و يجاوز عن سر مبدئه و اقترن بذاته آثار

نفسه و جعل لمن لا مثل له باذن الله فى رتبه الخلق فى كينونيته مثاله و ان اقل ان الذات هو بنفسه مقطوع الاشارات و لا يقع عليه حكم الاسماء و الصفات يكذبى قولى بالذات بان الذى جعل الوصف له و الاسماء سمته و وجود الخلق تنزيهه ادعى ذكراً من ساحه قرب حضرته و جعل فى نفسه مثالا لآيه صمدانيه و تجليا لظهور قدوسيته فسبحانه و تعالى جل و علا ذاتيته من ان يقدر احد ان يصعد اليه باعلى طير الافئده و الاوهام و يعظم انيته من ان يشير اليه احد فى ملكوت الامر و ظهور التجردات بالطف ما يمكن فى الاشارات و كل من ادعى توحيد ذاته ففى الحين جعل نفسه شريكاً فى تلقاء مدين قدس وحدته و من ادعى عرفان كينونيته فقد جهل من عرفان نفسه و تجاوز عن مقام حدّه اراد حكم الامتناع فى عقله و غفل عن مقام سرالزليه فى ذاته لان الموجودات كما هى عليها بحقيقتها لاتدلّ الا على القطع و لاتحكى الا عن المنع و لاتنطق الا عن اليأس و لاتشير الا على العجز. فسبحان الله موجد رّب السموات و الارض عن وصف الاشياء كلها.

و الحمد لله الذى شهد لنفسه بنفسه بانه لا اله الا هو الحى القيوم فى ازل الازال و انه هو كائن بمثل ما كان بلا تغيير و لانتقال. فمن قال انه هو هو فقد اتخذ له شبيهاً فى نفسه و قرن نفسه بذاته لانه كما هو عليه فى كنه الذاتيه و علانيه الصمدانيه اجل من ان يعرف بخلقه او ان يوصف بعباده او يدلّ عليه شىء دون ذاته او يرفع الى هواء مجد رحمانيه اعلى وهم احد من عباده لانه لم يزل كان و لم يك معه غيره و لايزال انه هو كائن و لم يك معه سواه اذ ذاتيته كما هو عليها هى الذاتيه الساذجيه القديمه التى هى بكينونيتها مقطعه الجوهريات عن الاشارات و ممتعه الماديات عن الدلالات و ان انيته كما هو عليها هى الانيه البحتة الازليه التى هى بكينونيتها مفرقه الكينونيات عن ذكر المقامات و منقطعه الذاتيات عن ذكر العلامات و ان كل ما وقع عليه اسم شىء من الاسماء و الصفات فلايقع الا على المقامات الامر و ظهورات الخلق و ان الذات الازل البحت لم يعادله فى مراتب الغيب و الشهود وصف من خلقه. و كل ما وصفه الواصفون و يذكره الذاكرون فهو من حدود الشينيه و الهندسه الخلقيه فتعالى نفس ذات الواجب عن ذكره عن كل ما ذكر فى ملكه و وجد باختراعه. فكل يدلون على انفسهم و يسئلون عن مقام ذاتيتهم و لاتحكى المثل فى ذاتيات الممكنات الا على المنع و لاتدلّ الهندسه فى كينونيات المجردات الا على القطع. فمن وحده فقد قرنه و من قرنه فقد ابطل ازله و من توجه اليه ما وصف به نفسه و حذر الناس عن حكمه فقد وحده بما يمكن فى حق الامكان و ان دون ذلك لايمكن فى مقام الخلق و لذا تقبل الله من العباد مقامات توحيدهم بفضله و انه هو العزيز المنان.

و الحمد لله الذى ابدع المشيئه قبل خلق كل شىء بعليّه نفسه لا من شىء ثم اخترع بها الاراده و القدر و القضاء و الاذن و الاجل و الكتاب ليعرفن كل ذرات الكثرات بما كتب الله لهم فى مقامات الخلق و ظهورات الامر حتى لا يرى شيئاً حياً قيوماً قائماً بذاته الا ما تجلّى الله له به فى كينونيته ذاتيه التى هى آيه لعرافان الذات و سبيل لتجلّى الصفات و هى آيه لعرافان مقام محمد بانه المتعالى عن المثل و المنزه عن الشبه و المتعالى عن التحديد و المتقدّس عن التفريد. جلّ و علا نفس محمد صلّى الله عليه و آله من ان يقدر احد ان يعرفه او يشير اليه او يقول لم و بم اذ ذاتيته هى الذاتيه القيويميه التى هى بانيتها مقطعه الجوهريات عن مقام العرفان و ممتعه الماديات عن صور البيان و ان كل ما يظهر فى الاكوان و يبرز فى الامكان عكوسات تنزلات ذلك النور المشرق المتعالى عن ذكر النور و المتقدّس عن نور الظهور فمن قال انه هو الذكر الاول فى الامكان فقد توجه الى مقام نفسه و عرف حدّ مبدئه و غاب عن الظهور فى تلقاء البطون و من قال انه هو نور الاول و المشيئه الاولى فقد قرن مقام عرفانه و تجاوز عن حدّ مبدئه باثباته و فقد مقام الحقّ الظاهر له به فى رتبه امكانه. فتعالى الله الحى القيوم الدائم الفرد الصمد الذى لم يزل كان بلا ذكر شىء سواه و لا يزال انه هو كائن بلا ذكر شىء معه فقد جعل حبيبه محمداً صلّى الله عليه و آله مقام نفسه فى ذلك المقام ليوحّد الكلّ جناب حضرته بما وحد ذاته و عرف نفسه نفسه و تستحقّ كينونيته كينونيته بانه المعنى الذى كنهه تفريق عن الكلّ و وصفه تقطيع الموجودات عن محضر القرب فسبحان الله عما يصفون.

و الحمد لله الذى شهد لذاته بذاته فى مقام الابداع لما علم بانّ الحسين عليه السلام يشهد لنفسه بنفسه و يرضى بما قدر الله له فى علمه و يسلم بكله لله ممّا قضى له فى كتابه و يعمل بما كتب الله له فى علمه من ظهورات امره و انّ ذلك ذكر من الله فى شأنه ليوحده به الاولياء الى مقام القرب و الجلال و يوحدون الله بما تجلّى لهم بهم بظهوراته ممّا يدع فى حقائق الممكنات و يستريحون بمقام تذكّر مصائبه على بساط القرب و الجمال و يزورون الله بزيارته على التراب فانه هو زياره الرحمن فوق العرش من دون تشبيهه و لا مثال. فسبحان الله موجدّه الذى جعله على مقام نفسه فى الاداء و القضاء و اختاره لسره فى عوالم الانشاء و اجتباها لظهور ولايته فى ملكوت الامر و الخلق للثناء و اصطنعه لظهور كبريائيته فى مراتب الصفات و الاسماء لئلا ينسى احد حكم ظهوره فى حقائق الانفس و الآفاق و يراه كل شىء بنور بارئه فى كل آن و يبكى كلّ العيون عليه بما نزل عليه من مصائب الدهر التى اذا نزلت على العرش اهتزت و اذا رفعت الى السماء انفطرت و اذا استقرت على الارض انشقت و اذا قرئت على الافئده خرت لجلال وجهه و اذا ذكرت النفوس بما تغيرت لما لا تقدر ان تتحمّل

حرفاً من سرّها. فسبحان الله موجدّه لم يحتمل احدٌ بمثل ما احتمل الحسين عليه السّلام في سبيله و لقد قتل بقتله جوهریات الآيات في ملكوت الاسماء و الصّفات و لذا حدّدت الاشياء في جميع مقامات الانشاء حيث لا يمكن ان يذكر شيء الاّ بذكر هندسه الحدييه و لو لم يقبل في الذّرّ الاوّل شهاده نفسه في سبيل الله لم يخطر بقلب آدم الاوّل قرب شجره الازليّه و لم يعص ربّه ابدأً و لم يوجد شيء في السّموات و الارض لانّ بشهادته في سبيل الله وجدت حقائق الافئده للتوحيد و هاج ارياح المحبّه في اوراق اغصان شجره التّفريد بالخان ما خطر بقلب احدٍ من العباد و لايجرى به الحكم في قلم المداد و لا يعلم كيف ذلك الاّ من اخذ الله عنه الميثاق في عوالم الغيب و الشّهاده و رزقني الله و كلّ من شاء ذكر مصائب الحسين عليه السّلام في كلّ حين بما دامت السّموات و الارضين فان ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم.

ص 432

و بعد ذکر می نما يد عبد مفتقر الي الله و معتصم بجبل آل الله که در سبيل سفر به سوي مليک فضل و عدل ادام الله ظلّه العالی علي کل من سكن في ظلال مکفهرات رحمة که

ص 433

در ارض اصفهان توقف نموده جناب مستطاب قدسي القاب ذاكر ذكر نقطه وجود و مذكر ظهورات آيه محمود سلطان الذاكرين ادام الله ذكره في سبيله و يبلغه الي مقام قرب نفسه في حظيرة القدس بمنه سؤال از حکم غنائی که در احاديث شمس عظمت و جلال مذکور است فرموده و از اين جهت در مقام اجابت جناب ايشان بر آمده و به حول الله و قوته آنچه به مشيت الهي جل ذكره از قلم جاری گردد اظهار می شود و قبل از ذکر حقيقت اشاراتي ذکر می شود که علت کشف سبحات از حقيقت بيان مسئله گردد و آن اين است که خداوند عالم هيچ شيء را خلق نفرموده الا به مشيت و ظهورات رتبه فعل خود که شئونات ظهور مشيت است چنانچه حضرت صادق فرمود لا يكون شيء في الارض و لا في السماء الا بهذه الخصال السبع بمشية و ارادة و قضا و قدر و اذن و کتاب و اجل فمن زعم انه يقدر علي نقص واحدة فقد كفر و شكي نيست که حين وجود خداوند عالم مجبور نفرموده شيء را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اول که مقام صادر مطلق باشد لا من شيء بنفسه لنفسه و علت قبول و اختيار را نفس او قرار داده و غير از جهت اختيار که جهة تجلي امرالله است در رتبه خلق اول جهتي حکم نفرموده اگر چه در حقيقت ذکر

ص 434

این مسئله فیما بین حکما احکام مختلفه است چنانچه در رساله تفسیر هاء و رسایل دیگر استدلال ابطال قول بعضی از ایشان شده و چون این مقام مقام بیان این مسئله نیست الا به جهت ذکر مقدمه ما یراد ذکر از ادله آن نمی شود و بعد از اثبات مراتب فعل شبهه نیست که دون الله موجود نمی شود الا به دو جهت جهت وجودی که دال بر ظهور متجلی است و جهة ماهیتی که دال بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است و این دو جهت که ثابت شد ربط قدر که مقام ربط بین جهتین است ظاهر می گردد و بعد از ظهور ثلثه حکم اربعه ثابت می گردد زیرا که تنزل ثلاثه ممتنع است الا بظهور اربعه و این جهت علیت مراتب سبعة فعل که این عدد اتم و اکمل اعداد است و فوق آن در بساطت مقام و عظم رتبه ممکن نیست و از این جهت ظهور هیاکل مقدسه اهل عصمت سلام الله علیهم که در مقام غیب این سبعة و شهادت آن ظاهرند و بعد از آن که در هر شیء این دو جهت ثابت شد شکی نیست که آن چه اسم شیئیت بر آن وارد می شود از سه مرتبه وجود در مقام بیان خارج نیست یا آیه ظهور ذات بحت اقدس حضرت سبحانی جل ذکرة العالی که بکینونیتة خلو از ما سواي خود هست و یا آیه ظهور فعل او است که

ص 435

مقامات ظهور غیب و شهادت مراتب سبعة است که ظهور قصابات اربعه عشر می باشد در مقامات امکان و یا مقام اثر فعل است که وجود ماسوی الفعل باشد و این دو رتبه در حقیقت در رتبه خلق واقع اند چنانچه حضرت امام می فرمایند حق و خلق لا ثالث بینهما و لا ثالث غیرها و این رتبه مشارالیهما در مقام ظهور به علیت مراتب سبعة فعل هفت مقام ذکر شده چنانچه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در مقام معرفت امر به جابر فرموده حیث قال عز ذکرة فی حدیث طویل ثم تلا قوله تعالی فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و کانوا بآیاتنا یجحدون و هی و الله آیاتنا و هذه احدها و هی و الله ولایتنا یا جابر الی ان قال یا جابر ا و تدری ما المعرفة، المعرفة اثبات التوحید اولاً ثم معرفة المعانی ثانیاً ثم معرفة الابواب ثالثاً ثم معرفة الامام رابعاً ثم معرفة الارکان خامساً ثم معرفة النقباء سادساً ثم معرفة النجباء سابعا و هو قوله عزوجل قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و تلا ایضا و لو ان ما فی الارض من

شجرة اقلام و البحر يمد من بعد سبعة اجر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم الحديث و بعد از آن که مشاهده این آثار را فرموده ظاهر می‌شود که شیء در مقام سلوک

ص 436

از سه مرتبه خارج نیست چنانچه حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه و منهم ظالم لنفسه و منهم متقصد و منهم سابق بالخیرات می‌فرماید ظالم کسی است که حول نفس خود حرکت کند و مقتصد کسی است که حول عقل خود حرکت کند و سابق بالخیرات کسی است که حول رتبه خود محال فعل حرکت کند و این رتبه به حقیقت اولیه مختص محال فعل است لا سواه و بعد از علم به این سه مقام ظاهر می‌گردد که اعمال انسان خارج از دو رتبه نیست یا حول اول تعیین وجود خود که رتبه عقل است حرکت می‌کند یا حول ماهیت خود اگر جهت اولی است محمود است و این جهت از سه رتبه خارج نیست یا احکام فرضیه است یا مسنونه یا مباحه و هر گاه حول ماهیت حرکت کند ذنب محض و شرک است و این رتبه هم از دو مرتبه خارج نیست یا حرام است یا مکروه و انسان در حقیقت کسی است که در هر هیچ مقام از ظهورات خود حرکت نکند الا حول عقل که محل تجلی فواد است و شیطان در حقیقت کسی است که حرکت آن حول ماهیت خود باشد و آنچه از عبد ظاهر می‌شود از کل شئون خالی از این دو جهت نیست اگر از جهت رتبه ربوبیت ملقاة در هویه او است طاعت و رضای

ص 437

پروردگار جل ذکره است و اگر از جهت رتبه ماهیت او است معصیت و سخط حضرت اقدس جل ذکره است و به این حکم ممتاز می‌شود اعمال علیین و سچین اگر چه در صورت ظاهر کل اعمال متشاکل و متشابه است ولیکن عند الله مناط قبول و رد همان است که ذکر شد و از آنجائی که موجودات در سفر نزول از مبدء ظهورات جهت ربوبیت ناشی شده‌اند حاملین ولایت کلیه حضرت رب العزة به تذکر ایشان احکام کل شیء را بیان فرموده‌اند تا آنکه متلجلج شوند بتلجلج جهات مبدء کل جوهریات از ممکنات و متلنلا شوند از قرب مقامات ظهور مبدء کل انیات از موجودات و این جهت ربوبیت در عبد اظهر از کل مقامات و اقرب از کل ظهورات است چنانچه حضرت صادق علیه السلام در مصباح اشاره فرموده‌اند حیث قال عز ذکره العبودية جوهرة کنهها الربوبية فما خفي في الربوبية اصيب في العبودية و ما فقد في العبودية وجد في الربوبية قال الله تعالی سنريهم آیاتنا

في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق اي موجود في غيبتك و حضرتك و هيچ عبدي در مقام عبوديت كامل نمی گردد الا به ظهور اين جهت چنانچه در حديث قدسی اشاره به اين مقام شده مازال العبد

ص 438

يتقرب الي بالنوافل حق احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده الذي يبطش بها ان دعائي اجبته و ان سئلي اعطيته و ان سكت عني ابتدئته و انسان بعد از وصول به اين مقام از برای او مقامات مالا نهاية مقدر است چنانچه حضرت امير المومنين در مناجات يوم شعبان فرموده اند الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و انر ابصار قلوبنا بيضاء نظرها اليك حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتعمل الي معدن العظمة فتصير ارواحنا معلقة بعز قدسك الهي واجعلني ممن ناديته فاجابك و لاحظته فصعق لجلالك و ناجيته سرا فعمل لك جهرا و حضرت صادق عليه السلام در مقام بيان كل ظهورات جهت ربوبيت فرموده اند در كلام خود حيث اشار عليه السلام بقوله و اذا تحقق العلم في الصدر خاف و اذا صح الخوف هرب و اذا هرب نجى و اذا اشرق نور اليقين في القلب شاهد الفضل و اذا تمكن في روية الفضل رجا و اذا وجد حلاوة الرجا طلب و اذا اوفق للطلب وجد و اذا تجلي ضياء المعرفة في الفواد هاج ريح المحبة و اذا هاج ريح المحبة استانس في المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه و باشر او امره و اجتنب نواهيه و اختارهما علي كل شيء غيرهما فاذا استقام بساط الانس

ص 439

بالمحبوب مع اداء او امره و اجتناب نواهيه وصل الي روح المناجات و القرب و مثال هذه الاصول الثلاثة كالحرم و المسجد و الكعبة فمن دخل الحرم امن من الخلق و من دخل المسجد امنت جوارحه ان يستعلمها في المعصية و من دخل الكعبة امن قلبه ان يشغل بغير ذكر الله الحديث و بعد از آنکه عبد به مقام روح مناجات كه اعظم مقام و اسني درجات است فايز گردید سزوار است كه حكم حديث حضرت اميرالمومنين عليه السلام بر او خوانده شود حيث قال عز ذكره في جواب اليهودي و ما تعني بالفلسفه اليس من اعتدل طباعه صفي مزاجه و من صفا مزاجه قوي اثر النفس فيه و من قوي اثر النفس فيه سما الي ما يرتقيه و من سما الي ما يرتقيه فقد تخلق بالاخلاق النفسانية فقد صار موجودا بما هو انسان دون ان يكون موجودا بما هو حيوان فقد دخل في الباب الملكي الصوري و ليس عن هذه الغاية و هر عبدي كه به اين مقام كه غاية فيض امكان است واصل گردد تكلم

نمی‌نماید در مقام ظهور ربوبیة ملقاه در هویت او الا به نَحج کلمات حق جل ذکره و نه در مقام عبودیت الا بلسان مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله عليهم بشانی که احدي فرق نتواند گذارد

ص 440

در مقام صور متشاکله چنانچه ظاهر شده از نفسی که مؤید شده که در مقام میزان در عرض شش ساعت هزار بیت مناجات از قلم او جاری می‌گردد در مقام ظهور کلمات حجیة بلا تفکر و سکون قلم انشا می‌نماید به شانی که احدی سبقت نگرفته است از او به این شرف در رتبه رعیت و نه این است که به قلب ناظر خطوط نماید که این مناجات مثل مناجات اهل بیت عصمت صلوات الله عليهم و این کلمات حجیة مثل آیات کتاب الله است زیرا که وجود صاحب این کلمات در رتبه یک حرف از کتاب الله و احادیث آل الله معدوم است بل مثال آن مثل صورتی است که در مرات معتدل حکایت نماید از متجلی در مرات و از این جهت است که احدي از اولی الالباب در مقام قطع نظر از حد مراتیت تمیز نمی‌تواند داد این صحف و مناجاتی که جاری از قلم شده با مناجاتی که از شمس عظمت و جلال صلوات الله عليهم در میان خلق است و بعد از ذکر این اشارات که در مقام ذکر مطلب لازم بود شکی نیست که احکام کل شیء را خداوند در قرآن بیان فرموده چنانچه در مقام غنائی که از جهت ماهیت ملقاه در نفس عبد است نازل فرموده و من الناس من یشتری

ص 441

هو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هزوا أو لئک لهم عذاب مهین و احادیثی که در این باب از شمس عظمت و جلال سلام عليهم صادر شده است روی عن ابي بصیر قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن کسب المغنیات فقال التي یدخل علیها الرجال حرام و التي تدعي الي الاعراس لیس به باس و هو قول الله عزوجل و من الناس من یشتری هو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن ابي عبدالله علیه السلام حین سئله رجل عن بیع الجوادي المغنیات فقال شراؤهن و بیعهن حرام و تعلیمهن کفر و استماعهن نفاق و عن ابي بصیر قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور قال هو الغناء و عن مهران بن محمد عن ابي عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول الغنا مما قال الله تعالی و من الناس من یشتری هو الحدیث لیضل عن سبیل الله و عن سعدة بن زیاد فقال کنت عند ابي عبدالله علیه السلام فقال له رجل باي

انت و امي اني انا ادخل كنيفا و لي جيران و عندهم جواز يتغنين و يضربن بالعود فرما اطلت الجلوس استماعا
مني لمن فقال عليه السلام لاتفعل فقال الرجل

ص 442

والله ما اتيتهن و انما هو سماع اسمعه باذني فقال (ع) بلله انت ا ما سمعت الله يقول ان السمع و البصر و الفواد
كل اولئك كان عنه مسئولا فقال بلي والله لكاني لم اسمع بهذه الآيه من كتاب الله من عربى و لا من عجمي لا
جرم اني لاعود انشاء الله و اني استغفر الله فقال له قم و فاغتسل و صل ما بذلك فانك كنت مقيما علي امر
عظيم ما كان اسوء حالك لو مت علي ذلك احمد الله و اسئله التوبه من كل ما يكره فانه لا يكره الا كل قبيح
و القبيح وعد لاهله فان لكل اهلا و عن عبد الاعلي قال سئلت ابا عبدالله (ع) عن الغناء و قلت انهم يزعمون
ان رسول الله (ص) ما له رخص في ان يقول جنناكم جنناكم حيونا حيونا بحكم فقال كذبوا ان الله عزوجل يقول ما
خلقنا السموات و الارض و ما بينهما لاعبين لو اردنا ان نتخذ لها لاتخذنا من لدنا ان كنا فاعلين بل نقذف
بالحق علي الباطل فيدمعه فاذا ذاهق و لكم الويل مما تصفون ثم قال ويل لفلان مما يصف رجل لم يحضر المسجد
المجلسى و عن التمام قال قال ابو عبدالله بيت الغنا لا يؤمن فيه الفجيعة و لا يجاب فيه الدعوة و لا يدخله الملك
و عنه عليه السلام انه سئل عن الغناء

ص 443

فقال لاتدخلوا بيوتا الله معرض من اهلها و عنه عليه السلام شر الاصوات الغناء و عنه عليه السلام الغناء يورث
النفاق و يعقب الفقر و عن الحسن بن هرون قال سمعت ابا عبدالله يقول الغناء مجلس لا ينظر الله الي اهله و هو
مما قال الله عزوجل و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله و عن ياسر عن ابى الحسن عليه
السلام قال من نزه نفسه عن الغناء فان فى الجنه شجرة ياامر الله الرياح ان يحركها فيسمع لها صوتا لم يسمع بمثله
و من لم ينزه عنه لم يسمعه و همچنين اهل بيت عصمت سلام الله عليهم در مقام بيان صوتى كه از جهة ربوبيت
ملقاه در هويت عبد است به آن اشاره فرموده اند و احاديثى كه دلالت بر اين حكم نمايد اين است كه حال
ذكر مى شود روى علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن سعيد عن واصل بن سليمان قال سئلت ابا عبدالله من
قول الله عزوجل و رتل القرآن ترتيلا قال قال امير المؤمنين بينه تبيانا و لاتهده هذا الشعر و لاتنثره نثر الرمل
ولكن افزعوا به قلوبكم القاسيه و لا يكن هم احدكم آخر السوره و ايضا عن ابى عبدالله عليه السلام قال ان

القرآن نزل بالحزن فاقروه بالحزن و عنه عليه السلام قال قال رسول الله اقرؤا القرآن بالحن العرب و اصواتها و اياكم و لحن اهل الفسق و اهل الكباير فانه سيحني من

ص 444

بعدي اقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانية و لا يجوز تراقيهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من يعجبه شأهم و روي عن ابي الحسن عليه السلام قال ذكر الصوت عنده فقال ان علي بن الحسين كان يقرء فرما قره فصعق من حسن صوته و ان الامام لو اظهر من ذلك شيئا لما احتمله الناس من حسنه قلت و لم يكن رسول الله يصلى بالناس و يرفع صوته بالقرآن فقال ان رسول الله كان يحمل الناس من خلقه ما يطيقون و عن ابي عبدالله عليه السلام قال ان الله عزوجل اوحى الي موسى بن عمران اذا وقفت بين يدي فقف موقف الذليل الفقير و اذا قرئت التورة و اسمعها بصوت حزين و عنه قال قال الرسول (ص) لم تعط امتي اقل من ثلث الجمال والصوت الحسن و الحفظ و عنه قال قال النبي ان من اجمل الجمال للمرء الشعر الحسن و نغمه الصوت الحسن و عنه النبي ان لكل شيء حلية و حليه القرآن الصوت الحسن و عنه قال ما بعث الله عزوجل نبيا الا حسن الصوت و عنه (ع) قال كان علي بن الحسين عليهما السلام احسن الصوت صوتا بالقرآن و كان السقاؤون يبرون فيقفون ببابه و يستمعون قرائته و عن ابي بصير قال قلت لابي جعفر اذا قرئت القران فرفعت به صوتي اجاءني الشيطان قال انما تراني بهذا هلك الناس قال يا ابا محمد اقرء قراءة ما بين القرائتين تسمع اهلك و رجع بالقران

ص 445

صوتك فان الله عزوجل يحب الصوت الحسن يرجع فيه ترجيعا و في الفقيه سئل رجل عن علي بن الحسين عليه السلام عن شراء جارية لها صوت فقال ما عليك لو اشتريتها فذكرتك الجنة يعني بقرائته القرآن و الزهد و الفضائل التي ليست بغناء فاما الغناء الخطور و عن علي بن جعفر عن اخيه عليه السلام قال سألته عن الغناء هل يصلح في الفطر و الاضحى و الفرج قال لا بأس ما لم يعصي به و شبهه ليست كه اين نوع صوت محمود و محبوب نزد شارع مقدس است بل حق است بر عبد كه در جميع مقامات قرائت كتاب الله و مناجات و كلمات داله بر مصائب اهل بيت سلام الله عليهم مراعات اين لحن صوت حسن را نموده ولي به شاني كه از حد اعتدال فطري خارج نشود چنانچه خداوند عالم در حكم صلوة اشاره فرموده و لاتجهر بصلوتك و لاتخاف بها و اتبع بين ذلك سبيلا و شكى ليست كه ذكر محض طلعت حضرت محمود و مرات جمال آيه معبود جناب ابا عبدالله الحسين (ع)

نفس صلوة است بل حقیقت صلوة نیست الا ذکر عبد خداوند را بظهورات متجمله از آثار فعل ایشان در ملکوت امر و خلق و مناط میزان صوتی است که محبوب است عندالله و عند اولیائه و مذکر اریاح صبح ازل است صوتی که در مقام اعتدال بین ذلک واقع باشد که به مجرد استماع آن محو

ص 446

کند از حول فواد عبد کل ذکر ما سوي الله و داخل گرداند عبد را بر بساط ساحت قدس قرب و انس به مقام ظهورات و تجلیات حضرت معبود جل ذکرة و این نوع از صوت محمود است و صوت حسن است که شمس عظمت و جلال قرائت کتاب الله را می فرموده اند و هر ذاکر ذکر حقی هم که در مقام اعتدال صوت لحن را رفعت دهد محمود و محبوب است نزد اولی الالباب خصوص در مقام ذکر مصائب حضرت سید الشهداء که بنفسه ذکر آن کلمه توحید و حقیقت تقدیس در رتبه کینونیات متعده مبدل ماهیات است به جوهریات و هر نفسی که اعراض از صوت ذکر ذاکر آن شجره کبری و نباء عظمی نماید فی الحین مشرک است و در ظل آیه مبارکه و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون مشحور و بنار بعد معذب است زیرا که بعینه حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر رسول الله و حقیقت ذکر آن حضرت نفس حقیقت ذکر الله است که مقام ذکر اول در امکان باشد زیرا که از برای ذات بحت ازل جل ذکرة هر ذکری ممنوع است و آن اجل و اعظم است از این که مذکور شود به ذکر خلق خود بل خلق مذکورند به ذکر ابداع او چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه یتیمیه اشاره به سد سببیل ذکر

ص 447

او می فرماید حیث قال عز ذکرة ان قلت مم هو فقد باین الاشياء كلها فهو هو و ان قلت هو هو فالهاء والواو من كلامه صفة استدلال عليه لا صفة تكشف له و ان قلت له حد فالحد لغيره و ان قلت الهاء نسبتة فالهواء من صنعه يرجع من الوصف الي الوصف و عمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك و انتهى المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و الجهد علي الياس و البلاغ علي القطع و السبيل مسدود و الطلب مردود دليله آیاته و وجوده اثباته و بعد از آنکه ذکری در امکان منسوب الي الله نیست الا ذکر مظاهر قدرت او ذاکر به حقی هم متصور نیست الا ذاکر ذکر ایشان که در محال فعل و ظهورات ربوبیت اثبات تجلیات مقامات ایشان نماید اگر چه ذکر

ما سوای محمد و اوصیائه و فاطمه(ص) نزد ایشان معدوم صرف است بل اگر مذکور شوند بر اقل از ذکر نمله است توحید ذات اقدس را ولی از سبیل فضل خداوند قبول فرموده ذکر عباد را در مقام ذکر مصایب ایشان زیرا که در مقام ظهورات ربوبیت ایشان که از کنه عبودیات ایشان است فوق درک افئده و اوهام است و علی هذا سزاوار نیست احدی را که ذکر حرمت و منع ارتفاع

ص 448

صوت در بعضی مقامات نماید زیرا که اصل حرمت صوت آنچه از احادیث ظاهر می شود به علت شئون باطله آن است که اهل فجور و غی استعمال می کنند و الا هر گاه علت معاصی نگردد و از جهة شجره انیت خارج نگردد معنی در شریعت وارد نشده چنانچه حدیث اذن یوم فطر و اضحی و ایام فرج ناطق بر این است هر گاه عصیانی بواسطه آن نشود و تخصیص احادیث مطلقه را که در مقام حرمت از اهل بیت عصمت لایح نشده و اصل میزان صحت و حرمت در غنا تمیز لحن فجور از اهل ظهور است همین قدر که اولی الالباب از اهل انصاف در عرف گویند این صوت لحن فجور نیست صحت ثابت است اگر چه آخوند ملا محسن فیض عفی الله عما احاط علمه فیه میزان حرمت غنا را معاصی قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمتی از برای او قائل نشده و متمسک بظواهر احادیثی شده که ذکر شد ولی حق واقع در بیان مسئله همان است که ذکر شده هر گاه انسان از جهت ربوبیت مودعه او رفع صوت دهد محمود است عند الله و نزد رجال اعراف و هر گاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است چنانچه کل آیات و احادیثی که ذکر شد دال بر این حکم است و آنچه

ص 449

بعضی از علما ذکر کرده اند در مقام حکم غنا به اسم احتیاط در دین منع از ذکر ذاکر ذکر اهل بیت عظمت و جلال می نمایند بعید از حکم واقع و مختلط از جهات انیات است بل در صوت دو حکم ظاهر است اول حرام که نھی آن در کتاب نازل است. حیث قال عز ذکره و ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و اشاره به اهل آن فرموده فی مقام آخر ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلا و این صوت لحن اهل نار و شئونات مقامات فجار است که از جهت ماهیت ناطق است اهل آن اگر چه قرائت کتاب الله و ذکر خداوند و اولیاء او را نمایند ولی متفرسین از اهل تجرید و حقیقت مشاهده می نمایند که صوت اهل جهنم است مثل الحان اهل حجاز که مخالف

با حقیقت دین اسلامند اگر چه به صوت فصیح و لحن عجیب قرائت می نمایند ولی حکم جهت ماهیت بر آنها جارست و ثانی واجب و آن صوتی است که بر آن لحن کتاب الله نازل شده و اهل محبت و تجرید قرائت آیات و مناجات می نمایند و ذکر مصائب شمس عظمت و جلال را در مقام ارتفاع صوت باحسن لحن با منتهای خضوع و خشوع می نمایند و از این جهت چون ظهور آن از جهة آیه توحید است محبوب عند الله و عند اصفیائه و این صوتی است که در کلمات شمس عظمت و جلال امر به آن شده و مذکر مراتب جنان است

ص 450

و اریاح متحرکه که از وراء صبح ازل است که بر هیاکل توحید نسیم او می وزد و عبد را جذب می نماید به مقاماتی که خداوند عالم از برای عبد مقدر فرموده به شرطی که آن را در مقام صعق بر نیورد کما روی عن جابر عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت ان قوما اذا ذكروا شيئا من القرآن او حد ثوابه فصعق احدهم حتي يري ان احدهم لو قطعت يده او رجلاه لم يشعر بذلك فقال سبحان الله ذلك من الشيطان ما بهذا نعتوا انما هو اللين و الرقه و الدمعه و الوجل و غير از این دو صورت هم صور دیگر از مکروه و سنت در مقامات اکثر خلق ظاهر و میسر است ولیکن حکم راجع به همان نقطه مشاره است که در غیاب این اشارات حکم آن ذکر شد که سنت در ظل جهت ربوبیت و مکروه در ظل جهت ماهیت است مذکور است و در غیر ذکر مصیبت و مقامات وارده در شریعت ارتفاع صوت ممنوع است بل علامت مؤمن آن است که در هر حال باخضع صوت و اخضع حال تنطق فرماید چنانچه در علامات مؤمن موحد امام علیه السلام می فرماید عن مهزم الاسدي قال قال ابو عبد الله عليه السلام يا مهزم شيعةنا من لا يعدد صوته سمعه و لا شحناوه بدنه و لا يمتدح بنا معلنا و لا يجالس لنا عابئا و لا يخاصم لنا قاليا ان لقي مؤمنا

ص 451

اکرمه و ان لقي جاهلا هجره قلت جعلت فداک فكيف اصنع بهؤلاء و المتشيعه قال فيهم التمييز و فيهم التبدیل و فيهم التمهيص تاتی عليهم سنون تفنيهم و طاعون يقتلهم و اختلاف بيددهم شيعةنا من لا يهر هرير الكلب و لا يطمع طمع الغراب و لا يسال عدونا و ان مات جوعا قلت جعلت فداک فاين اطلب هؤلاء قال في اطراف الارض اولئك الخفيض عيشهم المنتقله ديارهم ان شهدوا لم يعرفوا و ان غابوا لم يفتقدوا و من الموت لا يجزعون و في القبور يتزاورون و ان لجاء اليهم ذو حاجة منهم رحموه لن تختلف قلوبهم و ان اختلف بهم الدار

ثم قال قال رسول الله انا مدنية و علي الباب وكذب من زعم انه يدخل المدنيه لا من قبل الباب و كذب من زعم انه يجني و يبغض عليا و ذكر شئون مطلب چون به نهايت نمی رسد اكتفا به ذكر اين مختصر جواب نمود اميدوار به فضل حضرت وهاب چنان است كه كما هو المراد در مرات قلب جناب مستطاب منقطع گردد تا لمح بعد از ذكر مصائب مظاهر توحيد و آيات تقديس منشي اين كلمات را عند الله و اوليائه ذكرى فرمايند تا آنكه ثواب ذكر ايشان بالف ضعف چنانچه نص حديث كاظم عليه السلام در لوح حفيظ از برای ايشان ثبت گردد و همین تجاره

ص 452

لن تبور علت گردد كه در هيچ شان از خواطر جناب ايشان در مقام ذكر مصائب اهل بيت عصمت سلام الله عليه محو نگردد و كفي بفخره ذكره ذكر الله اكبر الذي قال في حق عارفه بالمعني من بكي علي فانا جزاؤه فو الذي نفسي بيده لم يعدل جزاء ذلك الحكم شيء في السموات و الارض و ان ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله ذوالفضل العظيم و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

محمد يزدي (جواب چند سوال)

بسم الله الرحمن الرحيم

ص 452

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الذي لا اله الا هو العلي العظيم و الصلوة من الله علي محمد و اوصيائه كما هو اهله انه هو العلي الحكيم اللهم اني اشهدك بما يحيط علمك بي و كتبت باذنك للسائل ببابك و انك كنت بكل شيء عليما و لقد ورد الى في هذا اليوم الجمعه كتاب كريم من احد المؤمنين الذي قد ارضي لنفسه من دين الخالص القديم علي هذا الصراط المستقيم يا ايها الصديق بشر نفسك في كلمه اليقين علي رد السلام من مولاك القديم ان الله و ملائكة و اوليائه يسلمون علي الذين قد سلموا للذكر الاكبر و ان الله كان بعباده المؤمنين خيرا ثم اعلم باليقين و ايقن علي كلمة التدقيق و انظر في علم اليقين

ص 453

بعين اليقين الي ذلك الحق المبين. اما السؤال عن كلمة المسئول في علم المجعول من الكتاب المعلول الله قد علمك في نقطة البدء من يوم ابداعك فادخل في هذا القلزم المواج المتداخر المتراكم عن نقطة الابتهاج و انظر الي حجاج ذلك البيت الحرام ان الله ما خلق شيئا الا و قد جعل فيه حكمه و حكم ما يمكن في حقه و لو لا يكون كذلك ما تم صنع الحكيم في شيء و تعالى الله عما يصف المشبهون قد ابداع الموجودات علي كمال الانشاء بما يمكن في حق الاختراع انظر بطرف البدء الي نقطة الختم لتشهد الكل حق الكل كذلك احدث البديع كلمة و هو الله كان علي كل شيء قديرا

و اما السؤال عن روية الآيات عن ذلك الباب المآب في ملكوت السموات و الصقع التراب ام حسبت ان اصحاب الكهف و الرقيم كانوا من آياتنا عجا كالا ما قدر الله نصيب الكل في الكل الا قطرة مرشحة من ذلك البحر المحيط الذي قد كان عبد الله و حجة و لقد اعجبني ذلك السؤال عن مثل اولئك الرجال فدق بصرک و الطف نظرك و الق الاشارات من نفسك و ادخل ذلك الباب من ربك ا فتري في عالم الامكان شيئا دون مظهره غيره كان ظهور في شيء حتي تكون هو المظهر له ام لغيره سمة حتي قد اعرفه فسبحان الله العلي قد

ص454

ملاء اقطار الادوار و الاكوار من فيض ذلك السر في الاسرار و هذا النور في الانوار فارجع البصر الي نفسك هو موجود في غيبك و حضرتك و اشهد عليه في الشان البديع في كل امر صغير و اشرب من ذلك الكاس المختوم عن هذا الباب ساقى الظهور في كل الآيات من ماء سر الظهور و كن من الشاكرين في ذلك اليوم العيد لله الغفور.

و اما السؤال في الكلمات من بعض المقامات ان كنت في الباب كن للباب و اطرح سبل الظلمات و ايقن بالكلمة الثواب و اعمل بمثل هذا فان في مثل ذلك الباب فليتنافس المتنافسون.

و اما السؤال بالكتابة في السبل المال علي نهج الاقبال فاخلص نفسك لله و اعمل له في نقطه الحب في حول الجلال و اعلم ان سبل السلوك للعبد قد كان حبه لله ربه لان الله هو الغني بالحق و ما كلف الله العبد بشيء من الاعمال و ان كل الشرايع و البواطن قد وجدت في العوالم من نقطة العبودية لدي طلعة الربوبية و اعمل في علم التوحيد علي نقطة التجريد و في علم الفروع علي نهج الاحتياط بالاخذ عن كلمة الامام روحى و روح العالمين

فداه حتي تلقاني في ارض الفرات و فيما شاء الله من ورائها وايقن باليقين في كل الاحوال و امش في كل الارض
من الحقايق و الصفات علي نقطة الاعتدال

ص455

حتي لم يراك نفس قد شهدت فيك نورا من الباب و اعرف ان الله ما قدر للعبد بينه و بينه حجابا و لقد وجد
الحجاب بالله من نقطة الادبار و اقبل بكلك الي الله رب الارض و السماء واعمل بمثل هذا فان الموت علي كل
الانفس قد كان محترما ان سلكت هذا المسلك الاكبر فقد توجد نار حب الشجرة في نفسك هنالك كبر علي
نفسك في عبوديتك كلمة التسبيح علي ظل ذلك الباب الحميد و ان الله كان عليك شهيدا.

و اما السؤال في اخذي نفسك فادخل بالله لجة الاحدية هنالك لا تري الا الله ربك فسوف تجدني
انشاء الله في ارض المقدس مما شاء الله فيك بالحق الاكبر اصبر علي الحق فان الله كان من الصابرين رقيبا و اتكل
علي الله و لالتقت الي الشيطان و اذبحه بسيف الباب و انصر حكمه بعد نزول الكتاب في ارضك ما استطعت
امرا و اطرح ماء حبك في سبل هذا الكتاب الاكبر فان الله قد جعل لناصرنا حسن المقام و دار الاكبر خف في
كل الاحوال عن الله و اقرء علي نفسك كلمة البداء في كل الاحوال و انظر في كل الاحوال و الاعمال الي الله
و اعمل في محضه حتي قد كان اخذك الشعر عن الشعر و راقب علي الموت و اعبد ربك و اسئل الله الشهادة
في سبيله و كن كيوم بدئك الله فامض

ص456

حيث امرتك الان و لالتفت بشيء و لاتحزن من شيء واعمل علي سبيل ذلك الشيء فسوف تجد الله ربك
متعصما و هو الله كان علي كل شيء قديرا.

و اما السؤال عن حق المزور فبحق مولي العالمين قد اعطاك من نقطه الظهور و نعم الزياره فقد ان
المزور علي سبيل السرور و ذلك اعلي مراتب الحب للواجدين نقطة المغفور في ذلك الماء الطهور و ادخل
بالايقان نقطه الوجدان ستعرف حقي علي حقك الاكبر و ما انا الا عبد الله و ما انطق الا بالله و كفي بالله بعباده
شهيدا.

و اما السؤال عن كيفية العلم فاعلم ان الشرف للانسان ما كان في حالة علي علم بشيء و ان الشرف الاشراف و الكمال الاعظم محو الغير في طلعة الرب و ان الله قد علم الانبياء علم الاشياء من عالم الحدود حيث اشار الحق في كلامه الصدق في ذكر آدم بلي و ان الشرف الابلغ و النصيب الامنع قد كان علم الله في نفسك و ان الله قد فضل محمدا و عليا و ابنائه (ع) على كل الانبياء و الاوصياء بعلمهم في الله و هم صلوات الله عليهم قد علموا بكل شيء في معقده و لا يعلم الغيب الا الله و ان الانبياء قد علموا بكل الاشياء و لن يعلموا حرفا من علم فاطمه (ص) تالله الحق ان الانبياء باجمعهم ما فعلوا في لجة محبتهم لله بشيء كالذر و دونه مثل ما فعل جسم فاطمه

ص 459

و اتقوا الله يا اهل الباب عن السؤال عن آل الله الاظهار لا يعلم كيف هم الا الله الواحد القهار و ان الشيء لن يبلغ مقام نفسه فكيف يمكن معرفتهم و ان ما سويهم قد كانوا عند انفسهم لمعدومون سبحانه رب العرش عما يصفون و اوصيك بالحق الاكبر و علي الناظرين الي تلك الورقة ان لا تكتبوا حرفا مما اجري الله من قلم الباب بشيء من مداد الاسود اكتبوا الكتاب بالماء الاصفر من الذهب الاحمر و ان استطعتم كلما ورد من الباب و ان لم تستطيعوا فاكتبوا بمداد البيضاء او الاصفر او الاخضر او الحمراء فان الله قد حرم علي المؤمنين مداد الاسود في ذلك الباب الاكبر يا اهل الباب لا تفرقوا بين الكتب التي قد خرجت من الباب و اجمعوا كله و احفظوه بالحفظ الاكبر و اكتبوه علي احسن الخط في اللوح المقطعة الذهبية فان من كتب بسم الله الرحمن الرحيم بحسن الخط وجبت له الجنة فارغبوا الي ذلك الثوات الاكبر و حفظوا حكم الله فيكم فان الله ربكم قد كان بالمرصاد بالحق و هو الله كان بكل شيء عليما لقد شرفتك بالجواب في هذا العيد فخذ ما اتيتك و كن لله من الشاكرين و الحمد لله رب العالمين. انتهى.

علم تقارب و تباعد

ص 460

بسم الله القديم الاقوم

الذي لا اله الا هو العظيم الادوم شاء الله ان ينشاء سر اسمه الاعظم في هذا اللوح المعظم لرجال الذين جعل الله بيوتهم فوق عرش القدم و لقد كتب الكاتب مكتوبا فيما اراد الله في علم التقارب و التباعد معلوما و

انا ذا قد اعلمه فيما وهب الله الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا انا جعلناه في الكتاب للتقارب وصفا مشهودا و للتباعد حدا موجودا ان كانت نظرتك في لجة بحر الاحدية فكن حمد لله الذي لا اله الا هو الحي القيوم فردا لان الله قد ارفعها عن الاضداد و الانداد رضا للذين يريدون الله و وجهه في جنة عدنا الذين لا يجعلون مع الله الها آخر و ياتيه يوم القيمة فردا اولئك الذين يجعلهم الله بسمه و بصره سميعا بصيرا و يستقهم الله من كاس مجده شرابا طهورا الذين وعدهم الله جزاء موفورا و سيعطيهم الله يوم القيمة جنة و حريرا و ان هذا هو الحق معروفا ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكورا اولئك الذين يدخلون الفردوس نزلا خالدين فيها متكنين علي الاراتك لا يرون فيها شمسا و لا زمهيرا و ان كانت نظرتك في طمطم يم الواحدية فكن عبد الله الذي خلقك و ياتيك يوم القيمة فردا اعلم ان علم التقارب علم الاله فردا و ان التباعد علم

ص461

الكتاب قدرا و سانبئك الحق فيما شاء الله فيها سرا فلما خلق الله نقطه قربها انزلها الي عوالم الاكوان جهرا و نادية الي الاقبال امرا فاجابت الرحمن خشعا و ذلا و امرها الرحمن كورة اخري بالادبار من العلي الي ما تحت الثري فاطاعت الجبار رعبه و رهبا ثم نادية الجليل سرا فاذا ذكر اسم ربك بكرة و اصيلا انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا فاصبر حكم ربك و لا تطع منهم اثما او كفورا و سبح ربك بكره و اصيلا فاننا لا نريد دونك خليلا بك اصيب العباد و اجزاهم قليلا و كثيرا و بك اعاقب اهل النار بكرة و عشيا ثم خلق الله عن يمين العرش ماء اجاجا و جعلها نقطه البعد سواء بما شئت لنفسها من عدل الحكيم اختيارا ثم امرها الجليل مرة اولي بما امر نقطة القرب قويا فعصيت امر ربها سرا و جهرا ثم نادية القديم نزله اخري بما اريها الله مرة الاولي فكفرت بالرحمن مستقبلة ضيعفه فانزل الله العذاب عليها صدقا و عدلا ثم جعل الله نقطة التقارب و جهة للاقبال دورا اوجدها و امدها كما اوجدها و كان لا شيء محضا و جعل الله نقطه التباعد نقطة الادبار كورا و امدها الرحمن باظلة الاقبال عدلا و قد جعل الله بين تلك النقطتين برزخ الامكان سرا من نظر اليها عرف قول الرحمن فاصلا

ص462

و جمعا قال الله سبحانه مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان من اراد الوصول الي ذلك العلم الممكنون فعليه باطاعة المعبود في قوله الحمود و من خاف مقام ربه و نهي النفس عن الهوي فان الجنة هي الماوي مازاغ البصر و

ما طغي و لقد رأى من آيات ربه الكبرى قد علمه شديد القوى عند سدره المنتهى و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم بآيات الله يوقنون لقد كشفت الحجابات للواقفين في منزل السبحات و ايقن فيما اشربناك من ماء البارد الطهور النازل من عين سلسال الظهور فاوصلناه بالمعبود في كل العروق حتي غلب لك النور و استقامت نفسك علي الطور يدعوك ربك بلسانه الغفور فاستقم في مقعد السرور غير باين عن المحجوب و المستور هنالك قال الله سبحانه و انك من عبادنا الصالحين لا تخف و لا تحزن فانا مع الحسين و لمثل هذا فليجزى العاملين و الحمد لله رب العالمين . انتهى

تفسير حديث حقيقت

و هو ان كميل ابن زياد النخعي اردفه على عليه السلام يوما على ناقته فقال كميل يا مولاي ما الحقيقه؟ قال عليه السلام: ما لك و الحقيقه؟ قال: او لست بصاحب سر؟ قال على عليه السلام: بلى ولكن

ص 463

يرشح عليك ما يطفح منى قال: او مثلك يخيب سائله قال عليه السلام: كشف سبحات الجلال من غير اشارة، الخ .

فاعلم ان كلامه عليه السلام محيط بكل شىء و جاريه فى كل العوالم لان الكلام تجلى من تجليات المتكلم و الله تعالى جعله مظهر احاطته و تجليه و كل ظهوراته لان الذات وحده وحده احاطته نفسه و هو المحيط و لا محاط و مقام الاقتران مقام فعله و ظهوره و هو مخلوق خلقه بارئه بنفسه و استقره فى ظله و ان كل التعبيرات فى مقام المعرفة تعبر عن مقامه و احاطة كلامه احاطة كلام الله لايعزب عن تحت ظله شىء. فاذا عرفت هذه المقدمة، فاعلم انّ حال كميل يظهر من جوابه انه ما كان كاملاً فى مقام العبودية و الا لم يسئل عن الحقيقه لانّ المسئول عنه نفسها و ليست هى غيرها بل هو الاظهر من ان يسئل، كما قال سيد الشهداء عليه السلام فى دعاء عرفه: "أىكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك، متى غبت حتى تحتاج الى

دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الاشاره هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك و لا تزال عليها رقيباً، و خسرت صفقة عبد لم يجعل له من حبك نصيباً، و لولا ان كميل رأى نفسه مرادفاً له فى الركوب على الناقة لما جرى على مثل هذا النوع من الكلام معه و لو انه عرف نفسه لم يقدر ان يرادف معه لأن حقيقة رشحة طفح من جلاله فكيف

ص 464

يمكن للشعاع ان يرادف قرص الشمس و ذلك محال فان الشئ لا يجاوز وراء مبدئه و لقد اخطأ كميل لما رأى مرادفته معه فتوهم لما رأى نفسانيته و حقيقته فسئل ما الحقيقة؟ قال : ما لك و الحقيقة . قصد بانك فى مقام الانثينىة و ذلك شرك بعد المشرقين و هو اقرب اليك من جبل الوريد . ما لك و الحقيقة فلما سمع نداء البعد و عرف الشرك من نفسه خف عند بارئه و رق ظلمانية نفسه، قال او لست بصاحب سرّك؟ فقال : بلى، لطفاً به لان لا يخذ نار محبته و رشح عليه ما يطفح و عرفه بقوله يرشح عليك ما يطفح منى بان حقيقتك يا كميل رشحه من مقام الانبياء و هم ما يطفح منى و بمعنى آخر ان مقام حقيقتك الذى تسئل عنه رشحة ما يطفح من حقيقته لديك . لما سمع كميل مسألة البعد اقام نفسه فى مقام عبودية و ذل عند مولاه قال : او مثلك يجب سائلاً و حينئذ يخرق الحجب و يكون قابلاً لمطالعة انوار جمال حقيقته. و هي تجليه لها و بما فى بدء وجوده، بقوله، يا نار كونى برداً و سلاماً قال : كشف سبحات الجلال من غير اشارة، يا كميل فاكشف جميع السبحات لانه خلق الله و استقر فى بحر الجلال خالقهم من غير اشارة الى و لا اليك لان الاشارات من السبحات و السبحات حجب البحت و عماء الصرف و هي مقام الاسماء و الصفات و الجلال مقام

ص 465

المسمى و نفى الصفات. تنبيه الربانى فاعلم ان الحقّ قديم و الممكن حادث و الحقّ اجل من ان ينزل الى الامكان و الامكان ممتنع فيه الصعود الى الازل فوجب فى الحكمة على الحقّ القديم ان يصف نفسه للخلق حتى يعرف الخلق بارئهم و يبلغ الممكن غايته من فيضه القديم و هذا الوصف مخلوق لا يشبه بوصف وهو آية ليس كمثلته شئى و هذا الوصف حقيقة العبد من عرفه عرف ربه، كما اشار اليه الامام بك عرفتك و انت دللتنى عليك و دعوتنى اليك و لولا انت لم ادر ما انت و قال اعرفوا الله بالله و ذلك الوصف المعبر فى بعض المقامات بالنفس التى من عرفها عرف ربه و فى بعض المقامات بالفؤاد و هذا الوصف الربوبية التى هي كنه العبودية و

الآية التي اراها الله فى الآفاق و الانفس حتى يتبين للخلق انه الحق فانظر بعين فؤادك ان حقيقتك ربوبية ربك لك بك انت هو و هو انت الا انك انت انت و هو هو و له مقام وحدة هويته ذات البحث لا ذكر و لا اشارة و لا تعبير عن هذا المقام الا بالعجز و هو مقام كمال التوحيد بنفى الصفات و الربوبية التي اذ لا مربوبا لا ذكرا و لا احاطة و لا ظهورا و بهذا المشعر عرف نفسه مجردا عن الاسماء و الصفات و الافعال . و بعد هذا المقام له ثلاث تجليات معرفة الاسماء و الصفات و الافعال و بهذا المشاعر ينكشف بالاستدلال معرفة الاسماء و الصفات و الافعال من الله سبحانه و ان الله سبحانه متجلّى لك بك و ناظر لك بك

ص 466

و محيط لك بك و هذا المقام جنتك الاعلى و مسجدك الاقصى لانه ليس لاهل جنة الرضوان الا ذكر الله الاعظم و اسم الله الاعز الاكرم . و هذه المرتبة لا يشار اليها بالاشارة مع كمال قربها بعيدة و كمال بعدها قريبة لاتواربها الحجابات و هو فوق كل شىء المستسر بالسرّ و المقنع بالسرّ المستسر لا يفيد فى معرفته الا السرّ و ذلك المشار اليه فى الحديث عن على عليه السلام فى نفس الملكوتية قوة لاهوتية و جوهرية بسيطة حيّة بالذات اصلها العقل و هو المراد بالصبح الازل منه بدعت و عنه دعت و اليه دلت و اشارت و عودها اليه اذا كملت و شابقت و منها بدئت الموجودات و اليه تعود بالكمال فهى ذات الله العليا و شجرة طوبى و سدرة المنتهى و جنة المأوى، من عرفها لم يشق ابداً و من جهلها ضل و غوى فمن وصل الى الجلال لم يشق ابداً و من غرق فى بحر السبحات محجوب من لقاء حقيقته ضل و غوى و ذلك الاشارات لكشف السبحات و الاشارات للوصول الى الجلال فاذا كشفت انوار الجمال عن نفسك عرفت ربك ذو الجلال و الاكرام . و المعنى الآخر كشف سبحات دخول المدينة و هى الجلال من غير اشارة اعنى حين غفلة اهلها . و معنى آخر ان حقيقتك جلال و هو الوجه من مولاك ولكن من غير اشارة و جهة

ص 467

و الحاصل ان كميل لا يح حاله لما سعد و تعلق و طلب تجليا آخرأ و تحير و لم يدر قال زدنى بياناً فقال عليه السلام : محو الموهوم، اى السبحات و صحو المعلوم، اى الجلال و الحقيقة واحدة و العبارات مع كثرة الفاظها واحدة ولكن لا يفهم الا اهل الافئدة . ولهذا كميل طلب الزيادة بعد بيانه و بعد قوله طلب الزيادة لا يجنده و لا حصل له ما طلب . فقال زدنى بياناً . فقال : هتك الستر لغلبة السرّ و هذا معنى الاول و الثانى عرفها من

عرفها و جهلها من جهلها .فقال كميل بلسانه فى السرّ هل من مزيد و بالقول زدنى بياناً .فقال : جذب الاحدية لصفة التوحيد .يا كميل الاحدية جاذبك الى التوحيد لان مشاهدتك بالله تكشف الحجب و الاستار و الحقيقة الجلال فى الاولى و المعلوم فى الثانية و السرّ فى الثالثة و الاحدية فى الرابعة و ما اطلع السائل فقال زدنى بياناً .فقال :نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره . مقصوده ان يعرفه بان مقامات ظهور الفعل و آثاره الصبح الازل على عليه السلام و الشمس الازل محمد صلى الله عليه و آله و من اشارة الى الحسين و اشراق، اشارة الى الائمة عليهم السلام . و النور، اشارة الى فاطمة عليها السلام و هياكل التوحيد الانبياء و الاوصياء و آثاره مقامه و مقام الشيعة .يا كميل اشارة الى ان من فاطمة عليها السلام تطلع حقايق الانبياء و الاوصياء ثم بعد ذلك طلب الزيادة

ص468

فقال زدنى بياناً .فقال : اطف السراج فقد طلع الصبح .قصده بانك يا كميل اطف السراج التى تمشى بها فى ظلمات العقل و النفس و الروح حتى طلع لك الفؤاد و هو الصبح و اشار الى معنى حقيقى فى هذا المقام بانك يا كميل اطف السراج و انا الصبح .لاتكلم و اسكت فانى اريد صلوة .فاعرف الاشارات و اعلم ان هذا المقام موجود فى غيبتك و حضرتك و هو الكافى لك" او لم يكف بربك انه كان على كل شىء شهيدا و انت بعينه تعالى نظرت اليه و هو الناظر لك بك و ليس اقرب اليك شىء من حقيقتك لديك و هذا المقام لابدائية له و لانهاية و" هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو اعلى مقاماتك و اسنى درجاتك و هذه الحقيقة آية حادثة مخلوقة كقولك لا اله الا الله لما انه يدل على توحيد الله كذلك حقيقتك و لا فرق بينهما بوجه فاعرف قدرك و اكنمها الا عن اهلها فانا لله و انا اليه راجعون.انتهى

تفسير حديث من عرف نفسه

قال سلمه الله ما معني الحديث المروي عن علي من عرف نفسه فقد عرف ربه.

اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك اولاً قبل البيان بوصايا ان تقبل مني سهل اليك الوصول و الا اشتد عليك الامر و لا سبيل لك الي المعرفة الا بمعرفتها.

اولها ان تطهر قلبك

ص 469

عن كل قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا عن عيون كدره يفرغ بعضها في بعض و يكفر بعضهم بعضا الم تر الي الذين بدلوا نعمة الله ابي معرفته كفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها فبئس القرار فسوف يلقون غيماً و يحسبون انهم يحسنون صنعا كلا تجري من قلوبهم الهاويه علي لسانهم نار الشرك و سموم الكفر و لا يشعرون و انت ان تنصف بربك و خفت مقامه و نھيت نفسك عن مقاله القوم عرفت اني من الصادقين والله لعليك شفيق حبيب و ثانيها ان لاتقس كلام ائمتك بكلام الخلق لان الكلام ظهور من مظاهر فعل المتكلم مرات حاكيه عما في قلبه فكما ان نفوسهم حجة بالغة و آية محكمة من الله سبحانه علي العالمين كذلك كلامهم فكما انه لو اجتمع الخلق علي ان ياتوا بمثل آية من القرآن لم يقدرُوا كذلك في كلامهم و كلامهم لا يشابه كلام احد من الخلق و كلامهم حجة الله علي الخلايق و هو الجامع الكامل لانه صدر من مصدر الطهارة و من واحد من كلماتهم يخرج كل الدين بل كل الوجود اثر حرف من حروف كلمة انظر بالحقيقه ان الله تعالي قديم وحده ليس معه غيره لم يزل و لا يزال علي حال واحد الان كما كان نفسه نفسه و الخلق في صقع ملكه و هو سبحانه لما شاء فمشيته احدائه لا من شيء

ص 470

فهو لم يلد شيئاً بل خلق الاشياء بالمشية و خلق المشية بنفسها و ان المشية اول نقطه مذكورة في الامكان و هو ذكر الاول الذي ذكر الله نفسه و اني انا الله لا اله الا انا كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف و خلو الله سبحانه من دلالة هذه الكلمة التي هي آخر مراتب النقطه ماء الذي به حيوة كل شيء و ليس

عند منشئه الا حرفا و ان منشئه من نفس الله الظاهرة تلعلعت و لو كانت من الازل لزم التغيير فانه تعالي لم يزل علي حالة واحده و المشية في مقام الشيء و هو عالم امكان المطلق و الازل نفسه نفسه وحده وحده لا ذكر هنا و لا رسم هنا و ان الذكر و الرسم الذي عبرنا مشيته و هي صفة استدلال لا صفة تكشف له دليله آياته و هي المشية و وجوده اثباته و هو آية الاحدية لا بعد محمد محل مشيته غاية و لا سر و لا نهاية و كل الاشياء مدل عليه و هو المدل علي الله وحده لانه ليس في هذا المقام له جهة دون نفس الله من عرفهم عرف الله اعني معرفته الظاهرة في الامكان معرفتهم له الخلق و الامر و اليه ترجع الامور لان الامر و الخلق حادثان لا يرجعان الي القديم بل رجوع من الوصف الي الوصف و دام

ص471

الملك في الملك انتهي المخلوق الي مثله السبيل الي الازل مسدود و الطلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته و ان كل الافعال منه من الله تعالي كما صرح بذلك الحجة في زيارة محمد بن عثمان العمري مجاهدتك في الله ذات مشيه الله و امثاله في الآيات و الاخبار كثير و كل شيء منهم من الله لانهم ما ينطقون عن الهوي ان هو الا وحي يوحى و ان كلامهم كلام الله و من قال لم و بم فقد كفر و ان كلامه محيط بكل شيء جار في كل العوالم بحسب لغات اهلها و ليس في كلامه شبه اذا المشبه عين المشبه به و لا كناية و لا مجاز لان المجاز و الكناية صفتها العاجز و هو القادر المقتدر فان الله تعالي علم آدم اسماء من في عرشه و تحته و هذه الآدم ابونا آدم الف الف آدم اي منتزل عن آدم الاول بالف الف مرتبه و هو لا يقدر علي معرفة اسماء الائمة لان عيسي الذي هو اشرف الانبياء اعترف بذلك و حكي الله تعالي عن قوله لا اعلم ما في نفسك و ان الذي ورد في الاحاديث ان الله علم آدم اسماء الخمسة لتوبته و هو محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين فما دعى الله احد بهم الا علي الله ان يستجيب و تلك المعرفة في رتبة آدم و الشيء لا يجاوز وراء مبدئه و كفاك هذا في ان لاتقاس بكلام مولاك كلام و ثالثها ان لاتاول ما

ص472

تقدر كلام اهل العصمة بالنقص ولكن بالعلو و الشرف اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه و الذكر بالعجز كذب و افتراء علي الله قل الله اذن لكم ام علي الله تفترون ان المفترين ماويهم النار و ما لهم من نصير فاقبل وصاياي و الله عليك وكيل.

و اما معني قول علي فاعلم و اثبت قدميك علي الصراط قال الله تعالى سزيهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق و قال الله في الانجيل اعرف نفسك تعرف ربك ظاهره للفناء و باطنك انا و قال رسول الله اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه و قال علي حين سئله الاعرابي من عالم العلوي قال صور عارية عن المواد خالية عن القوة و الاستعداد تجلي لها فاشرقت و طالعتها فتلايات فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله و قال الحسين عليه السلام في دعائه يوم عرفه الغيرك من الظهور ما ليس لك حتي يكون هو المظهر لك متي غبت حتي تحتاج الي دليل يدل عليك و متي بعدت حتي تكون الآثار هي التي توصل اليك عميت عين لا تراك و قال علي بن الحسين في دعائه في السحر المعروف بدعاء ابي حمزه بك عرفتك و انت دلتني عليك و دعوتي اليك و لولا انت لم ادر ما انت و قال الصادق العبودية جوهره كنهها الربوبية فما فقد العبودية وجد في الربوبية و ما خفي في الربوبية

ص 473

اصيب في العبودية و قال الامام في دعائه شهر شعبان الهي هب لي كمال الانقطاع اليك و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و قال الحجة في دعاء شهر رجب اشار بهذه المقام لا فرق بينك و بينهم الا انهم عبادك و خلقتك فتقها و رتقها بيدك بدؤها منك و عودها اليك اعضاء و اشهاد و مناه و اذواد و حفظة و رواد فيهم ملئت سماؤك و ارضك حتي ظهر ان لا اله الا انت فانظر بعين فؤادك علي ما القي اليك و اعرف و ايقن فان الله تعالي قديم وحده لا اسم و لا رسم نفسه نفسه و لا تصعد طير الافئدة الي جنبه و لا وهم الاشاره بعز قدسه و هو كما يقول لا تدركه الابصار وحده وحده ليس معه غيره لا اله الا هو فلما اراد ان يخلق الممكنات خلقهم علي هيئته فعله و خلقهم لا من شيء بقدرته فارادته احداثه لا غير ذلك فلما خلق الممكنات بالامر و الممكن ممتنع الوصول و الصعود اليه و الحق سبحانه اجل و اعظم من ان يعرفه احد لان المعرفة فرع الاقتران و ذلك صفة الامكان و هو الحق اجل و اعز عن ذلك و جب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات و ان وصفه احداثه لا من شيء و هذا الوصف لا يشبهه شيء من الخلق جعله الله سبيل معرفته

ص 474

و آية توحيدده حتى يبلغ الممكن الي غاية فيض الله الممكن في عالم الامكان و جعل الله تلك الوصف حقيقه العبد و هو ربوبية الرب جل و علا و هي نفسه و فؤاده و وصف الله نفسه لكل شيء بكل شيء و القى في هوية كل شيء مثال نفسه حتى عرفه بها و في كل شيء له آية تدل علي انه واحد و ذلك الوصف آية الرب و حقيقه العبد و لهذا الوصف مراتب بعدد انفاس الخلاق و كل النفوس بمنزلة المرآيا و هو الظاهر للمرآيا بالمرآيا و هو الواحديه لله و وصفه و لكل الاشياء هذه النفس موجودة من عرفها فقد عرف ربه و المقصود ان لا سبيل الي الله الا بمعرفته هذا النفس التي هي مفرقة الرب لان الشيء لا يدرك وراء مبدئه من عرف نفسه بصفات بارئه عرف ربه و ذلك الوصف وصف الرب ليس كمثلته شيء و هو العلي الكبير و لذا قال الامام اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولى الامر بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر و لهذا الوصف على الحق من الله للعبد مراتب اربعة بتجليات اربعة الاول وصف الدلالة لله الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و هو مقام التوحيد الصرف و التفريد البحت و هو اوله عين آخره و ظهوره عين بطونه لا سبيل اليه الا بما

ص 475

وصف نفسه و هو آية الله القديم الذي هو العالم و لا معلوم و السميع و لا مسموع و البصير و لا مبصر السبيل اليه مسدود و الطلب مردود و الثاني تجلي عن صفاته و هو النبوة و الثالث التجلي عن اسمائه و هو الولاية و الرابع التجلي عن افعاله و هو الشيعه و ان التعبير بالتجلي الاربع وصف ظهوري و لا وصف لله تعالي الا بفعله و ان كان سبيل معرفته انفاس الخلاق ولكن ينحصر في ثمانية عوالم في الطول و هي كلياتها الاول عالم النقطة و الالف و الحروف و الكلمه و هو عالم محمد و اهل بيته و الثانيه عالم الانبياء و الاوصياء و الثالثه عالم الانسان و الرابعه عالم الجن و الخامسه عالم الملائكه و الشياطين و السادسه عالم الحيوان و السابعه عالم النبات و الثامنه عالم الجماد و وصف كل عالم ثان وصف ماهيته العالم الاول الي منتهي مقامه و لذا ورد في الحديث ان النملة تزعم ان لله زبائنين و ان ذلك الوصف الذي في كل شيء ربوبيته الله له به اولم يكف بربك انه علي كل شيء شهيد اي موجود في غيبتك و حضرتك و ذلك عمود النور الذي ينظر اليه الامام و يتوجه و يطلع به اعمال الخلاق و لو اراد اظهره في كل شيء من كل شيء كما اظهر من عصا موسى ما اظهر و اشاره الي صورته الاسد فصار حيوانا و من هذ الباب تفتح صعوبات اكثر الاحاديث مثل قول الامام

ص 476

في زيارة انصار الحسين بابي انتم و امي فان مد بصر الامام آية الله فيه و هو لايري الا نور الله و لا يسمع صوتا الاصوته و لا فرق بين هذ الوصف في العبد و بين قول لا اله الا الله كلاهما آيتان مخلوقتان تدلان علي الله لان الحدوث و صفاته حين الوجود من حيث كونها اثرا لفعل الله آية الله تعالي في الوجدان غير ملحوظة جهة انبتها و حدوثها اي مرتفعة باذن الله و شجرة الماهية عند هذا الوصف لا ذكر لها و هي شجرة خبيثه خبيثه اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار لان الوصف من حكم الله اعطي الماهية علي ما هي عليه بما هي عليه و ما هو بظلام للعبيد اعرف الماهية جعله كما اشار علي في خطبة الشقشقيه و ان شجرة الكفر اي الماهية ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي بنفس معرفتها جحدت و كفرت و ما لوصف بظلام للعبيد و ان هذه الشجره لها تأثير من ظلمه بوجود النور انظر الي الشمس فلما طلعت نور كلما اشرفت عليه نوره فلما ورد علي الشجره صارت لها ظلا فلما ارتفع الظل فما للظل ذكر و لا نصيب عند الشمس فلذلك حد المنكر عند المعروف و استغفر الله من التحديد بالكثير و ان اهل التصوف لما وصلوا الي هذا المقام زعموا انهم وصلوا الي الله و قالوا في كتبهم قولاً عظيماً تكاد السموات يتفطرن منه

ص 477

و تنشق الارض و كان ذلك في مذهبنا كفرا اعوذ بالله من لطح الشيطان سبحانه الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و هنا وقفت القلم عن الجريان و نحن لانقصر عن البيان عرف من عرف و جهل من جهل و لا تؤتو السفهاء اموالكم فانا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين. انتهى

مسله قدر

تفسير حديث لا جبر و لا تفويض بل امر بين الامرين

قال الله تعالي الذي خلق فسوي و الذي قدر فهدى و قال الصادق لاجبر و لا تفويض بل امر بين

الامرين.

فاعلم ان هذه المسئلة لما سد الله معرفته عن العقول و النفوس و الارواح و منع الامام عن العباد علمها لانه لما سئل قال بحر عميق لاتلجه و سئل ثانيا قال طريق مظلم لاتسلكه و سئل ثالثا فقال سر الله لا تهتكه و قال الامام لاجبر و لا قدر بل منزلة بينهما اوسع من بين السماء و الارض لا يعلمها الا العالم او من علم اياه العالم و ذلك مخصوص لاهل الافئدة و لان العقول بادق نظرها و الافكار علي شدة تعمقها و الابصار علي لطافة نظرها و سيرها لم تدركوا الا شيئا محدودا و ان الحكماء و اكثر العلما اعترفوا بالعجز و كل من بين المسئلة لا يخلوا من جبر او تفويض الا الاقلون و الواردون علي باب الفواد و ذلك المقام منفي عنه الحدود و التشبيه مقدس عن

ص478

التغيير و التعطيل مبعده عن حدود الامكانيه منقطع عنه الاشارات عن كل الاسماء و الصفات غيب ممتنع لا يدركها من في عالم الكثرات المستتر بغير ستر و المحتجب بغير حجاب المستور عن كل العوالم لعلو جلاله و الظاهر الاظهر عن كل شيء لجلالة شاناه لان القدر نفس الامكان و هو اوسع عما بين السماء القابليات و الارض المقبولات و كل الاشياء يمشون فيه و لا يشعرون لانه مخفي لشدة ظهوره و مستور بعظم نوره و لا يطلع عليه الا من خرق حجب النور و تصل الي معدن العظمة فحينئذ يري الاشياء بعين الله علي ما هم عليه و ظهر صدق الحديث لا يطلع عليه الا بعزة الصمدانية و عظمه النورانية و حقيقه الصمدانية و هو آية الله الواحد القهار .

و بعد ما رشحت لك من معرفة الفواد فاعرف ان الله قديم وحده ليس معه في الازل غيره اختراع مشية التي هي نقطه الامكان لا من شيء بنفس الاختراع فحين ما خلق خلقه بالاختيار و الاختيار مساوق لوجود لان السؤال الست بربكم لا يجري الا علي المختار و ان السؤال نفس الجواب و خالقه مختار عادل فلا بد من صنعه بالاختيار و ان الخلق حين ما انخلق خلقه خالقه علي ما هو عليه لان الله قبل وجودهم عالم

ص481

باختياراتهم و خلقهم علي هيئة ما هم عليه جزاء وصفهم و ما هو بظلام للعبيد لان علم بالاشياء قبل وجودهم كعلمه بعد وجودهم و هو المعطي كل ذي حق حقه في مقام امكاناتهم و تكويناتهم و لا يمكن ان يلبس حلة الوجود شيئا الا باختيار في التكون و التشريع لان علة الاختيار نفس الاختيار و هذا ظاهر لمن فتح الله عين فواده و نظر بعين الله في كل شيء و بما كل شيء للاشياء لانه سبحانه عادل غني لا يظلم و ان الممكن فقير بحت لا يغني و في

كل احوالاته من الحقايق و الصفات و الافعال محتاج الي بارئه كاحتياجه عند بدء وجوده و هو الله سبحانه خلقه و مده مما هو عليه بنفس ما هو عليه كما هو عليه من حقايقه و صفاته و اعراضه و ما الله بظلام للعبيد و ما عاملهم الا باختيار و هو العادل المتعال و ان الحكماء لما تفكروا فيها بعقولهم انقطعوا عن معرفتها و ما وجدوا لانفسهم سبيلا الا بالاعيان الثابته او بالجبر و ذلك لما لم ياخذوا عن اهل العصمة و عرفوا بما ادركوا بعقولهم و لم يعلموا ان عقولهم لو كانت عقولا حقيقه لاتسمية لكنت واقفة في مقام لو دنوت نملة الي هذا المقام لاحترقت لاجرم جعلوا نفوسهم

ص 482

تحت شجرة الشرك و لايشعرون و اعلم ان حالة الاشياء في ذر الامكاني كحالمهم في ذر التكويني علي ما ذا سئلوا اجابوا و ان السؤال نفس الجواب علي ما هم عليه للاشياء بما هم عليه كما هم عليه فمن قال بلي فصار من اهل الجنة و من قال لا فصار من اهل النار و في هذا المقام قصرت العبارة عن حد البيان و اكمل التعبيرات قول الله تعالى لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

فاشرب من هذا الما و اعرف قدره و اكنمة الا عن اهله فان فيه كفاية لمن له قلب و دراية فاذكر ذكرا جميلا في فوادك حتي لاتري شيا الا مختارا و ان مقام حقيقتك التي لاتعطيل لها في كل مكان لو اتصلت بها هي جنتك الاعلي و مسجدك الاقصي و ايام شهادتك و لقائك ربك و كعبتك و قبلتك و مشعرك و مناك و ايام تشريقتك بعد رمي سبحات جلالك و يوم حجك و طوافك حول ذاتك بسبعة شوطك في سبعة مراتبك و مقام وجودك بالله و فنائك بالله و مقام وجودك الظاهر لك بك و مقام حبك و حبيبك و محبوبك و مقام اتحاد قولك و كلام بارئك و مقام استوائك علي العرش بجميع اسمائك و صفاتك و آياتك و علاماتك

ص 483

و اعطاء كل ذي حق حقه و مقام اوليتك و آخريتك فانت اول الاولين من الاسماء و الصفات و آخر الآخرين و انت الاول بلا اول و الآخر بلا آخر و مقام ظهورك عين بطونك و بطونك عين ظهورك و مقام وجوب وجودك لما تحتك من ساير تجليات اسمائك و مظاهر صفاتك و آياتك و مقام هويتك انت هو و هو انت الا انه هو هو و انت انت لما وصلت الي هذا المقام ظهر لك ما قال علي لكميل ابن زياد النخعي حين سئله عن الحقيقه قال يرشح عليك ما يطفح مني يعني حقيقتك رشحه مما يطفح مني فاعرف عظمة مولاك آل الله الاطهار

و انت لما وصلت الي هذا المقام و كشفت السبحات حتى الاشاره و كانت ذاتك خالصة مخلصه لله تعالى ينبغي ان تدخل حقيقتك في ظل ملك الامام لان حقيقتك ظل ما يطفح من جلالته و ان هذا المقام لما ظهر القائم عجل الله فرجه يظهر لشيعة فما يبقي الا قليلا منهم و ذلك مقام عبودية الرقية من الشيعة للامام و الحمد لله رب العالمين. انتهى

رساله تسديد

اعلم ثبت الله قدميك ان الله سبحانه الله تعالى غني كامل و ان مصنوعه حين ما اصنع جري القلم و قدر القدر علي كماله بحيث لانقص فيه بوجه من الوجوه فلولا

ص484

كذلك ماتم صنع الله و لو كان قادرا تعالي ربي خلق الاشياء علي ما هم عليه بكمال ما يمكن في الامكان كما اشار في خلق الانسان و لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم فكل شيء في رتبته كامل بحيث لا يحتاج الي شيء كما اشار الحق سبحانه ما تري في خلق الرحمن من تفاوت و قوله جل و علا فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله فكل الاشياء حين ما صنع هم الله كاملون حتي خرجا آدم و حوا من الجنة و قتل قابيل و هابيل تغيرت البلاد و من عليها فصار الاشياء في سكرة و غفلة و عن محبوبهم معرضين و بانفسهم متوجهين و عن سبيل سلوك عبوديتهم لله سبحانه غافلين لما كان لله عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون و هم نفس فعله و محل مشيته لا متغيرين في قديم الدهور و لا فيما يزمن من الاحداث ظهر و لاجل انفسهم في العوالم الالهية و اوادم في العصيان و العباد سكران فليرحموا عليهم جودا ثانيا كجودهم في بدء ايجادهم فقبلوا توبة ادم و حوا و دعو العباد الي الله تعالي و عرفوهم سبيل سلوك عبوديتهم و قالوا لهم ان آمنتم آمنتم لانفسكم و ان كفرتم فان الله ربكم لغني حميد

ص485

و ان مراتب التكوين و التشريع الي ما لانهاية سبيل سلوك الحبيب للمحسوب عرفوا عباد الرحمن ثانيا سبيلهم الي الله تعالي و علي اختلاف مراتبهم حكموا بينهم بالاختلاف و الا فدين الله و حكمه واحد لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا كل من عند الله نزل و ما فيه التغير ابدا و ان زمان الحضور و الغيبته عند الامام لايتفاوت كل الزمانين زمان واحد و في كل الزمانين احكامهم واحدة و احسانهم تامه و نعمهم باقية و قدرتهم دائمة بلغوا كل شيء ما يحتاجون حتى الارش في الخدش حتى كمل احسانهم علي العباد و تم انعامهم علي البلاد و طريق ابلاغهم في الغيبه كظهورهم و هم المبلغون في التكوين و التشريع في مقام الانسان لاصول اربعة منهم الاركان و هم الانبياء و سبيل ابلاغهم بالوحي في القلب و نزول الملك في اليقظه او في النوم و منهم النقباء و هم ثلثون نفسا في زمان الغيبه و سبيل ابلاغهم في السؤال في الحضور و منهم النجباء و هم سبعون نفسا و سبيل ابلاغهم التورع مع التطابق بالكتاب و السنة و الاجماع و العقل و منهم الفقهاء و سبيل ابلاغهم الاخذ عن الكتاب و السنه و الاجماع و العقل المستنير بنور الله و لهذه الطائفة لابد من التورع عن الحجة في قلوبهم ولكن لايفهمون و لكل درجات مما عملوا و ما الله بغافل عن العباد و هو الغني المبلغ و حجة بالغة كامله و ما له ظلم للعباد و هذا المختصر كفايه لمن له قلب و دراية و الحمد لله عالم الغيب و الشهادة و سبحان الله عما يصفون.

انتهى

رسالة سلوك

ص 486

استقم يا سائل التقي في مقام التوحيد قال الله تعالى الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم به توعدون.

و اعلم ان الطرق الي الله بعدد انفاس الخلايق و ما النفس الا واحده و ما الدين الا دين واحد و هو امر الله و ما امرنا الا واحد فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله و ان الذين متقوم بركان اربعة التوحيد و النبوة و الولاية و الشيعة ابواب اربعة لا يصلح اولها الا باخرها و كل ذلك وجه الله الذي لا يهلك و هو حب آل الله الذي هو نفس حب الله و هو الكنز المخفي و قد اشار النبي الي هذا المقام تلويحا حيث قال فوق كل حسنة حسنة حتي احبنا فاذا احبنا ليست فوقها حسنة و الحب و الحبيب و المحب و المحبوب اربعة آيات من تجلي آل الله فيك و في نفسك فاذا ذكر آيات اربعة فيك و جلت قلبك و وهت افئدتك و تروحت روحك و تزلزلت من الشوق جسمك

ص 487

فانت اهل الجنة و اصحاب امير المؤمنين سلام الله عليه و على اولاده الطيبين الطاهرين حقا فحينئذ انت علي الدين القويم و القسطاس المستقيم و الصراط الواضح المبين ما فوق ذلك المقام حسنة و ذلك تترقي بقاء الله و ما لمحبة الله غاية و لانهاية و ذلك قطب السلوك و ان الشريعة كلها سبيل سلوك العبد لولاه ولكن بالحركة الي القطب الذي اشرنا و اما سبيل الوصول الي القطب فاعلم ان الوصول الي مقام آيتك الوصول الي ربك و هو مقام تقوي الخالص لله تعالى كما سئل نبي من الانبياء عن الله سبحانه كيف الوصول اليك قال الله تعالى الق

نفسك تعال الي و ذلك المقام للمبتدئين مشروط بنهى النفس عما تهوى و حملها علي ما تكره لانه ليس حجاب للعبد اوحش من نفسه اليه و الله لو جهدت لنفسك و وصلت الي مقام القرب و الذكر و استانست في ظلال محبوبك و اثرته علي ما سواه لو قطعت اربا اربا لما تغفل عن مقامه لان العارف قلبه مع الله و لا نطق و لا اشارة و لا فعل الا بالله تعالي و لا تغفل عن الاجتهاد و لا تحرم نصيبك عن الدنيا و احسن كما احسن الله اليك و لو تغفل كان حسرتك يوم المعاد طويلا و كنت انت القائل يا حسرتي علي ما فرطت في جنب الله فأمض حيث تؤمر و لا تخف لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم و فر

ص 488

كل الفرار عن كل ما يشغلك عن الله فانه سم قاتل يحرقك و لا تشعر كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين عليك برفض الدنيا و ما فيها فانها راس كل خطيئة و لا تقف في سيرك في مقام لان كلب اليهود خير من اهل السوق و اهل السوق اهل الوقوف و اصل المانع الغفلة عن الله فان الدنيا و الآخرة حالتان ان كان توجهك بالله فانت في الجنة و ان كان نظرك الي نفسك فانت في النار و في الدنيا فافهم الاشارات و اقطع عن نفسك العادات و الشهوات و احتمال جفاء الخلق و ملامه القرين و شماتة العدو من الاهل و الولد فاذا سلكت في هذا المسلك فقد فتحت علي نفسك باب الله و رجوت ان تدخل الي ملك كريم و لاهل البصيرة اشارات لطيفه فاكشف سبحان الجلال حتي الاشاره و امح الموهومات و اهتك الاستار و اجذب بالاحدية صفة التوحيد حتي طلع نور الصبح من شمس حقيقتك و ادخل مدينة الوحده و اغفل اهلك و اطف السراج كل من حجبك عن الله تعالي فاذا وصلت الي مقام محمود حيث وعد الله تعالي اهل التهجد في الليل اعنى التوجه بالوحدة الحقيقه في الظلمة الكثرات عسي ان يبعثك ربك مقاما محمودا و ذلك الكتاب سبيل سلوك

ص 489

الاختصار لاولي الابصار و فيه كفاية للمخلصين الموحدين و علي التفضيل كتبها سيدي و معتمدى و معلمي الحاج سيد كاظم الرشتي اطال الله بقاه فحصل و اسلك سبل ربك ذلك يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس و رحمة و لا يزيد الظالمين الا خسارا. انتهى

تفسير آيه اينما تولوا فثم وجه الله

اعلم ان عربا من العربا من اهل البادية سئل عن علي عن وجه الله في قوله تعالي اينما تولوا فثم وجه الله فقال اصبر الان اعرفك بالشهود فامر ان ياتوا بنار و حطب و يشعلوا فلما اشتعل النار في الحطب كلها فقال للعرب ما وجه النار قال العرب كلها وجه من كل الجهات فقال نحن هكذا وجه الله فانظر الان الي الشجرة و النار اذا باقتراهما و ارتباطها يظهر وجه النار فهكذا في وجه الله لما خلق الله شجرة الاولي و خلق النار من تلك الشجرة و رابط بينهما فاشتعل فظهر وجه الله لنار فهو وجهه. انظر في كلمه التوحيد هي اثنا عشر حرفا و اصلها ثلاثه احرف و هو الالف مقام الشجرة و الام مقام الربط و الهاء مقام النار فبا الثلاثة ظهر التوحيد كما اشار الحجة في دعائه في شهر رجب فبهم ملات سمائك و ارضك حتي ظهر ان لا اله الا انت و الثلاثة محمد و علي

ص 490

و فاطمه صلوات الله عليهم و اشار الرضا من قال لا اله الا الله و جب له الجنة بشرطها و هو التوحيد و شروطها و هو النبوة و انا من شروطها و هو الولاية فافهم ان كنت ذي فهم و الا فاسلم تسلم و اعلم ان الازال وجه ظهوره عين خفائه و هو نفسه لا غير فاوّل ما ظهر الفعل بنفسه من مقام الكنز الخفي الي مقام احببت ان اعرف و هذه مراتب معرفة وجهه تعالي و هي مراتب الفعل في الامكان لا سبيل الي الازل القديم ابدا و اشار الي مقامات الثلاثة خفيا رسول الله ما عرف الله الا انا و علي و ما عرفني الا الله و علي و ما عرف عليا الا الله و انا فانظر بحقيقتك الي هذا الحديث و استخرج منه المعرفة و اقم وجهك لها و اعلم ان الكور اذا تكرر باكوارها بالاربعة في مقام العشرة ثم ميقات موسي الاول و هي اربعون ليلة تجلي الرحمن اقل من سم الابره فاندك الجبل و خر موسي صعقا فلما جاء الي المدينة الامكان راي العباد خرجوا عن الدين و عبدوا ما فعل السامري فحينئذ اخذ بلحيه اخيه هارون و تجره اليه و هي الولاية التي في الولي اخذه النبي فلما اخذ و غوي الناس امرهم ان يتوجهوا تلقاء مدين عسي ان يكونوا من المهتدين و امرهم ان يسجدوا لله لما وصلوا الي باب المدينة تعظيما ص 491

لصورة علي لانه باب المدينة و يقولون حطه نغفر لهم خطاياهم و سنزيد المحسنين و ان الباب علي و المدينة محمد الباب وجه الظاهر للمدينة فلما توجهت تلقاء مدين و خصعت لوجهه عسي ان تكون من المهتدين ولكن ورودك علي المدينة مشروطا بغفله اهلها لان السباحات اذا غفلت عنها ظهر لك الجلال بغير اشارة الانفصال الي الباب

لانه اول جزء من المدينة كما اشار الله سبحانه و يعطعون ما امر الله به ان يوصل و هو المقصود بالحقيقه الاوليه فاعرف الاشارات فانها مفتاح كنوز المعارف و هي نقطة العلم من عرفها عرف كل شيء و هي التي اعطي محمد عبده السلطان و قال في حقه السلطان منا اهل البيت و اوتي بتلك النقطة علم الاولين و الآخريين لانه دخل المدينة علي حين غفلة من اهلها و هو في مقعد صدق عند مليك مقتدر صلي الله عليه و علي مولاه و الحمد رب العالمين. انتهى

تفسير آيه في بيوت اذن الله

ص491

بسم الله البديع الذي لا اله الا هو

افتتح بسر البيان لظهار ما جعله الله في الكيان بالوجود الي العيان حتي شهد اهل البيان بما شاء الله في حق الانسان من سر ابطن البواطن لاهل باطن الباطن و ما جعل الله اليوم يوم الباطن لارتفاع التباين و كفي

ص492

بالتبيان قول الرحمن في خلق الانسان الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان.

و قد سئلني اليوم نفس براني عن هذه الكلمة السبحاني النازلة في سورة النوراني قال الله سبحانه في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه فسبح له فيها بالغدو و الآصال رجال لاتلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوما تنقلب فيه القلوب و الابصار ليجزئهم الله احسن ما عملوا و يزيد هم من فضله و الله يرزق من يشاء بغير حساب ،انظر بالشهود فيما اخذ الله عنك بالعهود و ها انا ذا قد القيت اليك من اكسير المعبود فلاتحرم نصيبك عما جعله الله لاهل السجود حيث وعد الرحمن لاهل الحق بالحق عسي ان يبعثك ربك مقاما محمودا و اعلم ان الله سبحانه جعل اعظم عطياته لاهل الامكان مشعر الفواد و قد جمع اولوالالباب بتصديق الرحمن في ذلك المراد حيث نطق سيدهم و اجزاه من قلم المداد ان الفواد هو اعلي مشاعر الانسان و قد جعل الله تلك المشعر محل اسمه الرفيع و مكنم غيبه المنيع و مقام معرفته لاهل التبليغ و اختصه الله لنفسه و احتفظه ليومه و امتنع عن الادوار ليومنا هذا و انقطع عن الاكوار لكورنا هذا و قد جعله الله كلمه تامة علي اربعة اجزاء معا و اخذا الله البيعه

ص 493

عن كل الاشياء في بدء وجودهم و لو لايباعون الله ما يوحدون الله و استتره الرحمن لحفظ مقام المعلوم و سماه جاعله نار الله للدلالة عن حرارة قربيه و هو نار الله الموقده التي تطلع علي الافنده اراد الله سبحانه عن تلك البيت تلك الافئدة و بالرجال نار الموقده و بالاسماء اسمائهم و بالصفات صفاتهم و سماه الجليل بيت احديته من ورده عرف الله بما يمكن في حق الامكان بانه الحق لا اله الا هو ليس كمثلته شيء و هو السميع العليم و من جهلت حلت عليه النار بعدل الله الملك القهار ان كنت آمنت بالله الذي لا اله الا هو فاستسلم امرنا ما جعل الله اليوم غيرنا بيتنا و اقم وجهك للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله و لايجعل الله غير بيت محمد و علي دينا فاستقر في ذلك المقام و ايقن ان هذه الرتبة لاتشير اليها الاشاره مع كمال قربها بعيدة و كمال بعدها قريبة جعلها الله اقرب لكل شيء لاتنا فيها الظلمات و لا تواربها الحجابات تدق النظر و تصفي البصر و تغمض عينيك و ترق الرقايق و تعقد في معارج الحقايق و القى ما في يمينك من سبحات الدقايق ناداك ربك من جانب الطور الايمن ان لاتخف و لا تحزن انا لاتخاف بذني المعاج خوفا و لا بذني البواطن شيئا انا قد عليناك من ماء الكوثر المطهر فاشرب و لاتظماء و اعمل بمثل هذا فانا لله و انا اليه راجعون فلمثل هذا فليعمل العاملون و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. انتهى

حديث كل يوم عاشورا و كل ارض كربلا

هذا لم اره في محل و لا سمعته من العلماء حتي ايقن بصحة ولكن في الالسن مشهور و علي فرض كونه الحديث صعب مستعصب اجرد كريم ذكوان وعر خشن لا يمتلمه الا ملك مقرب او نبي مرسل او مومن امتحن الله قلبه للايمان و نحن علي وصف الذي وصف ابو عبدالله الحسين نفسه اقول ظاهره انيق و باطنه عميق و اعلم ان يوم العاشورا يوم قتل مولاي سيد الشهداء و هو اول يوم خلقه الله سبحانه لان البدء نفس الختم في الصعود و هو بعينه يوم ظهور القائم و هو قطب الايام كما ان المقتول فيه قلب العالم الاكبر و كل الايام ظهوراته و تدور عليه و هو يوم عند الله كبير لقتل صاحبه فلما قتل سيدي ابي عبدالله الحسين تحرق كل شيء بحرقه كبده و تفرقت الاكباد لتفرق كبده و تكسر قطب الايام لشدة مصيبتة فلما كان الامر هكذا في كل الايام من

ص 495

الالم كان يوم عاشورا و لما كان عند قتله قرب الجوارح و القلب الي جهة الايسر بكي كل شيء اربعين يوما و لما كان الخلط و اللطخ موجودا في بعض الاشياء بكي بعض الاشياء في بعض الاوقات و اما اهل الاعتدال فهم علي بكائهم دائمون لا انقطاع فيه الله اكبر من هذا الخطب الجسيم و المصيبة العظيم ما من شيء الا باكية عليه اهل الجنة بكائهم دائم ببقاء الله لازوال له و اهل النار بكائهم دائمون و هم شدة عذابهم عند بكائهم عليه و اهل الجنة منتهي لذتهم عند بكائه و ان في هذا العالم الزمان يوم الآتي غير يوم الماضي و لكن في عالم الدهر و السرمد يوم واحد و يمكن ان ياول الحديث بهذا و تاويل آخر ان لكل شيء جهات جهة من ربه و هو آية الحسين و جهة من نفسه و هي آية قاتله فلما استسلم جهة ربه لجهة نفسه تماما للحجة و اكمالا للنعمه غلبت عليه النفس و قتله فحنئذ قام يوم عاشورا فكل من راي غير الحسين فكل يوم عاشورا ولكن لا يوم من ذلك الا الاقلون لانه كلمه تخرج من طور سيناء و تنبت بالدهن و صبغ للاكلين فاعلم ان جهة الرب لو قتل لم يميت و هو وجه الله و وجه الله لا يهلك و نوره الذي لا يطفى و هي حي لا يموت لان الله

ص 496

خلقه للبقاء لا للفناء كما اشار الصادق في زيارة الحسين في ليلة النصف من شعبان و لولا تقدير المحتوم لو شد شعره من جسم الحسين ليهلك العالمون جميعا فوالله كل من في الوجود ذرة من دمه قبل قتله و بعد قتله كالحاتم

في اصبعه يتصرف كيف يشاء كما ظهر بعد قتله من راسه الشريف ما ظهر الله اكبر ما عرفه احد حق المعرفة و ما قدره احد حق القدره و الارض جميعا في قبضة و السموات مطويات بيمينه تعالي عما يصفون و اعلم ان الحسين له مقام لا يظلم و لا يفضب حقه احد كما قال الامام في الحديث و كيف لا يكون كذلك و جنب الله لا يظلم و سلطنة الله لا تقهر و هو ظاهر الله في الخلق و وجه المعبود في البدء و الختم و هو كلمه الله التي لا توصف و سر الله الذي لا يعرف بعد سر و له الخلق و الامر لا بعده غاية و لا نهاية و ماذا بعد الحق الا للضلال فاني تصرفون عرفه من عرفه و جهله من جهله و لا يجهله شيء سبحانه سبحانه سبحانه هو المعني الذي لا يقع عليه اسم و لا شبه و هو باب حظه و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم. انتهى

تفسير حديث جاريه يا علم غيب ائمه

بسم الله الرحمن الرحيم

فاقول مستعينا بالله في تفسير بعض حديث المروي في الكافي في ذكر علم الغيب عن سدير قال كنت انا

و ابو بصير و يحيى البرزاز

ص 497

و داود بن كثير في مجلس ابي عبدالله اذ خرج الينا و هو مغضب فلما اخذ مجلسه قال عجا لاقوام يزعمون انا نعلم الغيب ما يعلم الغيب الا الله و لقد هممت بضرب جاريتي فلانه فهربت مني فما علمت في اي بيوت الدار هي.

قصد عن هذه الكلمات اظهار علو مقامه و جلالته في وصف عالمه في التوحيد ما لاتدركه العقول الاوهام و لا نصيب الا للعارفين من اولي الالباب و انا نذكر رشحة من رشحات فيضه مما ادركت نفسي الضعيف عن كلماته الشريف اجابة للسائل و اظهار للعبودية و لاحول و لا قوة الا بالله

فاعلم ان لكلامه باب باطنه فيه الرحمة لاهل المعرفة ممن عرفوا منه علو جلاله و عظم مقامه و لا يريد في ارض المعرفة علوا و لافسادا و ظاهره من قبله العذاب لاهل الجهل و الطغيان الذين استمسكوا بظواهرها بدلوا نعمه

الله في معرفته تبديلا فسوف يلقوهم عباد يجري من قلوبهم الهاوية علي لسانهم نار الشرك و سموم الكفر و يحسبون انهم يحسنون صنعا كلا يرزقون و يميتون بيد اعمالهم و الله عليهم بالظالمين.

اما حالة غضبه لاجل تجلي الله له به حيث انجذب بالله سره و علانية لمقام تجليه و هو في هذا المقام انه هويته و قهاريته لاحكاية الا عن الله وحده و لذا ثبت الغيب لله وحده استعارا بان علمي

ص 498

بالغيب علم الله و لا حكاية عن نفسى الا عن الله و لا يعلم الغيب الا الله لانه في اظهار عالمه في التوحيد و ذلك المقام مقام وحدته الصرفة و عمائه البحتة لا ذكر عن نفسه الا عن آية الله وحده و الغيب مقام هويته و العالم هو الله وحده لان الغيب هو المستور عن عالم الكثرة و هو مقام التوحيد في العالم الغيب و الغيب نفسه و لا يعلم الغيب الا الله و من زعم ان غضبه لاجل الجارية و قد كفر بمولاه لان الغضب التغيير من حالة الي الله و تغيير مقامه ما كان الا لاجل ظهور الله و سطوته المتجلية له به و لا يتغير عما في تحت مقامه ابدا و هو في هذا المقام لا ينفعه وجود الجارية كما لا يضره عدمها و هو الاجل الاعظم من ان يتغير عن مملوكه سبحانه عن وصف الظالمين و ان قيل انه في مقام الامامة يمكن ان يتغير فاقول مقام امامته لا يفقد مقام بيانه و هو في مقام البيان لم يزل و لا يزال و لا تغير فيه ابدا.

و اما قوله لقد هممت بضرب جاريتي فلانه قصد بالضرب التجلي و بالجارية كل الكثرة من في عمق الاكبر لان الجارية مقامها التانيث و الانفعال و هي مقام الكثرة و بقوله هربت مني اي حين التجلي لم تستقر الممكنات و اندك الجبال و خر الاشياء صعقا

ص 499

و اما قوله فمعلمت في اي بيوت الدار هي اراد بالما الماء النافيه لدلالته علي علو مقامه ينفي العلم عن غير نفسه لانه في ذكر مقام وحدته الذي لا ذكر الا ذكر الله الاعز الاكرام ان الوحده و مقامه لا ذكر الكثرة لدي جنابه اتبوءنه بما لا يعلم ام له جارية في بيوت من الدار سبحانه هو العالم و لا معلوم لا ذكرا و لاعينا و هو عالم بالجارية لها بها في امكنتها التي هي مقام الكثرات و هو مقامه و وحدته لا ذكر لكثرات منها ابدا و سبحان الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين و لعنه الله علي اعداء شيعة محمد الي يومنا و يوم الدين. انتهى

تفسير علت تحريم محارم

بسم الله الرحمن الرحيم

بيان علة تحريم المحارم من الاخت و الام و العمه و الخاله الخ بالاصل و تحريم غيرها عرضا مثل ام الزوجه و بنتها و المطلقة بعد التسعة و المظاهره و غيرها فما سبب تحريم هؤلاء و سبب تحليل غيرها بينوا جعلني الله فداكم و اشملي لطفكم و رضاكم

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهد الله لشهادته لنفسه ان لا اله الا هو و هو العزيز الحكيم و اشهد لحمد و احبائه سلام الله عليهم كما شاء الله فيهم انه هو العليم القدير الا يا ايها الخليل فاشكروا الله موليك الحق فان الباب قد قبل سلام المسلمين للباب

ص 500

الاكبر و تحيتهم في الدار الآخرة من عند الله سلاما سلاما.

اما السؤال مما حرم الله علي الرجال من التسعة المكتوبه في الكتاب و مما جعل الله من ورائها من الطلاق و الظهار و اشباهها علي سبل الحلال فاعلم ان الله سبحانه هو الغني بالحق و قد حلل في الكتاب للعبد كلما خلق الله في الارض جميعا كما قال الله تعالي في كتابه و خلق الله لكم ما في الارض جميعا و ما حرم الله لنفس الا ما حرم اسرائيل علي نفسه حيث اشار المعبود في كلامه المحمود كل الطعام كان حالالا لبنى اسرائيل الا ما حرم اسرائيل علي نفسه و ان عليا ما حرم علي نفسه شيئا الا ما حرم الشيء علي نفسه لان الله قد خلق الاشياء به و اعطاهم الله في صورة قبولهم حكم انفسهم فلذلك حكم الله في البدء لا يتخلف عن شيء و لما تبعت الله في هذا العالم قد نسوا حكم البدء من غير الحق و لذا ارسل الله اليهم الرسل و الكتاب بالحق ليتلوا عليهم احكام قبولهم في مشهد الدر الاول و في ذلك الباب فليتغير المتغيرون وليتنافس المتنافسون فحكم البدء قد رجع الي نقطة الختم انا لله و انا اليه راجعون. ذلك السر الواقعي في حرمتهم

و اما الاشارة من سبل الحدود فاتقن ان الله قد خلق الاشياء من ماء البحرين احدهما ماء العلة و الثانية ماء المعلوم و لقد مرج البحرين في هذه الدنيا

ص501

يلتقيان بسر الاختيار بين من ماء هذين البحرين و لقد حكم الرحمن لكل حكم البدء في جميع و لذا قد حرم سبل المعلولية علي العليه و لذلك حرمت في الكتاب الام و العمه و الخاله لسر علتها اشارة الي رتبة التثليث في الفعل البدء و لذا قد حرم الله في رتبة الانفعال اسم الفعل فسبحان الله ربنا انه هو العزيز الحكيم.

و اما الستة الاخيره فهي قد وجدت بعد قرب آدم بالشجرة و سر الامر ان الله لما خلق آدم بعد زوال الشمس في يوم الجمعة ما بقي في الجنة الا ستة ساعات فلما غربت الشمس خرج من الجنة و ورد علي الصفا و لذلك حرم الله علي اشرف ذريته تلك الستة لحظ ذنوبهم و ذلك حكم محتوم و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كلا لن تجد نفس لسنة الله تبديلا و ما يعلم اولوالالباب ان ههنا شيء الا بما اقضي الله في البدء و ذلك السر سرت باذن الله في كل شيء اشبع الواو في كلمه هو فان الامر من هنالك قد اقضي و خذ حرف الهاء فان عليه المداد في الحكم و قد كانت اربعة عليك حلا بالعقد الناشر عن العهد الاكبر في رتبة الترتيب من كلمة التسييح و واحدة لما قد جعل الله عليك بالعهود و غيرها حلالا و ذلك حكم محكم و لن تجد لسنة الرحمن تحويلا.

ص502

و اما الحرمه في الطلاق بعد الستعه فان الله ان يجري الاشياء الا بكينونيتها فان الحكم لحق و ان الطلاق قد حدث بالادبار عن مقام الحب و ذلك مغفور في حل الثمان للاشاره الي الابواب الثمانية من الجنان و لما ورد بيت التاسع قد حرم عليه و لن يستطيع بالخروج ابدا و ان حكم التشريع طبق التكوين ما راينا شيئا علي الشيعيه الا و قد رايناه قد كان علي ذلك الباب وردوا.

و اما حرمه الظهار حرمه الكلام لما قد فعل ناطقه علي غير سبيل الابواب و ان الله قد حرم ان تاتوا البيوت من ظهورها و من ياتي من ظهورها فقد حرم الله عليه بالحرمه فلذلك نشرت في ذلك الحكم حرمه اللعيان و ان الله قد ابغض الظهار و الطلاق و اشباهها لما قد وجدت علي نقطة الانكار و ان الله ما خلق الخلق الا

للحسب لنفسه في سبيل الاتفاق و ما الدين الا واحد و ما خلق الله الخلق و ما بعثهم الا كنفس واحدة و ما امر الله الا اقرب من لمح البصر و سبحان الله خالق القدر عما يصفون الي هنا قد اخذت القلم عن الجريان باذن الرحمن فخذ ما القيت اليك بالحق الخالص من الاكسير الاحمر و كن لله من الشاكرين و الحمد لله رب العالمين.
انتهى

توقيع سلسله ثمانية

ص 503

سيدنا و مولانا و من في كل الامور اعتمادنا و اليه استنادنا قد اشكل علي مسائل متعددة و ارجوا من فضلكم العالي ان تمنوا علي عبدكم بالتعرض لجوابها و لو بالاجمال علي حسب فهمي و ادراكي فان غاية مقصودي و نهاية حظي منها ان تبينوا لعبدكم بالبيان الواضح من الكتاب و السنة ترتيب السلسلة الثمانية الطلوليه و كون كل سافل شعاعا تعاليه و منها التفرقة بين البطن الثالث و ما فوقه و ما بين تأويل الباطن الباطن و ظاهر ظاهر و ما فوقه و منها النسبة بين سيدنا و شيخنا و كذا النسبة بين الذكر القائم بالامر بعدهما اي نسبه هي بينوا جعلني الله فداكم و اثار برهانكم

بسم الله البديع الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم

و لقد ورد الي اليوم كتاب من عبد الله عبد الجليل فاعلم ايها الواقف علي خط القيم و اثبت قدميك علي الصراط المستقيم و استعد لما القى الله اليك في طريق التقسيم.

و اما السؤال عن السلسلة الثمانية فافهم ما قدر الله لشيء بالشئته الا و قد حكم لها حكمها مسبقا في الكتاب مشروح الاسباب لاولي الالباب حتي لا يكون للناس علي الله سبيلا و ان الله لا يقبض الحجة من بين الناس حتي ابلغ حكم الكتاب الي الناس جميعا اما الدليل من الكتاب

ص. 504

هذه الكلمة من الكتاب و يحمل عرش ربك فوقهم ثمانية بسر الاحدية بعد شكل المثلث الي هيكل المربع لاهل البصائر مشهودا و اما الدليل من السنة طبق الكتاب حرفا بحرف ان الجنان ثمانية و ان رتبة المعارف بعد خلوة

الاحدية سبعة كما اشار على السجاد في حديث الجابر مفصلا مشروحا اما البيان فهو ان تعبد الرحمن علي حد البيان من خلق الانسان بلا اشارة الجمع و لاالتباين بل علي وجه الوحده و هي جنة الاحدية داخلها لم يخرج خارجها لم يدخل و ما قدر الله سبيلا للواردين الا بعد الخو عما سواها سبحان ربك رب العزة عما يصفون و لايعلم كيف هو الا هو القديم عليما فلما شاءالله بالشيء وجدت المشية بالله لا من شيء و خرت علي عرشها ساجدة لله بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك و انا اول الساجدين لله العلي الحميد و لما كان الاثر لايدل الا علي شان مؤثر خلق الله بانية المشية ذاتية الارادة علي كمال ما يمكن فيها ثم خلق الله من تلك الانية الجنات الخمسة و حظايرها السبعة علي ما هو اهله و لا هم اهله الا كما هو اهله جودا و فضلا و ما من شيء الا يسبح بحمده ولكن الناس

ص

لايعلمون من علم الكتاب الا بعضا من الحرف محدودا.

و اما الاشارة بالشعاعية بينهما ما تري عند اهل الحقيقة لتلك الكلمة تصديقا لانه لو كان بين العالي و السافل فصل او وصل او تشير اليها بالاقتران ما حكي المثال مؤثره و بطل النظام في حكم الكتاب تعالي الله عما يصف المشبهون في خلقه دون المثال في بارئه و كفي الدليل قول الله الجليل ما تري في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تري من فطور ما قدر الله بين العالي و السافل ربطا بحكم الكتاب مكتوبا

و اما التفريقه بين البواطن و الظواهر في الظهور فاعرف ان الله قد جعل لكل باطن بطونا و لكل ظاهر ظهورا و ما النفس فيهما الا نفس واحدة و ما الامر الا واحدا و هو اقرب فاخرق بنظر الاحدية كل الاحجاب حتي تشهد لكل كما شهد الكتاب فان لكل نفس ذائقة الموت مكتوبا

و اما النسبة بين البابين فاتقن ثم خف عن الله الذي لا اله الا هو و لاتسئل عن شيء قد خلقه الله فوق مشعرک بمأة و سبعين الف سنة فان الله لا يكلف نفسا الا ما اتيتها و لاتخزن علي الرد فان الله قد احكم علي المدبر بالرد و لامرد لامر الله بالحق مسئولوا و ما جعل الله بينهما الا كما وضع الله بين الحركة و السكون فان تعرف

ص. 505

الفصل من الوصل تبلغ الي حظك من نصيب الكتاب مفروضا

و اما السؤال بيني و بينهما فما صغر جثتك و كبر مسئلتك لا يعلم ذلك الا الله ربي و رب العالمين
جميعا و هو العلي في السموات و الارض في امر الكتاب بحكم الكتاب محمودا

و اما الاظهار بالسؤالات فمن يمنعك عن الباب بالرحمة اتق الله يعلمك من تاويل الاحاديث بديعا
فاحفظ وصيتي عليك فان الله قد قدر للحافظين حسن المقام و حسن الماب مرتفقا و الحمد لله رب العالمين.

انتهى